

# فرهنگ و جامعه معلولان شیراز

## تاریخ تحولات

به کوشش: علی نوری



دفتر فرهنگ معلولین  
دائرة الثقافة للمعوقين  
Handicap Cultural Center

# الرحمن الرحيم



دفتر فرهنگ معلولين  
دارالثقافة للمعوقين  
Handicap Cultural Center

## فرهنگ و جامعه معلولان شيراز، تاريخ تحولات

به كوشش: على نورى

تاريخ: تابستان ۱۳۹۵

ناشر: دفتر فرهنگ معلولين

قم، بلوار محمد امين، خيابان گلستان، كوچه ۱۱، پلاك ۴

تلفن: ۳۲۹۱۳۴۵۲ دورنگار: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲ همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

[www.HandicapCenter.com](http://www.HandicapCenter.com) [info@handicapcenter.com](mailto:info@handicapcenter.com)

## فهرست

مقدمه .....	۵
<b>فصل نخست: مشاهیر سده ۹ تا ۱۳ قمری</b> .....	۷
ابوالقاسم امری شیرازی .....	۹
غیاث‌الدین شیرازی معروف به غیاثی حلوانی .....	۲۱
شفیعا شیرازی .....	۲۷
انور شیرازی .....	۳۶
صحبت لاری .....	۴۹
وصال شیرازی .....	۶۱
خائف شیرازی .....	۷۴
شوریده شیرازی .....	۸۵
سید عبدالهادی شیرازی .....	۱۰۳
<b>فصل دوم: فعالین و کوشندگان مدنی</b> .....	۱۱۱
عبدالله معطری .....	۱۱۳
محمدحسن وجدانی نژاد .....	۱۳۴
محمود وجدانی نژاد .....	۱۵۲
مهرانگیز حسن‌شاهی .....	۱۶۰
سعید قشقایی .....	۱۷۰
محمدقاسم شایسته‌نیا .....	۱۷۳
عبدالحمید کشاورز .....	۱۷۶
دیگر شخصیت‌ها .....	۱۷۸
<b>فصل سوم: مراکز و نهادها</b> .....	۱۷۹
مدرسه نابنیایان شوریده شیرازی .....	۱۸۱
جامعه معلولین استان فارس .....	۱۸۳
مؤسسه خیریه توانبخشی و نگهداری معلولین ذهنی تلاش شیراز .....	۱۸۶
مؤسسه خیریه نگهداری و توانبخشی معلولین ذهنی و جسمی نرجس شیراز .....	۱۸۸
اطلاعیه .....	۲۰۱



## مقدمه

نخبگان نایبنا و ناشنوا و دیگر فرهیختگان دارای معلولیت؛ نیز نیکوکاران و نهادهای دولتی و ملی در دو سده اخیر در عرصه امور معلولان، بسیار کوشیده‌اند و خدمات بی‌حد و حصری عرضه کرده‌اند. به طوری که اگر بخواهیم در هر زمینه آماری از کارهای انجام یافته، به دست آوریم، تقریباً محال و ممتنع است.

در شهرها و حتی در روستاها، خدمات رسانی در امور تغذیه، لباس و پوشاک جریان داشته است؛ خدمات پزشکی و توانبخشی در همه مناطق جریان داشته و هنوز جریان دارد. امور آموزشی اعم از آموزش مهارت‌های عملی و نظری، مهارت‌های پایه و زیر بنایی مثل آموزش کامپیوتر، حرکت و جهت‌یابی و چگونگی استفاده از عصا بوده و هست. آموزش‌های کلاسیک و مدرسه‌ای هم از یکصد سال قبل جریان و تداوم داشته است. صدها مدرسه فعال بوده‌اند. در کنار اینها آموزش‌های مذهبی مثل روخوانی قرآن، حفظ قرآن، آموزش احکام و غیره بوده است.

بالاخره در عرصه عملی و اجرایی، کارنامه حجیمی داشته‌ایم؛ اما در عرصه نظری، ثبت و ضبط تجارب و دستاوردها؛ نوشتن آمار مراکز و آمار خدمات؛ کارنامه نگاری شخصیت‌ها و بالاخره تدوین تاریخ حوادث و تاریخ تحولات معلولان هیچ اقدام جدی نشده است.

این همه کار در تهران، اصفهان، شیراز و دیگر شهرها برای معلولین انجام یافته ولی دریغ از یک کتاب یا چند مقاله که درباره اقدامات برای معلولان در این شهرها نوشته شده باشد. عجب اینکه حتی درباره مبتکران و مبدع‌ها و بنیانگذاران حرکت‌های معلولیتی در شهرها چیزی نوشته نشده و وجود ندارد. یک نمونه پیش رو استاد عبدالله معطری است. او بنیانگذار آموزش نایبنايان شیراز است، یک کتاب که هیچ، یک مقاله هم درباره این شخص محترم تألیف و عرضه نشده است. درباره مراکز و نهادها، درباره موضوعات معلولان، درباره تحولات تاریخی و بالاخره درباره ده‌ها مسئله و موضوع مرتبط به معلولان هیچ اقدام علمی و فرهنگی نشده است. با اینکه در همه زمینه‌ها اقدامات عملی وجود داشته و کارهایی انجام شده ولی در عرصه ثبت علمی و فرهنگی، تألیف و نگارش، بسیار عقب هستیم.

از بین صدها شخصیت نابغه و فرهیخته معلول، زندگی‌نامه و کارنامه چند نفر از آنان تألیف و عرضه شده است؟ اگر کارهایی که در سال‌های اخیر دفتر فرهنگ معلولین انجام داده کنار بگذاریم، پاسخ این پرسش کاملاً منفی است.

مهم‌تر اینکه در عرصه معلولان اسناد طبقه‌بندی شده و قابل دسترسی هم نداریم یا نخواسته‌ایم داشته باشیم. برای مثال، سازمان بهزیستی کشور مسابقات قرآن معلولان را به صورت سالانه بر پا می‌کند، هر چقدر تلاش کردیم اسناد این رخداد ملی و مهم که بیش از سی سال برگزار شده است را به دست آوریم تاکنون نتوانسته‌ایم. چرا؟ زیرا متصدیان اینگونه پروژه‌ها باید اسناد و مدارک خود را هر

دوره به مرکز اسناد تحویل می‌دادند؛ ولی این کار را انجام نداده‌اند. یا گزارش‌هایی مفصل و مستند از فعالیت‌های خود به صورت کاغذی یا مجازی منتشر میکردند که متأسفانه اینکار را نیز انجام نداده‌اند. چند جلسه با معاونت فرهنگی سازمان بهزیستی کشور، حجت الاسلام سید محمد محمدی نشستیم و درباره ضرورت این اقدام صحبت کردیم، در حرف و سخن ایشان تأیید و تمجید بسیار نمودند، اما در عمل هیچ حمایتی از اینگونه پروژه‌های پژوهشی و فرهنگی نشد. بنابراین نهادها و سازمان‌هایی که از پروژه‌های علمی و فرهنگی در حوزه معلولان حمایت نمی‌کنند و هیچ دغدغه‌ای در این زمینه ندارند باید پاسخگو به تاریخ و پاسخگو به وجدان خودشان باشند.

اما خوشبختانه شخصیت‌های دلسوزی چون حجت الاسلام والمسلمین سیدجواد شهرستانی نماینده تام الاختیار آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی هستند که امیدهایی در کالبد بی‌جان موجود دمیده‌اند. اینان با اینکه منابع اندکی در اختیار دارند ولی با دلسوزی و مدیریت و تلاش شبانه‌روزی توانسته‌اند گام‌های بلندی در ارتقاء سطح فرهنگی جامعه معلولان بردارند.

طرح‌هایی برای بخش‌های نظری، علمی و فرهنگی معلولان آماده شده و خلاصه آن اینگونه است:

\* بخش نخست: جمع‌آوری و سامان‌دهی و طبقه‌بندی اطلاعات معلولان

\* بخش دوم: راه‌اندازی خط تولید کتب مرجع الکترونیک و کاغذی

\* بخش سوم: راه‌اندازی خط تولید تاریخ معلولان و معلولیت در جهان اسلام و فاز اول آن ایران و تشیع اما تألیف تاریخ با این حجم ممکن نیست مگر اینکه نخست اجزاء آن تألیف شود. بنابراین تاریخ معلولین اصفهان، شیراز، تهران و دیگر شهرهای مهم تألیف می‌شود سپس با تجمیع اینها به تاریخ جامع می‌رسیم.

\* بخش چهارم: راه‌اندازی گروه شخصیت‌شناسی و تألیف یک کتاب برای یک شخصیت. منظور شخصیت‌های معلول نخبه و مؤثر یا نیکوکار و مؤثر.

\* بخش پنجم: تألیف کتاب برای هر مرکز و نهاد معلولیتی، سپس تجمیع آنها و نهایتاً تألیف کتاب جامع مراکز و نهادهای معلولین است.

با اجرای این پنج مرحله می‌توانیم ادعا کنیم، گام‌های زیر بنایی و اساسی برداشته شده و آثار مرجع و رفرنس تولید و در اختیار جامعه علمی، جامعه دانشگاهی، حوزه‌های علمیه و عموم مردم قرار خواهد گرفت.

هم اکنون اگر یک دانشجو بخواهد پایان‌نامه‌اش را درباره موضوعات معلولان قرار دهد، متأسفانه منابع علمی اندکی وجود دارد تا به آن‌ها مراجعه نماید.

کتاب حاضر اولین اثر درباره تاریخ معلولیت و معلولان در شهرها است. امیدواریم با نقدها و دریافت نظریات صاحب نظران بتوانیم، تاریخ دیگر شهرها را نیز تألیف و منتشر نماییم.

محمد نوری

تابستان ۱۳۹۵

**فصل نخست:**  
**مشاهیر سده ۹ تا ۱۳ قمری**

## طلیعه

شیراز و استان فارس کانون تحولات بسیار در طول تاریخ ایران بوده است. زیرا منطقه‌ای سوق الجیشی است و سرحد ایران با بسیاری از کشورها است. از طرف دیگر در دوره‌هایی، مرکز و پایتخت ایران بوده است. اما در دوره جدید شیراز قطب فرهنگی ایران شد و دانشگاه شیراز در ایران بی‌همتا بود. همه اینها دست به دست هم داده و موجب شده شخصیت‌های فرهیخته و دارای معلولیت در شیراز حضور داشته باشند و کلاً جریان معلولان در این منطقه فعال باشد.

این فصل به برخی از قله‌ها می‌پردازد و درصدد استقراء تام نبوده‌ایم، فقط شخصیت‌هایی که به هر دلیل برتری و نخبگی آنان از دیگران افزون‌تر است اینجا معرفی خواهند شد. در مجموع نه شخصیت از سده ۹ تا ۱۳ قمری شناسایی و معرفی شده‌اند. البته اگر کسانی از قلم افتاده باشند و از کسانی غفلت کرده باشیم، مستدعی است اطلاع دهید.



## ابوالقاسم امری شیرازی

شیراز موطن و سرزمین شخصیت‌های نابینای فرهیخته بوده است. از دوره قبل از اسلام کسی به عنوان نابینا در شیراز سراغ نداریم. هر چند ساختن بناهای عظیم مثل تخت جمشید به احتمال زیاد، موجب آسیب کارگران می‌شده و کسانی از ناحیه چشم و بینایی آسیب دیده‌اند. اما گزارش این افراد به ما نرسیده است. اما در دوره اسلامی شخصیت‌های شیرازی در تواریخ و منابع معرفی شده‌اند که نابینا بوده‌اند.

این فصل به معرفی شخصیت‌های نابینا دوره اسلامی تا سده سیزدهم یعنی دوره تجددخواهی و نوگرایی و بیداری می‌پردازد. اولین شخصیت نابینایی که پیدا کردیم، امری شیرازی. مربوط به سده نهم قمری و درگذشت ۹۹۹ ق است.

امری شیرازی در زمره افرادی است که به او نسبت بی‌دینی و کفر داده و تکفیر شد؛ به دلیل همین نسبت، نخست بر چشمان او میل کشیدند و نابینا شد؛ سپس او را کشتند. از این‌رو او سال‌ها از زندگی خود را به عنوان نابینا اما نه نابینایی مادرزادی یا نابینایی بر اثر تصادف بلکه نابینا به دلیل تکفیر گذراند. تکفیر از مفاهیم حقوقی و دو وجهی است. کسانی به دلیل عقاید باطل و داشتن شرایطی که در منابع اصیل فقهی مذکور است، مستحق نام کافراند و واقعاً می‌توان آنها را تکفیر کرد. اما گاه از تکفیر به عنوان حربه‌ای برای طرد و نفی رقبای فکری یا سیاسی یا صنفی استفاده شده است. جریان یا فردی که قدرت افزون‌تر داشته، فرد یا جریان ضعیف را با کافر خواندن از میدان بیرون می‌کرده تا همه‌ی امکانات در اختیار خودش باشد.

هر چند در گذشته افرادی در جریان تکفیر دچار نقص عضو و در نتیجه معلول می‌شدند، یکی از روش‌هایی که در جهان اسلام کاربرد داشت، میل کشیدن بر چشم بود. کنایه به آن «سورمه کشیدن» یا «میل سورمه کشیدن» هم می‌گویند. امروزه روش میل کشیدن رواج ندارد اما در جاهایی به دلیل عدم رعایت حقوق انسانی، افرادی معلول می‌شوند. آمار دقیقی از این‌گونه معلولیت‌ها از کشورهای مختلف وجود ندارد. به امید اینکه گفتگو و منطق جایگزین تضادها و تکفیرها شود تا زمینه‌های بروز این‌گونه معلولیت‌ها از بین برود.

یکی از مشاهیری که به روش میل کشیدن نابینا شد، امری شیرازی است. فقهاء آن دوره فتوا به کورکردن او با میل کشیدن بر چشمانش را دادند و او فدای رقابت‌ها و تضادهای بین فقیهان و مخالفان آنها شد.

### زندگی و تحولات حیاتی

ابوالقاسم امری شیرازی، گاه نامش را شیخ قاسم<sup>۱</sup> و شیخ ابوالقاسم کوهپایه‌ای ثبت و ضبط کرده‌اند؛ بعضی او را از شاعران اسماعیلی دانسته‌اند.<sup>۲</sup> تاریخ تولد او را به درستی ذکر نکرده‌اند و معلوم نیست

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۳۲۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از آغاز تا پایان قرن دهم هجری، ج ۱، ص ۷۰۹؛ تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۸۵.

۲. دائرةالمعارف تنبیح، ص ۱۱۵۶.

کی و کجا چشم به جهان گشود. اما از قراین می‌توان گفت تولد او حدود ۹۰۰ قمری بوده است. حدود دو، سوم عمرش را نابینا بود و در ۹۹۹ق او را کشتند. همچنین در مورد محل تولد او می‌توان گفت به دلیل اشتهارش به شیرازی به احتمال بسیار در شیراز متولد شده است. شاه طهماسب در ۹۳۲ق دستور داد تا بر چشمان او میل کشیدند و او را از هر دو چشم کور کردند. به گفته خودش سی سال در خدمت دربار صفویان بوده است و شاید کلمه «سی» به معنای مدت طولانی خدمت در دربار باشد. وی بعد از کور شدن این شعر را خطاب به شاه طهماسب صفوی سروده است.

شاهای ز لباس نور، عورم کردی / وز درگه خود، بجور دورم کردی  
سی سال همی مدح تو گفتم شب و روز / این جائزه‌ام بود که کورم کردی<sup>۱</sup>  
امری شیرازی بعد از نابینا شدن به دستور شاه طهماسب صفوی زندانی شد و مدت طولانی در زندان و در وضعیت بسیار بدی به سر می‌برد، در این مدت برای دوستان درباریش پیام می‌فرستاد تا نزد شاه وساطت کنند و برایش عفو بگیرند، تا آنجا که برای یکی از دوستان درباری اش این شعر را سروده و فرستاد:

نخل قدّ مراست بار شپش / هر سر موی مرا هزار شپش  
آستین را که برفشانم / می‌رود تا قندهار شپش  
دوستان او نزد شاه طهماسب وساطت کردند تا اینکه او آزاد شد<sup>۲</sup> و ۶۷ سال به صورت نابینای کامل زندگی نمود. و بالاخره در ۹۹۹ق توسط عده‌ای از مخالفانش کشته شد.

### عصر حیاتش

سلسله پادشاهان صفویه در ۹۰۵ق با تلاش‌های شاه اسماعیل اول فرزند سلطان حیدر روی کار آمدند و در ۱۱۴۸ق با حمله افغانان در سال ۱۱۴۸ق صفویه ساقط و مضمحل شد. بنابراین امری شیرازی شاهد نخستین روزهای تأسیس صفویه و نیز شاهد فرمانداری پنج پادشاه صفوی بود. یعنی شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب اول، شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد خدابنده و شاه عباس اول را درک کرد.

در دوره صفویه، فقیهان بر دربار و تصمیم‌گیری‌های پادشاهان تسلط داشتند و رقیبان خود را به روش‌های مختلف نابود می‌کردند. متصوفه و رهبران صوفی و دراویش اولین تضاد را با فقیهان داشتند و فقها چند بار حکم به تکفیر آنها دادند. البته صوفیان قزلباش در تحکیم و توسعه صفویه مشارکت جدی داشتند ولی به مرور کنار زده شدند، بنابراین نخبه‌کشی و نابود کردن فرهیختگان به روش قتل یا کور کردن یک رویه شناخته شده در دوره صفویه بود. همین نکته را دلیل زوال سریع صفویه دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. تذکره ریاض العارفین، ص ۶۰۵.

۲. تذکره هفت اقلیم، ج ۲، ص ۹۸۶.

۳. دانشنامه دانش گستر، ج ۱۰، ص ۸۴۵.

از این رو کسانی مثل امری شیرازی که گرایش به عرفان و تصوف داشت و وی را در علوم غریبه عالمی قوی پنجه دانسته‌اند؛ به طوری که او را سرآمد همه علما در علوم غریبه، علم اعداد و علم اسرار نقطه بود و پرچم‌دار این علوم در آن عصر می‌دانند.<sup>۱</sup> سرشان را پر خطر بود.

ایشان به خاطر این علوم غریبه به فرقه‌ی حروفی و نقطویّه گرایش یافت و در اشعارش آشکارا از نورالدین و مراد میرزا، سی و پنجمین و سی و ششمین امامان فرقه اسماعیلیه نزاری ستایش کرده است.<sup>۲</sup>

علمای شیراز وقتی گرایش او را به طریقه نقطویّه دیدند و ستایش ایشان را از امامان فرقه اسماعیلیه شنیده و خواندند، حکم به تکفیر و زندیق بودن وی نمودند که موجب مطرود شدنش در بین عامه مسلمان گردید، ولی وی همچنان در دربار شاه طهماسب صفوی جایگاه داشت و از شاعران قوی دربار به شمار می‌رفت. در این میان دشمنان و بدخواهان، نزد شاه طهماسب از وی بدگویی کردند و آنقدر به بدگویی و دادن نسبت‌های درست و نادرست به ایشان ادامه دادند که بالاخره در سال ۹۳۲ق دستور به کور کردنش از طریق میل کشیدن داد.

### تکفیر و کورسازی

تکفیر در فرهنگ فقها به معنای کافر دانستن مسلمانان به دلیل اینکه مرتد یا مشرک یا منکر ضروری دین شده است. متکلمان و فقهاء به تفصیل درباره این عوامل مفصل بحث کرده‌اند.<sup>۳</sup> البته در مورد نقطویه و حروفیه و کفر آنان چیزی بیان نشده است<sup>۴</sup> و معلوم نیست با تمسک به چه نظریه فقهی و چه ادله‌ای امر شیرازی را کور کردند. اساساً کور کردن به عنوان اضرار به بدن مسلم تاوان و جریمه سنگین در پی دارد و در روایات و آیات موردی به عنوان تعزیر یا حدّ به نام کور کردن نداریم. این اقدام صرفاً یک عرف بدعت‌آمیز اختراعی است که در دوره‌های قبل از صفویه رواج داشت و در دوره صفویه بیشتر رواج پیدا کرد.

بعضی از فقهای بزرگ شیعه تکفیر بدون دلیل یعنی بی‌جهت کسی را کافر دانستن را مستوجب تعزیر می‌دانند. شهید ثانی در کتاب معروف شرح لمعه چنین نظری دارد.<sup>۵</sup> چه برسد به کور کردن. یعنی صرف نسبت کفر دادن و تکفیر مجازات سنگین تعزیر دارد چه برسد به کور کردن.<sup>۶</sup> به هر حال افراد بسیار مثل امری شیرازی بدون اینکه دادگاه مشروعی حکم به تکفیر و کور کردن آنها کرده باشد، بی‌جهت کور شدند و جامعه از افکار و سرمایه وجودی آنها محروم شد. در دوره جدید وضع بدتر شد. و کسانی مثل سید قطب صریحاً از تکفیر و نابودی مخالفان حمایت کرده‌اند. و افراد بسیاری که اکثراً

۱. تذکره ریاض المعارفین، ص ۶۰۴.

۲. دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۱۵۶.

۳. دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۶.

۴. همان، ص ۴۶-۴۸.

۵. الروضة البهیة فی شرح اللعة دمشقیة، شهید ثانی، ج ۹، ص ۱۷۵.

۶. دانشنامه جهان اسلام، مقاله سیف الله صرامی، ج ۸، ص ۳۷-۳۸.

اهل فکر و نویسنده بودند آسیب دیدند، کور شدند، ناشنوا شدند و آسیب‌های فراوان متحمل شده‌اند. کاراوان در مقاله تکفیر در دایرةالمعارف اسلام معاصر می‌نویسد:

تکفیر در لغت به معنای «حکم به بی‌دینی کسی دادن» و معنای عرفی آن طرد کردن است و در مباحث اسلامی یکی از مفاهیم بسیار بحث‌برانگیز است. در نظر گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، رهبران کنونی جهان اسلام، کافر دانسته شده‌اند نیز نخبگانی که اندیشه‌های باز دارند. گفته می‌شود، آنان که در معرض عقاید صلیبیان، کمونیست‌ها یا صهیونیست‌ها قرار داشتند به ابزار فساد فرهنگی مبدل شده‌اند. عقیده بر این است که آنان با دور شدن از اسلام، تشکیلات دولتی را برای غیر اسلامی کردن جامعه به کار می‌گیرند و مسلمانان واقعی را به اقلیتی کوچک تبدیل می‌کنند. آنان با نفی حاکمیت خداوند مبادرت می‌کنند.

آنان مردم را با استفاده از الگوهای ملی‌گرایانه استثمار کرده و از علمای چاپلوس و متملق برای مشروع ساختن اعمال کفرآمیز خود استفاده کرده‌اند.

اسلام‌گرایان، افراطی بر این باورند که حاکمان منحرف از راه الله، را باید تکفیر کرد. تبعیت از آنان را نامشروع دانست. تا به عنوان «کافران داخلی» طاغوت را از میان برداشته شوند.

از این رو جنبش‌های اسلام‌گرا مبارزه با دشمن خانگی و سیاستمداران فاسد را ضروری می‌شمارند و آن را مقدمه برای در دست گرفتن حاکمیت، می‌دانند. مفهوم تکفیر، خشونت بر ضد رهبران دولتی را مجاز می‌شمارد. با این استدلال که «بیان» (گفت‌وگوی آرام)، دستور اسلام برای مواجهه با مسلمانانی که دین خود را انکار کرده‌اند، نیست. سید قطب (۱۲۸۵-۱۳۴۵ ش/۱۹۰۶-۱۹۶۶) که احتمالاً قدرتمندترین حامی تکفیر است، به ویژه از تدوین این موضع حمایت کرد. وی تحت تأثیر عقاید ابوالاعلی مودودی از پاکستان درباره «حاکمیت» به عنوان تنها نظام شرعی قرار گرفته بود. در نظر قطب، جاهلیت در شرایطی به وجود می‌آید که جامعه از این اصل اسلامی دور شود: «لاحکم و لاسیادة الا لله»، «حاکمیت و سیادت تنها به خداوند تعلق دارد». یوغ جاهلیت امروزی باید شکسته شود و شریعت باید به طور کامل و بدون هیچ تأخیری به اجرا درآید. جامعه‌ای که چنین نکند جاهل است.

تکفیر در اندیشه و باور گروه‌های تندرو از قبیل فدائیان اسلام در ایران، جندالله<sup>۱</sup>، پلاطع الجهاد<sup>۲</sup> و حزب التحریر الاسلامی<sup>۳</sup> در مصر که عقاید قطب، مودودی، ابن تیمیّه و ابن کثیر را منعکس می‌کنند، مفهومی بسیار مهم است. سختی کشیدن در زندان‌ها بر دیدگاه آنان درباره تکفیر تأثیر داشته است. این تجارب تلخ آنان را به این نتیجه رساند که شکنجه‌گرانشان مسلمان نیستند. اگر چه برخی از آنان به دلیل ضعف سیاسی، عقیده خود به تکفیر را پنهان کرده‌اند، دیگران آن را آشکار کرده‌اند. دامنه تکفیر گوناگون است. برای مثال گروه جهاد آن را فقط درباره «حاکمان کافر» به کار می‌برد؛ همانگونه که در تک نگاری محمد عبدالسلام فرج با عنوان الفریضة الغائبة<sup>۴</sup> (۱۹۸۱) از آن جانبداری شده است. گروه جهاد، ترور این حاکمان و گرفتن قدرت از آنان را یک فریضه مهم دینی می‌داند.

1. The Soldiers of God  
2. Fighting Vanguard  
3. Islamic Liberation party  
4. The Neglected Duty

گروه‌های دیگری چون التکفیر و الهجره، تکفیر را در کل جامعه به کار می‌برند و با هجرت به انگیزه آمادگی جهت جهاد نهایی، از جامعه «جاهل جدا می‌شوند. آنان معتقدند که مسلمانانی که ندای گروه را شنیده ولی به آن ملحق نمی‌شوند، کافرند. دسته سوم از این گروه‌ها چون الجماعة الاسلامیه، تکفیر را درباره دولت و نظام‌های اجتماعی به کار می‌برند و به افراد مسلمان اطلاق نمی‌کنند. بعضی از گروه‌های اسلامی مانند اخوان المسلمین با مفهوم تکفیر مخالف‌اند. در نزد آنان تکفیر یک «انحراف نظری» است که به «انحراف عملی» منجر می‌شود. بسیاری از رهبران آنان از قبیل حسن الهضیبی (متوفی ۱۹۷۷)، یوسفی العظم و یوسف القرضاوی تکفیر مسلمانان را رد کرده و آن را عقیده‌ای می‌دانند که غلو، تحجر و تعصب نشانه آن است. رهبران دیگری چون سلیم البهنسایوی بر این باورند که گروه‌های اسلام‌گرای خشونت طلب نگرش قطب را بد تعبیر کرده‌اند و به ضوابط اسلامی در جوامع مسلمان کنونی توجه ننموده‌اند. از این دیدگاه، درک خشونت طلب‌ها درباره فوریت خطرهایی که اسلام را از درون تهدید می‌کند اغراق آمیز است و روی آوردن آنان به خشونت بی‌حاصل بوده است. در نزد اخوان المسلمین، تکفیر و طرد مسلمانان موجب فتنه می‌شود و چه بسا به شکاف در امت اسلامی بینجامد و فقط به دشمنان اسلام سود برساند. اخوان المسلمین بر این باور است که دولت و جامعه از نظر اخلاقی کارایی ندارند و برای احیای اسلام باید اصلاح شوند ولی آنها را مستحق تکفیر نمی‌دانند.

جماعت دینی نیز با تکفیر به معنای دلیل منطقی جهت خشونت مخالف است. رهبران این جماعت عقیده دارند که این مفهوم نمایانگر الحاد است و جوامع مسلمان را متزلزل می‌کند. آنان همچنین بر این باورند که نظریه پردازان «جاهلیت قرن بیستم» در اصل «خوارج قرن بیستم» هستند. از نظر علما، اسلام تکفیر مسلمانانی را که ایمان خود را اعلام کرده و آداب دینی را به جا می‌آورند، جایز نمی‌شمارد. آنان همچنین تأکید می‌کنند که عواقب تکفیر بسیار جدی است زیرا به قتل رساندن فرد، مصادره اموال او و منع از خاکسپاری او به آداب اسلامی را ایجاد می‌کند. در این خصوص، علما سه استدلال، در قالب سؤالات تأکیدی، درباره تکفیر مطرح می‌سازند. اول اینکه چه کسی این حق را دارد تا فردی را که می‌گوید به اسلام اعتقاد دارد کافر بداند؟ دوم اینکه، تکفیر بر اساس چه ملاک دینی استوار شده است؟ سوم آنکه چه درجه‌ای از تخصص در فقه به فرد قدرت این تشخیص را می‌دهد که آیا فرد مسلمان دیگری از مرز ایمان و بی‌ایمانی عبور کرده است یا خیر؟ به هر حال بحث بر سر مسئله تکفیر هرگز تمام نشده است.

در ایران این مباحث از زمانی جدی‌تر مطرح شد که گروه فدائیان اسلام به رهبری سید مجتبی نواب صفوی کسانی مثل احمد کسروی را ترور کردند. و مرجعیت کل و اعلی یعنی آیت الله بروجردی رفتار آنها را نه تنها تأیید نمی‌کرد بلکه غیر دینی و ضد شرعی می‌دانست. ولی در دفتر آیت الله بروجردی در همان زمان، سید روح الله خمینی بود که هنوز به عنوان آیت الله ملقب نشده بود، مدافع اقدامات فدائیان بود و چند بار با آیت الله بروجردی به محاجه و بحث پرداخته بود.

طرفداران آیت الله خمینی بعدها این گونه رفتارها را حاکی از بصیرت آقای خمینی و کم اطلاعی آیت الله بروجردی ارزیابی کردند.<sup>۱</sup> البته در این دوره نابینا کردن و کور کردن از طریق میل کشیدن رواج ندارد.

دهخدا میل کشیدن و زبان بریدن از روش‌های مرسوم برای مجازات بوده است. او در این باره می‌نویسد:

میل کشیدن کنایه از دور گردانیدن، کور کردن، کور کردن کسی با میل داغ کرده، کور کردن و نابینا ساختن. نابینا کردن. ترکانیدن چشم با میل. همه اینها کنایه از کور کردن است. بیهقی از کسانی یاد کرده که میل به چشمان آنها کشیدند.<sup>۲</sup> و خاقانی درباره میل کشیدن چنین سروده است:

خس طبع را چه مال دهی و چه تربیت / بی‌دیده را چه میل کشی و چه توتیا.  
روز جهان کرا نکند دیدن ای فتی / خورشید چشم شب پره را میل از آن کشیده.<sup>۳</sup>

سعدی در این باره گفته است:

به شمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم / وگر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد.  
اصفهان‌نی در کتاب محاسن می‌نویسد: در اجرای حکم سیاست بر وی از زبان بریدن و میل کشیدن. چنانچه اعتبار تمامت غمازان و مفسدان و مستخرجان گردد.<sup>۴</sup>

همه این مطلب از لغت نامه دهخدا اخذ شد.<sup>۵</sup> و به نظر ایشان میل کشیدن در دو معنای کور کردن چشم و دور گرداندن کاربرد کنایی دارد. و برای تأدیب و تنبیه مفسدان و مخالفان بوده است. صفدی تنها پژوهشگر و نویسنده‌ای که کتاب مستقل به صورت فرهنگنامه درباره نابینایان نوشته است. و مربوط به سده هفتم قمری می‌باشد. شخصیت‌های بسیار را نام برده که با میل کشیدن نابینا شده‌اند.<sup>۶</sup>

در فرهنگ عربی معادل میل کشیدن، چند ترکیب است: سُومِلَ عینین یعنی به دو چشم کسی میل کشید و کور کرد؛ سَمَلَهُ یعنی میل به چشمانش کشید؛ کحل یعنی میل به چشم او کشید. کُحل به معنای سورمه است و در اینجا کنایه از میل داغ کشیدن و کور کردن می‌باشد؛<sup>۷</sup> تکحیل بر وزن تفعیل یعنی اجرای فرمان میل کشیدن و اجرای دستور مقامات برای کور کردن.<sup>۸</sup>

خلاصه اینکه در فرهنگ عرب، دو واژه معادل میل کشیدن و کور کردن استفاده شده است: یکی سمل و دوم کحل و مشتقات اینها هم در همین معنا کاربرد دارد. صفدی در کتاب نکت الهمیان فی

۱. بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج ۱، ص ۹۸-۹۹.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۶۵۵.

۳. دیوان خاقانی، تصحیح سجادی، ص ۴.

۴. ترجمه محاسن اصفهان، ص ۹۴.

۵. لغت نامه، ج ۱۳، ص ۱۹۴۴۲.

۶. برای نمونه نگاه کنید به ترجمه نکت العمیان ترجمه مصطفی شیروی، منتشره توسط دفتر فرهنگ معلولان، ص ۱۹۱.

۷. همان، ص ۱۱۱.

۸. همان، ص ۱۶۲.

نکت العمیان، ذیل چند شخصیت به میل کشی و نابینا کردن آنها یاد کرده است. لازم به ذکر است که روش «میل کشی» شدیدترین شیوه شکنجه افراد است. در واقع افرادی که خطر بزرگ بوده و حاکمان از آنان به شدت بیم و هراس داشتند، دستور می‌دادند به این روش آنها را کور کنند.

روش اجرای میل کشی متعدد بوده است. در برخی مناطق، میل آهنی گداخته و در آتش سرخ شده را در چشم فرد فرو می‌بردند. البته قبل از دخول میل، پلک‌ها را باز کرده و پس از باز نگهداشتن پلک‌ها میله را در چشم فرو می‌کردند. این شیوه بسیار دردناک است و عوارض بدتری دارد زیرا موجب می‌شود تمامی رشته اعصاب آسیب ببینند. معمولاً افرادی که با این شیوه عمل می‌شدند، زود می‌مردند.

روش دوم میل سرد و غیر گداخته ولی نوک تیز به چشم فرو می‌بردند و با پیچاندن قرنیه را که مهم‌ترین عضو چشم است از بین می‌بردند. اما روش دیگری هم بوده که با شیء خاصی مثل کارد نازک ولی تیز کل چشم را بیرون می‌آوردند و کاسه چشم را از اعضای چشم تخلیه می‌کردند. این شیوه هم بسیار دردناک و دارای عوارض بسیار است.

این روش‌ها عمدتاً در بین سیاستمداران یا حاکمان نسبت به نخبگان دگراندیش رواج داشته است. سیاستمداران رقیبان خود را اینگونه حذف می‌کردند. نیز نخبگان خطرناک در نظر حاکمان به این روش از میدان بیرون می‌شدند.

#### نابینایی و درگذشت

امری بعد از کور شدن به دستور شاه طهماسب صفوی در ۹۳۲ق منزوی شد و در انزوا زندگی می‌کرد. هر چند مدت طولانی در دوران کوری زندگی کرد ولی هرگز به دربار راه نیافت. از سوی دیگر، اسماعیلیان وی را هم کیش خود می‌خواندند و او نیز با صراحت آنها را رد نکرده، در نتیجه در بین مردم جایگاهی نداشت؛ با این شرایط زندگی می‌گذارد. وی برای این شرایط سخت زندگی اش شعری هم دارد.

از گردش چرخ واژگون می‌گیریم / از جور زمانه بین که چون می‌گیریم  
با قد خمیده چون صراحی شب و روز / در قهقهه‌ام ولیک خون می‌گیریم<sup>۱</sup>

در واقع او کار به کسی نداشت و مشغول کارهای علمی خودش بود نه تبلیغ علیه کسی داشت نه ترویج بی‌دینی می‌کرد و نه مرام و مسلک خاصی را ترویج می‌کرد. اما همیشه گروه‌ها و کسانی که عمله و مزدور جریان‌های تهدید و فشاراند، اصل شخص مخالف را بر نمی‌تابند و قبول ندارند و حق حیات برای او قائل نیستند. از این رو همیشه یک رویه و سنت به کار برده‌اند و آن ترور و نابودی فرد مخالف بوده است. مهم این است که عاملان کشتار و قتل آدم‌های متحجر و بی‌فکر هستند. در سال‌های اخیر طالبان و داعش استخدام چنین آدم‌هایی و کار روی ذهن آنها و ذهن‌شویی آنها آنان را تبدیل به افراد انتحاری می‌کنند. در گذشته هم چنین نمونه‌هایی بوده است. به هر حال در سال ۹۹۹ق، تعدادی از نیروهای مدعی مخالفت با امری شیرازی در شیراز به او حمله کرده و او را کشتند.

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۴۴.

وی در هنگام حمله مردم، این شعر را سروده و برای خواجه محمود دهداری که از دوستان صمیمی-اش بود فرستاد:

نقص اگر دید ابوجهل، نبود آن ز نبی / عکس خود بود که در آینه‌ی احمد دید  
کاملان بحر محیط‌اند و سگان جهّالند / کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید  
وی در سال ۹۹۹ق در شیراز کشته و در آنجا دفن گردید.<sup>۱</sup>

امری در این دوبیت، مخالف و قاتلان خود را جاهل مثل ابوجهل می‌داند. ابوجهل در عصر حضور رسول خدا نتوانست از فضائل حضرت بهره‌مند شود و نقص خود را تکمیل کند، امروزه هم جاهلان از نخبگانی چون امری استفاده نمی‌کنند. اما نخبگان دریای با حیات و ماندگاراند و این دریا با دهان جاهلان سگ صفت ناپاک نمی‌شود. تجربه تاریخی هم نشان داده که امری شیرازی به نکویی نامش ماندگار شد ولی مخالفانش را کسی یاد نمی‌کند.

#### آثار به یادگار مانده

از ایشان چند اثر بر جا مانده است:

۱. دیوان اشعار

۲. رساله‌ای در ذکر و فکر

۳. رساله‌ای در جواب مرآة الصفا

۴. رساله‌ای در علم اعداد و اسرار نقطه<sup>۲</sup>

لازم است رسائل ایشان تصحیح و به چاپ سپرده شود. و دفتر در فکر است آثار مطلوب ایشان را آماده چاپ کند. اما دیوان اشعارش شامل اشعار زیبایی است که قطعه‌ای از آن نقل می‌شود.

امری در فن شاعری استاد کاملی بود و عالی شعر می‌سرود، به همین جهت در دربار صفوی راه یافته بود. دیوان اشعار ایشان را نیافته‌ام، اما از «عشقنامه» حکیم ابوالقاسم امری که در ضمیمه دیوان حاجب شیرازی به اهتمام مهدی آصفی به چاپ رسیده، قطعه‌هایی را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنم.

حکیم ابوالقاسم امری در «عشقنامه» که با نام ترجیع‌بند «نقطه عشق است» با یک رشته مباحثات علمی و فلسفی ثابت نمود که «نقطه‌ی عشق» تنها وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین است. این ترجیع‌بند در ۱۳۱۵ق به اهتمام لطف‌الله حسینی انجوی شیرازی در بمبئی به چاپ رسیده است.

مهدی آصفی همان «نقطه‌ی عشق» را در ضمیمه دیوان حاجب شیرازی به نام «عشقنامه» در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسانده است. ۳ قطعه از آن ترجیع‌بند را تقدیم عاشقان آن امام بر حق می‌کنیم:

«نقطه‌ی عشق» شاه مردان است / هر که او را شناخت مرد، آن است

اوست اصل وجود موجودات / نزد آن کس که اهل عرفان است

این جهان اصل او و او فرع است / یا تن است این جهان و او جان است

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۰۲.



عارف ذات پاکش آنکه نشد / نیست انسان که کم ز حیوان است  
 و آنکه عرفان او شدش حاصل / می توان گفتنش که انسان است  
 اوست انسان عین شخص جهان / نور عین جمیع اعیان است  
 انا نقطه کلام آن شاه است / نقطه‌ی اصل نام قرآن است  
 حرف از نقطه می شود پیدا / گرچه اصل کلام یزدان است  
 آنکه از سر نکتته‌ی کزّار / آگه آمد عارف سخن دان است  
 نقطه‌ی تحت باء بسم‌الله / شاه مردان علیّ عمران است  
 نقطه‌ی عقل صدر مختار است / «نقطه‌ی عشق» شاه مردان است  
 عین عشق آمده است عین علی (ع) / شین او نفس شاه مردان است  
 قاف کان حرف آخر عشق است / حقّ قسّام خُلد و نیران است  
 پس بدین وجه عشق عین علیست / نزد آنکس که اهل عرفان است  
 گر بدین وجه نیست معلومت / وجه دیگر شنو که اصل آن است  
 لام از شین بگیر و یا از قاف / کاین حساب صریح آسان است  
 پس ببین عشق را تو عین علی (ع) / که تن عشق را علی (ع) جان است  
 عشق چون شیر و اوست چون روغن / که در این شیر گشته پنهان است  
 روشنی چراغ عشق از اوست / ز آنکه او آفتاب تابان است  
 مهر اوج ولایت ای عارف / شاه مردان علی (ع) عمران است  
 «نقطه‌ی عشق» او چو دید «امری» / که شهنشاه تخت امکان است  
 فاش گفت این سخن به اهل جهان / ز آنکه قولش دلیل و برهان است  
 نقطه‌ی عشق چون هویدا شد / سرّ توحید آشکارا شد

\*\*\*

نزد آن کس که صاحب دید است / سرّ توحید علم توحید است  
 علم توحید شرط تحصیلش / اوّل حال ترک و تجرید است  
 ترک و تجرید چون شود حاصل / اوسطش ای عزیز تفرید است  
 چون کند سالک این منازل طی / آخر آن مقام توحید است  
 علم توحید از کجا داند / آنکه از اهل شرک و تقلید است  
 آنکه در شرک ماند و در تقلید / بوی توحید نیز نشنیده است  
 پی به توحید عارفی برده است / کز خود و کاینات بُبریده است  
 رو، به یک وجه واحد آورده است / در دو عالم همان یکی دیده است  
 در گلستان وحدت و واحد / گُل وحدت به دست دل چیده است  
 بجز این گُل دیگر هرگز / اندر این بوستان نبوئیده است  
 چون محمّد(ص) به برج کرده نظر / در دل اوّل جمال خود دیده است  
 ما رمیت خطاب از یزدان / چون فکنده است ریگ بشنیده است  
 غیر واحد ندیده موجودی / در جهان هر قدر که گردیده است

دامن از خار غیر و غیریت / همچو مردان راه بر چیده است  
 گشته در جمله عالم و آخر / یکی از هر دو کون بگزید است  
 پادشاهی ملک عالم را / داده و ملک فقر بخیر است  
 در بر افکنده خلعت شاهی / جامه‌ی عاریت نپوشید است  
 تاج و تخت و خزائن دنیا / جمله زو بوده است و بخشید است  
 خواننده بر خویش آیه‌ی «موتو» / مرده و باز، زنده گردیده است  
 بود چون موت او ارادی از آن / زنده مانده است و حی جاوید است  
 بعد غیبت چو کرده است ظهور / نور بخش جهان چو خورشید است  
 کوشش از برای دین بوده است / بهر دنیای دون نکوشیده است  
 همچو مردان گذشته از تلویح / تخت تمکین مقام خود دیده است  
 کاملی این چنین در این عالم / پادشاه سریر توحید است  
 بر توحید را از او بطلب / که بر این درخت او چیده است  
 همچو او آب زندگی خورده است / آنکه حرفی از او نپوشیده است  
 ای خوش آن عارفی که از کف او / جام وحدت بصدق نوشیده است  
 گشته تاجر به نقد رایج خویش / نقد قلب کسی ندزیده است  
 زاده‌ی طبع خویش کرده روان / لاجرم قول او پسندیده است  
 کرده خُمنخانه‌های عالم را / تهی و همچو خم نجوشیده است  
 همچو «امری» نگفته جز این حرف / هر که از سوز دل خروشیده است  
 نقطه‌ی عشق چون هویدا شد / سرّ توحید آشکارا شد

\*\*\*

شکر کز فیض فضل خیر انام / گشت ترجیع عشقنامه تمام  
 سرّ عشق و بیان اطوارش / گفته شد ز ابتدای این انجام  
 صاحب عصر داد توفیقم / که بیان کردم این خجسته کلام  
 چون شهنشاه عشق شورانگیز / کرد در قلب این شکسته مقام  
 آتشی در دلم فکند و ببرد / از تنم تاب و از دلم آرام  
 گشته از خود تهی چونی گفتم / آنچه نائی به من نمود اعلام  
 من نی‌ام نائی اوست ای همدم / به من این دم نمود او انعام  
 کرد خود سرّ خویش فاش و نمود / در میان این شکسته را به نام  
 نی کجا و بیان «نقطه‌ی عشق» / خود نپوشید اگر لباس کلام  
 خود درآمد به صوت و بگفت / سرّ خود را به نزد خاص و عوام  
 ورنه چون من بیان کنم سرّش / عاجز از درک اوست چون افهام  
 عشق را هم نمود عشق و خیر / داده اند انبیاء علیه السلام  
 اول دوره‌ی زحل آدم / عشق آورد، در قعود و قیام  
 چون به خاتم رسید دور قمر / گشت در عقل سرّ عشق تمام

بعد از آن نور عشق کرد ظهور / در دل پاک اولیای عظام  
از شه اولیا سؤال از عشق / چون نمودند عاشقان کرام  
گفت: «نارالله است و موقده» است / داد شاه این خبر ز نص کلام  
زده در قلب اولیای کبار / شاه عرش آشیان عشق خیام  
داشت هر روز اسم و رسم دگر / به تقاضای اختر خودکام  
تا در این دوره‌ی زحل آمد / مر، ورا خاتم الولايت نام  
«نقطه‌ی عشق» را مدان اکنون / هیچ شخص دگر به غیر امام  
«نقطه‌ی عشق» صاحب الامر است / اوست ایمان ما و هم اسلام  
شکر لله که نامه‌ی «امری» / یافت از نام نامیش اتمام  
یافت اتمام از دم مولی / این سخن صبح جمعه در حمام  
اول ماه حاجیان این نظم / شد رقم بر صحیفه‌ی ایام  
چون که تاریخ نظم این نظم است / نظم اینجا رسید پس به نظام  
«نقطه‌ی عشق» چون حضور نمود / در دل این شکسته‌ی کم نام  
مست از آن باده گشتم و دادم / به همه اهل عالم این پیغام  
نقطه‌ی عشق چون هویدا شد / سر توحید آشکارا شد

#### مآخذ

- احمد رازی، امید، تذکره هفت اقلیم، تصحیح و تعلیقات و حواشی: محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- بیگدلی، محمدرضا، و دیگران، معلولین نامدار ایران و جهان، بی جا، سازمان آموزش و پرورش استثنایی، بی تا.
- حاج سید جوادی، سید کمال، اثرآفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، فارس نامه ناصری، تصحیح و تحشیه: منصور رستگاری فسائی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- دانشنامه جهان اسلام، مقاله سیف الله صرامی، تهران، ۱۳۸۹، ج ۸، ص ۳۷-۳۸.
- دائرة المعارف جهان اسلام نوین، مقاله تکفیر به قلم ابراهیم کاراوان، ویراسته اسپوزیتو، ترجمه جمعی از مترجمین، ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۲.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۳.
- دیوان حاجب شیرازی به انضمام ترجیع بند «عشقنامه» حکیم ابوالقاسم امری، به کوشش مهدی آصفی، تهران، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- رکن زاده (آدمیت)، محمدحسن، دانشمندان و سخن سراپان فارس، کتاب فروشی های اسلامی و خیام، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- روحانی، سید حمید، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
- سید قطب، معالم فی الطریق، بیروت، ۱۹۷۸ م.
- شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، به کوشش کلانتر، بیروت، ۱۹۸۳ م.

- شیخ مفید «داور»، مرآت الفصاحه «تذکره شاعران فارسی»، تصحیح و تکمیل: دکتر محمود طاووسی، نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- صدر حاج سید جوادی، احمد، و دیگران، دایرةالمعارف تشیع، تهران، نشر شهید سعید محبی، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
- مشیر سلیمی، علی اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- نفیس، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی از آغاز تا پایان قرن دهم هجری، تهران، فروغی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
- هدایت، رضا قلی خان، تذکره ریاض العارفین، تصحیح و تحشیه: نصرت الله فروهر، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۸.

### غیاث‌الدین شیرازی معروف به غیاثای حلوابی

غیاث‌الدین شیرازی توسط پدری عارف و سلیم النفس تربیت شد و پس از رها کردن شغل شیرینی پزی یا حلواپزی (چون به غیاث‌الدین حلوابی مشهور است) در بازار، به علم و عرفان و ادبیات روی آورد. چون اصفهان در دوره صفویه، پایگاه عالمان و فرهیختگان بود، از شیراز به آنجا کوچ کرد. در این شهر غریب مجبور بود به رغم نابینایی کارهای روزانه خود را مستقل و بدون مساعدت دیگران انجام دهد. آن دوره هنوز مباحثی مثل مناسب سازی در مدیریت شهری وارد نشده بود، سرانجام وی برای کار شخصی به پشت بام رفت و از آنجا به پایین سقوط کرد و زندگی خود را بر سر دانش و استقلال گذاشت.

درباره ایشان اطلاعات اندکی در دست است یا بهتر است بگوییم هنوز تحقیقات کافی و جامع درباره او انجام نیافته و آثارش تصحیح و احیا نگردیده است.

#### ولادت

غیاث‌الدین شیرازی معروف به غیاثا حلوابی فرزند صافی<sup>۱</sup>، در شیراز متولد شد و در همانجا نشو و نما یافت.<sup>۲</sup> البته در مورد تاریخ تولد او چیزی ذکر نشده است. ولی او را از شخصیت‌ها و مشاهیر سده ۱۱ ق دانسته‌اند. می‌توان بر اساس قرائن حدس زد تولدش بین سال‌های ۹۹۰ تا ۱۰۰۵ ق بوده است. در همان شهر به تحصیل علوم متداول پرداخت و عالمی قوی و ادیبی بزرگ و شاعری شیرین زبان شد.

غیاث حلوابی یا غیاثا حلوابی یا غیاثای شیرازی گویا غلط مشهور است. چون در ادبیات فارسی یا عربی افزودن الف یا الف و یا به واژه‌هایی مثل غیاث بی معنا و مهمل است. مگر در کاربردهای مردم به صورت مشهور، ولی غلط به کار رفته است. درست آن غیاث‌الدین شیرازی و غیاث‌الدین حلوابی است. و نیز غیاث شیرازی و غیاث حلوابی کاربری مشهور نیست. شهرت او به حلوابی احتمالاً به دلیل این است که در حلواپزی کار می‌کرده است.

غیاث‌الدین حلوابی در اوائل عمر پیشه شیرینی‌پزی داشت و بعدها به طریق دانش‌آموزی گام نهاد و مسیر علمی را تا حد عالی طی نمود<sup>۳</sup> و معروف به غیاث‌الدین شیرازی شد. ایشان که از شعراء و عرفای قرن یازدهم قمری است.

#### معاصران و سبک ادبی

او هم عصر با ملهمی، نظام دستغیب، نصرآبادی، و شاه حسین بهاری سیستانی صاحب کتاب‌های خیرالبیان و احیاء الملوک است.<sup>۴</sup> و با اینان معاشر بوده است. بعضی او را شاگرد میرزا نظام دستغیب دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه غیاث.

۳. دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

۴. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱؛ سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۷۷.

غیاث‌الدین در غزل سرایی تبحری عالی داشت و در قصیده سرایی مهارت فراوانی کسب کرده بود؛<sup>۲</sup> ایشان عالمی فاضل، صوفی مشرب و گوشه نشین بود.<sup>۳</sup> بیشترین قصیده‌ها و ترکیب بندهای غیاث‌الدین در ستایش ائمه اطهار(ع) و بزرگان روزگارش بوده است.

غزل‌های ایشان کوتاه و بدون تخلص می‌باشد که به شیوه شاعران قرن دهم قمری است، وی با پیروی از بابا فغانی شیراز شعر می‌گفت.<sup>۴</sup>

#### نمونه‌ای از اشعار

موقع گونه درویش را منگر به چشم کم / که در قرب طلب آن رقعها آمد ز یزدانش<sup>۵</sup>  
 کجا با قدر درویشی برآید مسند شاهی / که دو دل بود از پرده‌داران شبستانش  
 چو مصحف پوست پوشان دیده‌ام بسیار کز ایشان / بدل سر الهی بوده و آیات سبحانش  
 توکل می‌سزد از بی‌نوای چشم و دل سیری / که از تشویش نان کردست فارغ یاد منانش  
 کسی کاو پرینان معنیش فرشتست در خانه / چه باک از طعن خلقش گرچه باشد جامه خلقانش  
 کسی کز هر دو عالم صاف چون اصحاب صفة شد / نمی‌گنجد نبی هم در میان او و یزدانش  
 تو صافی شو که فیض از تست چون صورتگر چینی / که در جرم مصیقل رو نمود اشکال الوانش  
 اگر عادت سرای تن دوروزی شد به فرمانت / زدست انداز آخر چون بخواهی دید ویرانش  
 تلافی خانه عقبی به فریادت رسد فردا / که خصمی با تو گر بد کرد فردا می‌رسد آنش  
 بیا تا صورت احوال تو یک یک سود روشن / ز مرگ آینه‌بی در پیش نه آنکه فرو خوانش  
 برآ از پوست شاید لذتی از عمر خود یابی / که بادام مقرش<sup>۶</sup> نازکی باشد، دو چندانش  
 اگر خواهی که جان دوستی را پیکری گردی / مرنج از آنکه رنجاند ترا وز خود مرنجانش  
 حذرکن تا توانی از جمال شاهد زیبا / که پالغز مه و خورشید شد چاه زخندانش  
 طرب را عیش گردد تلخ از لب‌های شیرینش / خرد را دست و پا گم گردد از سرو خرامانش  
 خیال عارض آینه رویان زنگ کفر آرد / مکن در سینه همچون عکس در آینه پنهانش  
 مجو از غیر حق یاری که درها بر تو بگشاید / خلیل از غیر چون بگذشت شد آتش گلستانش

\*\*\*

من و دل بهر صف‌آرایی مژگانی چند / عرض کردیم به هم چاک گریبانی چند  
 ای خوشا قید محبت که بخون دل خویش / یادگاری بنویسم به زندانی چند

۱. تذکره شمع انجمن، ص ۵۴۱.

۲. سخنوران نایبنا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۷۷.

۳. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱.

۴. دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

۵. این قصیده‌ی طولانی و استادانه در حکمت و موعظه با این مطلع است: چه نور است اینکه پیدا و نهان بینند اعیانش - فضای خاطر هر ذره‌ی میدان جولانش

۶. مقشر

یک گریبان چه کند با همه شوقی که مراست / مگر از سینه کنم طرح گریبانی چند  
 ای ترا طره دستار به از طره زلف / تو کجا و الم بی سرو سامانی چند  
 عشق را این همه آوازه شهرت زکجاست / چون ندارد به جز از کشور ویرانی چند  
 \*\*\*

برخیز ای حریف که تا ناله سر کنیم / تحریک لب گشودن مرغ سحر کنیم  
 ما عندلیب زاده پروانه طینتیم / در بیضه مشق سوختن بال و پر کنیم  
 صد شکوه دارم از تو و یک آه زیر لب / این گفت و گوی را به همین مختصر کنیم  
 در طالع ستاره ما نیست این که ما / با آفتاب خویش شی را سحر کنیم  
 \*\*\*

دیوانه دل که سوخته و مبتلای تست / بیگانه منست ولی آشنای تست  
 کندم به نوک ناخن و هستم خجل ز تو / این سینه را که تخته مشق جفای تست  
 غمگین مشو که سوخته جانی، که بی غرض / تو در فنای اویی و او در بقای تست  
 یک گام در پیت ز گیوای کسی نرفت / حیران سایه ام که چسان در قفای تست  
 \*\*\*

در کف چو نسخه ای ز رخ دلستان نهم / خورشید را چو فرد به غلط در میان نهم  
 درد تو عضو عضو کند انتخاب من / از نقطه های داغ بر او صد نشان نهم  
 خوش آنکه نامه رسد از دیار و من ز شوق / چشمی به روی قاصد و چشمی بر آن نهم  
 \*\*\*

ما نسیم و بوی پیراهن به هم بگذاشتیم / سیر بستان را به باد صبحدم بگذاشتیم  
 گر رفتیم اندرین وادی پی ما بر ندار / کاندربین ره دوزخی در هر قدم بگذاشتیم  
 چون کتابی را که آید فال بد بر هم نهند / صفحه عالم گشادیم و به هم بگذاشتیم  
 \*\*\*

ز بس که خاک سر کوی اوست دامنگیر / زمانه کرد بهره ذره اش دلی تسخیر  
 دلیل سنگدلی های آسمان این بس / که هم ز آه خودم می کند نشانه تیر  
 به دست بوس کس و ناکسش بیاید ساخت / کسی که هست چو جام شراب صاف ضمیر  
 \*\*\*

متاع من همه مهرست، کس ز ما نخرد / به دهر مفلس از آنم که کس وفا نخرد  
 صبا چو دستفروشان به هر درآید و کس / زبیم خوی تو بوی گل از صبا نخرد  
 \*\*\*

آن گروهی که دل از خنجر دلبر کاوند / سینه را از پی بازیچه نیشتر کاوند  
 سر به سر نامه ما شرح جگر سوختگی است / دود برخیزد اگر بال کبوتر کاوند  
 دیده بی اشک شد و می کنم از ناخن روی / چشمه چون خشک شود موضع دیگر کاوند  
 \*\*\*

چنان در کاوش آن سردهم چشم گهرزا را / که افتند بخیه ها بر روی کار از موج دریا را

ز شوق وعدهٔ وصلت سودا چشم من گویی / که بردامان خود بسته بیاض روز فردا را  
 دلم سودای آن دارد که بیند یار را جایی / ز سر بیرون کند ای کاشکی سودای بیجا را  
 در کوی تو در به رخ هر دلشده بازست / آن بنده که مردود در تست ایازست  
 بگرفت دل هر که نظر کرد به زلفت / دلگیر بود در نظر آن شب که درازست  
 \*\*\*

بسوخت باد چو او دامن نقاب گرفت / گداخت آینه تا از رخ تو تاب گرفت  
 ز بعد مرگ به من دست یافت آسایش / فغان که بخت مرا عاقبت به خواب گرفت<sup>۱</sup>  
 \*\*\*

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا / وی دل تسلیم جو، داده رضا بر قضا  
 آه چه درد است این، وای چه نزدیکیست / از دل ما تا بتو، وز دل تو تا به ما  
 \*\*\*

با او پیام ما به رسول و صبا نبود / این رسم در قلمرو مکتوب ما نبود  
 از بس که شور بختی ما بود بر زبان / در خانه‌ای نبود که شوری ز ما نبود  
 \*\*\*

از درش دور فتادیم نماند آری / دوستی را که بود چشم جهانی از پی  
 \*\*\*

هوا پرست نشد سیر از جهان، که حباب / به بحر دوخته چشم، و تهی بود از آب  
 \*\*\*

عشق آن چاک که بر پیرهن یوسف زد / پرده‌ای بود که از کار زلیخا برداشت  
 \*\*\*

هر تار زلف جانان باشد شب درازی / کو آن کسی که می‌گفت: یکشب هزار شب نیست  
 \*\*\*

خدا ترا و مرا از بلا نگهدارد / ترا ز درد، و مرا از دوا نگهدارد  
 \*\*\*

زمانه کوه بلا را نظیر می‌طلبید / غبار خاطر عاشق ز گرد راه رسید

غیاث‌الدین در سال ۱۰۳۰، از شیراز به اصفهان یعنی پایتخت ایران مهاجرت نمود و در طبقه دوم دارالشفای شهر اصفهان که در جنب قیصریه بود، حجره‌ای گرفت و در آن ساکن شد، علماً، مخصوصاً ادیبان اصفهان به گردش حلقه زدند و با ادبای شهر مأنوس گردید و پایگاه اجتماعی خوبی در اصفهان به دست آورد.<sup>۲</sup>

۱. در خیر البیان چنین آمده است پس از هلاک به من دست یافت آسایش / فغان که خصم مرا عاقبت به خواب گرفت.  
 ۲. تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم، (شاعران پارسی گوی)، ج ۵ قسمت دوم، ص ۱۰۸۷.



**نابینایی**

در سال‌هایی که ساکن اصفهان شد، به دلیل شیوع مریضی آبله در اصفهان غیاث‌الدین هم بی‌نصیب نماند و پس از ابتلاء به آبله، چشمان خود را از دست داد. بیماری آبله چنان به جان غیاث‌الدین افتاد که به سرعت او را از نعمت بینایی به‌طور کلی محروم کرد. وی درباره بیماری و نابینایی‌اش چنین سروده است.

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم / از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله<sup>۱</sup>  
 درباره ناخشنودی از کمک دیگران، به آبله تمثیل می‌آورد و چنین می‌سراید:  
 درهم شد کار گرچه، همچون زرهم / از خلق زمانه قطع امید نهم  
 ممنون نیم از ناخن تدبیر کسی / چون آبله خود به خود گشاید گرهم<sup>۲</sup>

**تألیف**

از غیاث‌الدین حلوانی (غیاث شیرازی)، دیوان اشعاری باقیمانده است که شعرهای آن شامل قصیده، ترکیب‌بند، ساقی‌نامه، غزل، قطعه و رباعی است و در مجموع شامل حدود ۳۰۰۰ بیت شعر است. یک نسخه از این دیوان در کتابخانه موزه انگلستان به شماره Or299 دیده شده است.<sup>۳</sup> یک نسخه از این دیوان در کتابخانه مجلس به شماره ۳۰۳۳ موجود است. و یک نسخه از این دیوان در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۳۲ نگهداری می‌شود.<sup>۴</sup> غیر از این اثر، کتاب و رساله دیگری از او گزارش نشده است.

**وفات**

ایشان سال‌هایی از عمرش به نابینایی گذشت، ولی کارهای شخصی خودش را به کسی محول نمی‌کرد؛ بلکه خودش انجام می‌داد. این رفتار او درس و الگوی سودمندی برای روشندان است. یکی از موضوعات مهم که امروزه توسط روان‌شناسان و جامعه‌شناسان مطرح شده، استقلال روشندان در اجرای امور روزانه خودش است.

وی در اواخر عمر چنین سرود:

بازم ز عکس روی تو کاشانه پر شده است / از نور شمع خلوت پروانه پر شده است  
 دیدم به خواب شب که به من داد ساغری / تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است  
 چو مرگم شد یقینت لطف‌ها کردی دهند آری / مریضی مردنی را آنچه در دل آرزو دارد  
 وی در حدود سال ۱۰۴۰ ق زمان حکومت شاه صفی (حکومت ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق)، که در اصفهان زندگی می‌کرد با وجود نابینایی، برای انجام کارهای شخصی، ششی به پشت‌بام منزلش می‌رود و از آنجا به پایین سقوط می‌کند و جهان را وداع می‌گوید.<sup>۱</sup>

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۵.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۸۱.

۳. تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم، (شاعران پارسی‌گوی)، ج ۵ قسمت دوم، ص ۱۰۸۷.

۴. دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

ای ز تو صبح مرا صورت شام دگر / کام نیالوده ام بی تو به کام دگر  
 ناله من گوش کن، ورنه بده رخصتم / چشم به راه من است، حلقه دام دگر  
 همره نعشم بیا، تا به سر تربتم / با تو غنیمت بود یک دو سه گام دگر

**مآخذ**

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک، تذکره آتشکده، تهران، روزنه، اول ۱۳۷۷.
- بیگدلی، دکتر محمدرضا؛ محمدزاده، منصور؛ و شمس ملابیری، حسین، معلولین نامدار ایران و جهان، بی جا، سازمان آموزش و پرورش استثنایی، بی تا.
- رکن زاده (آدمیت)، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرایان فارسی، تهران، کتابفروشی های اسلامی و خیام، اول ۱۳۴۰.
- شیخ مفید «داور»، تذکره مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)، تصحیح و تکمیل: دکتر محمود طاووسی، شیراز، نوید شیراز، اول ۱۳۷۱.
- صدر حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ و خرمشاهی، بهاء الدین، دایرة المعارف تشیح، تهران، نشر شهید سعید محبی، اول ۱۳۷۶.
- صدیق حسن خان، سید محمد بهادر، تذکره شمع انجمن، تصحیح و تعلیق؛ دکتر محمدکاظم کهدوی، یزد، دانشگاه یزد، اول ۱۳۸۶.
- صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم، (شاعران پارسی گوی)، تهران، نشر اندیشه، هفتم ۱۳۷۳.
- طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالأضواء، بی تا.
- مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانة الادب، ج ۴، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴
- مشیر سلیمی، علی اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، اول ۱۳۴۴.
- نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، تذکره نصر آبادی، با تصحیح، وحید دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی، بی تا.

## شفیعا شیرازی

شفیعا پراشکفتی شکفتی متخلص به اثر و معروف به شفیعا شیرازی یا شفیعا اعمی شیرازی از شاعران مشهور سده ۱۲ ق است. تاریخ تولدش دقیقاً معلوم نیست و ذکر نشده است. او در دوره صفویه در شیراز می‌زیست. با تلاش و کوشش توانست به مدارج عالی ادب فارسی برسد. اشعار او ملاحظ و جذابیت خاصی دارد به همین دلیل در شبه قاره و آسیای میانه طرفدارانی از بین نخبگان داشته است. امید است روشندان عزیز در این دوره با تأسی به او بتوانند سرنوشت مطلوبی برای خودشان رقم زده و به کمالات بلند معنوی و علمی برسند.

### تولد و ناینبایی

آخوند شفیعا اعمی متخلص به «اثر» در روستای «پراشگفت» از توابع کوه مره که در ۷۵ کیلومتری شیراز واقع شده است، چشم به جهان گشود. این روستا در مسیر شیراز به کازرون و در منطقه‌ای کوهستانی و دارای رودخانه‌ای به نام قره‌آغاج است.<sup>۱</sup> پدرش در همان سال‌ها به شیراز مهاجرت نمود و ایشان در شیراز پرورش یافت، او به تماشای جهان با چشمان کودکانه نشسته بود که مریضی آبله اجازه تماشای جهان به وسیله چشم سر را به او نداد. وی در ۹ سالگی بر اثر بیماری آبله هر دو چشم خود را از دست داد ولی دیده جاننش چنان باز شد که به ادامه تحصیل پرداخت، شاعری نام‌آور در عصر خود شد.

### مهاجرت به اصفهان و لار

اثر در زمان شاه حسین صفوی، آخرین پادشاه از سلسله صفویان، می‌زیست. وی به اصفهان سفر کرده بود، و در زمان حمله افغانه به ایران، ایشان به روستایی در جنوب شیراز به نام «لار»<sup>۲</sup> رفت و در آنجا ساکن شد.

اثر به لحاظ چهره زیبا نبود، بلکه نازیبا نیز بوده است. ولی هنگامی که لب به سخن باز می‌کرد چنان استادانه، فصاحت و بلاغت کلام را رعایت می‌کرد و عالی سخن می‌راند که همه اهل مجلس را شیفته کلامش می‌کرد، به طوری که ناخواسته به تحسین وی می‌پرداختند.

ایشان درباره بنای که سلطان حسین صفوی بنا کرده بود، ماده تاریخی آن را چنین سرود:  
آسمان بر آستانش سر فرود آورد و گفت / بارگاه خسروی، تاریخ این عالی بناست<sup>۳</sup>  
در حروف ابجدی، دو کلمه «بارگاه خسروی»، عدد ۱۱۰۶ است که تاریخ اتمام آن بنا است.  
و همچنین در تاریخ فوت علامه محمدباقر مجلسی این شعر را سروده است.  
از اثر، تاریخ جستم عقل گفت / قدوه‌ی اهل یقین رفت از میان<sup>۴</sup>

۱. لغت نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۵۴۹.

۲. این روستای لار غیر از لارستان است.

۳. دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. همان.

به حروف ابجدی «قدوهی اهل یقین رفت از میان» عدد ۱۱۱۰ می‌شود، در صورتی که علامه مجلسی در سال ۱۱۱۱ فوت شده است. وی در این شعر با یک عدد کمتر فوت علامه مجلسی را بیان کرده است.

### فوت

اثر شیرازی تا آخر عمر در «لار» ماند و در همانجا فوت نمود. در تاریخ فوتش اختلاف نظر است، ولی آنچه معلوم است، ایشان در سال ۱۱۲۵ زنده بود.<sup>۱</sup> بعضی تاریخ فوت ایشان را ۱۱۱۳ نوشته‌اند، بعضی ۱۱۲۱ ذکر کرده‌اند،<sup>۲</sup> صدیق فوت وی را بعد از ۱۱۲۰ دانست.<sup>۳</sup>

اما آنچه به واقعیت نزدیک‌تر است، این است که ایشان در حمله افغانه به ایران که در سال ۱۱۲۵، در زمان سلطان حسین صفوی بود، زنده بودند و به «لار» رفتند و در آنجا تا پایان عمر بودند. پس ایشان سال ۱۱۲۵ زنده بود و بعد از آن فوت شده است، و ما تاریخ دقیق فوت ایشان را نیافته‌ایم.

### دیوان و نمونه اشعار

دیوان اشعار ایشان دارای ۱۸۰۰ بیت شعر است. نسخه‌ای از این دیوان در کتابخانه مجلس شورا و نسخه‌ای در کتابخانه موزه انگلستان وجود دارد.<sup>۴</sup> شعرهایش ساده و روان است، و غزلیاتش بیشتر متضمن نکات عرفانی و اجتماعی است.

### غزل

ز بهر شکر تنهائی به مردم آشنایی کن / درآور بزم الفت یاد ایام جدائی کن  
 مبدا نیم جو منت‌پذیر دوستان گردی / خدا ناکرده هر جا احتیاج افتد گدائی کن  
 به قدر دردمندی با تو باشد ربطشان چسبان / اگر باور نداری خویشتن را مومیائی کن  
 به هر کاری که رود داد امتحان دوستان کردی / اثر عبرت اگر نگرفته‌ای باز آشنائی کن

\*\*\*

عیش مرا در جهان هیچ سرانجام نیست / باده به صد خون دل گر برسد جام نیست  
 حرمت پیرمغان بر همه کس لازم است / سر زده داخل مشو، میکده حمام نیست  
 نعمت مخصوص را مرتبه دیگر است / دوزخیان را بگو، قهر خدا عام نیست  
 ایکه طمع کرده است بسته دنیا ترا / تن به مشقت مده دانه در این دام نیست  
 بی تو نشد روزیم وقت خوشی در جهان / صبح غریب ترا پای کم از شام نیست  
 پیش خدا کی کند عرض تمنی اثر / جود کرم‌پیشه را حاجت ابرام نیست

\*\*\*

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۸۳-۱۸۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۳۵۸؛ دایرةالمعارف تشییح، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۳۵۸.

۳. تذکره شمع انجمن، تصحیح و تعلیق کاظم کهرویی، ص ۶۲.

۴. ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۵۹.

مهیا از طمع تا چند سازی برگ عشرت را / به آب روی چه می‌شویی ز دل گرد کدورت را  
 به صورت معنی انسان میسر کی شود زاهد / میند از جبه و دستار بر خود آدمیت را  
 به این هیأت ندیدم صورتی بر صفحه‌ی هستی / پی تحقیق گردیدم سراپا علم هیئت را  
 عصا را بر کف از سنگینی عمامه می‌گیرد / به دوش دیگران زاهد کشد بار شریعت را  
 ندارد بهره‌یی از نعمت فقر و فنا زاهد / به دندانش نخواهد زد فلک سنگ قناعت را  
 صفا ترک ریا بخشد نه تجدید وضو زاهد / بآب از جبهه نتوان شست هرگز گرد نکبت را  
 اثر دست ندامت کی به دندان می‌گزد زاهد / عزیز از کاسه لیبسی دارد انگشت شهادت را

\*\*\*

روی شکفتگی گل عیشم ندیده است / صبحم سیاهروز چو سنبل دمیده است  
 از طبع من مجو سرو برگ شکفتگی / کلکم زبان به تیغ خموشی بریده است  
 خون از زبان خامه چو شنجرف می‌چکد / در شکوه بس که درد به جانم رسیده است  
 از شوخ طبعی خنک اهل روزگار / دایم دلم سیاه چو سرما گزیده است  
 تا زنده‌ام غم تو نگردد ز من جدا / مانند روح در همه اعضاء دویده است  
 سیلاب اشکم از سر کویت نمی‌رود / خون بسته می‌شود به زمین تا چکیده است  
 خود را اثر چو سرمه به میزان هر نظر / سنجیده‌ام، فرو تتیم نور دیده است

\*\*\*

به هیچ چیز منه دل در این سرای سپنج / که عاقبت نبود حاصلت به جز غم و رنج  
 به قصر عشرت و ایوان عیش شاهان بین / که زاغ نغمه‌سرا گشت و جغد قافیه‌سنج  
 بسی نماند که آید خزان، غرور نگر / که لاله بس نکند از دلال و غنچه ز غنچ  
 کمین حادثه‌ی هست در کمینگه تو / هزار حلقه و هر حلقه‌ی هزار شکنج  
 نشان سنگ جفا می‌شود اثر به جهان / عروس دهر به هر کس که زد به مهر ترنج

\*\*\*

دل صاف می‌کند ز مدورت ایاغ صبح / می‌افکند سیاهی شب را ز داغ صبح  
 تا آسمان ز عکس قدح گل شکفته است / رنگین تر است مجلس مستان ز باغ صبح  
 وا شد دلم ز فیض صبحی در این بهار / آشفته‌گی به خواب نبیند دماغ صبح  
 خواهم شبی که مست شراب جنونم شوم / خندم به روی ساغر و گیرم سراغ صبح  
 سوزد ز رشک مجلسم امشب فلک، اثر / مینا فتیله ساخته از بهر داغ صبح

\*\*\*

شب که یادت مجلس افروز دل بی‌تاب بود / از هجوم گریه طوق گردنم گرداب بود  
 دیدمش سرمایه‌ی حسنی به جز ابرو نداشت / باقی از آثار این مسجد، همین محراب بود  
 صبح پیری شد سفید و غفلت ما کم نشد / کاش بیداری نصیب ما به قدر خواب بود  
 پاک طینت برنمی‌آید به رنگ عارضی / از لباس رنگ عاری طبع ما چون آب بود  
 شب بخوابم می‌نماید آنچه پیش آید به روز / بیغمی در ملک غفلت هم اثر نایاب بود

\*\*\*

### شعرهای پراکنده

از عارضش دمید خطی همچو مشک ناب / یعنی که شد به سنبله تحویل آفتاب

\*\*\*

بی نفس بد آسوده به دنیا نتوان شد / فریاد سگ افسانه آرام شبان شد

\*\*\*

پرپروئی که میگشتم اسیر حسن آوازش / نباشد رشته جان قابل ابریشم سازش

\*\*\*

به هر محفل حدیث می پرستی در میان دارم / به رنگ شمع هر آبی که خوردم بر زبان دارم

\*\*\*

بکیش هوشمندان خود نمائی هست منظورم / کسی آگه نباشد چون کمان حلقه از روزم

### فارسانامه<sup>۱</sup>

صاحب فارسانامه چند قطعه زیر را از او نقل کرده است:

ظاهر هرکس که سنجیدم به میزان نظر / داشت با باطن همان نسبت که رو با آستر

این قطعه را در مسافرت به قریه پراشکفت سروده است:

شبی چون بخت عشاق از سیاهی / به معنی صورت قهر الهی

چنان بود آن شب احوالم پریشان / که سوداگر به کشتی روز طوفان

دل را از وطن شوق جدایی / ملول از شهر همچون روستائی

جنونم عاقبت کرد از غم آزاد / نوید عشرتم از پرده در داد

به رفتن چون مهیا گشت کارم / شد از خیل اجل اسبی دچارم

چو مرغی کز قفس چشمش هویدا است / دلش از رخنه پهلوش پیدا است

چو ریگ وقت ساعت آن سبک پی / به هر ساعت کند یک گام را طی

غرض کز صبح تا شام آن معطل / تردد می کند در گام اول

به دست و پا زدن مانند جولاه / به این مرکب بریدم رشته را

رسیدم در دهی کز خوش هوایی / کند در دیده خاکش توتیائی

بهشتی از طراوت سبز و خرم / همه چیزش فراوان غیر آدم

در آن ده داشتم چون پیر کنعان / به یاد آشنا حالی پریشان

ز تنهایی دریدم جامه برتن / نهادم همچو آتش رو به گلخن

به این نیت چو در دل بستم احرام / غلط کردم ره گلخن به حَمَام

نباشد احتیاج ستر عورت / که دارد جامه داری همچو ظلمت

در این ظلمت سرا نتوان به پا تاخت / ره گور است باید سر قدم ساخت

چو دهلیز تفنگ از راه بینه / رهی باریک تا پای خزینه

ز روزن بس نشسته روی آن گرد / به آب وی تیمم می توان کرد

۱. فارس نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۵۴-۱۱۵۶.

پی غسل آنکه روی آورد به این در / کند بعد از جنایت خاک بر سر  
 در او میل نشستن هر که فرمود / نشیند تا کمر چون دیگ در دود  
 در او نتوان ز تاریکی نشستن / کنی گر شعله‌ی خورشید روشن  
 بود زین کهنه بنیاد زمانه / دری باز از فراز نوره خانه  
 نوشته بر درش استاد این فن / بیاید کندن و بر باد دادن  
 ز قحط سنگ‌پا باید در آن طاق / چو وقت نزع سودن ساق بر ساق  
 معاذالله از آن دلاک ناشی / که سربازی است پیشش سر تراشی  
 چو گوش آن کس که دلاک آیدش پیش / به هر دو دست چسبد بر سر خویش  
 شکافد فرق را با تیغ گلگون / که آرد موی را از ریشه بیرون  
 نیاید از کف او قبضه بیرون / به هم چسبیده دست و تیغش از خون  
 به زخمش پنبه می‌باید فراوان / در آن سودا نه سر ماند نه سامان  
 به خارج بود نهر با صفائی / چو نهر آینه گیتی نمائی  
 که هر کس جان برد بیرون ز حمام / ز غسل توبه‌اش شویند اندام

#### دیدگاه‌ها

##### تذکره شعر انجمن<sup>۱</sup>

با اینکه در خردسالی چشمش از آبله بی‌نور گشت؛ اما چراغ بصیرتش روشنی کامل داشت. بینندگان می‌گویند بسیار کربه منظر بود؛ اما هنگام نطق مجلسیان را شیفته حسن کلام خود می‌ساخت. بعد از سال ۱۱۲۰ فوت نمود. این چند بیت از دیوان اوست:

رشته‌ی طول آمل تار و جهان طنبور است / چقدر بر سر این کاسه‌ی خالی شور است

\*\*\*

ز آب گلستان آموخت شوقم جانفشانی را / به پای نونهالان صرف کردم زندگانی را  
 خط کرد ظاهر آن دهن غنچه رنگ را / در کار بود حاشیه این متن تنگ را  
 دوستان را کسوت تجرید می‌پوشد خدا / شاه می‌بخشد به خاصان خلعت پوشیده را  
 ز خلوت خانه خود گوشه درویش محزون را / چنان باشد که گیرد پادشاهی ربع مسکون را  
 نسازد حق شناسان را مقید زیور دنیا / ز انگشت شهادت دست کوتاه است خاتم را  
 اثر آخر به زلف پر فن او نقد جان دادم / امانت دار خود کردم ز نادانی پریشان را

##### رکن زاده<sup>۲</sup>

پدرش اهل پراشکفت<sup>۳</sup> بود و خودش به تصریح صاحب تذکره شمع انجمن در شیراز متولد شده، ولی شیخ محمدعلی حزین که با او معاصر و دوست بوده تولد او را در پراشکفت می‌داند و می‌نویسد: در ۹

۱. تذکره شعر انجمن، تصحیح و تعلیق کاظم کهروی، ص ۶۲-۶۳.

۲. دانشمندان و سخن سرایان فارسی، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۵.

۳. پراشکفت: Per- Ashgeft دهی است از دهستان کوهمره سرخی که در ۵۷ کیلومتری باختر شیراز واقع شد.

سالگی نایبنا شد معذک تحصیل کرد تا از مشاهیر شعرای عصر خود شد و مدتی در اصفهان و فارس با او حشر و نشر داشته و آن طور که متذکر شده آدم بسیار خوش خلق و سبک روحی بوده است. آقای علی اصغر حکمت که از دانشمندان و رجال معاصر است، اخیراً رساله‌ای به زبان فرانسه در شرح حال این شاعر نایبنا نوشت و در اکتبر ۱۹۵۷ در دهلی نو چاپ شده است. وی نوشت: شرح حال زندگی این شاعر مانند سایر شعرای معاصرش شناخته نشده است.

چنانکه میرغلامعلی آزاد و شیخ محمدعلی حزین نوشته‌اند مخصوصاً حزین که با او هم عصر بود، در دهکده پراشکفت در نزدیکی شیراز متولد و در جوانی به علت ابتلاء به مرض آبله کور شده است، سفری به اصفهان رفته است و با میرزا طاهر وحیدالزمان وزیر سلطان ملاقات کرده، حزین او را در اصفهان دیده است، نوشته‌اند که در ۱۱۱۳ فوت شده اما این تاریخ صحیح نیست، زیرا که از نامه‌ای که به کربلائی علی خان، حاکم فارس نوشته معلوم می‌شود که در ۱۱۲۳ زنده بوده است. همچنین در ۱۱۲۵ هنگام هجوم افغانیان به ایران زنده بوده و به لار رفت (لار، قصبه‌ای است در جنوب غربی شیراز و این شهر غیر از شهر لار است) و بنابر روایت حزین در همین قصبه وفات یافته است.

سپس چند قطعه زیر را از او آورده است:

بیرس از دل من رمز آشنایی را / شکستگی است محک نقد مومیایی را  
خموش باش چو زاهد کند مذمت عشق / که حرف خویش جوابست روستائی را  
ز مدح خویش زبان جمله خلق می‌بستند / توهم صله‌گر بود خودستائی را

\*\*\*

به عمر خضر تا بینم رخ جانانه خود را / پر از آب بقا می‌خواستم پیمانانه خود را

\*\*\*

دادیم به زلفش دل پردرد و فغان را / بستیم به این دسته‌ی گل رشته جان را  
دارند گمان خلق که زر قوت بازوست / افزون نکند نقش طلا زور کمان را  
در راه توکل چه کنی سنگ قناعت / جویند اثر نابلدان سنگ نشان را

\*\*\*

فلک از رشک نگذارد به حال هم دو همدم را / به سنگ از یکدیگر سازد جدا بادام توأم را

\*\*\*

می‌کند بیدار اشک از خواب غفلت دیده را / آب بخشد سرفرازی نرگس خوابیده را

\*\*\*

ندارند اهل دل ذوقی اگر باشند دور از هم / چو موج بحر می‌آیند سرمستان به شور از هم  
به بزم وصل پیوسته از راه سیه‌روزی / من و آن بی وفا امشب در میان بودیم و دور از هم

\*\*\*

به چندین رنگ روید داغ حسرت از غبار من / گل صد آرزو بر سر زند خاک مزار من

\*\*\*

صید حسنش نشوم تا بود از خط ساده / وعده‌ی عاشقی من به بهار افتاده



\*\*\*

به فریادم رسد یارب حریف نغمه‌پردازی / زند زخم دلم را بخیه از ابریشم سازی

\*\*\*

دلم گرفت ز زاهد کجاست مینائی / فسرده است مرا طرفه خشک سرمائی

\*\*\*

برای معنی رنگین طلب کن لفظ مأنوسی / که در فهمش نباشد حاجت فرهنگ و قاموسی  
در تاریخ فوت ملا محمدباقر مجلسی دوم گفته است:  
رفت سوی خلد از این دیوان سرا / باقر علم آفتاب فضل و شأن  
از تصانیفش اساس شرع و دین / هست محکم تا بود باقی جهان  
از اثر تاریخ جستم عقل گفت / قدوه‌ی اهل یقین رفت از میان<sup>۱</sup>

مفردات ذیل نیز در کتاب «مترادفات فارسی» تألیف محمد پادشاه هندی (مؤلف فرهنگ آندراج) به نام اثر ضبط است.

همیشه گرم چو طنبور بود صحبت ما / بگشت بی سر خر کوک ساز عشرت ما

\*\*\*

جدا از خود نشستم آنقدر تنها بیاد او / که با خود رو برو خوردم نشناختم خود را<sup>۲</sup>

\*\*\*

رشته طول امل تار و جهان طنبور است / چقدر بر سر این کاسه خالی شور است

\*\*\*

به خانه ما حضری کز تو میهمان بیند / جواب حضری از پیشخدمتان بیند

\*\*\*

کرده مژگان و نگاهش دست در قتلیم یکی / نا مسلمان تیغ بر بالای کافر می‌زند

\*\*\*

مرا بر دل غباری نیست از خاک فراموشان / که بی مانع در آنجا می توان خاکی به سر کردن

\*\*\*

هر کس اثر نوائی از شغل خود بیند / چسبید بدست و دندان بر کار خود چونانی

\*\*\*

نماید هر که چون مسواک جمعی را پرستاری / کنند اهل دعا با دست و دندانش نگهداری

### سلیمی<sup>۳</sup>

۱. این مصراع، به حروف ابجدی می‌شود ۱۱۱۰ که سال وفات علامه محمدباقر مجلسی است.

۲. با خود رو برو خوردن به معنی ملاقات کردن است - مترادفات فارسی چاپ هندوستان.

۳. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۱۸۳-۱۹۱.

شیخ محمدعلی حزین که با او معاصر و دوست بوده، تولد او را در پراشکفت می‌داند و می‌نویسد: در ۹ سالگی نابینا شد. با وجود نداشتن چشم به تحصیل بعضی مراتب علمی روی آورد، و از مشاهیر شعرای عصر خود شد. مدتی در اصفهان و فارس با او حشر و نشر داشته و آن طور که متذکر شده، آدم بسیار خوش خلق و سبک روحی بوده است.

مؤلف «شمع انجمن» کوری چشم ایشان را از ابتلاء به مرض آبله می‌داند و می‌نویسد: در خردسالی چشمش از آبله بی‌نور گشت، اما چراغ بصیرتش روشنی کامل داشت. بیندگانش می‌گویند بسیار کریه منظر بود، اما هنگام نطق مجلسیان را شیفته حسن کلام خود می‌ساخت و در سنه ۱۱۲۰ فوت نمود.

جناب علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران رساله‌ای به زبان فرانسه در شرح حال این شاعر نابینا نوشت و در اکتبر ۱۹۵۷ در دهلی نو چاپ شد. که مفادش از این قرار است: شرح حال زندگی این شاعر مانند سایر شعرای معاصر شناخته نشده، نامش در تذکره‌های ذیل آمده است: تذکره میرغلامعلی آزاد - شمع انجمن - مرآة الفصاحة تألیف مرحوم شیخ مفید داور استاد فرصت الدوله - شکرستان فارس، تألیف شعاع‌الملک - فارسنامه ناصری، تذکره المعاصرین حزین (متوفی ۱۱۸۱ق).

چنانکه میرغلامعلی آزاد و شیخ محمدعلی حزین نوشته‌اند مخصوصاً حزین که با او هم عصر بوده، نوشت، وی در دهکده پراشکفت متولد و در جوانی به علت ابتلاء به مرض آبله کور شده. سفری به اصفهان رفته است با میرزا طاهر وحید الزمان وزیر سلطان ملاقات کرده. حزین او را در اصفهان دیده است.

بعضی نوشته‌اند که در ۱۱۱۳ فوت شده اما این تاریخ صحیح نیست، زیرا از نامه‌ای که به علی خان حاکم فارس نوشته ثابت می‌شود که در ۱۱۲۳ زنده بوده است. و همچنین در سال ۱۱۲۵ هنگام هجوم افغانیان به ایران زنده بوده و به لار گریخت<sup>۱</sup> و بنا به روایت حزین در همین قصبه وفات یافت.<sup>۲</sup>

اشعار ذیل از اوست:

توانی در دل من کرد تخمین داغ حرمان را / به علم رمل بشماری، اگر ریگ بیابان را  
ضرور است از پی تریاک خوردن جرعه آبی / گوارا می‌کند می، تلخ کامی‌های دوران را

\*\*\*

نگیرد بخت دانا دامن صبح فراغت را / چو روز و شب حضوری نیست با هم عقل و دولت را

\*\*\*

به کیش هوشمندان خود نمائی هست منظورم / کسی آگه نباشد چون کمان حلقه از روزم

۱. قصبه‌ای است در جنوب شیراز و این غیر از لار و لارستان معروف است.

۲. چنانکه گفته شد شمع انجمن فوتش را بعد از سال ۱۱۲۰ق نوشته و صاحب (الذریعة الی تصانیف الشیعة) در جلد نهم کتاب خود فوت او را سال ۱۱۱۳ ضبط کرده است و این قطعاً به دلایلی که آقای حکمت ذکر کرده صحیح نیست، ضمناً الذریعة جمع اشعار او را بیست هزار بیت دانسته است.

\*\*\*

در تاریخ عمارتی که از بناهای شاه سلطان حسین صفوی بوده سروده است:  
 حبّذا طالار شاهنشاه گردون بارگاه / کز فلک لاف بلندی پیش طاقش بد نماست  
 گر طلا و لاجورد انجم و افلاک را / حل نمایند از برای زینت آن نارسا است  
 حوض آن از جدول آئینه باشد روح بخش / نبض آب زندگی در دست آن فواره هاست  
 شد از آن نام همایونش سرای میمنت / کز سعادت خسرو اسلام را خلوت سراسر است  
 چون مشرف شد باتمام این بنا تاریخ او / از اثر جستم که مدّاح شه از صدق و صفاست  
 آسمان بر آستانش سر فرود آورد و گفت / «بارگاه خسروی» تاریخ این عالی بناست  
 عیش مرا در جهان هیچ سرانجام نیست / باده به صد خوندل گر برسد جام نیست  
 حرمت پیرمغان بر همه کس لازم است / سر زده داخل مشو، میکده حمام نیست  
 نعمت مخصوص را مرتبه دیگر است / دوزخیان را بگو، قهر خدا عام نیست  
 ایکه طمع کرده است بسته دنیا ترا / تن به مشقت مده دانه در این دام نیست  
 بی تو نشد روزیم وقت خوشی در جهان / صبح غریب ترا پای کم از شام نیست  
 پیش خدا کی کند عرض تمنی اثر / جود کرم پیشه را حاجت ابرام نیست

#### مآخذ

- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعة، قم، اسماعیلیان، بی تا.
- باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- بیگدلی، دکتر محمدرضا؛ محمدزاده، منصور؛ و شمس ملایری، حسین، معلولین نامدار ایران و جهان، بی جا، سازمان آموزش و پرورش استثنایی، بی تا.
- حاج سید جوادی، دکتر سید کمال، اثر آفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، فارس نامه ناصری، تصحیح و تحشیه: دکتر منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- رکن زاده (آدمیت)، محمدحسن، دانشمندان و سخن سرایان فارسی، ج ۱، تهران، کتابفروشی های اسلامی و خیام، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- صدر حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ و خرمشاهی، بهاء الدین، دایرة المعارف تشیّع، تهران، نشر شهید سعید محبی، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
- صدیق حسن خان بهادر، سید محمد، تذکره شعر انجمن، تصحیح و تعلیق دکتر کاظم کهروبی، یزد، دانشگاه یزد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم، (شاعران پارسی گوی)، تهران، نشر اندیشه، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- مشیر سلیمی، علی اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.

## انور شیرازی

در طول تاریخ منازعات بین حکمرانان و پادشاهان و سلسله‌های حکومت‌گزار، موجب معلولیت عده‌ای شده است.

حکمران جدید با قساوت تمام، مدیران و رهبران پیشین را از دم تیغ آخته می‌گذراند. البته حاکمانی بوده‌اند که به جای انتقام و خون‌ریزی از تجربه رهبران پیشین برای سازندگی کشور استفاده می‌کردند ولی این‌گونه افراد اندک بوده‌اند. رسول اکرم (ص) از جمله رهبرانی است که پس از فتح مکه به جای انتقام‌گیری و کشتن افرادی مثل ابوسفیان، نه تنها آنها را نکشت بلکه اعلام کرد، مردم مکه می‌توانند به خانه بزرگان و سران قریش پناه برده و از هرگونه تعرضی در امان باشند. اما متأسفانه در تاریخ چند سده‌ی ایران، با آمدن زندیه افشاریه قلع و قمع شدند، با آمدن قاجاریه، زندیه را با تیغ برهنه بدون هیچ محاکمه و رسیدگی، خشک و تر را با هم از بین بردند، وقتی پهلوی آمد، قجرها را از میان برداشت، عده‌ای در زندان، عده‌ای در تبعید و دیگران هم کشته شدند. در همه این مقاطع، انتقام‌گیری با توجیه اینکه اینان به مردم ظلم کرده‌اند و اموال مردم را بی‌جهت ربوده و به یغما برده‌اند، توجیه می‌شد. گاه بدون تعویض سلسله، به دلیل رقابت‌ها و منازعات داخلی، انتقام‌گیری می‌شد.

یکی از روش‌های قلع و قمع رهبران گذشته، کورکردن به روش میل کشیدن بر چشم یا تخلیه چشم یا تیر زدن بر چشم بوده است. برای اینکه اینان بمانند و با دیدن چهره آنان، دیگران عبرت بگیرند، با قساوت تمام، میل فلزی را در آتش سرخ کرده و بر چشم آنان می‌کشیدند. ابراهیم خان مشهور به انور شیرازی از جمله بازماندگان از سلسله زندیه بود که به دلیل مزبور نابینا شد. ولی با تلاش و همت شخصی، و پناه آوردن به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی، مشهور گردید.

### تولد تا وفات

ابراهیم خان کوچک‌ترین پسر کریم خان زند، سر سلسله پادشاهی زندیه ایران بود. وی در ۱۱۸۲ق/۱۱۴۷ش/۱۷۶۸م متولد شد. وقتی به سن تحصیل رسید به آموختن علوم روی آورد. کریم خان زند از طایفه زندیه بود، پدرش «ایناق» نام داشت و رئیس ایل بود. کریم خان در روستای پری از توابع بخش زند ملایر به دنیا آمد. در همان جا پرورش یافت، وی در جوانی یکی از سربازان نادرشاه افشار بود، که این دوران تا به فرماندهی بخشی از سپاه نادرشاه رسیده بود و در بعضی از فتوحات نادرشاه افشار در سپاهش حضور داشت.

کریم خان بعد از مرگ نادرشاه افشار به ایل خودش در زند ملایر پیوست، و با استفاده از هرج و مرج موجود، به دلیل شاه‌مردگی که برکشور حاکم شده بود. نیرویی دور خود جمع کرد و با دو خان بختیاری ائتلاف نمود، و یک فرد که از سوی مادر به صفویه می‌رسید، به نام ابوتراب میرزا را به پادشاهی برگزید، در این ائتلاف کریم خان فرماندهی سپاه را بر عهده داشت، وقتی بین آنها شورش شد، کریم خان با استفاده از نیروهای تحت فرمانش، پیروزی را به دست آورد، و مدعیان حکومت را یکی بعد از دیگری سرکوب و باقیمانده افغانه شورشی را نیز سرکوب کرده و ایران را عملاً در دست گرفت ولی حاضر به تاجگذاری نشد و خود را وکیل‌الرعا یا (نماینده مردم) می‌خواند.

کریم خان زند، برخلاف نادرشاه افشار که دائماً در فکر فتح جاهای مختلف و کشورگشائی بود، از جنگ گریزان بود و کشور آرام را می‌پسندید، ولی در هر جایی شورشی بود آن را سرکوب می‌کرد. با همه این اوصاف، او پایتخت را به شیراز انتقال داد و آبادانی و آثار فراوانی از دوره‌ی او در شیراز به یادگار مانده است. شاید یکی از علت‌های کمی آثار تاریخی آن دوران، کوتاه بودن دوره حکومتش (۱۱۷۳-۱۱۹۳ق) باشد. و همچنین در این دوران کوتاه، وی نتوانست جانشین قوی و قدرتمندی برای خود پرورش بدهد.

کریم خان در ۱۱۹۳ق / ۱۱۵۷ش / ۱۷۹۹م درگذشت. وی در این زمان هفت فرزند، چهار پسر و سه دختر داشت.

بعد از فوت کریم خان پسر بزرگترش به حاکمیت رسید ولی خیلی زود شورش‌ها سراسر کشور را فرا گرفت، مهمترین آنها شورش‌های علی‌مراد خان زند و آقا محمد خان قاجار بودند.

علی‌مراد خان که از منسوبان کریم خان زند بود بر فرزندان و دیگر مدعیان زندیه پیروز شد، پسران کریم خان زند از جمله ابراهیم خان متخلص به انور را کور کرده و آنها را زندانی نمود تا مدعی حکومت نباشند.

بعد از فوت علی‌مراد خان زند، برادر مادریش جعفرقلی خان زند به حاکمیت رسید ولی به دست آقا محمد قاجار شکست خورد.

#### نابینایی

انور شیرازی یازده ساله بود که به دستور علی‌مراد خان زند از هر دو چشم نابینا شده و زندانی گردید.<sup>۱</sup> بعضی نوشته‌اند که ابراهیم خان زند متخلص به انور شیرازی به دستور آقا محمد خان قاجار از هر دو چشم نابینا گردید.<sup>۲</sup> مهدی بامداد قائل است در سال ۱۲۰۶ق، آقا محمد خان قاجار او را نابینا ساخته است. اینها نمی‌تواند درست باشد چون قبل از تسلط محمد خان قاجار بر شیراز، علی‌مراد خان زند که پسر عموی آنها بود، بر حکومت دست یافته و پسران کریم خان را کور و زندانی کرده بود.<sup>۳</sup> بعضی می‌نویسند که آقا محمد خان قاجار او را خواجه کرده است ولی این مطلب را در هیچ تاریخ معتبری نیافته‌ام.

ابراهیم خان زند که نابینا و زندانی بود، بعد از مدتی از زندان آزاد شد، و به آموختن علوم، مخصوصاً ادبیات روی آورده و شعر می‌سرود. احمد اختر صاحب کتاب تذکره اختر، ایشان را در شیراز دیده، از استعداد و شوق و اشتیاق زیادش به شعر و شاعری و صفات نیکو ایشان سخن گفته است.<sup>۴</sup>

بعد از تسلط آقا محمد خان قاجار بر شیراز و انقراض کامل سلسله زندیه از حکومت، فرزندان کریم خان از جمله ابراهیم خان را به مازندران - شهر ساری - تبعید کرد، وی در ساری روزگار می‌گذراند،

۱. تذکره اختر، ص ۲۴.

۲. مصطبه خراب، ص ۱۴.

۳. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۱، ۱۲ و ۱۳ هجری، ج ۶، ص ۲.

۴. تذکره اختر، ص ۲۴.

گروسی ایشان را در سال ۱۲۱۴ق در ساری دیده است. انور در این دیدار از گروسی خواست تا شعرهای او را تصحیح و نقد کند.<sup>۱</sup>

### زیارت عتبات و فوت

در زمان فتحعلی شاه قاجار، ابراهیم خان زند، اجازه خواست تا به زیارت عتبات مشرف شود. بعد از کسب اجازه از دولت قاجار به عتبات مشرف شد.

بعضی نوشته‌اند ایشان بعد از زیارت در همانجا ساکن گردید و دیگر به ایران بازنگشت؛ اما به بنابر قول مشهور ایشان در بازگشت در نهاوند به علت عارضه مریضی ماندگار شد و در سال ۱۲۱۶ق ۱۱۸۰ش، در سن سی و چهار (۳۴سالگی قمری) در نهاوند درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

### نمونه اشعار

از انور شیرازی اشعاری در قالب قصیده، غزل، دو بیتی و گاهاً تک بیتی به یادگار مانده است، وی در مجموع چهار هزار بیت شعر داشت که ابیاتی از آنها به طور پراکنده در کتب مختلف ذکر شده است.

### رباعی

با یاد تو کی کنیم یاد از دگری / بیداد تو به بود، کی داد از دگری  
باید که توام شاد کنی، ورنه چه شود / ناشاد ز تو باشم و شاد از دگری

\*\*\*

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست  
با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت تر از دل توست

\*\*\*

چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد / ز غیرت تا کند خون در دلم آید ز من پرسد!  
غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذرد / که یکسره شرح حال بیت الحزن پرسد

\*\*\*

عمری است مرا ز عشق فریادی نیست / وز بیداد ستمگری دادی نیست  
بر هر در و بام می‌پرد مرغ دلم / از شوق گرفتاری و صیادی نیست

\*\*\*

دور از سر کوبش ز جفا خواهم شد / بیگانه ز یار بی‌وفا خواهم شد  
هر کس به غم آشنا چون دشمن اوست / زین پس به رقیب آشنا خواهم شد

\*\*\*

آن شوخ که می‌کشد دل من سوبش / در مانده‌ام از رد و قبول خویش  
گوید که برو چون بدرش جای کنم / گوید که بیا چون بروم از کوبش!

\*\*\*

یاری که ز آرزوش می‌فرسایم / یک لحظه نشد ز یاریش آسایم

۱. تذکره انجمن خاقان، ص ۳۷۲.

۲. همان، ص ۴۷۳.

می رفت و ز رفتنش دل و جان می گفت / آهسته که من هم از قفا می آیم

\*\*\*

خوشا وقتی که پیشت شکوه اغیار می گفتم / بحر فم گوش می دادی و من بسیار می گفتم  
کنون باید خوش آمد گفتم زین پیش اگر (انور) / ز مغروری سخن با مدعی دشوار می گفتم

\*\*\*

### قطعه

ای باد صبا بگو فلان را / کای نظم خوشت چو لؤلؤی تر  
ای از فصحای عصر افصح / وای از شعرای شهر اشعر  
گفتی تو قصیده ای به مدحم / مانند عروس پر ز زیور  
آن باکره در نکاح من بود / عقدش بستی به جای دیگر  
در مذهب هیچکس روا نیست / یک زن به حباله ای دو شوهر

\*\*\*

### پراکنده

گر نه حرفی گفته بدگو از منت / پس چه بود این بی سبب آزدنت

\*\*\*

دلا چندی رهایی جو پس آنگه شو گرفتارش / که چندی عزتی دارند پیشش نو گرفتاران

\*\*\*

صد سرو ز جویبار برخاست / یک سرو چو سرو من نشد راست

\*\*\*

غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذرد / که یک ره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد

\*\*\*

گرفتم این که رهم بسته اند از سر کویت / چه می کنند که دارد دلم نهان به توراهی

\*\*\*

هرگز مکن به وعده وفا اگر چه با من است / ترسم خدا نکرده بدین شیوه خو کنی

\*\*\*

می روم از جور کویس، رقیب / کاش نداند که چرا می روم

\*\*\*

در کوی تو سگ به از رقیب است / کو کار به آشنا ندارد

\*\*\*

زانم نکشد فلک که خواهد / محنت کش روزگار باشم!

### دیدگاهها

### ۱- احمد اختر<sup>۱</sup> درباره انور نوشته است:

علی مراد خان زند که از منسوبان ابراهیم خان متخلص به انور بوده است به بهانه استقلال انور، خروج کرده و بعد از آن که صادق خان که عموی ایشان و ابوالفتح خان برادر کوچکتر خودش بود را از حکمرانی خلع نمود و خودش حاکم شد، ابراهیم خان را زندانی نموده و در سن یازده سالگی او و برادرانش را کور نموده است.

بعد از فوت علی مراد خان، جعفر خان پسرعموی ایشان، که با علی مراد خان برادر مادری بود، فرمانروایی فارسی را در دست گرفت.

در آن زمان احمد اختر با انور در شیراز رفت و آمد داشت و نوشته که او استعداد خوب و شوق عالی به شعر و شاعری داشت، به وسیله شنیدن شعر را یادگرفت و طبع خوبی در قواعد نظم داشته و از بنده خواسته است تخلصی به او بدهم، بعد از آن ایشان به شعر و شاعری پرداختند.

بعد از انقراض دولت زندیه مملکت زندیه ضمیمه مملکت قاجاریه گردید، ابراهیم خان متخلص به انور را از شیراز که دارالملک زندیه بود به استرآباد تبعید کردند. وی تا حکومت فتحعلی شاه قاجار در ساری ساکن بود، در این دوره عازم سفر عتبات عالیات شد بعد از زیارت در مراجعت به ایران، به نهایند که رسید مریض شد، در آنجا ماند، در سال ۱۲۱۶ ق در نهایند فوت نموده و در همانجا دفن گردید. وی در آن وقت قریب به سی سال داشت.

انور شیرازی جوانی بلند همت و سخاوتمند بود، آنچه در دسترس داشت بذل و بخشش می نمود. با وجود تنگدستی با سخاوتمندی می زیست و با وجود نابینایی در کمال حسن معاشرت بود. در مراتب شعر به غزل سرایی مایل بود، طبع بسیار خوشی داشت. جسته و گریخته ابیات بلند دلنشین عاشقانه می سرود منظوماتش چهار هزار بیت می شود.

### ۲- فاضل خان گروسی<sup>۲</sup> درباره او می نویسد:

ابراهیم خان فرزند کوچک کریم خان زند است، زمانی که پدرش از دنیا رفت، حکومت آنها نیز به انتها رسید، اختلافات در بین زندیه زیاد شده بود، در این اختلافات، علی مراد خان زند بر حکومت تسلط یافت، در حکومت علی مراد خان زند، فرزندان و خاندان کریم خان بخت برگشته از تیغ او در امان نماندند.

وی، ابراهیم خان را که دهه دوم عمرش را سپری می کرد از هر دو چشم کور گردانید. و او با وجود نابینا شدن به کسب علوم و ادبیات مشغول شد و شعر می سرود. تا اینکه شیراز کاملاً سقوط کرد، پادشاه وقت «آغا محمد خان قاجار» خاندان زندیه را به مازندران تبعید کرد.

ابراهیم خان معروف به انور تا سال ۱۲۱۴ ق در ساری ساکن بود، و من ایشان را مازندران شهر ساری دیدم، مدتی که در آنجا بودم، ایشان هر روز و یا شب غزل‌هایی که سروده بود را می آورد و تقاضا می کرد تا آنها را نقد، جرح و تعدیل کنم. وی طبع خوش و سلیقه خوبی در شعر و شاعری داشت.

۱. تذکره اختر، ص ۲۴ و ۲۵.

۲. تذکره انجمن خاقان، با مقدمه دکتر توفیق سبحانی، ص ۴۷۱-۴۷۳.



ایشان از دولت مردان قاجاری «فتحعلی شاه قاجار» تقاضای نمود تا اجازه بدهند برای زیارت به عتبات عالیات مشرف شود، بعد از کسب اجازه به زیارت کربلا، نجف، سامراء و کاظمین مشرف شد و در بازگشت در شهر نهاوند ساکن شد و در سال ۱۲۱۶ ق در همانجا وفات یافت.

#### غزلیات

گرنه حرفی گفته بدگو از منت / پس چه بود این بی سبب آزدنت

\*\*\*

چو کام دلم از نگاهی برآید / که آن هم ز چشم تو کاهی برآید

\*\*\*

در کوی تو سگ به از رقیب است / کو کار به آشنا ندارد

\*\*\*

ز آنم نکشد فلک که خواهد / محنت کش روزگار باشم!

\*\*\*

می روم از جور کویش، رقیب / کاش نداند که چرا می روم

\*\*\*

#### رباعیات

چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد / زغیرت تا کند خون در دلم آید ز من پرسد

\*\*\*

غرور حسن اگرچه ماه کنعان است نگذرد / که یک ره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد

\*\*\*

عمری است مرا ز عشق فریادی نیست / وز بیداد ستمگری دادی نیست

بر هر در و بام میپرد مرغ دلم / از شوق گرفتاری و صیادی نیست

\*\*\*

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست

با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت تر از دل توست

\*\*\*

دور از سر کویش ز جفا خواهم شد / بیگانه ز یار بی وفا خواهم شد

هر کس بغم آشنا چون دشمن اوست / زین پس برقیب آشنا خواهم شد

\*\*\*

یاری که ز آرزوش می فرسایم / یک لحظه نشد ز یاریش آسایم

میرفت و ز رفتنش دل و جان می گفت / آهسته که من هم از قفا می آیم

#### ۳- سید احمد دیوان بیگی شیرازی<sup>۱</sup> درباره او می نویسد:

۱. حدیقة الشعراء، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۶.

انور زند شیرازی، اسمش محمد ابراهیم خان، فرزند کوچک‌تر سر سلسله زندیه کریم خان زند است. بعد از فوت پدرش، به دست اقوام بی‌انصاف گرفتار و از بینایی محروم شد. او طریقهٔ آموختن علوم را اختیار کرده و به عتبات عالیات مهاجرت نمود، تا اینکه سال هزار و دویست و شانزده (۱۲۱۶) از آن اماکن شریفه مراجعت نمود و در نهایند ساکن شد، و در آنجا فوت نمود. طبع شعر خوبی داشته، شعر زیادی می‌گفت. این اشعار از اوست:

غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذرد / که یک ره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد  
\*\*\*

دلا چندی رهایی جو پس آنگه شو گرفتارش / که چندی عزتی دارند پیشش نو گرفتاران  
\*\*\*

گرفتم این که رهم بسته‌اند از سر کویت / چه می‌کنند که دارد دلم نهران به توراهی  
\*\*\*

هرگز مکن به وعده وفا اگر چه با من است / ترسم خدا نکرده بدین شیوه خو کنی  
\*\*\*

#### قطعه

ای باد صبا بگو فلان را / کای نظم خورشید چو لؤلؤی تر  
ای از فصحای عصر افصح / وای از شعرای شهر اشعر  
گفتی تو قصیده‌ای به مدح / مانند عروس پر ز زیور  
آن باکره در نکاح من بود / عقدش بستی به جای دیگر  
در مذهب هیچکس روا نیست / یک زن به حباله‌ی دو شوهر  
\*\*\*

#### رباعی

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست  
با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت‌تر از دل توست

#### ۴- شیخ مفید (داور)<sup>۱</sup> چنین داوری کرده است:

انور شیرازی، نامش ابراهیم خان ابن سلطان کریم خان زند است، بعد از انقراض پدر، پسر عمویش علی مراد خان زند حاکم شد، بدون هیچ گناهی او را از دو چشم نابینا کرد و در دولت قاجار از شیراز به شهر ساری در مازندران تبعید شده بعد از مدتی به زیارت عتبات عالیات مشرف گردیده و از آنجا به نهایند رفته فوت کرده است.

چو کام دلم از نگاهی برآید / که آنهم ز چشم تو گاهی برآید  
\*\*\*

ز آنم نکشد فلک که خواهد / محنت کش روزگار باشم!

۱. مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)، ص ۶۹-۷۱.

\*\*\*

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست  
با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت تر از دل توست  
میرزا محمدصادق نامی، در تاریخ زندیه نوشت: علی مراد خان زند که از منسوبان ابراهیم خان  
متخلص به انور بوده است به بهانه استقلال انور، خروج کرد. بعد از آنکه به صادق خان که عموی  
ایشان بود و ابوالفتح خان، برادر کوچکتر خودش را از حکمرانی خلع نمود و خود حاکم شد، ابراهیم  
خان را زندانی نمود و در سن یازده سالگی او و برادرانش را کور نموده است.  
بعد از فوت علی مراد خان، که جعفر خان پسرعموی ایشان که با علی مراد خان برادر مادری بود  
فرمانروایی فارسی را گرفت.

احمد اختر با ایشان در شیراز رفت و آمد داشت، وی را دارای استعداد خوب و شوق عالی به شعر و  
شاعری می دانست، ایشان به وسیله شنیدن شعر را یاد می گرفت و طبع خوبی در قواعد نظم داشت و  
از احمد اختر خواسته است تخلصی به او بدهد بعد از آن ایشان به شعر و شاعری پرداختند. بعد از  
انقراض دولت زندیه مملکت زندیه ضمیمه مملکت قاجاریه گردید. آغا محمد خان قاجار ایشان را از  
شیراز که دارالملک زندیه بود به استرآباد کوچ داد. وی تا حکومت فتحعلی شاه قاجار در ساری ساکن  
بود، در این دوره عازم سفر عتبات عالیات شد بعد از زیارت در مراجعت به ایران، به نهاوند که رسید  
مریض شد و در آنجا ماند. در سال ۱۲۱۶ ق در نهاوند فوت نموده و در همانجا دفن گردید.  
وی در آن وقت قریب به سی سال داشت. انور شیرازی جوانی بلند همت و سخاوتمند بود، آنچه در  
دسترس داشت بذل و بخشش می نمود. با وجود تنگدستی در سخاوتمندی می زیست و با وجود  
نابینایی در کمال حسن معاشرت بود. در مراتب شعر به غزل سرایی مایل بود، طبع بسیار خوشی  
داشت. جسته و گریخته ابیات بلند دلنشین عاشقانه می سرود منظوماتش چهار هزار بیت می شود.

#### ۵- میرزا حسن حسینی فسائی<sup>۱</sup> می نویسد:

انور شیرازی فرزند سلطان کریم خان زند معروف به وکیل است. نامش ابراهیم خان بود، بعد از آنکه او  
را از دیدن جهان محروم نمودند به عتبات عالیات رفته، و در سال ۱۲۱۶ وفات یافت. این چند بیت از  
اوست:

ای باد صبا بگو فلان را / کای نظم خوشت جو لؤلؤی تر  
ای از فصحای عصر افصح / وای از شعرای شهر اشعر  
گفتی تو قصیده‌ای به مدحم / مانند عروس پر ز زیور  
آن باکره در نکاح من بود / عقدش بستی به جای دیگر  
در مذهب هیچکس روا نیست / یک زن به حباله‌ی دو شوهر

#### ۶- مهدی بامداد<sup>۱</sup> مورخ معاصر می نویسد:

۱. فارس‌نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۵۶-۱۱۵۷.

ابراهیم خان متخلص به انور، متولد ۱۸۲۱ ق، پسر چهارم کریم خان زند است که در سال ۱۲۰۶ ق آغا محمد خان قاجار، سر سلسله قاجاریه، او را از دو چشم نابینا نموده است. وی بعد از کوری به عتبات عالیات رفت و در آنجا ساکن شد و دیگر به ایران بازنگشت، و در سال ۱۲۱۶ در سن ۳۴ سالگی فوت نمود.

انور زند اسمش ابراهیم خان، فرزند کریم خان زند «وکیل» بود، به دستور آغا محمدخان قاجار از دو چشم نابینا گردید.

این شعر از اوست:

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست

با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت تر از دل توست

بعضی انور در شیرازی را در حد یک خط معرفی کردند، مانند علی وثوق؛<sup>۲</sup> ابراهیم خان پسر پنجم کریم خان زند است که آغا محمد خان قاجار او را خواجه ساخته است. رضا قلی خان هدایت:<sup>۳</sup> ابراهیم خان زند شیرازی متخلص به انور شیرازی است که در سال ۱۲۱۶ فوت نموده است.

#### ۷- نویسنده دایرةالمعارف بزرگ اسلامی<sup>۴</sup> درباره او نوشته است:

ابراهیم خان متولد (۱۱۸۲-۱۲۱۶ ق/۱۷۶۸-۱۸۰۱ م)، کوچکترین فرزند کریم خان زند، از شاعران اواخر زندیه و اوایل قاجاریه متخلص انور، معروف به انور شیرازی است. رضا قلی خان هدایت نام ایشان را محمد ابراهیم خان ذکر کرده است. و به تبع او برخی از منابع متأخر نام او را محمد ابراهیم خان ذکر کرده اند. مادرش دختر محمد خان کلهر بود.

ابراهیم پس از مرگ پدر (۱۱۹۳ ق) و نیز نابسامانی حکومت زندیه، به دستور علی مراد خان زند در یازده سالگی همراه با سایر برادرانش نابینا شد.

انور پس از تسلط قاجار، به فرمان آغا محمد خان از شیراز به ساری، یا به گفته اختر، ایشان به استرآباد فرستاده شد.

وی در زمان فتحعلی شاه به قصد زیارت عتبات عالیات به عراق سفر کرد. و بعد از مدتی به نهاوند بازگشت و در آنجا اقامت گزید و همانجا درگذشت.

اختر که با ابراهیم خان در شیراز دیداری داشته، از استعداد و اشتیاق او نسبت به شعر و شاعری سخن گفته، و صفات نیکوی او را برشمرده است. راوی بایندری نیز در ۱۲۱۴ ق در ساری با وی دیدار داشته، ظاهراً اشعار وی را تصحیح می کرده است.

اشعار او در قالب قصیده و غزل و گاه دو بیتی موزون است. به گفته اختر، وی دیوانی در حدود ۴ هزار بیت داشته که ابیاتی از آن به طور پراکنده در تذکره‌ها و منابع آمده است.

۱. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۱، ۱۲ و ۱۳ هجری، ج ۶، ص ۲-۳.

۲. عبرت نامه روشندان، ص ۱۲۰.

۳. مجمع الفصحاء، حواشی استاد علامه جلال‌الدین همایی، ص ۱۴۸.

۴. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ذیل کلمه انور.

### مآخذ

اختر، احمد، تذکره، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۳ ش؛ خوب نظر، حسن، جانشینان کریم خان زند، فرایبورگ، ۱۹۷۴ م؛ دیوان بیگی شیرازی، احمد، حدیقة الشعراء، به کوشش عبدالحسین نوابی، تهران، ۱۳۶۴ ش؛ راوی بایندری، محمد، انجمن خاقان، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ محمود میرزا قاجار، سفینه المحمود، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۶ ش؛ مدرس رضوی، محمدتقی، تعلیقات بر مجمل التواریخ ابوالحسن گلستانه، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ مفتون دنبلی، عبدالرزاق، نگارستان دارا، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۳ ش؛ نامی اصفهانی، محمدصادق، تاریخ گیتی گشا، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ ش؛ نواب شیرازی، علی اکبر، تذکره دلگشا، به کوشش منصور رستگار فسایی، شیراز، انتشارات نوید؛ هدایت، رضاقلی، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ هلاکو قاجار، احمد مصطبه‌ی خراب، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۴ ش.

### ۸- علی اکبر دهخدا<sup>۱</sup> در لغت‌نامه می‌نویسد:

در باره انور زند شیرازی، مؤلف مجمع الفصحاء می‌نویسد: اسمش محمدابراهیم خان فرزند کوچک‌تر محمدکریم خان زند مشهور به وکیل است که سی سال سلطنت نمود. بعد از فوت پدرش گرفتار فتنه پسرعموها و اخوان شد که هر دو چشمش را کور کردند. ایشان بعدها به عتبات عالیات رفته و معتکف شد و در سال ۱۲۱۶ ق رحلت نمود. از اشعار اوست:

گرفتم این که رهم بسته‌اند از سر کویت / چه می‌کنند که دارد دلم نهران به توراهی

\*\*\*

دلا چندی رهایی جو پس آنگه شو گرفتارش / که چندی عزتی دارند پیشش نو گرفتاران

\*\*\*

چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد / زغیرت تا کند خون در دلم آید ز من پرسد

\*\*\*

غرور حسن اگرچه ماه کنعان است نگذرد / که یک ره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد

### ۹- مشیر سلیمی<sup>۲</sup> مورخ معاصر می‌نویسد:

انور شیرازی، این سخنور کور، پسر سلطان، کریم‌خان زند است. و نامش ابراهیم خان است. بعد از آنکه پسر عموهایش او را کور کردند. به عتبات عالیات رفت و در سال ۱۲۱۶ قمری وفات یافت. وی طبع موزون لطیفی داشت و متخلص به «انور» است. چند بیت زیر از او است:

ای باد صبا بگو فلان را / کای نظم خورشید چو لؤلؤی تر  
ای از فصحای عصر افصح / وای از شعرای شهر اشعر  
گفتی تو قصیده‌ای به مدح / مانند عروس پر ز زیور  
آن باکره در نکاح من بود / عقدش بستی به جای دیگر

۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه انور.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۲۷۶-۲۸۱.

در مذهب هیچکس روا نیست / یک زن به حباله‌ی دو شوهر  
در تذکره محمد شاهی<sup>۱</sup> تألیف بهمن میرزا قاجار برادر محمد شاه قاجار آمده که او را علی‌مراد خان ایشان را کور کرده، وی عاقبت در قصبه نهاوند به سال ۱۲۱۶ درگذشته و دو بیت زیر را از او دانسته است:

ای راحت جان که دل ز جان مایل توست / ای آفت دل که صید دل بسمل توست  
با این همه بیداد توام زنده هنوز / جانی دارم که سخت‌تر از دل توست  
صاحب نگارستان وی را ابراهیم خان، پسر کوچک کریم خان زند معرفی کرده است. علی‌مراد خان زند او را کور کرده با آن حال طبعش مایل کمال یافتن بود.  
آقا محمد خان قاجار او را همراه با سایر زندیه به مازندران کوچ داده است. وی در شهر ساری ساکن شد. در آخر عمر به زیارت عتبات رفت بعد از مراجعت در نهاوند در سال ۱۲۱۶ ق جهان فانی را وداع کرد.

این اشعار از اوست :

چو مدعای تو با آشنا جفا باشد / چه مدعا که کسی با تو آشنا باشد  
تذکره انجمن آراء انور شیرازی را فرزند کوچک کریم خان زند دانسته و نامش را ابراهیم خان ثبت نموده است. وقایع ایشان را میرزا محمدصادق نامی در تاریخ زندیه مبسوطاً بیان کرده است که اجمالش چنان است.

علی مردان خان زند از منسوبان ایشان بود به بهانه استقلال ابراهیم خان، خروج نموده، بعد از آنکه به محمدصادق خان که عموی ایشان بود و ابوالفتح خان برادر بزرگش را از حکمرانی خلع کرد، و خود حاکم شیراز شد. و انور را حبس نمود و ایشان را که در سن هیجده سالگی بوده و برادرانش را کور کرده است تا با مردم رفت و آمد نداشته باشند.

بعد از فوت علی مردان خان، محمدجعفر خان پسرعموی ایشان که با علی مردان خان برادر مادری بود به فرمانروایی فارس رسید، احمد اختر در شیراز با ایشان مجالستی داشت و انور را با استعداد و شوق به شعر و شاعری می خواند که با شنیدن، فنون شعری و تلاش در قواعد شعر مطالب خوبی آموخته بود و از ایشان درخواست تخلص شعر و شاعری نموده، بعد از آن به شاعری روی آورد.

پس از انقراض دولت زندیه که مملکت فارس ضمیمه ممالک قاجاریه گردید. دولت قاجار، انور را از شیراز که دارالملک زندیه بود، به استرآباد کوچ داده است. وی در زمان دولت فتحعلی شاه قاجار عازم سفر عتبات عالیات و زیارت مشاهد ائمه(ع) مشرف شد و در مراجعت در نهاوند چند روزی ماند و در آنجا مریض شد، در سال ۱۲۱۶ ق به رحمت ایزدی پیوست و در آن خاک مدفون گردید.

قریب به سی سال از سنش گذشته بود، وی جوان بلند همتی بود که با وجود تنگدستی به هر فردی نیازمند بذل و بخشش می کرد. با وجود تنگدستی در نهایت بخشندگی بود و با قضیه نابینایی در کمال حسن معاشرت برخورد می کرد.

۱. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد.

در مراتب شعر به غزل سرایی مایل بود، طبع خوبی داشت، جسسته و گریخته ابیات بلند دلنشین عاشقانه از ایشان سر می‌زد. منظوماتش چهار هزار بیت است. ابیات زیر از او است.

#### ابیات پراکنده

گر نه حرفی گفته بدگو از منت / پس چه بود این بی‌سبب آزدنت  
\*\*\*

صد سرو ز جویبار برخاست / یک سرو چو سرو من نشد راست  
\*\*\*

در کوی تو سگ به از رقیب است / کو کار به آشنا ندارد  
\*\*\*

ز آنم نکشد فلک که خواهد / محنت کش روزگار باشم!  
\*\*\*

می‌روم از جور کوبش، رقیب / کاش نداند که چرا می‌روم  
دوبیتی

خوشا وقتی که پیشت شکوه اغیار می‌گفتم / بحرفم گوش می‌دادی و من بسیار می‌گفتم  
کنون باید خوش آمد گفتم زین پیش اگر (انور) / ز مغروری سخن با مدعی دشوار می‌گفتم  
\*\*\*

چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد / ز غیرت تا کند خون در دلم آید ز من پرسد!  
غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذرد / که یکسره شرح حال بیت الحزن پرسد  
فریاد عشق

عمری است مرا ز عشق فریادی نیست / وز بیداد ستمگری دادی نیست  
بر هر در و بام می‌پرد مرغ دلم / از شوق گرفتاری و صیادی نیست  
\*\*\*

#### آشنایی رقیب

دور از سر کوبش ز جفا خواهم شد / بیگانه ز یار بی‌وفا خواهم شد  
هر کس بغم آشنا چون دشمن اوست / زین پس برقیب آشنا خواهم شد  
\*\*\*

#### رد و قبول

آنشوخ که می‌کشد دل من سوبش / درمانده‌ام از رد و قبول خویش  
گوید که برو چون بدرش جای کنم / گوید که بیا چون بروم از کوبش!  
\*\*\*

#### ناکامی

یاری که ز آرزوش می‌فرسایم / یک لحظه نشد ز یاریش آسایم  
میرفت و ز رفتنش دل و جان می‌گفت / آهسته که من هم از قفا می‌آیم  
\*\*\*

### یاد او

با یاد تو کی کنیم یاد از دگری / بیداد تو به بود، کی داد از دگری  
باید که توام شاد کنی، ورنه چه شود / نا شاد ز تو باشم و شاد از دگری

### مآخذ

- اختر، احمد، تذکره اختر، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز ۱۳۴۳ ش.
- باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۱، ۱۲ و ۱۳ هجری، ج ۶، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- حاج سید جوادی، دکتر سید کمال، اثر آفرینان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، فارس نامه ناصری، ج ۲، تصحیح و تحشیه: دکتر منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، اول از دوره ویرایش جدید، ۱۳۷۳.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقة الشعراء، در شرح حال و آثار شاعران و صوفیان و هنرمندان و دانشمندان دوره قاجاریه از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ ق، ج ۱، با تصحیح و تکمیل و تحشیه: دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، زرین، اول ۱۳۶۴.
- شیخ مفید «داور»، مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)، تصحیح و تکمیل: دکتر محمود طاووسی، شیراز، نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- قاجار، احمد، مشهور به هلاکو، متخلص به خراب، مصطبه خراب، به کوشش دکتر ع. خیامپور، تبریز، بی نا، ۱۳۴۴.
- گروسی، فاضل خان، تذکره انجمن خاقان، با مقدمه دکتر توفیق سبحانی، تهران، روزانه، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- مشیر سلیمی، علی اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- موسوی بجنوردی، محمدکاظم، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
- وثوق، علی، عبرت نامه روشن دلان، تهران، بی نا، ۱۳۵۸.
- هدایت، رضا قلی خان، مجمع الفصحاء، حواشی استاد علامه جلال الدین همایی، به کوشش دکتر ناصرالدین شاه معینی، تهران، هما، چاپ اول، ۱۳۸۵.



## صحبت لاری

آخوند ملا محمدباقر صحبت، فرزند محمدعلی و متخلص به «صحبت لاری»، پس از طی مراحل دانش و تحصیلات به درجه اجتهاد رسید. به دلیل اینکه مردی شجاع و صریح‌اللهجه بود، همواره با عمال دستگاه استبدادی قاجار مخالفت می‌کرد؛ از این رو بارها به زندان افتاد.

«صحبت لاری»، از سراینندگان طراز اول زمان خویش بوده است و دیوان اشعارش مشتمل بر بیش از سی هزار بیت، تاکنون چند بار چاپ شده است. به دلیل مطالعه زیاد و کثرت کارهای فرهنگی و فشار بر چشمان، دیدگان وی در نیمه دوم عمر، از دیدن فرو ماند تا سرانجام چشم از جهان فروبست و مجاور امامزاده «میر علی» شهر لار، به خاک سپرده شد.

اینکه او توانست با تلاش و کوشش به مدارج عالی ادب و کمال برسد قابل توجه است. راهش برای دیگر معلولین و روشندان قابل پیروی است.

### درگذشت<sup>۱</sup>

عالم فاضل، حکیم بزرگ، سخنوری بلیغ، عارف عابد، مرحوم مغفور ملا محمدباقر ابن محمدعلی ابن عبدالصمد ابن شاه منصور متخلص به صحبت لاری.

صحبت در سال ۱۱۶۲ ق که مصادف با شروع سلطنت زندیه است در شهر لار «قریه بیرم» دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۵۱ ق، اوایل سلطنت محمد شاه قاجار چشم از جهان فرو بست. و از ماده تاریخ‌هایی که در این دیوانش وجود دارد مربوط به سال‌های ۱۱۹۸ ق تا سال ۱۲۴۹ ق یعنی دو سال قبل از فوت صحبت می‌باشد و این دلیل متقن بر صحت تاریخ تولد و وفات این شاعر فرزانه است. بنابراین صحبت لاری هشتاد و نه سال زندگی کرده است.

اما شرح زندگی صحبت لاری با اطلاعاتی که از نسخه خطی ایشان در ضمن شعر ایشان به دست آمد، معلوم شد که مرحوم صحبت لاری در سن بیست سالگی علاوه بر تسلط در ادبیات فارسی و عربی و شعر و شاعری در بیشتر علوم به درجه اجتهاد رسیده و این شعر دلیل بر این مدعی است.

کنون که عمرم از بیست افزون شده / از اوضاع گردون دلم خون شده  
باین قلت عمر در سازها / بلند دست نامم به آوازا.. الخ

ایشان با مرحوم حاج علی اکبر نواب شیرازی نویسنده تذکره دلگشا دوستی داشته و مورد لطف و محبت فتحعلی شاه قاجار و حسینعلی میرزا، حاکم فارس و پیشکار وی زکی خان نوری و همچنین نصیر خان، حاکم لار بوده و در چند جای کتاب آنها را مدح کرده است، ایشان در اواخر عمر نابینا شد و در این باره چنین سرود:

چو یعقوبم شد از نور ضیاء چشم / ز من بگرفتی ای بینا چرا چشم؟  
ببوی پیرهن شد چشم او به / ندانم از چه به گردد مرا چشم؟  
در جای دیگر گوید:

۱. دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، ص ۱۴-۱۹.

چو دیدم غیر مصنوعات ای فرد / که حسنت فردم از نور بصر کرد  
در و دشت از بهاران سبز اما / مرا ز آن چیست حاصل حسرت و درد  
صحبت فردی صریح الّهجه و مخالف ظلم و ستم بوده و حقایق را بی پروا می گفت، برای همین از  
طرف حُکام وقت زندانی می شد. ایشان در شعر زیر به نابینایی و زندان شدن در اواخر عمر اشاره  
نموده است:

خسته پیر کور زنجیری شده / شب نهران از باد شبگیری شده  
نغمه سنجی را زبان بر بسته اند / جبرئیلی را سبک پر خسته اند  
پیر در رنج آنهم کور هم / سرگران زووالی و دستور هم  
کس شنیده است ای حکیم رهنمون / ز ابتدای آفرینش تا کنون  
کور زندانی بجز من وای من / ای دریغ از درد جان فرسای من

و می گویند ایشان در اواخر عمر سفری به بستک لار نموده دشمنان فضل و ادب به عللی، حاکم لار را  
نسبت به صحبت لاری بد بین نمودند و ایشان را وادار کردند که صحبت لاری را به مجالسی دعوت  
کند و در آنجا او را خفیف و تحقیر کنند، حاکم مذکور، قبل از ورود صحبت لاری، دستور می دهد که  
حاضران مجلس را نوعی ترتیب دهند که محلی برای نشستن صحبت لاری نباشد. ایشان با وجود  
نابینایی در ابتدای ورود احساس کرد که حاکم و حاضران قصد اهانت او را دارند، با این وجود با  
زحمت جایی در صف مهمانان پیدا نموده و این بیت را فی البداهه گفت و مجلس را ترک کرد:

چه شود گر نشیند اهل ادب / زیر دست کسی که بی ادب است  
قل هو الله ببین که در قرآن / زیر تبت یدای ابی لهب است

### صحبت و بسمل

فتحعلی خان جهانبانی (فتحعلی شاه قاجار) - مدت دو سال از طرف آغا محمد خان قاجار حکمران  
فارس شد. ایشان دیوان اشعاری دارد و متخلص به خاقان است. وی شعرا و ادبا را مورد لطف قرار  
می داد و در طی مدت فرمانفرمایی خود در فارس با دانشمندان و شعرا محشور بود، انجمن ادبی  
تشکیل می داد. مدیریت این انجمن را به عهده حاجی علی اکبر نواب، متخلص به بسمل گذاشته بود.  
مرحوم صحبت با مرحوم بسمل دوستی صمیمی داشت. هر وقت به شیراز می آمد بیشترین وقت  
خود را با او صرف می کرد و در انجمن ادب ایشان شرکت می کرد. و در چند جای دیوان خود از مرحوم  
بسمل ستایش کرده، از جمله این ابیات را درباره او سروده است:

نکو گفت سعدی که در بوستان / سرود اندر آگاهی دوستان  
چو پاکان شیراز پاکی نهاد / ندیدم که رحمت بر این خاک باد  
بلی ما هم اندر نشیب و فراز / بدیدیم بس راه های دراز  
سیاحت نمودیم در شهر و سهل / ندیدیم چون اهل شیراز اهل  
زنان عفت آئین و مردان زکی / دل پاک دارند و ذهن ذکی  
بویژه خداوند جاه و نسب / سرافراز نواب او اب رب  
علی اکبر آن حاج بیت الحرام / که جز مردمی کرده بر خود حرام

گران سنگ و آهسته و پرشکوه / دلیر و خردمند و دانش‌پژوه<sup>۱</sup>  
 ناینایی، کهولت سن و عدم توانایی، صحبت را در لار خانه نشین نمود و غم دوری دوستان و یاران  
 دانشمندی مانند بسمل را بر او تحمیل نمود، وی در سال آخر عمر این مثنوی را که در دوری و فراق یار  
 فاضل خود سرود، و به وسیلهٔ پیک برای ایشان فرستاد:  
 غبت عنی قم فی وقت مدید / جئتنی احسنت احسنت ای برید  
 می‌گویند در سفری که فتحعلی شاه پس از تاجگذاری به شیراز آمد در مجلسی که عده از شعراء و  
 دانشمندان بودند و نیز مرحوم صحبت هم حضور داشت، فتحعلی شاه یک بیت شعر می‌گوید و اتمام  
 آن را از شعرای حاضر مجلس می‌خواهد  
 فتحعلی شاه می‌گوید:

نوروز شد و گل به چمن رام گرفت / جمشید جم از دست جهان جام گرفت  
 صحبت می‌گوید:

روزی که علی نشست بر جای نبی / از فتحعلی زمانه آرام گرفت

#### آرامگاه

آنچه شایع است و در این مدت بیست و پنج سال تحقیق شده، مرحوم صحبت در جوار امامزاده «میر  
 علی بن الحسین» به خاک سپرده شده ولی هیچگونه علامت و آثاری که دلالت بر مزار وی داشته  
 باشد در این امامزاده دیده نشده است، بدیهی است که در طی گذشت این یکصد و چهل و چهار سال  
 که از فوت صحبت می‌گذرد در اثر تغییرات ارضی سنگ، مزاری اگر داشته، به عمق زمین فرو رفته و  
 خاک آن را پوشانده است و یا اینکه به جای دیگر انتقال داده شد.

یکی از آقایان مطلع و معمر اظهار داشت من از پدرم شنیدم که مقبره و محل دفن صحبت در قسمت  
 شمال غربی امامزاده است و در قسمت شمال شرقی منزل مسکنی صحبت است که اکنون مخروبه  
 است و در سمت شرق این خانه محل دیگری است به نام «محکمه صحبت» که مرحوم صحبت لاری،  
 روزها در این مکان به ارشاد و رتق وفتق امور مردم می‌پرداخت.

در لار و اطراف لار خانواده‌هایی به نام صحبت و صحبت‌زاده و صحبتی هستند و خود را از احفاد و  
 اولاد صحبت لاری می‌دانند در صورتی که کوچک‌ترین اطلاعی از این شاعر و سخنور نامی ندارند فقط  
 فرزندزاده او به نام علی‌اکبر ابن ابوالفیض ابن محمدباقر صحبت لاری پارهٔ از غزلیات صحبت را که در  
 دسترس داشته در شهر بمبئی شخصاً به چاپ رسانده است، و احتمال دارد که ایشان در همانجا هم  
 در گذشته است.

این کتاب در سال ۱۳۳۳ شمسی، برای بار سوم چاپ و منتشر شد، و همچنین کتابفروشی معرفت  
 شیراز بنا به وظیفه‌ای که در چاپ و نشر احیای آثار بزرگان و دانشمندان علم و ادب کشور داشته و دارد،  
 در طی این سی سال با کوشش فراوان توفیق یافت که بیش از پنج هزار بیت از ابیات از بین رفته این  
 شاعر نامی را پیدا نموده و ضمیمه چاپ اول و دوم دیوان ایشان نموده و تقدیم جامعه کرده است.

۱. دیوان صحبت لاری، به‌کوشش حسین معرفت، ص ۲۰۴.

وی موفق شد نیز نقاط مبهم زندگانی این شاعر را روشن کند، ایشان در همان موقع از مسئولین امر و متمکنین لار تقاضا نمود که تجسس و کاوش بنمایید بلکه بتوانند مدفن صحبت را باز یافته و در صورت عدم موفقیت با نصب لوحه یادبود صحبت در جوار امامزاده خاطر او را زنده نگاهدارند و همچنین منزل مخروبه مسکونی او را به صورت کتابخانه عمومی یا موزه درآورند، ولی متأسفانه، کوچکترین اقدامی در این باره نشده است.

### دیوان شعر<sup>۱</sup>

صحبت لاری یکی از شعراء و سخنوران نامدار سده دوازدهم و سیزدهم هجری و معاصر با شعرایی مانند وصال و قآنی است که در دوران فتحعلی شاه قاجار در لار روزگار می کردند، این شاعر مجتهد و دانشمند علاوه بر دیوان اشعار تألیفات دیگری نیز داشت ولی آثار ایشان مانند آثار دانشمندان و نویسندگان قدیم این کشور از بین رفته است.

چاپ اول دیوان صحبت لاری توسط نوه آن مرحوم به نام علی اکبر ابن ابوالفیض ابن محمدباقر لاری، متخلص به صحبت در سال ۱۳۱۲ قمری در بندر بمبئی به چاپ رسیده و در آخر این کتاب آمده:

صحبت لاری، تصنیفات و تألیفات نثری و نظمی به زبان عربی و فارسی زیادی داشت، از آنجا که در زمان آن مرحوم وسایل چاپ وجود نداشت کسی به جمع آوری آنها همتی نگذاشت، و تمام آنها پراکنده شده است. به هر تقدیر فقط دیوان غزلیات آن مرحوم به نام تاج الدواوین در دست بود. با اینکه در تصحیح آن کوشش شد. اما چون نسخه صحیح در دست نبود، چنانکه در شأنش بود به زیور صحت آراسته نگردید.

پس از گذشت چهل و پنج سال از چاپ اول کتاب، برای بار دوم در سال ۱۳۱۷ به وسیله کتابفروشی معرفت شیراز چاپ و نشر گردید و این چاپ هم پس از مدتی نایاب شد.

کتاب خطی که از صحبت لاری پیدا شده، ایشان در ابتدای کتاب شرح زندگی خود را آورده است. همچنین ماده تاریخها و اشعاری که صحبت درباره ممدوحین عصر خود و اشخاص دیگر سروده بسیاری از نقاط ابهام دوران زندگی او را روشن کرده است.

در کتاب رونق انجمن، از مختار ثقفی دفاع نموده و قائلین به آنکه مختار بر مذهب کسائی بوده با دلائل متین و برهان محکم رد کرده و ثابت نموده که مختار با ایمان و محبت کامل نسبت به اهل بیت و خاندان رسالت قیام نمود و قائلین شهدای کربلا را به کیفر اعمال زشت و وحشیانه خودشان رساند.

این چاپ دارای ویژگیها و امتیازات است:

۱. در ذیل صفحات کتاب، آنچه در چاپهای اول و دوم، ابیات یا کلمات از قلم افتاده با تصحیح و مقابله با نسخه خطی ذکر شده است.

۲. در طی این مدت درباره صحبت اطلاعاتی کسب شده که در شرح زندگانی او آورده شد.

۳. در اول کتاب، فهرست اشعار قصائد غزلیات و قطعات آمده در آخر کتاب فهرست اعلام رجال و اماکن چاپ شده است.

۱. مقدمه دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، ص ۱-۳.

## نمونه‌هایی از اشعار

ما را که این عمامه زولیده بر سر است / چون نیک بنگری سر سودای دیگر است  
 گرد عذارت این خط مشکین چو محور<sup>۱</sup> است / کز عکس روی تو همه عالم مصور است  
 آنرا که ابروی مژه شمشیر و خنجر است / گر قتل عالمی کند الحق میسر است  
 سرها نگر که در قدمش گشته پایمال / تنها ببین که هر طرف افتاده بی سر است  
 آواره داری<sup>۲</sup> که غریب دیار اوست / بیچاره مفلسی که نیازش بر آن در است  
 این دل هزار پاره و هر پاره از آن / آویزه کلاله آن زلف عنبر است  
 هم چشم بند چشم سیاه تو فتنه خیز / هم نوشخند لعل لب روح پرور است  
 آخر مکرر ار نه به یک بوسه قانعیم / زان لعل لب که غیرت قند مکرر است  
 شمشیر ابروان کنی از وسمه در نیام / یعنی که هفت کشورم اکنون مسخر است  
 صحبت حضور و غیبت او پیش من یکی است / هر ذره را که می‌نگرم او مصور است<sup>۳</sup>

\*\*\*

شب آهی که از بی گناهی برآید / ز هر ذره دود سیاهی برآید<sup>۴</sup>  
 نیارد تمر غیر بیهوش دارو / گر از خاک پاکم گیاهی برآید  
 نه خضری که گمراهی آرد براهی / نه پیری که از خانقاهی برآید  
 نشینم در این ظلمت آباد تا کی / به بامی برآیم که ماهی برآید  
 ستمدیدگان را که بخشد تسلی / مگر شاهی از شاهراهی برآید  
 کنم ناله زنجیر و ش تا زمانی / که دستم بزنجیر شاهی برآید  
 گدا رفت صحبت در آنکوی و آمد / چو شاهی که با دستگاهی برآید

\*\*\*

به دستم گوهر دین بود در دیر مغان گمشد / دل از پی رفت تا جوید بکوی دلستان گم شد<sup>۵</sup>  
 ره آورد تو را جان داشتم جان من آن گمشد / چه سازم تحفه‌ات ایجان که در راه ارمغان گم شد  
 به جان آندر<sup>۶</sup> زلیخا ز انتظار مقدم یوسف / مگر ز آه دل یعقوب راه کاروان گمشد  
 که می جوید ز زیر پای غیر آن کاسه سر را / که خاک انداز کویت گشت و پیش استان گم شد  
 چه بودن آن آتش افشان برق کم فرصت در آن گلشن / که اکثر بلبلان را بر سر شاخ آشیان گم شد  
 چه نقص از رفتن من بزم آن گلچهره را گیرم / خس و خاری ز زهتگاه باغ و بوستان گم شد  
 به نامت می نوشتم نامه شد رعشه عارض / که از دستم قلم افتاد و مطلب از میان گم شد

۱. محرر

۲. واردی

۳. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن سرایان فارسی، جلد سوم، ص ۳۸.

۴. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن سرایان فارسی، جلد سوم، ص ۵۱ و ۵۲.

۵. همان، ص ۵۲.

۶. به جان آمد

دری بر روی نگشود از دعای نیمه شب صحبت / ملانک را مگر از کف کلید آسمان گم شد

\*\*\*

مه من یوسف ثانی توئی تو / قرین ماه کنعانی توئی تو<sup>۱</sup>  
 علاج درد بیدرمان من کن / که افلاطون یونانی توئی تو  
 بکش طغرائی ای کلک محبت / که رشک خامه مانی توئی تو  
 بر آر آن لجه اندیشه موجی / که کان گوهر افشانی توئی تو  
 قرین فخر باش ای گوهر فقر / که زیب تاج سلطانی توئی تو  
 ظهور حسن را باعث منم من / دمشق عشق را بانی توئی تو  
 کجا جبریل و دلخ عشق و صحبت / بدین تشریف ارزانی توئی تو

\*\*\*

از صحبت لاری شعر مخمس به یادگار مانده است  
 ای بولای تو تولای من / وز خود و اغیار تبرای من  
 سود تو سرمایه سودای من / گر بشکافند سرا پای من  
 جز تو نیابند در اعضای<sup>۲</sup> من  
 سرتبه افکنده من از غم خموش / هیکل من بلبله وش پرخروش  
 نغمه عشق است نه بانک سروش / زمزمه بر زمزمه آید بگوش  
 کیست در این قالب و اعضای من  
 نه گرہ را گرم تک و دو کنی / برمه و خور حکم روا رو کنی  
 خسته شیرین دل خسرو کنی / جلوه پی جلوه که نو نو کنی  
 صورت دیگر ز هیولای من  
 ششعه روی تو رایت فراشت / خط رقمت<sup>۳</sup> بر لب شیرین نگاشت  
 خال رخت تخم سیه دانه کاشت / نیست به مینای میم چشم داشت  
 چشم تو بس نشأه صهبای من  
 دیده نظر باز تو بیجا نشد / دل به غلط واله و شیدا نشد  
 این غزل از من عبث انشا نشد / تا تو چو گل وا نشدی وانشد  
 ناطقه بلبل گویای من

\*\*\*

### مراثی عبدالله الحسین

صحبت خموش کز تو توان شد ز تن دریغ / تا کی کنی فسوس و خورم از تو من دریغ  
 صحبت خموش کز نم بحرین دیدگان / شد محو نهر علقمه رود عدن دریغ

۱. محمدحسین رکن‌زاده، آدمیت، دانشمندان و سخن سراپان فارسی، جلد سوم، ص ۲۳-۱۸۲.

۲. اجزای

۳. احتمالاً رُخْت درست است (عفتی).

صحبت خموش که غربت زندان چاه بند / بردی زیاد یوسف گل پیرهن دریغ  
 صحبت بهل که هشت زدهشت کف رضیع / پستان مام ریختنش از لب لبین دریغ  
 صحبت بهل که درد دل آهوی حرم / پالوده خون<sup>۱</sup> ز چشم غزال ختن دریغ  
 صحبت بهل که بانک حمام حرم فکند / غوغا در آشیانه مرغ چمن دریغ  
 صحبت خموش که فاخته نالید و تازه کرد / از ناله داغ لاله خونین کفن دریغ  
 صحبت خموش کز سیلان دو چشمه سار / شد چشمه سار دامن ریع و دمن دریغ  
 صحبت خموش کزین غم صبا سحر / نگذاشت چادری بسر نسترن دریغ  
 صحبت خموش که غنچه خندان گریست و گفت / از زیر خاک رفتن این شاد<sup>۲</sup> من دریغ  
 صحبت خموش کز سخن دردناک تو / شد تلخ کام طوطی شکر شکن دریغ  
 هندوستان بناله درآورد زار گفت / از گفته‌های صحبت صاحب سخن دریغ  
 صحبت خموش این چه درازبست در کلام / مهلاً علی النبی و اولاد السلام

۱- علی اکبر دهخدا<sup>۳</sup> درباره او می‌نویسد: نام وی ملا محمدباقر متخلص به صحبت از مردم «بیرم» لار از توابع فارس است. وی در مدرسه قریه رونیز به تحصیل مشغول شد، سپس به شیراز رفت و به تحصیل ادامه داد. معاصر وی نویسنده تذکره دلگشا او را ستوده و صحبت را دارای ذهن خوب و حافظه قوی می‌دانست، که بر علمای عصر خود برتری یافت و به مرتبه عالی نائل آمد. سپس به لار بازگشت و به امامت جماعت و تألیف رسایل پرداخت. وی از تاریخ گذشتگان اطلاع کافی داشت و در حل مسائل مشکل توانا بود و بر زبان و ادبیات عربی و فارسی مسلط بود و در فنون ادبی مهارت کافی داشت.

زمانی که صحبت لاری به شیراز آمد، و در مجلسی به ایشان قلیان تعارف کردند، ایشان از کشیدن امتناع کرد. سبب امتناع را پرسیدند، گفت: فکر می‌کنم در شرع مقدس اسلام حرام باشد چون از خبائث است و خبائث به نص قرآن حرام است. یکی از علماء پرسید: خبائث چیست؟ گفت: آنچه طبع انسان از آن نفرت دارد.

آن عالم گفت: سبحان الله، پس ماهی آبه لار همینگونه است. ولی همه مردم آن دیار، آن را از مائده‌های بهشت می‌دانند و در نهایت ذوق و شوق خورند. صحبت لاری خجل شد و مجلسیان خندیدند و صحبت لاری همانجا قلیان کشید.

شیخ علی اکبر نهاوندی در جنت العالیه از شمس التواریخ آورده است، که وی به نماز جمعه و جماعت می‌پرداخت و در پایان عمر نابینا شد و در سال ۱۲۵۱ ق درگذشت. دیوان او از سی هزار بیت شعر متجاوز است و از آن جمله است قصیده:

لمعات وجهک اشرفک و شعاع طلعتک اعتلی.<sup>۴</sup>

۱. خون ز چشم

۲. سان

۳. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۳۱۰۹.

۴. مقدمه دیوان صحبت، چاپ سوم، ص ۲۰۳ به بعد.

در مقدمه دیوان وی آمده است: ملا محمدباقر بن محمدعلی بن عبدالصمد بن شاه منصور، متخلص به صحبت لاری. تاریخ تولدش به دست نیامد، به طوری که از دیگران شنیده شد و ظن قوی همین است که مرحوم صحبت لاری هشتاد و نه سال زندگی کرد. اگر تاریخ وفات او به قول نویسنده فارسنامه و نویسنده شمس التواریخ ۱۲۵۱ق باشد تولد ایشان ۱۱۶۲ق مصادف با آغاز سلطنت کریم خان زند است.

صحبت لاری در سن بیست سالگی علاوه بر تسلط به ادبیات فارسی، ادبیات عربی، شعر و شاعری، در اکثر علوم متداول آن زمان به درجه اجتهاد رسیده است چنانکه از دیوان ایشان تبحرش در فقه و اصول و فنون ادب مشهود است.<sup>۱</sup>

صحبت لاری با مرحوم حاجی اکبر نواب شیرازی نویسنده تذکره دلگشا دوستی و رفاقت کاملی داشت. ایشان مورد لطف فتحعلی شاه، حاکم فارس حسینعلی میرزا و پیشکار او زکی خان، و حاکم لار نصیرخان بوده و در چند جای کتاب، آنان را ستوده است. ایشان قصیده خاقانی، با مطلع «عید است و پیش از صبحدم مژده به خمار آمده» را تتبع کرده و چنین سروده است:

هی هی گلست کاین چنین سرخوش بیازار آمده / یا سرخ رو ترکی ز چین با فر فرخار آمده  
گل بسته از هر سوره، گلزار چون آتشکده / گلبانگ نار موصده، بر گنبد نار آمده  
فصل بهاران شد هلا، ای عندهلیب مبتلی / اینک عروست بر ملا، خندان بگلزار آمده  
با آنک گل از شست او، بدریده لب بگشوده رو / این مرغک بیهوده گو با ناله زار آمده  
بلبل منال ای بی ادب، وز جور گل بر بند لب / برگوی نرگس را سبب، چبود که بیمار آمده  
سرو است گل در بوستان، وقت ملست ای دوستان / پیلیم وز هندوستان، شکر بخروار آمده  
نیز قصیده‌ای در هشتاد و دو بیت در مدح امیرالمؤمنین علی(ع) سروده است. این قصیده گویای تفکر شیعی و اعتقادات او است:

لمعات وجهک اشرف و شعاع طلعتک اغتلی / ز چه رو الست بر بکم نرنی - بزنی که بلی بلی  
بجواب طبل الست او ز ولاچو کوس بلی زدم / همه خیمه زد بدر دل، سپه غم و حشم بلا  
پی خوان دعوت عشق او - همه شب ز خیل کروبیان / رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا  
من و مهر آن مه خوبرو، که چو زد صلائی بلا بر او / بنشاط و قهقهه شد فرو، که انا الشهید بکر بلا  
چو خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم بقلعه طور دل / فدککته و سککنه متدکدکاً منزلاً

**۲- رکن‌زاده آدمیت<sup>۲</sup> در باره‌اش نوشته است:** آخوند مولی محمدباقر لاری متخلص به «صحبت» فرزند محمدعلی فرزند عبدالصمد فرزند شاه منصور، از دانشمندان و شعراء اواخر قرن دوازدهم و نیمه اول سیزدهم هجری است. شرح حالش را حاج علی اکبر نواب در تذکره دلگشا و حاج میرزا حسن فسائی در فارسنامه ناصری و مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهانوندی در کتاب جنت العالیه آورده‌اند. مدیر کتابفروشی معرفت شیراز دیوان کامل این شاعر را به دست آورده و با دیباچه مفیدی که بر آن نوشته است، در آذرماه ۱۳۳۳ شمسی در شیراز چاپ نمود.

۱. همان

۲. محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، جلد ۳، ص ۴۲۳-۴۳۳.



خلاصه ترجمه او این است: صحبت لاری در حدود سال هزار و یک صد و شصت در قریهٔ بیرم لار (که قومی خیمه نشین هستند و قبیلهٔ آنها به دشتی معروف اند) متولد شد و در اوائل عمر مدتی در مدرسه قریه رونیز فسا تحصیل علوم متداول آن زمان را نمود و بعد به شیراز رفته و تحصیلات خود را در آن شهر تکمیل کرده و به شعر و شاعری شهرتی بسزا یافت.

سپس به لار برگشته و امامت جمعه و جماعت را قبول نموده و به صدور احکام شرعی مشغول شد. نواب در کتاب تذکره دلگشا صحبت لاری را انسانی فرشته صفت که، صحبتش متفکرانه و دل نشین است و معروف به ذهنی پاک و دائم الذکر می باشد، توصیف می کند. به تاریخ اطلاع کاملی دارد، و در حل مسائل مشکل توانا است، بر زبان عربی و فارسی تسلط کامل و در فنون ادبیات عربی اقتدار تام دارد، به روش بدیع شعر می گوید و به طرز فصیح سخن می گوید وی نویسنده و دوست مهربان بنده است، در نزد شاه و حاکم شیراز فردی شناخته شده و معروف است، آنها به ایشان لطف می کنند. گاهی به شیراز می آید و به لار بر می گردد، ایشان زمانی به شیراز آمده با آنکه قبلاً در قلیان کشیدن اصراری تام داشت. در یک مجلسی که علماء حضور داشتند قلیان به ایشان تعارف شد، از کشیدن آن امتناع نمود، از او پرسیدم چرا قلیان نمی کشید، جواب داد: مدتی است که گمان می کنم حرام است، گفتیم دلیل حرمت چیست؟ گفت، از خبائث است و قرآن فرموده: «حرمت علیکم الخبائث» گفتیم: خبیث چیست؟ گفت «مایتنفر عنه الطباع»، آنچه که طبع انسان از آن تنفر داشته باشد. گفتیم: سبحان الله، چگونه است ماهی آبه لار که همه مردم آن دیار آن ماهی را از مائده های بهشت می دانند و در نهایت ذوق و شوق می خورند. صحبت لاری خجالت کشید و سر به زیر افکند، و اهل مجلس خندیدند. صحبت لاری نی قلیان را برداشت و قلیان کشید. وی قریب هفت، هشت هزار شعر دارد. صحبت لاری از شعراء طراز اول عصر خود بوده مخصوصاً در غزل سرائی تبحر داشته است. بیشتر از خواجه شیراز تقلید می کرد مرثیه هم می سرود. وی مورد لطف فتحعلی شاه قاجار و حسینعلی میرزا والی فارس و نصیر خان حاکم لار بود، و آنها را مدح می کرد. او در اواخر عمر نابینا شد و به گناه تشیع مبعوض اهالی بستک قرار گرفت.

ایشان در سال هزار و دویست و پنجاه و یک، در لار وفات یافت و در مجاور مزار امامزاده «میر علی بن الحسین» مدفون شد. این نمونه ای از غزلیات ایشان است.

### غزلیات:

امام مسجدم نگشود از دل بند مشکلها / الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها  
 بدور انداز جام می مگر یابم ز عکس وی / که کی جم بوده و کی کی تهی از چیست محفلها؟  
 خرابات مغان جوئیم و استمدادی از اهلش / که زیر منبر واعظ فزود اشکال مشکلها  
 دل من چاک چاک و خاطر آن سنگدل خرم! / که می گوید که نگشود است بر دلها در دلها  
 مدام صحبت زنا مرادی حبیب گویان کند منادی / گهی بکوه و گهی بوادی - دمی به شهر و دمی به صحرا  
 غزل دیگری از او چنین است:

کشیشان پیگری را می پرستند! / مجوسان آذری را می پرستند  
 بشستی مشربان رام چندی / بپم پهناوری را می پرستند  
 امام مسجد و شیخ شریعت / ردا و منبری را می پرستند

فقیهان را که استحصاب وصل است / پریشان دفتری را می پرستند  
 چو صحبت کرده بدرود دو عالم / بت سیمین بری را می پرستند  
 همچنین غزلی درباره عبادت و نماز سروده است:

دی از محراب امامت صبحدم سر بر زدم / صبح طالع بود و طالع را صلائی بر زدم  
 راست شد صف جماعت راست ترکان لحظه من / دوستان را داستانی از صف محشر زدم  
 مقری آهنگ اذان کرد از قفای من - ولی / تا یکی الله گفت او - من هزار اکبر زدم  
 دل پی نیت سپردم از شغب آهی کشید / دست بر تکبیر بردم - وز حیا بر سر زدم  
 جرأتم بین کاندرا اثنای قنوت این پهن کف / به همه آلودگی - بر دامن داور زدم!  
 شیشه ناموس خود با توبه صحبت بهم / برگرفتم هر دو را و آن جا بسنگ اندرزدم  
 نیز مخمس زیر را در توحید و عرفان سروده است:

ای بولای تو تولای من / وز خود و اغیار تبراى من  
 سود تو سرمایه سودای من / گر بشکافند سرا پای من  
 جز تو نیابد در اعضای من

سر بته افکنده من از غم خموش / هیکل من بلبلهوش پرخروش  
 نغمه عشق است نه بانگ سروش / زمزمه بر زمزمه آید بگوش  
 کیست در این قالب و اعضای من؟

نه کره را گرم تک و دو کنی / برمه و خور حکم روا رو کنی  
 خسته شیرین دل خسرو کنی / جلوه پی جلوه که نونو کنی  
 صورت دیگر ز هیولای من

شعشۀ روی تو رایت فراشت / خط رقمت بر لب شیرین نگاشت  
 خال رخت تخم سیه دانه کاشت / نیست بمینای میم چشمداشت  
 چشم تو بس نشاء صهبای من

صحبت لاری، غزل عرفانی زیر را به استقبال غزل مولانا عبدالرحمن جامی سروده است.  
 لمعات وجهک اشرفک بشعاع طلعتک اعتلا / ز چه رو الست بریکم نزنی - بزن که بلی بلی<sup>۱</sup>  
**رباعیات:**

ای تاج کرامت تو بر تارک ما / وز درک تو قاصر خرد زیرک ما  
 آن خواجه که بانک ما عرفناک افکند / زد نعره دور باش بر مدرک ما

\*\*\*

تا ظن نبیری که جز توام یاری هست / یا با کس دیگرم سر و کاری هست

۱. بعضی این ابیات را به قره العین بایی نسبت داده‌اند در صورتی که زمان صحبت قبل از قره العین بوده و اشعار فوق در دیوان خطی صحبت دیده شده - اما چیزی که هست قره العین چند بیت به همین وزن و قافیه در مدح باب سروده و در کتاب منهاج الطالبین تألیف حاج حسینی گرجی جدید الاسلام، چاپ ۱۳۲۰ بمبئی، صفحه ۲۱۳ آمده است که بیت اول آن چنین است:  
 جذ باب شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا / همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره

بگذر ز در خرابه‌ام نیمه شبی / بشنو که مرا چا ناله زاری هست

\*\*\*

ای شیخ که صحبت ملامت گون است / امروز مبین - مبین که فردا چون است  
این دلق می‌آلود مرا حله کنند / یا خرقه زرق تو که - غرق خون است!

\*\*\*

رفتم زدرت ای شه خورشید سرشت / کی محو توان هر آنچه آن خامه نوشت  
وین درد برون رفتن من افزود بود / از داغ جدا گشتن آدم ز بهشت

\*\*\*

درباره نابینایی خود می‌گوید:

چه دیدم غیر مصنوعات ای فرد؟ / که حسنت فردم از نور بصر کرد؟  
درو دشت از بهاران سبز - اما / مرا زآن چیست حاصل؟ حسرت و درد!

\*\*\*

چو یعقوبم شد از نور ضیا چشم / ز من بگرفتی ای بینا - چرا چشم؟  
بیوی پیرهن شد چشم او به / ندانم از چه به گردد مرا چشم؟

۳- **فارسنامه ناصری**<sup>۱</sup>: مجتهد فاضل، مفسر کبیر، عالم به علوم عقلی و نقلی، شاعر بزرگ و مدرس قوی، آخوند ملا محمدباقر متخلص به صحبت است. ایشان از قریه چادر نشین «بیرم» در بیست فرسخی لار می‌باشد.

صحبت لاری از قبیله «دشتی» است که بعضی از آنها در روستای «بیرم» و بعضی از آنها در کوه و صحرای بیرم زندگی می‌کنند.

صحبت در این باره چنین سروده است:

خود از دشتیم لیک اگر واثقی / نه از فاسخندی نه از عاشقی  
قبیله به بیرم گروها گروه / وطن کرده در دیه و صحرا و کوه  
بدشت و که آنان که جا ساخته / همه خیمه در خیمه افراخته  
بصحبت چو بسیار رغبت کنم / تخلص هر آئینه صحبت کنم

صحبت لاری در روستای رونیز تحصیلات خود را شروع نمود و در این باره این قطعه را سروده است:

رونیز چه رونیز ارم خانه فاش / طراحی خلد کرده در وی نقاش  
گر نغمه مرغان بهشتت هوس است / رو نغمه مرغان مرغک را باش

مرغک نام محله‌ای در دره کوه جنوبی روستای رونیز علیا است. وی پس از رونیز به شیراز آمده و در مدت کمی به فضیلت بالای رسید و شعر عالی می‌سرود و در اواخر عمر نابینا شد و در سال هزار و دویست و پنجاه و یک به رحمت ایزدی پیوست دیوان شعرش از سی هزار بیت گذشته است.

۱. دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، ص ۹-۱۰.

۴- حاجی اکبر نواب<sup>۱</sup>: صحبت لاری نامش ملا محمدباقر، اهل بیرم لارستان است، وی برای تحصیل به شیراز آمد، به دلیل داشتن حافظه‌ای قوی و ذهن آماده و تلاش فراوان، موفق شده از تمام همکلاسی‌های خود سبقت بگیرد، خیلی زود به مرتبه بالایی علمی رسید و گل سرسبد محفل علما شد.

پس از کسب علوم متداول به وطن خود برگشت و در لار به امامت جماعت و جمعه و مرجعیت دینی مردم اشتغال داشت. مردم لار در امور دینی به ایشان رجوع کرده و حکمش را اطاعت می‌کردند. ایشان انسانی با صفات عالی بود، سخنان عمیق علمی و دلنشین داشت، کثیرالذکر و به صداقت معروف بود. بر تاریخ تسلط کافی و در حل مسائل مشکل قدرتی مثال زدنی داشت. وی بر زبان فارسی و عربی مسلط بود و بر فنون عربی و ادبی تسلط کافی داشت و به روش نوین شعر می‌گفت و با فصاحت سخنرانی می‌کرد.

صحبت لاری در نزد حاکم شیراز فردی شناخته شده و مورد احترام بود، ایشان گاه‌گاهی به شیراز می‌آمد و به وطنش باز می‌گشت. در یکی از سفرهایش به شیراز، در جمع علما بودیم، قلیان آوردند. صحبت لاری که قبلاً قلیان می‌کشید در آن مجلس، وقتی برایش قلیان آوردند، نکشید. پرسیدم، چرا قلیان نمی‌کشید؟ گفت: مدتی است که فکر می‌کنم حرام باشد. گفتم به چه دلیل حرام است؟ گفت: از خبائث است، قرآن فرموده: «حرمت علیکم الخبائث». گفتم کدام خبیث؟ گفت «مایتنفر عنه الطباع»، آنچه طبع انسان از آن متنفر باشد. گفتم: سبحان الله، ماهی آبه لار را چه می‌گوید که مردم از آن تنفر دارند ولی مردم آبه آن را از مانده‌های بهشتی می‌دانند و با اشتیاق فراوان می‌خورند. صحبت لاری خجالت کشید، مجلسیان خندیدند. وی شروع به کشیدن قلیان نمود.

از صحبت لاری هفت الی هشت هزار بیت شعر به یادگار مانده است.

۵- جنت العالیه<sup>۲</sup>: در کتاب شمس التواریخ درباره صحبت چنین نوشته‌اند: آخوند ملا محمدباقر متخلص به صحبت، اصلش از بیرم فارس است. به شیراز آمده و کسب علم و فضل نموده و به وطن بازگشت و برای اهل لار امام جمعه و جماعت بوده و در اواخر عمر چشمش کور شد و در سال هزار و دویست و پنجاه و یک هجری به رحمت ایزدی پیوست. دیوان اشعارش بیش از سی هزار بیت شعر است و از آن جمله است شعر: لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا

#### مآخذ

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۳.  
رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، تهران، کتابفروشی‌های اسلامی و خیام، چاپ اول، ۱۳۳۹.  
لاری، صحبت، دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، شیراز، کتابفروشی معرفت شیراز، چاپ چهارم، ۱۳۵۴.

۱. دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، ص ۱۰-۱۱.

۲. دیوان صحبت لاری، به کوشش حسین معرفت، ص ۱۱-۱۲.

## وصال شیرازی

میرزا شفیع مشهور به وصال از مشاهیر شیراز در سده ۱۲ و ۱۳ ق بوده است. این دفتر درباره او است. به رغم قلت و کمبود اطلاعات، با تلاش‌های بسیار زندگی نامه‌اش تدوین شد. البته ضعف‌هایی دارد که به مرور زمان مرتفع خواهد شد.

### تولد

مورخان ادبیات ایران، میرزا شفیع شیرازی، معروف به میرزا کوچک و متخلص به «وصال» را یکی از بزرگ‌ترین شعرای عهد فتحعلی شاه و پسرش محمد شاه قاجار می‌شمارند. وصال در زمان سلطنت کریم خان زند، در سال ۱۱۹۲ یا ۱۱۹۳ (و به روایتی ۱۱۹۷ ق) در خانواده‌ای محترم در شیراز دیده به جهان گشود.<sup>۱</sup>

پدرش میرزا اسماعیل فرزند محمد شفیع بن میرزا اسماعیل شیرازی در «خط» استادی بزرگ بود، وی در دیوان حکومتی کار می‌کرد در زمان کریم خان زند مدتی به آذربایجان رفت، و در آنجا ازدواج نمود، خداوند به آنها دختری عنایت نمود.

میرزا اسماعیل از آذربایجان به شیراز بازگشت و با دختر میرزا عبدالرحیم شاعر شیروانی ازدواج نمود، خداوند به آنها پسری عنایت نمود که نامش را شفیع گذاشتند. پس از فوت پدر، سرپرستی این پسر را، پدر بزرگ مادریش یعنی عبدالرحیم بر عهده گرفت. بعد از دو سال عبدالرحیم فوت نمود. و سرپرستی وصال را دایی‌اش میرزا عبداللّه که استاد خط بود و از راه نوشتن قرآن امرار معاش می‌کرد، بر عهده گرفت.<sup>۲</sup>

### رشد اجتماعی و فرهنگی

میرزا محمد شفیع در دوران کودکی شروع به تحصیل نمود و علوم متداول زمان خود را نزد استادان آن عصر، از جمله میرزا ابوالقاسم سکوت، از عرفای نامی آن دوران، فراگرفت. نوشتن انواع خط را آموخت و در سایه استعداد ادبی و خط خوب و آواز خوش به محافل انس راه یافت و نخستین اشعار خود را با تخلص «مهجور» تنظیم کرد.

وصال شیرازی علاوه بر تحصیل، به خاطر ذوق و شوق فطری که به عرفان داشت در مجالس سیر و سلوک عارفان شرکت می‌کرد و به تهذیب نفس و آموختن آداب سیر سلوک عرفانی مشغول شد تا جایی که به کمالات بالایی معنوی رسید؛ با دوری از رذائل نفسانی و دست یافتن به مکارم اخلاق، زبان زد خاص و عام شده بود.

ایشان در ادبیات، حکمت الهی، فنون ریاضی مخصوصاً در موسیقی، عالمی بزرگ بود و صدای عالی داشت؛ در حدی که علمای بزرگ، وی را جامع علوم می‌دانستند.

۱. ریحانة الادب، ج ششم، ص ۳۲۱؛ دانشوران روشندل، ص ۱۱۹.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۲۰۰.

مجالس ایشان محل تجمع بزرگان بود، و با شرکت در این مجالس کسب فیض و تجربه اندوزی می نمودند. علاوه بر این علوم ظاهری و باطنی، در خط‌های هفت‌گانه نسخ، نستعلیق، ثلث، رفاع، ریحانی، تعلیق و شکسته، مهارت داشت.

کتاب‌های زیادی به خط او به دست ما رسیده است. از جمله مثنوی معنوی در چند جلد، دیوان خاقانی، دیوان انواری، دیوان خواجه حافظ شیرازی و کلیات سعدی را به خط نستعلیق نوشته است. ایشان ۶۷ جلد قرآن و هفتصد دعا را با خط زیبا نوشته است. بعضی از قرآن‌ها را در صفحه بزرگ شروع کردند، در این قرآن‌ها، سه سطر اول، وسط و آخر را با خط ثلث درشت نوشته و میانه آنها را با قلم ریزتری با خط نسخ پر، سر سوره‌ها را با خط رفاع، خواص سوره‌ها را با خط شکسته در حاشیه همان سوره آورده و ترجمه آیات را با مرکب سرخ، با خط نستعلیق خفی در زیر سطرها نوشته است.

در آخر هر قرآن شماره قرآن‌هایی که تا آن زمان نوشته بود را آورده و در بعضی از آنها خود را «کاتب الهی» وصف کرده است.<sup>۱</sup> در پایان یکی از قرآن‌هایی که به پایان رساند برای خودش چنین نوشت:<sup>۲</sup>  
«حرره العبد الاقل الفقير المحتاج الى رحمة ربه الغنى الداعي لظهور الحجة القائمة والدولة القاهرة محمد شفيق ابن المرحوم محمد اسمعيل ابن المبرور محمد شفيق المتخلص بالوصال في شهر الله الاصم سنة ۱۲۵۹ من الهجرة النبوية».

یکی از هم شاگردی‌های وصال شیرازی می‌گوید، روزی در ایام جوانی، استادمان از وصال شیرازی معنای این شعر حافظ شیرازی را پرسید:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت / وندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت  
وصال در آن روز و شب در فکر جواب استاد بود، تا اینکه در همان شب این شعر را در جواب استادش سرود و فردای آن روز تقدیم استادش نمود.<sup>۳</sup>

صاحبها در ساعتی کاین سینه غم بسیار داشت / یادم آمد از کلامی کان جناب اظهار داشت  
در خصوص شعر حافظ آنکه پرسیدی ز من / بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت  
نصف شب غواص گردیدم ببحر ابجدی / تا ببینم این صدف آیا چه اندر بار داشت  
بلبلی برگ گلی شد سیصد و پنجاه و شش / با علی و با حسین و با حسن معیار داشت  
برگ گل سبزیست دارد آن نشانی از حسن / چونکه در هنگام رفتن سبز در منقار داشت  
گل بود سرخی که آن دارد نشانی از حسین / چونکه در وقت شهادت عارض گلنار داشت  
بلبلی باشد علی کاز فرقت آن برگ و گل / روز و شب در هجر آن سان ناله‌های زار داشت  
در حقیقت شعر حافظ خوب سنجیدی وصال / تا ببینم کی در این معنی توان انکار داشت  
مرحوم وصال شاعر بزرگی بود که شعرهای نغز می‌سرود، ایشان را در قصیده سرائی، انوری ثانی و در غزل، سعدی ثانی می‌خوانند، شاعران آن عصر مانند قانلی و هدایت، ایشان را به طبع سرشارش به

۱. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۲. دیوان وصال شیرازی، مصحح محمد عباسی، ص ۹.

۳. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۲۳.

سرودن شعر عالی تصدیق کردند، ایشان از جوانی طبع شعر قوی‌ای داشته است. مخصوصاً در مرثیه سرایی در آن عصر بی‌مانند بود.

وصال در اوائل به «مهجور» تخلص می‌کرد، ولی با اشاره استاد عرفانش «میرزای سکوت» تخلصش را به وصال تغییر داد، این دو بیت یادگار آن دورانی است که به مهجور تخلص می‌کرد.

دوای درد مهجوری صبوری است / دریغ این چاره اندر دست کس نیست

میندیش از رقیب ار یار یار است / رفیق شحنه را باک از عسس نیست

او مردی مهربان و خوش محضر و درویش بود. در میان اهل عرفان و ادب دوستان زیادی داشت. به خصوص با قآنی دوستی صمیمی داشت. زمانی که قآنی به شیراز می‌رفت غالباً با هم بودند. اما با اینکه سلاطین و فرمانروایان فراوان او را به دربار دعوت می‌کردند، ولی وی کمتر این گونه مجالس می‌رفت. و از راه کتابت قرآن مجید نیاز مادی خود را مرتفع می‌ساخت.

زمانی که فتحعلی شاه قاجار برای بازدید استان فارس به شیراز رفت، مکارم و فضایل وصال را شنید. ایشان را به حضور طلبید. وصال قرآنی را که با هفت نوع خط نوشته و در تذهیب و تجلید آن هنرمندی بسیار به کار برده بود، به شاه تقدیم کرد و قصیده‌ای در آن مجلس خواند.

شاه درباره کمالات وصال بسیار گفت و دو هزار تومان به او اهداء نمود. نیز سالیانه مبلغی نقد و مقداری جنس برای مستمری وی تعیین کرد.

چون فتحعلی شاه، محمد شاه، شجاع السلطنه، فرمانفرما و چند تن از بزرگان فارس را مدح گفت، به قول خود او، دیوانش انباشته از مدح بزرگان است؛ از این رو او را در زمره شاعران مداح دانسته‌اند. با این همه، وی همانند سید محمد سحاب، از بیهودگی شاعران درباری رنج می‌برد و هرگز حاضر نشد برای امرار معاش، سلاطین و بزرگان را مدح کند.

وی با کتابت قرآن کریم و استادی در خط امرار معاش می‌کرد، با فقر و تنگدستی، در کمال قناعت می‌ساخت.

ایشان همواره به فرزندان خود می‌گفت: با اینکه شعر، صنعتی نیکو است ولی شاعری حرفه‌ای زشت است زیرا شعر دریایی از دانش و فنی از حکمت است ولی شاعری نوعی گدایی است؛ منظورش شاعری برای دربار و دریافت صله بود.

روزگار خود را نه در کنار درباریان بلکه با شرکت در محافل عرفانی و ادبی سپری می‌نمود. و به دلیل مردم دوستی دو روز هر هفته را صرف تدریس به عموم می‌کرد.

ایشان شش پسر داشت که اهل علم و ادب بودند و به نام‌ها وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی معروف شده‌اند.<sup>۱</sup>

#### نابینایی

وصال شیرازی در سن شصت و چهار سالگی به آب مروارید چشم مبتلا شد و یکسال نابینا بود. پس از آن طبیعی که از کرمانشاه به شیراز رفته بود، چشمش را میل زد و چشمانش معالجه شد.

وصال چنان به مطالعه عشق داشت که بعد از معالجه چشم فوراً مطالعه را از سر گرفت و همین امر باعث شد مجدداً نابینا گردد. معالجه‌های پس از آن، اثری نداشت.

در این دوران که احتیاجات زندگی و عدم توان کار و فقدان درآمد لازم برای زندگی، بر هر فردی فشار زیادی وارد می‌کند، ایشان با این فقر، با قناعت و مطانت طبع می‌ساخت. هرگز به دربار نرفت و شاعر درباری نشد، با وجودی که درباریان ایشان را می‌خواستند ولی ایشان امتناع می‌ورزید. وی درباره بی‌نیازی، فقر، قناعت، آزادی و آزادگی خویش چنین گوید:

چه دردست دردت که درمان ندارد؟! / چه راهست عشقت که پایان ندارد؟

چه دردسر از بهر درمان کشیدن / سری را بنام که سامان ندارد

چه در پیش دو نان پی نان فرستادن / خوش آن کآب دارد و نان ندارد

به رغم نابینایی و مشکلات زندگی، دانش و شعر خود را ارزان نفروخت چون به نظر او درویشی، قناعت و صبر مقدمه عزت، بزرگ منشی، حیات و دولت ابدی است.

خاکسارانی که ره در عالم جان یافتند / راست پرسی سلطنت آنست کایشان یافتند

فقر بگزیدند تا از فقرشان دولت دمید / درد پذیرفتند تا از درد درمان یافتند

در پناه بینوایی گنج عزت دیده‌اند / در میان خاکساری آب حیوان یافتند

وصال با واقع بینی، به پریشانی، بدبختی و عقب ماندگی جامعه ایران اشاره کرده و با کمال شجاعت مشاهدات خویش را در مورد اوضاع جامعه بیان کرده است:

ایران کنون بجان تو ویرانست! / مردی مخواه سکنه ویران را!

یا درباره اختلاف‌های طبقاتی جامعه و چندگانگی فرهنگی می‌گوید:

قومی بگشت باغ گل اندر کنارها! / قومی دریده جامه و در دست خارها!

شهری همه مکر و دغل و حرص و دروغند / من صدق و صفا، مهر و وفا، شغل و کارم!

#### تألیفات

از وصال شیرازی ده عنوان کتاب به یادگار مانده است:

۱. بزم وصال؛ مجموعه اشعار در سبک مثنوی و شامل هفت هزار بیت است.
۲. تتمه خسرو و شیرین؛ کتاب خسرو و شیرین اثر وحشی بافقی، به دلیل مرگ زود هنگام موفق به اتمام نشده بود و وصال به روش بافقی به تکمیل ابیات پرداخت و کتاب را به پایان رساند. داوری رضا قلی خان هدایت درباره اشعار او چنین است که سروده‌های او بر اشعار وحشی بافقی ترجیح دارد.
۳. ترجمه اطواق الذهب از زمخشری
۴. دیوان اشعار که در حدود سی هزار بیت است. دو هزار بیت آن در مرثیه آل‌عباس(ع) است که در تهران چاپ شد.<sup>۱</sup>
۵. سفینه بنیان؛ شامل چهل حدیث قدسی در قالب مثنوی‌های جداگانه است. به این صورت که حدیثی را عنوان کرده است، سپس معنی حدیث، تحقیقی درباره آن و داستانی مناسب آن حدیث آورده است؛

۱. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۲۳.



۶. صبح وصال؛ مجموعه‌ای از اخلاقیات به سبک گلستان است.<sup>۱</sup>
۷. نسخه برداری کلیات سعدی، به خط نستعلیق، به تاریخ ۱۲۴۷؛ در کتابخانه مجلس شورا موجود است.
۸. نسخه برداری کتاب اوصاف الاشراف از خواجه نصیر طوسی به خط نستعلیق، به تاریخ ۱۲۳۹. در کتابخانه مجلس شورا موجود است.
۹. یک نسخه از ادعیه به قلم نسخ و نستعلیق کتابت خطی خوش، در کتابخانه کاخ گلستان در تهران موجود است.<sup>۲</sup>
10. 67. جلد قرآن؛ ارزشمندتر از همه اینها، ۶۷ جلد قرآن با خط بسیار زیبا نوشته است.<sup>۳</sup> این اثر ارزشمندترین کار ایشان شمرده شده است.

### پایان عمر

وصال به دلیل اخلاق نیکو و داشتن فضل و کمال و عزت نفس برای کسب درآمد خود را نفروخت و همواره در گوشه تزلع، با قناعت و از راه دستمزد کتابت امرار معاش کرد. از کسی توقع نداشت از این‌رو بین مردم جذابیت و مقبولیت یافته بود. مردم از شهرهای دور و نزدیک برای استفاده از کلمات و سخنان او و نیز بهره‌گرفتن از تجارب هنری او با هدایایی به حضورش می‌رسیدند. ایشان در دوران نابینایی همین مسیر را ادامه داد تا اینکه در سال هزار و دویست و شصت و دوم قمری در شیراز فوت نمود و در بقعه شاهچراغ مدفون گردید.<sup>۴</sup>

### نمونه‌هایی از اشعار

وصال در عین تقلید از پیشینیان در فنون شعر استاد بود. وی صفات اصلی بهترین نمونه‌های شعر کلاسیک را حفظ کرده است. او مثنوی بزم وصال را در بحر تقارب ساخت و داستان شیرین و فرهاد وحشی بافقی را، که ناتمام بود، به قدری خوب و استادانه به پایان رساند که هر منتقد دقیق، در تشخیص و بیان تفاوت آغاز و انجام داستان، دچار اشکال می‌شود، نمونه آن ابیات ذیل است.

الهی سینه ده آتش افروز / در آن سینه دلی و آندل همه سوز  
 هرآندل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست  
 کرامت کن درون درد پرورد / دلی در وی درون درد و برون درد  
 بسوزی ده کلامم را روائی / کزان گرمی کند آتش گدائی  
 دلم را شعله گردان سینه پر دود / زبانم کن بگفتن آتش آلود  
 دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیان آتشین ده  
 سخن کز سوز دل تابی ندارد / چکد گر آب ازو آبی ندارد

۱. دانشوران روشندل، ص ۱۲۰.

۲. دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، ص ۲۴۱.

۳. دانشوران روشندل، ص ۱۱۹؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۲۲.

۴. ریحانة الادب، ص ۳۲۲.

دل افسرده دارم سخت بینور / چراغی زو بغایت روشنی دور  
 بده گرمی دل افسرده‌ام را / فروزان کن چراغ مرده‌ام را  
 ندارد راه فکرم روشنایی / ز لطف پرتوی خواهم گدایی  
 اگر لطف تو نبود پرتو انداز / کجا فکر و کجا گنجینه راز  
 ز گنج راز در هر کنج سینه / نهاده خازن تو صد دفینه  
 ولی لطف تو گر نبود بصد رنج / پیشیزی کس نیاید زان همه گنج  
 چو در هر گنج صد گنجینه داری / نمی‌خواهم که نومیدم گذاری  
 براه این امید پیچ در پیچ / مرا لطف تو میباید دگر هیچ<sup>۱</sup>  
 شاهکارهای ادبی وصال شیرازی به‌طور کلی در مدح حضرت رسول اکرم(ص) و آل علی(ع) و خاندان  
 عترت و نبوت است، او هنرمندی بزرگوار و توانا بود که هنرش را وقف عالی‌ترین عواطف بشری، یعنی  
 عشق حسینی کرده است.

شاعران و بزرگانی مانند محتشم و هاتف آثاری از خود در مدح اهل بیت به جا گذاشتند ولی نسبت  
 به وصال شیرازی خیلی کم در این عرصه پهناور طبع آزمایی کرده‌اند، در صورتی که وصال توانست  
 یک دیوان بدیع و بسیار دلنشینی مشتمل به مرایی و منقبت آل علی(ع) پدید آورد. به علاوه در  
 دیوان کبیر وصال قصائد بسیار عالی در ستایش و منقبت حضرت رسول اکرم(ص)، و حضرت علی  
 بن ابی طالب(ع) و خاندان عترت و نبوت موجود است که همه آنها در اوج فصاحت و در نهایت  
 قدرت سروده شده است، و اهل فضل و ادب از خواندن آنها لذت بسیار می‌برند، و عاشقان حسین  
 تسلائی قلب پیدا می‌کنند.

#### معراج حضرت محمد(ص)

در گذشته هر کدام از پیروان اهل سنت و شیعیان تصور و دیدگاهی درباره معراج داشتند و در دوره  
 جدید، نگاه جدیدی پیدا شد و به تأویل یا تحلیل سمبولیک معراج می‌پردازد. وصال دیدگاه شیعی را  
 در قالب ابیات به نظم کشید. برخی از این ابیات را می‌آوریم:  
 شبی روشنتر از سرچشمه نور / رخ شب در نقاب روز مستور  
 دمیده صبح دولت آسمان را / ز خواب انگیخته بخت جوانرا  
 بشک از روز مرغان شب آهنگ / خزیده شب پره در فرجه تنگ  
 میان روز و شب فرق اینقدر بود / که هر سیاره خورشید دگر بود  
 شد از تحت الثری تا اوج افلاک / همه ره چون دلی از تیرگی پاک  
 همه روشندان آسمانی / روان سوی سرای ام هانی  
 از آن دولت سرا تا عرش اعظم / ملایک بافته پر در پر هم  
 زمانه چار دیوار عناصر / حلی برسته ز انواع نوادر  
 ز گوهرها که بوده آسمان را / پر از در کرده راه کهکشانا  
 رهی آراسته از عرش تا فرش / براقی جسته بر فرش از در عرش

۱. شعر کامل را در دیوان وصال شیرازی، ص ۴۱۷-۴۲۱ ببینید.

براقی گرمی برق از تکش وام / ز فرشش تا فراز عرش یک گام  
 ندیده نقش پا نقش کمانش / نسوده دست هم کس عنانش  
 بمغرب نعلش از خوردی بخاره / بر آنروی زمین جستی شراره  
 از آنروی زمین بیزخم مهمیز / بر آنسوی زمان جستی بیک خیز  
 چه اوصاف تک و پویش کنم ساز / سخن در گوش تازد بیش از آواز  
 بهر جا آمده در عرصه پوئی / زمین و آسمان طی بود گویی  
 بزیر پا درش هنگام رفتار / نمی گردید مور خفته بیدار<sup>۱</sup>

#### تعزیه امیر المؤمنین (ع)

وصال شیرازی در مدح امیر المؤمنین (ع) هشت بند شعر که در مجموع ۶۷ بیت است سروده است.  
 دو بند آن را در زیر آورده ایم:

ای چرخ این زمان نه ستمکار بوده / تا بوده ستمگر غدار بوده  
 کارت کنون بدی بنکویان نبوده است / ای کج روش همیشه در این کار بوده  
 تا کرده اعانت اشرار کرده / تا بوده معاند اختیار بوده  
 الحق که سرخی شفق و تیرگی شب / گوید که تو سیه دل و خونخوار بوده  
 هر ناسزا شد از تو سزای سرور و سور / ای ناسزا بطعن سزاوار بوده  
 خوبان همیشه از تو مذلت کشیده اند / چبود سبب که بی سبب آزار بوده  
 الا بکام مومن مخلص نریختی / ای طشت زهر تا تو نگونسار بوده  
 جز تیر کینه نیست گهی در کمان ترا / وانهم نبوده جز دل پاکان نشان ترا

\*\*\*

رفت از جهان امام جهان بولحسن دریغ / در کوفه بیکسند حسین حسن دریغ  
 اهل عراق یکسره غدر و همه نفاق / یارانشان بمصر و حجاز و یمن دریغ  
 بی آفتاب جمله جان شد سیه فسوس / بی شمع تیره ماند همه انجمن دریغ  
 مسجد فسرده دین تبه اسلام بی پناه / بی مه سپهر مانده و بی گل چمن دریغ  
 نگذاشت در چمن اثر ز مهریر هم / شاداب ارغوان و گل یاسمن دریغ  
 چون گل بهر که بینی از این خاندان بخلد / گلگون عمامه رفته و خونین کفن دریغ  
 زان یوسفان حسن که یعقوبشان رسول / بیزخم گرگ نیست یکی پیرهن دریغ  
 گر گل دهد گلی که جوانان مصطفی است / روی زمین تمام گلستان مصطفی است<sup>۲</sup>

#### تعزیه حضرت فاطمه (س)

وصال برای حضرت فاطمه (س) هشت بند شعر در ۶۵ بیت سروده است. یک بند از آن را در زیر آورده ایم:

ای چرخ تا کی این همه ظلم و ستم کنی / دلهای محترم همه پا بست غم کنی

۱. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۴۲۴-۴۲۶ مراجعه فرمایید.

۲. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۸۹۱-۸۹۴ مراجعه فرمایید.

هر جا که مقبلی است نصیبش بلا دهی / هر جا مدبريست قرین نعم کنی  
 بهر لثام را همه کام و نوا دهی / قسم کرام را همه رنج و نقم کنی  
 مسعود را برانی و خوار جهان کنی / مردود را بخوانی و صدر امم کنی  
 آنجا که واجب است کرامت کنی عقاب / و آنجا که لازم است عقوبت کرم کنی  
 دونان ز تو براحت و خوبان ز تو برنج / سنجیده‌ام تخلف از این شیوه کم کنی  
 یکدختر از رسول گرامی بجای ماند / کی جای داشت کاین همه بر وی ستم کنی  
 آن مادر دو سید و چرخ دو آفتاب / آن طاق در نکویی و آن جفت بوتراب<sup>۱</sup>  
**تعزیه امام حسن مجتبی (ع)**

وصال در مدح امام حسن مجتبی (ع) نُه بند شعر در ۷۲ بیت سروده است. یک بند آن را در زیر آورده‌ایم:

در تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد / وان طشت را ز خون جگر دشت لاله کرد  
 خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت / خود را تهی ز خون دل چند ساله کرد  
 نبود عجب که خون جگر ریخت در قح / عمریش روزگار همین در پیاله کرد  
 خون خوردن و عداوت خلق و جفای دهر / یعنی امامتش برادر حواله کرد  
 نتوان نوشت قصه درد دلش تمام / ور می توان ز غصه هزاران رساله کرد  
 زینب کشید معجز و آه از جگر کشید / کلثوم زد بسینه و از درد ناله کرد  
 هر خواهری که بود روان کرد سیل خون / هر دختری که بود پریشان کلاله کرد  
 آه دل از مدینه ز هفت آسمان گذشت / آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت<sup>۲</sup>  
**تعزیه سیدالشهداء (ع)**

وصال شیرازی همانند مرحوم کمپانی برای امام حسین (ع) اشعاری سروده است. این اشعار در ۸۲ صفحه گردآوری شده است. ۹ بیت آن را در زیر آورده‌ایم:

این جامه سیاه فلک در عزای کیست / وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست  
 این جوی خون که از مژه خلق جاریست / تا در مصیبت که در ماجرای کیست  
 این آه شعله‌ور که ز دلها رود بچرخ / ز اندوه دل گداز و غم جانگزای کیست  
 خونی که نه دامن دلها گرفته است / این سخت دل بدامن ما خونیهای کیست  
 گر نیست حشر و در غم خویش است هر کسی / در آفرینش این همه غوغا برای کیست  
 شد خلق مختلف ز چه در نوحه متفق / زینگونه جن و انس و ملک در عزای کیست  
 هندو و گبر و مؤمن و ترسا بیک غمند / این جان از جهان شده تا آشنای کیست  
 ذرات از طریق صدا نوحه می کنند / تا این صدا ز ناله انده فنای کیست  
 آری خداست در دل و صاحب عزا خداست / زان هر دلی بتعزیه شاه کربلاست<sup>۳</sup>

۱. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۸۹۴-۸۹۷ مراجعه فرمایید.

۲. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۸۹۸-۹۰۱ مراجعه فرمایید.

۳. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۹۰۱-۹۷۱ مراجعه فرمایید.

## تجزیه سایر شهداء

وصال برای شهدای کربلا یک شعر بلند ۷۷ بیتی سروده است، چند بیت آن در زیر آمده است:

ای هواخواهان جانباز حسین / همدم و همراه و همراز حسین  
 ای ز جان بگذشتگان کربلا / ای بخون آغشتگان کربلا  
 ای نکرده در وفا از جان دریغ / جان سپر کرده به پیش تیر و تیغ  
 یاری آل پیمبر کردگان / ترک جاه و دولت سرکردگان  
 خاک گشته در ره صدق و صفا / خاکتان از بهر رنجوری شفا  
 مرحبا جانهای پاک و جسم پاک / جسمتان بر خاک و جانتان بر سماک  
 ای همه در گوشتان بانگ الست / وز بلی در کربلای عشق هست  
 ای فدائی‌های فرزند بتول / ای فدا تانرا خدا کرده قبول  
 کرده از جان یاری زهرا همه / داده جان واسوده از غوغا همه  
 اندران صحرا که تنها بُد حسین / یاری او دیده بر خود فرض عین  
 پاس آن گل کرده از آسیب خار / وز سنان و تیر سر تا پا فکار  
 کرده تنها گلبن از زخم سنان / گلستان مصطفی را پاسبان  
 مرحبا پروانگان سوخته / بهر آن شمعی که حق افروخته  
 چون بدید آنجا که جانها بُد کباب / ز آتش دلها و تاب آفتاب  
 چون بدید آنجا که غیر از آب تیغ / داشتندی بر سپاه حق دریغ  
 دست تو شوید کند کفش تو جفت / عشوه آری کاین همه خدمت بمفت  
 اوستاند مزد خدمتها تمام / کرده تو با تو ماند والسلام  
 هان حسین از خویشتن رنجه مکن / روبها با شیر حق رنجه مکن  
 از یزیدت کبر و نخوت بر مزید / باز می‌گویی که لعنت بر یزید  
 خویش را فارغ ز لعن و طعن کن / بر یزید آنگاه طعن ولعن کن  
 از وصال ار چه ملال افزایدت / زین سخن‌ها بس کمال افزایدت<sup>۱</sup>

## دیدگاه‌ها

وصال از دوره حضورش در مدرسه و تدریس یا به هنگام سفر مورد توجه گزارش‌گران بوده است. نخستین بار زندگی‌نامه او در کتاب سخنوران نابینا یا کوران روشن بین منتشر شد. پس از آن منابع متعدد به آن پرداختند. چند گزارش را که در تعدادی اثر مرجع درج شده و دیگران از آنها اخذ کرده‌اند، بدون کم و کاست می‌آوریم:

۱- **مرحوم محمدعلی مدرس:**<sup>۲</sup> میرزا محمد شفیع شیرازی، معروف به میرزا کوچک بن محمداسماعیل بن محمد شفیع بن میرزا اسماعیل از اکابر شعرا و نامداران ادبا و عرفای گرامی عهد فتحعلی شاه قاجار و محمد شاه قاجار می‌باشد.

۱. برای دیدن کل شعر به دیوان وصال شیرازی، ص ۹۷۱-۹۷۴ مراجعه فرمایید.

۲. ریحانة الادب، ص ۳۲۱-۳۲۳.

وی در کودکی نزد علمای عصر به تحصیل علوم متداوله پرداخت، در عین حال به اقتضای شوق فطری که به فقر و درویشی و مصاحبت اهل سیر و سلوک و ارباب ذوق و عرفان داشته به تهذیب باطن و تحصیل آداب سلوک و اهل طریقت نیز پرداخت تا با کمالات صوری و معنوی آراسته و از رذائل نفسانیه پیراسته شد، و در مکارم اخلاق یگانه و شهره آفاق گردید.

ایشان در ادبیات و حکمت الهی و فنون ریاضی خصوصاً موسیقی نیز مهارت خوبی داشت، وی به حُسن صوت و صورت معروف بود، جامعیت او به همه علما ظاهر شده بود، مجالس او مجمع ارباب کمال و اصحاب ذوق و حال بود که صحبت او را مغتنم می‌شمردند. علاوه بر مراتب علمیه ظاهری و باطنی، در تمامی خطوط هفت‌گانه نسخ، نستعلیق، ثلث، رقاع، ریحانی، تعلیق و شکسته مهارتی عالی داشت و هریکی از آنها را مثل اساتید معروف تاریخی آنها می‌نوشت.

وی کتاب‌های زیادی را با خطوط عالی مختلف نوشته است مانند چند جلدی از مثنوی مولوی، دیوان خاقانی، دیوان انوری، دیوان خواجه حافظ و کلیات سعدی را به خط نستعلیق نوشته است.

به نوشته گلشن وصال، ایشان شصت و هفت جلد قرآن و هفتصد دعا را به پایان رسانده است، وی بعضی از قرآن‌ها را در صفحه بزرگ شروع نمود که و سه سطر در اول، وسط و آخر صفحه با خط ثلث درشت نوشته و میانه آنها را با قلم ریزه‌تری با خط نسخ پر، سرسوره‌ها را با خط رقاع، خواص سوره‌ها را در حاشیه با خط شکسته، ترجمه آیات را با مرکب سرخ با قلم نستعلیق خفی، در زیر سطرها نوشته و در آخر هر قرآنی عدد قرآن‌هایی را که تا آن زمان نوشته بوده قید کرده و در آخر بعضی از آنها خود را به «کاتب الهی» موصوف نموده است.

سه جلد از قرآن‌های او در کتابخانه مصر دیده شده است. خلاصه ایشان در تمامی خطوط مذکوره استاد بوده است.

اشعار وصال نغز، طرّفه و آبدار است، وی در غزل، سعدی ثانی؛ در قصیده انوری تالی است. او در ابتدای جوانی طبعی سرشار داشت، قوت طبع او مورد تصدیق قآنی و هدایت و دیگر معاصرینش بود، خصوصاً در مرثیه سرایی یگانه وقت محسوب می‌شد.

وی نخست به مهجور تخلّص می‌نمود ولی بعداً بر حسب الارشاد پیر طریقتش «میرزای سکوت» به وصال تغییر داد.

۲- مرحوم مشیر سلیمی<sup>۱</sup> وصال شیرازی به سال ۱۱۹۷ ق تولد یافت. پدرش میرزا اسماعیل در فن استیفا بی‌مانند و در خط رقوم و سیاق هنرمندی ارجمند بود. در اوایل حال ترک خدمت سلطان و اعمال دیوان گفت. روزگاری در زمان محمد کریم خان زند زندگی می‌کرد و مدتی به آذربایجان رفت. در آنجا ازدواج نمود. از او دختری یافت و این دختر را بازرگانی به همسری گرفت. میرزا اسماعیل از تبریز به شیراز بازگشت. با دختر میرزا عبدالرحیم، شاعر شیروانی ازدواج نمود و از این پیوند زناشویی وصال پای به این جهان گذاشت.

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۲۰۰-۲۰۲.

چندی نگذشت که میرزا اسماعیل بدرود زندگانی گفت و میرزا عبدالرحیم، وصال را که دختر زاده اش بود تکفل کرد. وی پس از دو سال درگذشت.

میرزا عبدالله «دابی» وصال که خطی بالنسبه خوب داشت و زندگی اش از راه نوشتن قرآن فراهم می‌گشت کفالت وصال را بر عهده گرفت.

وصال چون به سن تمیز رسید طبعش به درویشی و فقر مایل گردید. درک حضور عارف ربانی میرزا سید ابوالقاسم مشهور به «سکوت»، ایشان را از بزرگان شیراز، و مستعد گردانید که علمای آن زمان از ایشان بهره می‌بردند.

وصال دارای همتی بلند و طبعی ارجمند بود. ایشان به شعر و شاعری پرداخت، هر چند به ظاهر مدح و ثنایی از پادشاهان و بزرگان می‌گفت، علت این امر محض آزمایش طبع بوده است، وی از راه کتابت قرآن مجید درآمدی داشت و قناعت و گوشه‌گیری را بهترین نعمت و نیکوترین دولت می‌دانست.

وی به فرزندان خود نصیحت می‌کرد: شعر نیکوترین صنعت و شاعری زشت‌ترین حرفه است. گرچه شعر بحری از دانش و فنی از حکمت می‌باشد ولی در واقع نوعی گدایی است منتهی شاعران به نظم سؤال کنند و گدایان به نثر در یوزه گی کنند.

ایشان هرگز شعر هجا و هزل نمی‌گفت مگر دو سه قطعه به طریق تفتن که آنها را در دیوان خود نیاورده است و از غایت شهرت در زبان‌ها افتاده است. وی در آموختن فنون شعر و انواع کمالات و امر تعلیم فروگزاری نداشت. سختی و آسایش روزگار، نیکی و فراوانی معاش در نزد او یکسان بود.

وصال چون به سن ۶۴ سالگی رسید، آبی در چشمش پیدا گردید که نابینا شد و در آن حال صابر و شاکر بود، مرد چشم پزشکی از کرمانشاهان به شیراز آمد. چشمش را میل زد. هنوز چشمش بهبود نیافته بود که به کار خواندن و نوشتن مشغول شد، پس از چند روز چشم رنجور به حال اول برگشت و دیگر شفا نیافت. بیت زیر شاید در این باره باشد که خود او می‌گوید:

دیده بی نور شد از اشک شب و روز که گفت

هستی از آب نبود مردم دریایی را

وصال شیرازی در ماه رجب ۱۲۶۲ ق بدرود زندگانی گفت و در آرامگاه سید میر احمد فرزند امام موسی کاظم (ع)، مشهور به شاه چراغ در جوار مزار پیر بزرگوار میرزا ابوالقاسم سکوت به خاک سپرده شد.

از او شش فرزند هنرمند بوجود آمد که شرح حال و آثار آنان در «تذکره سده چهاردهم» تألیف دیگر مؤلف این کتاب «سخنوران نابینا» آمده که است.

از وصال نزدیک به سی هزار بیت به یادگار مانده است که مشتمل بر چکامه‌ها و چامه‌ها مراثی، ترجیعات و مثنویات است، غزلیات او در جواب غزلیات خواجه حافظ یا آنچه به طرز شیخ اجل سعدی و یا پراکنده گفته است و در سه دفتر جداگانه گرد آورده شده است.

مراثی وی در رثاء حضرت سیدالشهدا در حدود دو هزار بیت است. و دیوان او را نواده اش شادروان «روحانی وصال» به چاپ رسانید.

آثار و تألیفات دیگر وصال عبارتند از: کتاب فرهاد و شیرین مولانا وحشی بافقی؛ کتاب بزم وصال به روش شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ سفینه بنیان شامل مثنویات مرکب از چهل حدیث قدسی

به نحوی که حدیثی را عنوان کرده معنی حدیث و تحقیق آن مطلب و داستانی مناسب آن مقام را آورده است.

### ۳- دایرةالمعارف فارسی<sup>۱</sup>

میرزا محمد شفیع معروف به میرزای کوچک، متخلص به وصال (۱۱۹۷-۱۲۶۲ ق)، شاعر ایرانی عصر فتحعلی شاه قاجار، غزل سرا و مثنوی گوی بود.

مثنوی شیرین و فرهاد وحشی بافقی را که ناتمام مانده بود، ادامه داد.

وی علاوه بر ادبیات، در موسیقی نیز دست داشت، و به تصوف و عرفان هم شیفته بود. گذشته از دیوان، ۱۲ بند در مرثی سرود، وقار شیرازی پسر او بود.

۴- باقری بیدهدندی<sup>۲</sup>: میرزا محمد شفیع متولد ۱۱۹۳ ق متوفای ۱۲۶۲ ق، فرزند میرزا اسماعیل، مشهور به میرزا کوچک است.

وی از بهترین شاعران و خوشنویسان دوره فتحعلی شاه و پسرش، محمد شاه قاجار، به شمار می‌رفت، ایشان توانست ۶۷ جلد قرآن را با خط زیبای خود بنویسد.

وصال شیرازی، در دوره جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادبیات، خط، هنرهای زیبا و سیر در مقالات عرفانی بود.

وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی، از فرزندان وصال شیرازی بوده‌اند و همگی از هنرمندان و شاعران زمان خویش به شمار می‌رفتند.

از این شاعر گرانمایه که در سن ۶۴ سالگی نابینا شده، نزدیک به سی هزار بیت شعر به یادگار مانده است. وی در ابتدا، «مهجور» و سپس «وصال» تخلص می‌کرد. سایر آثارش عبارت است از:

۱. فرهاد و شیرین مولانا وحشی بافقی را به اتمام رساند.

۲. مثنوی بزم وصال (هفت هزار بیت است)

۳. سفینه بنیان (شامل چهل حدیث قدسی در قالب مثنوی‌های جداگانه است. به این صورت که حدیثی را عنوان کرده است، سپس معنی حدیث را آورده، و بعد تحقیقی درباره آن و داستانی مناسب آن حدیث ذکر کرده است).

۴. ترجمه اطواق الذهب، از زمخشری

۵. صبح وصال (به سبک گلستان نوشته است).

۵. دانشنامه دانش گستر<sup>۳</sup>: محمد شفیع شیرازی (۱۱۹۷-۱۲۶۲ ق)، معروف به میرزا کوچک متخلص به وصال، شاعر و خوشنویس ایرانی، صدایی خوش داشت. تار می‌نواخت و در نقاشی و تذهیب و صرافیه مهارت داشت. در مدح فتحعلی شاه، محمد شاه و حسین علی میرزا، فرمانروای فارس نیز اشعاری دارد. با حاکم قآنی نشست و برخاست داشته است. از مهم‌ترین شعرای دوره بازگشت است و در سرودن غزل از شیوة سعدی و حافظ پیروی می‌کند. مرثیه سرای زبردستی بود و در

۱. دایرةالمعارف فارسی، ج ۳، ص ۳۱۷۱.

۲. دانشوران روشندل، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۳. دانشنامه دانش گستر، ج ۱۷، ص ۴۸۷، ۴۸۸.



اواخر عمر نابینا شد. از آثارش صبح وصال در تقلید از گلستان سعدی؛ دیوان اشعار (تهران ۱۳۶۴ش)؛ مثنوی بزم وصال در هفت هزار بیت؛ ترجمه اطواق الذهب زمخشری از عربی به فارسی؛ شیرین و فرهاد وحشی بافقی، را که ناتمام بود، پی گرفت، اما نتوانست آن را به انجام برساند. ۶۷ جلد قرآن نوشت که گنجینه‌های هنری به شمار می‌رود. دیوان کامل وصال شیرازی به چاپ رسیده است (شیراز ۱۳۷۸ش).

#### مآخذ

- باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- جمعی از نویسندگان، دانشنامه دانش گستر، تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی دانش گستر، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- دایرة المعارف تشیع، تهران، نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- طباطبایی مجد، غلامرضا، دایرة المعارف مصور زرین، تهران، زرین، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب یا کنی و القاب، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- مشیر سلیمی، علی اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
- وصال شیرازی، دیوان وصال شیرازی، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، بی تا.

## خائف شیرازی

میرزا اسماعیل خائف شیرازی (متولد ۱۲۷۸ ق) در طلایعه بیداری ایرانیان یعنی عهد ناصر شاهی چشم به جهان گشود. عصری که تمامی کشور را بی‌سواد، وطن‌فروشی، استبداد، جهل و سیطره استعمار فراگرفته بود. ولی با ظهور چند تن علمای بزرگ و مبارز چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و نصیحت‌های بیدارگرایانه او، همگان را متوجه مضار استعمار و استبداد کرد و مردم اعم از بازاری و روحانی را از خواب غفلت بیدار نمود.

میرزا اسماعیل متخلص به خائف در بحران‌های این دوره جذب حوزه علمیه شد و به‌رغم نایبایی، ادبیات، فقه و حکمت را به خوبی آموخت. سپس با قلم، شعر و تدریس‌های خود توانست منشأ آثار باشد و افرادی را با تعالیم دینی آشنا سازد. پشتکار، ممارست، مجاهدات و تلاش‌ها، او را زبان زد خاص و عام کرده بود. همین نکته قابل عبرت‌آموزی برای روشندان این دوره است تا با درس گرفتن از روش کسانی چون خائف و تلاش‌های آنان برای نیل به مراتب بالای علم و معرفت، راه صحیح را انتخاب نمایند.

### تولد

میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به خائف در روز عید قربان (دهم ذی‌الحجه) ۱۲۷۸ ق<sup>۱</sup> مطابق با یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۲۴۱،<sup>۲</sup> در عهد حکومت ناصرالدین شاه قاجار در شیراز دیده به جهان گشود. از پدر ایشان اطلاعی یافت نشد. وی در سن هفت سالگی به بیماری آبله مبتلا شد، در آن زمان به علت عدم امکانات پزشکی و فقدان بهداشت، کودکان زیادی بر اثر آبله، معلول می‌شدند و با چون میرزا اسماعیل هر دو چشم خود را از دست می‌دادند.<sup>۳</sup>

### تحصیل

در آن دوران آموزش و پرورش و مدارس سراسری وجود نداشت، مکتب‌خانه‌ها مسئولیت تعلیم و تعلم کودکان را بر عهده داشتند، و کودکانی از نعمت سواد بهره‌مند می‌شدند که خانواده آنان توانایی پرداخت شهریه مکتب‌خانه را داشتند. چون فقر و تنگدستی به‌طور گسترده دامن خانواده‌ها را فراگرفته بود. البته تنها توان پرداخت شهریه کافی نبود، بلکه خانواده نیز باید برای تعلیم و تعلم فرزندش اهمیت قائل می‌شد.

کودکانی که از این دو شانس برخوردار بودند به مکتب‌خانه راه می‌یافتند. میرزا اسماعیل که پدرش را از دست داده بود و تحت سرپرستی انسانی شریف بود، خوشبختانه از این نعمت برخوردار شده بود. این کودک روشن بین با وجود نایبایی چشم‌ظاهری، در سایه راهنمایی و مراقبت سرپرست مهربانش که میرزا اسماعیل، ایشان را از پدر مهربان‌تر می‌دانست، به مکتب‌خانه رفت و به دانش‌آموزی پرداخت.

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۷.

۲. تاریخ ذکر شده به کمک تقویم تطبیقی ۱۴۱ ساله، ص ۲۲.

۳. دانشوران روشندان، ص ۶۷.

با هوش سرشاری که داشت در سن پانزده سالگی یک چهارم قرآن مجید را فرا گرفت و بر همه همکلاسی‌های بینای خود برتری یافت. در همین سال طبع سخنوری و شاعری او مانند چشمه جوشان شروع به جوشیدن کرد، و استعداد او در عرصه شعر و سخن شکوفا گردید.

اراده قوی میرزا اسماعیل آنقدر زیاد بود که بر معلولیت نابینایی چیره شد، تلاش مدام او نگذاشت نابینایی او را زمین‌گیر کند، و تلاش‌های بی‌وقفه او برای یادگیری همگان را به اعجاب واداشته بود، به طوری که اطرافیان وقتی شور و شوق او را مشاهده می‌کردند، خود به خود او را تشویق به فراگیری بیشتری می‌کردند.

با تلاش و پشتکار عالی توانست تا ۲۰ سالگی کل قرآن را حفظ کند. در هنگام آموختن قرآن عده‌ای که پیشرفت و توانایی او را دیده بودند، وی را برای فراگیری ادبیات تشویق کردند، از این‌رو با تلاش فراوان، آغاز به فراگیری ادبیات نمود و در سی سالگی، ادبیات را کاملاً فرا گرفته بود. سپس به درس فقه و اصول فقه روی آورد. آنگاه پس از فراغت نسبی از فقه و اصول، به حکمت و علوم عقلی روی آورد. او حکمت الهی و طبیعی و ریاضی را نزد استادان بزرگ شیراز فرا گرفت، مخصوصاً حکمت الهی را نزد حکیم نامدار آن زمان، میرزا عبدالباقی، آموخت.<sup>۱</sup> او استاد ارجمندش را چنین می‌ستود:

هراسم و لقب کز آسمان آوردند / بر اهل زمین لایق آن آوردند

بر نادره زمانه (عبدالباقی) / تشریف بزرگ جاودان آوردند

خائف علوم قرآن مانند قرائت، تجوید، شأن نزول، تأویل آیات، تفسیر، خواص سُور و خواص آیات را فراگرفت. ولی به این مقدار اکتفا نکرده و به دیگر علوم روی آورد. فیزیک، شیمی، هیئت، جغرافیا، طب قدیم و جدید را فراگرفت. برخی گفته‌اند ایشان ۴۵ علم را می‌دانست. نیز چند زبان پارسی، عربی و فرانسوی را می‌دانست.

### کرسی تدریس

او در زندگی‌نامه خودنوشت<sup>۲</sup> خود، در آذرماه ۱۳۰۵ ش یادگیری علوم و در کنار آن فراگیری زبان عربی و زبان فرانسوی را گزارش کرده است<sup>۳</sup> و درباره حل مشکلات علمی از طریق یادگیری چنین سروده است:

المنتته ولله که بکام دل من / حل کرد خدای من همه مشکل من

نقش هنری به لوح ایجاد نکرد / الا که سرشته شد بآبش گل من

مرحوم خائف در مقدمه دیوان خودش که در سال ۱۳۰۵ ش چاپ شد، تصریح می‌کند، در زمانی که از پنجاه سالگی فراتر بود در منزلش تدریس داشته، و به گروهی از شاگردانش علوم عقلی مانند فلسفه و به گروه دیگر علوم نقلی مانند علم الحدیث و فقه تعلیم می‌داده و برای عده‌ای ریاضیات و علوم دیگر تدریس می‌کرده است. میرزا اسماعیل در کنار این تدریس‌ها، روزها در شاه‌چراغ، و شب‌ها در مسجد

۱. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۷.

۲. مؤلفین کتب جایی فارسی و عربی؛ از آغاز تا کنون، ج ۱، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.

۳. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۸.

اتابکان (مسجد نو) به منبر می‌رفت و به موعظه عموم مردم می‌پرداخت. آقای محمدحسین رکن‌زاده (آدمیت) که در شیراز به دیدار ایشان رفته و از سخنرانی شیوا و از گفتار شیرینش بهره‌مند شده به نیکی از او یاد می‌کند.<sup>۱</sup>

مرحوم خائف ازدواج نمود، فرزندی داشت ولی اطلاعاتی درباره خانواده او در دست نیست. همچنان که تاریخ فوت او ثبت نشده است.

### دیوان اشعار

از آثار ایشان تنها دیوان اشعارش (دیوان خائف) در سال ۱۳۰۵، با همت میرزا مهدی خان اسفندیاری (نصیر السلطنه)، پسر بزرگ میرزا حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) استاندار فارس به چاپ رسیده است.

میرزا مهدی خان دستور به جمع‌آوری اشعار پراکنده خائف شیرازی داد، پس از تجمیع اشعار، خودش مقدمه‌ای برای آن نوشت. نیز میرزا مهدی خان در مقدمه دیگری، به شرح حال میرزا اسماعیل خائف پرداخت و او را اینگونه معرفی کرده است:

بنده با فاضلی جلیل و دانشمندی عزیز مصادف شدم، آری فاضلی ارجمند آقای میرزا اسماعیل خائف که از حیث فضل و ادب و کمالات علمی از معقول و منقول و مزایای اخلاقی، او را بدون شائبه و اغراق می‌توان نابغه عصرش دانست. البته مطلعین با معرفت به احوال و حوادث زندگانی ایشان، معتقدات مرا عین حقیقت دانسته و شخص شخیص عالی مقدار خائف را یکی از بزرگان و دانشمندان قرن بیستم و افتخار فارس بدانند.

دیوان خائف در ۳۸۰ برگ به قطع وزیری کوچک، در چاپخانه هزار شیراز با حروف سربی به چاپ رسیده است. این دیوان شامل غزل، قصیده و رباعیات است،<sup>۲</sup> و امروز نایاب شده و در دسترس عموم نیست، به امید روزی که تجدید چاپ شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

سروده‌های این سخنور نابینای روشن ضمیر، بسیار روان و ساده؛ در عین حال پر از لطائف ادبی و مضامین تازه است. نمونه آن دوبیتی است که همراه با شعری برای فرخی یزدی، مدیر «روزنامه طوفان» که خودش از شاعران و آزادی خواهان آن عصر بود، فرستاده است.

(خائف) این شعر فرستاد که ملک ایران / همه تحسین بکنندش ز ادیبان درست

فرخی را اگر انصاف بود، خواهد داد / گر بشیراز نیاید بدهد هدیه به پست

و همچنین در جواب شعر فرخی یزدی این دو بیت زیبا را سروده و در آن فرخی را ستوده است:

ای فرخی این سخن که عنوان کردی / بس مشکل اهل حال آسان کردی

الحق تو قیامت کنی از کلک و زبان / پس نام جریده از چه طوفان کردی؟

### نمونه اشعار

ایشان تاریخ شهادت ائمه معصومین (ع) را به صورت ابجدی کبری در حروف به شعر درآورده است. برای نمونه، معنای بیت اول را در می‌آوریم.

۱. دانشمندان و سخن سرایان فارسی، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ دانشوران روشندل، ص ۶۷.

وی درباره تاریخ شهادت حضرت علی (ع)، (سال چهلهم هجری) را این چنین آورده است: تاریخ شهادت مرتضی را با حروف ابجدی اینگونه حساب نمایید: لام از عینش بیفکن - یعنی عدد لام (۳۰) را از عدد عین (۷۰) کم کنید. هفتاد منهای سی، حاصل چهل می‌شود. یا فزا لامش بیا - یعنی عدد لام (۳۰) را به عدد یا (۱۰) اضافه کنید. سی به اضافه ده، حاصل چهل می‌شود.

تاریخ شهادت ائمه (ع) را به همین ترتیب به شعر درآورده است، البته برای صاحب الزمان (عج) تاریخ تولد ایشان را بیان فرموده است.

از علی گردد جلی تاریخ فوت مرتضی / لام از عینش بیفکن یا فزا لامش بیا  
 مرکزش را از محیطش کم نما بهر حسن / یا که ربعی از محیطش بر همان مرکز فزا  
 از محیط مشرقی (ط) کم کن از بهر حسین / یا بتاریخ حسن عشر علی بر وی فزا  
 نصف مرکز با محیطش بهر زین العابدین / یا که نصف مرکز لفظ علی ناقص نما  
 سدس مرکز یا که نصفی از محیط مغربی / بر علی افزا بهر باقر نیکو لقا  
 بهر جعفر از علی مرکز بیفزا بر حسن / یا که ربعی از محیطش بر حسین افزون نما  
 شد علی مرکز با محیط مشرقی / بهر موسی بینه با نصف مرکز کن ادا  
 کن تو بر تاریخ جعفر از علی نصفی فزون / یا فکن (ط) از علی یا بینه بهر رضا  
 ضرب کن خمس علی را در محیط مغربی / یا مضاعف کن علی بهر تقی لا بقا  
 بهر عسکر کن مضاعف لفظ از عین علی / یا به تضعیف علی نصف محیطش را فزا  
 کن فزون عشر علی بر قائم آل نبی / نصف مرکز نافکن از مهدی معجز نما  
 یازده معصوم (خائف) گفت تاریخ وفات / بهر مهدی سال مولود است بصاحب ذکا  
 این سه بیت اول از قول شریف انوری / مابقی باشد ز (خائف) آن فقیر بینوا  
 خائف وقتی به نام شریف صاحب الزمان روحی له الفدا رسیدند، تاریخ تولدشان را ذکر کرده و در این شعر، بیت اول را از شعر آقای انوری استفاده نمود و دو بیت به آن افزوده و ذکر تاریخ را به پایان رساند.

\*\*\*\*

### بلای عشق

باری بپرس ایدوست احوال آشنا را / گاهی تفقدی کن ای پادشه گدا را  
 این عادت تو باشد یا رسم خوبرویان / بیگانه را نوازش و آزردن آشنا را  
 گر می‌زنی بسنگم زین در نمی‌گریزم / کز مرغ خانگی من آموختم وفا را  
 چون روی می‌نمایی بگذار تا به بینم / چون سفره می‌گذاری چیزی بده گدا را  
 یارب که از زمستان در یاد باغبان آر / تابو که در نیندد درویش بینوا را  
 گر بی‌گنه ببندی و بی‌سبب بسوزی / کس بر تو می‌نگیرد آهسته تر خدا را  
 ای ساربان چه رانی، ترسم که بازمانی / کافتادگان نبینی وین آه در قفا را  
 احوال انتظارم با شب نخفته گویم / کآنان که زخم دارند دانند ماجرا را  
 اول نظر نباید در روی خوب کردن / چون دیده باز کردی تن در بده جفا را  
 اشتر که مست گردد پروا ندارد از بار / هر کس بعشق تن داد خوش می‌کند بلا را

من خود رضا ندارم دنبال دوست رفتن / ویدون بیایم رفت چون می برد رضا را  
آنکو تحملش هست کودل به دلستان ده / در این کمند بسته از خویشان رها را  
(خائف) کجا و پرهیز از عشق خوبرویان / کز هیچکس نباید برهیختن قضا را

\*\*\*\*

### گلزار

مرحوم خائف در شعرش، گلزار را چنان توصیف می کند که گوی آن را با چشم سر تماشا می کند.  
صبح برآمد ز بام خیز و نشان این چراغ / تا نشده روز گرم پیش بنه راه باغ  
روی نگارین میوش، موی میفکن بدوش / بر دل سنبل گره، بر جگر لاله داغ  
منکه نبودم دمی، کم ندم همدمی / تا بتو همدم شدم از همه دارم فراغ  
ایکه همه عمر ما صرف فراغ تو شد / در دلت آید گهی تا که کنیمان سراغ  
بر دگرانم مده تا به گلستان برند / خویش بزندان فرست تا بودم باغ و راغ  
سرو نیفتد ز پای تا تو آیی ز جای / مه چو بتابد بیام نور ندارد چراغ  
حیف بود چون تویی همدم این ناخوشان / با همه طوطی و شی هم قفس استی بزاع  
منکه ز خود غافلیم، گر همه عیبم کنند / مست چو بیخود شود می نشمارد ایاع  
خلق بصحرا برند(خائف) دیوانه را / دل بر جانان بشهر جان بر یاران بیاع

### گلاب

وی چکیدن قطرات گلاب در هنگام گلاب گیری را به زیبایی بیان می کند و بی فروغی نور چراغ در  
تابش ماه را چنان توصیف می کند که انگار به تماشای آن نشسته است.  
چکان گشت از گل رویش گلاب آهسته آهسته / رخس ترسم شود از لطف آهسته آهسته  
بجز خور رخ جانان ندیدم هرگز آبی را / که آتش را بیفزاید بتاب آهسته آهسته  
بجز طغر ای ابرویش که شد پوشیده از مویش / هلالی را نگر در شب حجاب آهسته آهسته  
بخال ار بنگری در چین زلفش بر مگس بینی / تنیده عنکبوتی خوش لعاب آهسته آهسته  
دل را اندک اندک سوزد و بر وی نبخشاید / نمیداند که می سوزد کباب آهسته آهسته  
چو نرگس اندک اندک می شود بیدار خوش باشد / ولی چشم تو چون افتد بخواب آهسته آهسته  
برآمد نیمروز از خواب ناگه آن مه تابان / فرو رفت از خجالت آفتاب آهسته آهسته  
نمیدانم که موهوم است یا از هیچ تأثیری / که بودم زان دهن یابم جواب آهسته آهسته  
ز مستی(خائفم) پیدا و پنهان ساقی چشمش / مرا هر لحظه میبیماید شراب آهسته آهسته

### ستایش پیغمبر اسلام

مرحوم خائف در ستایش پیامبر بزرگ اسلام، حضرت محمد(ص) شعر بلندی سروده است که تقدیم  
می گردد:

زجان گر دست شویی محرم جانان توانی شد / که دانی محرم جانان بترک جان توانی شد  
ز وصل یوسف آنکه خوش که چون یعقوب بشکیبی / به مصر عزت آبی گر که در زندان توانی شد  
بدریای محبت پا بنه گر بیم سر داری / که مرجان چون بازی صاحب مرجان توانی شد  
چو آدم گر بگری از تنور دیده می بینی / که چون نوح پیمبر باعث توفان توانی شد

خلیل آندم که اصنام هوا در هم شکست آئی / ذبیح آندم که در کوی وفا قربان توانی شد  
 نهنگ هوش گر خود هست آخر از نهنگ تن / برآ تا چند چون یونس در آن پنهان توانی شد  
 چو گل تا چند خواهی چامه‌ها بر هم نهی رنگین / که همچون آفتاب اندر جهان عربان توانی شد  
 چو بوبکرت چرا اسلام مگری باید ای مسکین / چو بوذر کن مسلمانی، مگر سلمان توانی شد  
 بدان مصنوع فرقان را که میترا ز خود بینی / بسان بو سلیم صانع قرآن توانی شد  
 چو وادی ایمن است انی انا الله گوندا خیزی / که آید لن ترانی گر که ارنی خوان توانی شد  
 چرا همچون مگس بر خوان هر کس از طمع پوئی / بقوت عنکبوتی چون قناعت زان توانی شد  
 ز کرمان طعمه می جویی و خواهی زهد ایوبی / محال است این مگر خود طعمه کرمان توانی شد  
 ز طاعت بایدت چون آرد بودن رو سفید آندم / که در راه خدا چون آسیا گردان توانی شد  
 بزحمت چند می آیی چو در خلوت توانی زیست / بصورت چند می باشی چو معنی دان توانی شد  
 چه داری مانده پای دل براه اهرمن در گل / که دانی فی سبیل الله جان افشان توانی شد  
 ز برق جرمت آندم پوستین لطف پرهیزد / که دانی از هوا افتاده چون باران توانی شد  
 چو دیو شهرت از کف وادهی با عقل بنشین / چو دیو نفس گشتی محرم یزدان توانی شد  
 بیای بی سور خاصان چون ز سور دهر بگریزی / نه چون احمد بخوان خاص حق مهمان توانی شد  
 ز بحر کان چه خواهی لعل یا گوهر که وصف شه / چو گویی بحر دریای ز مرجان کان توانی شد  
 بزنج گویی بکوی وحدت از چوگان یکرنگی / چرا حیران چو گوی رفته از چوگان توانی شد  
 بکسب عقل و فهم آی و رفحص خواب و خور بگریزی / چرا چون دتبه خواهی مرد چون انسان توانی شد  
 چو (خائف) پیشه خود کن مدیح خواجه و آتش / که نی دشوار انسان میشوی آسان توانی شد  
 بکوی شاه لولاکت گدایی گر قبول افتد / که هم اسکندر دوران و هم خاقان توانی شد  
 باقرار ولایت باش تا لطف از نبی بینی / به اکرام نبوت مان که با ایمان توانی شد  
 زهی سید که از لطفش امیر بحر و بزرگدی / خهی مولا که از جودش شه دوران توانی شد  
 به یاجوج هوا گر رسد ذوالقرنین میجوئی / به بندی گر بکویش سائل سامان توانی شد

#### دیدگاه‌ها

۱- **زندگی‌نامه خود نوشت**<sup>۱</sup>: میرزا اسماعیل خائف شیرازی در سال ۱۳۰۵ شرح حالش را به طور مختصر بیان نمود، در مقدمه دیوانش که در همان سال چاپ شده اینگونه آورده است.  
 در شیراز متولد و در هفت سالگی به سبب آبله از چشم نابینا شدم. در ده سالگی شخصی از پدر مهربان‌تر، تحصیلم را اعظم شمرد. در پانزده سالگی حافظ ربع قرآن شدم و در شاعری خاطری یافتیم و در بیست سالگی قرآن را از الف تا یا حفظ کردم.  
 مشوقانم، تحصیل ادبیات را راهنمایی کردند در سی سالگی از مقدمات فارغ التحصیل شدم. مشوقان مرا به ادامه تحصیل ترغیب کردند نخست به فقه و اصول، و پس از آن حکمت الهی و طبیعی و ریاضی را فراگرفته و از علوم جدید فیزیک و شیمی و هئیت و جغرافیا و طب قدیم و جدید نصیب کامل برده و زبان عربی و فرانسوی را فرا گرفتم.

اینک که پنجاه و اندی از زندگانی را پیموده‌ام جمعی کثیر برای استفاده به منزل آمده و استفاده می‌کنند و هفته‌ای یکبار در شاه چراغ شیراز منبر می‌روم و به موعظه می‌پردازم. خائف شیراز در ضمن اشعارش، گاهگاهی از وضع شیراز و ناسپاسی مردم می‌سرود: طبع افسرده من، اینهمه جامد تاکی / نطق پژمرده من، اینهمه پژمان تا چند فضل مشهور خداوند بر این شهر ببین / پارس را اینهمه ناشکری احسان تاکی

\*\*\*

دلم از هوای شیراز گرفت کو حریقی / که بعزم سیر خیزد نه سراپرست باشد  
**۲- رکن زاده<sup>۱</sup>**: مرحوم میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به خائف متولد ۱۲۷۸ از شعرای معاصر بود و در وعظ و خطابه دست داشت.

وی در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در شیراز متولد شد و در هفت سالگی به مرض آبله مبتلی و از دو چشم نابینا شد - معذک علوم عصر خود را فرا گرفت و حافظ قرآن بود و بامداد و شبانگاه در مسجد نو شیراز و مقبره حضرت میر سید محمد به منبر می‌رفت و زبان به وعظ و اندرز می‌گشود و عامه را راهنمایی می‌فرمود نگارنده به ملاقاتش نائل آمده و از گفتار نغزش مستفید شده است. دیوان اشعارش را در شیراز چاپ کرده‌اند ولی مغلوپ است - سال فوتش به دست نیامد ولی در سال هزار و سیصد و پنج (۱۳۰۵ ش) که دیوانش را چاپ کرده‌اند در قید حیات بوده - از اوست:

تاسخن از دهن تنک تو پیوست بهم / نفی و اثبات بیکمرتبه بنشست بهم  
 سخن از کشتن من بر لب شیرین داری / نه عجب موت و حیات من اگر هست بهم  
 تا ز بدمستی چشمان تو ما را چه رسد / هر دورا جام می و خنجر در دست بهم  
 بینی آنسان که تو بینی بمیان تیغ بدست / ایستاده که نیفتند دو بد مست بهم  
 در سر زلف زدم دستی و در پای تو ریخت / عشق دست من و پای تو فرو بست بهم  
 زلف بر چین تو بر ساعد سیمین عجب است / صید یک ماهی و افکنددن صد نشست بهم  
 آنچنان سوخت دلم را که دلش بر من سوخت / جام با سنگ قریب است که بشکست بهم  
 این بتعظیم تو خم آمد و آن ریخت بیای / پیش بالا و رخت سرو و سمن پست بهم

\*\*\*

دستم اگر بری ز جان از تورها نمی‌کنم / پایم اگر بسر نهی ترک ترا نمی‌کنم  
 در سر عشق تو بسی عیب کنند هر کسم / هست سزای من که سر بر تو فدا نمی‌کنم  
 گفتیم از خدای خود وصل مرا همی بجو / در تو اثر نمی‌کند - ورنه دعا نمی‌کنم  
 من گنهی نکرده‌ام تا تو عقوبتم کنی / بل گنه این بود که من ترک وفا نمی‌کنم  
 با همه دشمنی بیا دوستی مرا ببین / گر تو خلاف میکنی من صنما نمی‌کنم  
 رفتن و آمدن ببین سرو نمیرود چنین / پرده ز روی حور عین پیش تو و نمی‌کنم  
 تا سر زلف آن صنم دست دهد کشیدم / من بهوای مشک چین فکر خطا نمی‌کنم  
 گفتمش آخر ای صنم صلح بدون نمی‌کنی؟ / گفت اگر همی کنم من بشما نمی‌کنم

۱. دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۱.



از دل و جان گدای تو خائف بینوای تو / بر همه رحم اگر کنم من بگدا نمی‌کنم  
\*\*\*

گر التفات کنی و عنان بگردانی / بر آنچه رأی تو باشد عیان بگردانی  
بیات افتم و چون نامه در نییچم روی / اگر تو چون قلمم سر زبان بگردانی  
دلم بعشقی تو بر هر چه هست خائف نیست / جز آنکه از من چشم امان بگردانی  
\*\*\*

ما در این حلقه نکردیم گناه عجیبی / همه دارند بزلف تو نگاه عجیبی  
از پریشانی خود که هر که بجمعی ببرد<sup>۱</sup> / من بگیسوی تو آورده پناه عجیبی  
می‌کنم هر دمی از عشق تو شوری شیرین / میزنم هر نفس از شوق تو آه عجیبی  
قامتت سرو نه هر سرو که سرویست روان / عارضت ماه نه هر ماه که ماه عجیبی  
گر تو گویی که بتنگی دهان هیچم نیست / بر خلافتش دل من هست گواه عجیبی  
چشم در ابرو مژگان تو سان دیده بهشت / از پس و پیش و چپ و راست سپاه عجیبی  
با نباتی چو تو شیرین که برآیی خودرو / نیشکر را نتوان گفت گیاه عجیبی  
گر سر و دست بیای تو کند خائف نیست / بلکه میجوید از این مرتبه چاه عجیبی  
\*\*\*

آن هیچ ندارد که ترا یار ندارد / چشمی که نبیند بتو دیدار ندارد  
بر بام میا اینهمه تاروت نبینند / غارت رود آن باغ که دیوار ندارد  
خطاب به مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان که از شعراء و آزادی خواهان معاصرش بوده گفته  
است:

ای فرخی اینسخن که عنوان کردی / بس مشکل اهل حال آسان کردی  
الحق تو قیامت کنی از کلک و زبان / پس نام جریده از چه طوفان کردی؟  
وی در سال ۱۳۰۵ ق زنده بوده است.

۳- سلیمی<sup>۲</sup>: میرزا اسماعیل شیرازی متخلص به (خائف) در روز دهم ماه ذیحجه ۱۲۷۸ ق یعنی در  
روز عید قربان تولد یافت و چون پا به سن هفت سالگی گذاشت به بیماری آبله دچار و از دو چشم نابینا  
گشت.

این کور روشن بین با وجود نابینایی چشم ظاهر در سایه راهنمایی و مراقبت و سرپرست مهربانش که  
وی را از پدر مهربان تر می‌دانست به مکتب رفت و به دانش‌آموزی پرداخت باهوش سرشاری که داشت  
در مرحله پانزده سالگی یک چهارم قرآن مجید را فرا گرفت و بر هم کلاسی‌های بینای خود برتری  
یافت.

۱. این مصراع مغشوش و بی‌معنی است. ظاهراً غلط چاپ شده است.

۲. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۲۹۷-۳۰۰.

در همان زمان، چشمه طبع او جوشیدن گرفت و در سخنوری به رویش بازگشت. بیست ساله بود که همه قرآن را از برداشت و چون پیشرفت نمایان او مورد توجه قرار گرفت، وی را به آموختن ادبیات برانگیختند. هنگام سی سالگی از تحصیل مقدمات فراغت یافت و به تکمیل معلومات همت گماشت. نخست به فرا گرفتن فقه و اصول، متعلقات شرعی اعم از اصلی و فرعی و متممات دینی پرداخت، حکمت الهی و طبیعی و ریاضی را با همه لوازم و متممات در نزد استادان آن روز به ویژه حکیم نامدار میرزا عبدالباقی آموخت و در وصف استاد ارجمندش چنین می گوید:

هراسم و لقب کز آسمان آوردند / بر اهل زمین لایق آن آوردند

بر نادره زمانه (عبدالباقی) / تشریف بزرگ جاودان آوردند

گویند با آگاهی بر ۴۵ علم و از برداشتن قرآن، باز علم قرائت و تجوید، شأن نزول و تأویل و تفسیر و خواص هر سوره و آیه‌ها را کاملاً فرا گرفت، به این مقدار هم اکتفا نکرد و از دانش‌های جدید زمان خودش: فیزیک و شیمی، هیئت و جغرافیا، پزشکی قدیم و جدید را نیز آموخت، با خواندن و یاد گرفتن چند زبان از پارسی و عربی و فرانسوی آگاهی یافت.

چنانکه خود او سرگذشتش را مورخ آذر ماه ۱۳۰۵ خورشیدی نوشته و در اول دیوان او جای گرفت آن چنان در علوم و ادبیات دست یافت که آنچه تا آن زمان تصنیف و تألیف می‌گشت بر اصول و قواعد آنها آگاهی داشته و خود در این باره گوید:

المنته و لله که بکام دل من / حل کرد خدای من همه مشکل من

نقش هنری به لوح ایجاد نکرد / الا که سرشته شد بآبش گل من

هنگامی که خائف این سرگذشت خود را می‌نوشت پنجاه سال داشت و در آن زمان گروهی را در خانه خود علوم معقول و منقول و ریاضی و غیره می‌آموخت، روزها را در شاهچراغ و شب‌ها را در مسجد اتابکان (مسجد نو) به منبر می‌رفته و مرد و زن از مواعظ سودمند او بهره می‌برند. گویا خائف همسری هم گرفته و فرزندی به جای گذاشته است.

دیوان خائف در ۳۸۰ برگ به قطع وزیری کوچک سال ۱۳۰۵ ش در چاپخانه هزار شیراز با حروف سربی به چاپ رسیده و مشتمل بر غزلیات و قصائد و رباعیات است.

در دیباچه کتاب حاج میرزا مهدی خان اسفندیاری (نصیر السلطنه) فرزند بزرگ حاج میرزا حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) استاندار وقت فارس مقدمه‌ای نوشت و به دستور او اوراق پراکنده و دفتر اشعار مشوش خائف به صورت دیوان منظمی تدوین و طبع و توزیع گشت و درباره فضائل و معالم آن شاعر گران پایه شرحی نگاشته و از زندگی نامه خودنوشت او در آن استفاده کرده است، اندکی از آن در اینجا آورده می‌شود:

«... تا آنکه با فاضلی جلیل و دانشمندی عزیز مصادف شدم، آری فاضلی ارجمند آقای میرزا اسماعیل خائف که از حیث فضل و ادب و کمالات علمی از معقول و منقول و مزایای اخلاقی، او را بدون اغراق می‌توان نابغه عصرش دانست و البته مطلعین با معرفت به احوال و دوره زندگانی ایشان معتقدات مرا عین حقیقت دانسته و شخص شخیص عالی مقدار خائف را یکی از بزرگان و دانشمندان قرن بیستم بلکه افتخار فارس بدانند»

سروده‌های این سخنور دانشمند نابینا، بسیار روان و تهی از هرگونه تکلف و تعقید و در عین حال مشحون از لطائف ادبی و مضامین تازه بود و در این باره خود نیز اشاره‌ای در ابیات زیر دارد:

(خائف) این شعر فرستاد که ملک ایران / همه تحسین بکنندش ز ادیبان درست  
 فرخی را اگر انصاف بود خواهد داد / گر بشیراز نیاید بدهد هدیه به پست  
 در برخی از قصائد یا غزلیاتش ائمه اطهار و بعض رجال را ستایش کرده و همچنین در چند جا ضمن اشعارش از وضع شیراز و ناسپاسی مردم آن شهر به شرح زیر می‌گوید:

طبع افسرده من، اینهمه جامد تاکی / نطق پژمرده من، اینهمه پژمان تا چند  
 فضل مشهور خداوند بر این شهر ببین / پارس را اینهمه ناشکری احسان تاکی

\*\*\*

دلهم از هوای شیراز گرفت کو حریفی / که بعزم سیر خیزد نه سرا پرست باشد

۴- **بیدهدنی**<sup>۱</sup>: خائف شیرازی متولد ۱۲۷۸ ق است. میرزا اسماعیل متخلص به خائف در هفت سالگی بر اثر بیماری آبله نابینا شد. وی آشنا به علوم قدیم و جدید و حافظ قرآن بود و در منزل، علوم معقول و منقول ریاضی و ... را تدریس می‌کرد؛ در ضمن، روزها در شاه چراغ و شب‌ها در مسجد اتابکان (مسجد نو) به موعظه مردم می‌پرداخت.

میرزا اسماعیل، طبع شاعری نیز داشته و دیوان ۳۸۰ برگی او در سال ۱۳۵۰ و در شیراز چاپ شده است. نصیرالسلطنه (میرزا مهدی خان اسفندیاری) در مقدمه خود بر این دیوان، فضایل آن شاعر ارزشمند را ذکر کرده است.

شرح حال این شاعر نیز که در آذر ۱۳۰۵ هجری شمسی و به قلم خودش نوشته شده در ابتدای دیوانش جای گرفته است.

۵- **فرهنگ شاعران زبان پارسی**<sup>۲</sup>: میرزا اسماعیل خائف شیرازی از شاعران معاصر است. یک شعرش به عنوان نمونه‌ی شعر خائف در صفحه ۱۸۸، جلد دوم نگین سخن تألیف عبدالرفیع حقیقت به چاپ رسیده است.<sup>۳</sup>

مرا آنروز نوروز است و خوش دارم تماشا را / که زیر سایه سروی نشانم سرو بالا را  
 تفاوت هیچ ننماید چه رخ پوشی چه بنمایی / که تابد آفتاب آنگه که پوشی روی زیبا را  
 سرا چون بوستان ماند چه سروی اندرو باشی / تو با این قامت رعنا چه خواهی باغ و صحرا را  
 عیانت دوست میدارم که از دشمن نیندیشم / مگس کز باد زن ترسد نیند روی حلوا را  
 رطب شیرینی اش دارد که خارش تلخ ننماید / کسی کش درج دریابد بسازد موج دریا را  
 مرا آن عیب می‌گوید که از حسن تو آگه نه / نگیرد خورده بر وامق که داند حال عذرا را  
 اسیری هر کجا باشد، رهایی آرزو دارد / خلاف من که در بندت ندارم این تمنا را  
 همه گویند دانایان ز خوبان دل نگهدارند / چه روی خوب بنمایی ربایی هوش دانا را

۱. دانشوران روشندل، ص ۶۷.

۲. فرهنگ شاعران زبان فارسی، ص ۱۸۱.

۳. نگین سخن، ج ۲، ص ۱۸۸.

ببین در آینه چندین که عکس خویشتن بینی / بهل تا هیچ مانندت نباشد در جهان یارا  
 چه(خائف) کشته میدیدم ز خود پرهیز می کردم / تو شهر آشوب بر بودی بیک شوخی دل ما را  
 شنیدم دل گنه دارد که جوید مهر مهرویان / نبودم از نظر آگه که پوشم چشم بینا را

#### مآخذ

- باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۶.  
 حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)، نگین سخن، تهران، آفتاب حقیقت، چاپ اول، ۱۳۶۴.  
 حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)، فرهنگ شاعران زبان پارسی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۸.  
 خائف شیرازی، میرزا اسماعیل، دیوان خائف، شیراز، کل مشیری، ۱۳۰۵.  
 رکن‌زاده (آدمیت)، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرايان فارسی، تهران، کتابفروشی اسلامیه و خیام، چاپ اول، ۱۳۳۸.  
 سرستی، حسام، تقویم تطبیقی ۱۴۱ ساله، تهران، زوار، بی‌تا.  
 مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تاکنون، بی‌تا، ۱۳۴۰ ش.  
 مشیر سلیمی، علی‌اکبر، سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.

### شوریده شیرازی

حاج محمدتقی شوریده شیرازی فرزند عباس (۱۲۷۴-۱۳۴۵ق)، مشهور به محمدتقی عباسی، شاعر نامی و گوینده سخن سنج است. وی در هفت سالگی بر اثر آبله نابینا شد، متخلص به «شوریده» و معروف به «فصیح الملک» است. دیوان اشعار او شامل حدود پانزده هزار بیت شعر می‌شود. اثر دیگرش کشف المواد مشتمل بر ماده تاریخ‌های بسیاری است. غزلیات او به اهتمام و خط زیبای حسن (احسان) فصیحی، فرزند باذوق و فرهیخته «شوریده»، برای دومین بار، در بهمن ۱۳۳۷ به چاپ رسیده است. افرادی مانند آیت الله لاجوردی درباره صحت عقاید او شهادت داده‌اند و گفته‌اند: «متأسفانه این شاعر متدین و متعهد را در تذکره شعرای بهائیت، در زمره شاعران بهائی قلمداد کرده‌اند که صحت ندارد». شعرای بسیاری در رثای «شوریده» شعر سروده‌اند و مورخان و تراجم‌نگاران به زندگی نامه او پرداخته‌اند.

شوریده از نظر اخلاص و پشت‌کار الگوی مناسبی برای جوانان امروز مسلمان است.

#### زندگی نامه

مرحوم حاج محمد تقی ملقب به فصیح الملک فرزند عباس متخلص به «شوریده» از فضلاء و ادباء و شعرای مشهور قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم قمری است. ایشان در هفت سالگی به مرض آبله مبتلا و از هر دو چشم نابینا شد، و در نه سالگی پدرش که کاسب و پیشه‌ور و شاعر بود بدرود زندگی گفت و در حمایت دایی‌اش قرار رفت. این طفل یتیم تهی‌دست شروع به تحصیل علم و کسب کمال کرد و با آنکه از همه مواهب و نعمت‌های ظاهری و وسائل ترقی محروم بود به علت هوش سرشار و قریحه خداداد در علوم ادبی فارسی و عربی چندان پیشرفت کرد که از ادبای عصر خود شد و به تدریج دارای تمکن و تمول گشت. در سال ۱۲۸۸ با دایی‌اش به مکه معظمه مشرف شد و به شیراز برگشت و به ادبیات و استماع اشعار اساتید و حفظ آنها پرداخت. در سال ۱۳۰۹ به بوشهر و بندرعباس سفر کرد، چون از بوشهر به بندرعباس با کشتی دولتی و جنگی «پرسپولیس» مسافرت کرد، در عرض راه به علت طوفان، کشتی متلاطم گشت و به خطر غرق افتاد، شوریده این واقعه را با سرودن اشعاری ساده و عامیانه تشریح کرد.

در سال ۱۳۱۱ قمری به مصاحبت حسینقلی خان نظام السلطنه مافی به تهران رفت و در دستگاه میرزا علی اصغر خان اتابک - صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار - تقرب و مکاتبتی به سزا یافت و قصائدی غزاً در مدح اتابک گفت که در دیوانش ضبط است. چون ناصرالدین شاه اشعار او را شنید و پسندید به او اجازه ملاقات داد. او خدمت شاه رسید و قصائدی را که در مدح شاه و تفصیل مسافرت از شیراز به تهران سروده بود برای او خواند و مورد محبت واقع شد و او را صله و لقب فصیح الملکی داد.

شوریده در حاضر جوابی و شوخ طبعی سرآمد اقران و در بدیهه سرایی مخصوصاً در سرودن اشعاری که متضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات اهالی فارس است ید طولایی داشت که حفظ و نگهداری آن

اشعار بر اهل ذوق و لغویون لازم است. شوریده تا سال ۱۳۱۳ که سال قتل ناصرالدین شاه است در تهران اقامت داشت و چون مظفرالدین شاه بر اریکه سلطنت ایران جلوس کرد، او را تهنیت گفت و در دربار او نیز راه یافت و به گرفتن صله از او موفق شد. در سال ۱۳۱۴ به شیراز برگشت و چون ناصرالدین شاه در حیات خود قریه بورتجان را که از قرای کوهمره فارس است به او بخشیده بود و از آن قریه عوایدی حاصل می‌کرد لهذا به مضمون بیت علامه دوانی که می‌فرماید: مرا به تجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال، در شیراز با کمال عزت و احتذان و نفوذ کلمه می‌زیست و خانه او محل تردد اعیان و اشراف و شعرای فارس بود.

شوریده در ۱۳۲۳ در شیراز ازدواج کرد و خداوند پنج فرزند به او عطا فرمود، دو نفر از پسران او که نام آنها میرزا حسن خان متخلص به احسان و میرزا حسین خان متخلص به شیفته است هر دو از جوانان با ذوق و فاضل و ادیب هستند. میرزا حسن خان در تهران کارمند دولت است و میرزا حسین خان در شیراز به کار زراعت مشغول بوده و میرزا حسن خان پاره‌ای از غزلیات پدرش را به خط نستعلیق نوشته است و در سال ۱۳۳۷ شمسی در تهران چاپ کرده است.

#### فعالیت ادبی

شوریده نسبت به شیخ اجل سعدی ارادات کامل داشت و در اواخر عمر تولیت افتخاری مقبره سعدی را پذیرفت و در تعمیر آنجا کوشش فراوان مبذول داشت؛ هم چنین برای خود در آن روضه مزاری بنیاد کرد و کلیات سعدی را به دستگیری مرحوم میرزا محمود ادیب خوشنویس با مقابله با نسخه‌های خطی و مدد از ذوق سلیم فطری تصحیح کرد و در مطبعه مظفری بمبئی به چاپ رسانید و شاید بهترین کلیاتی باشد که تاکنون چاپ شده است و در تهران از روی آن گراور و چاپ کرده‌اند که در دسترس طالبین است. نیز کتابی به نام «کشف المواد» در ماده تاریخ‌های مختلف و کتابی به نام «نامه روشندان» در ترجمه حال کوران معروف تألیف کرده است.

ماده تاریخ فوت شوریده که خود سروده چنین است:

چون بر این در سروکار است بر حمن الرحیم / نه امیدم ببهشت است و نه بیمم جحیم  
 گر بود رحمتی از حق ز دو صد حشر چه باک / ور بود رفتی از شه ز دو صد شحنه چه بیم  
 بنده ایزدم و معتقد احمد و آل / مذهب و ملتتم از جعفر و از ابراهیم  
 من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است / وین عجب‌تر که ز من مانده چه دُرهای یتیم  
 تنم از بار گنه چفته‌تر از قامت نون / دلم از وسعت غم تنگتر از حلقه میم  
 جای آنست که خیزد همه باران ندم / بر سر خاک من از دیده یاران ندیم  
 ای بسا روز که من خسبم و بس صبح دمد / که همی بوی بهار آید از انفاس نسیم  
 حق آن را که منت همدم دیرین بودم / بر مگیر از سر خاکم قدم ای یار قدیم  
 کر یکی ژرف معنی نگری می‌نگری / که تاکنون سعدی و من در چه مقامیم مقیم  
 تو ز اخلاص بما فاتحه ای گر خوانی / ما فتوح تو بخواهیم هم از رب رحیم  
 ای تو دارای همه گیتی و دانای خبیر / وی تو دادار همه عالم و ستار علیم  
 سوی نادان ضریری بگشا چشم کرم / تو که بینای بصیرستی و دانای حکیم  
 بر خطاهای عظیم بعقوبت منگر / بنگر بر کرم خویش و عطاهای عمیم

گر چه غرق گنهم هم ز تو نومید نیم / نا امیدی ز تو خود نیز گناهی است عظیم  
 گر کسی کرده خطایی بمن از من بحل است / هم مرا بو که کند او بحل از قلب سلیم  
 گر چه بر من نبود وام ز مردم بدو جو / دلم از هول حسابت چو گندم بدو نیم  
 شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی / هیچ اینجا نکند سود بجز عفو کریم  
 سال فوتم بر بیع دوم این مصرع گشت / شده شوریده بجان جانب منان رحیم

### منتخب اشعار

هر آن تعیین که در قسمت شد از روز نخستین شد / همان را خواست باید کز نخستین روز تعیین شد  
 که اندر آفرینش فهم آن دارد که در یابد / که این یک از چه منع مگشت و آن یک از چه مسکین شد  
 نیابی غیر حسرت هر چه اندیشی درین حکمت / که حنظل از چه رو تلخ است و خرما از چه شیرین شد  
 یکی زشت و یکی زیبا یکی جاهل یکی دانا / یکی را سرکه شد حلوا یکی را سکه سکین شد  
 \* در سال هزار و سیصد و یک قمری مرض وبا در شیراز بروز کرد و بسیاری از مردم از جمله چند نفر از  
 اعیان و اشراف آن شهر را کشت و شوریده بر سبیل مزاح قصیده‌ای نغز ساخت و اصطلاحات زبان  
 معمولی فارسیان و فساد اخلاق اعیان فارس را در آن گنجانید. صاحب دیوان والی فارس که از این  
 معنی خشمناک شده بود او را به چوب بست و بیازرد، ناچار شوریده چند بیت در آخر قصیده در هجو  
 صاحب دیوان ساخت:

سر سال هزار و سیصد و یک / ببین چها شد ز جور چرخ فلک  
 ز آن نحوست که داشت رأس مائه / کل مرء من القضاء هلک  
 از بزرگان خطه ری و فارس / مرد جمعی بمدتی اندک  
 شخص اول حسام سلطنه بود / که بعقبی جنبیه راند و یزک<sup>۱</sup>  
 اندر آنجا نشست بر سر تخت / تاج شاهی نهاد بر تارک  
 وانگه از ری امین سلطان نیز / از پس وی دو اسبه تاخت بتک<sup>۲</sup>  
 بر سر سفره عدم با هم / تازه کردند باز نان و نمک  
 پس بخلوت حسام سلطنه گفت / سخنی با امین السلطان تک  
 گفت املاک من در آن دنیا / بوده با حاجی معدل سگ  
 مضطرم به هر یک درم اینجا / من که آنجا کروور دارم و لک<sup>۳</sup>  
 آنچنان مفلسم که گر سنگی / در... نهی شود آهک  
 طلبم حاجی معدل را / تا زر قلب وی زخم بمحک  
 یوز باشی جلیل حاضر بود / گفت حال آرمش بضر بکتک  
 جانب حاجی معدل شد / گفت بسم الله ای بترکی ایشک<sup>۴</sup>

۱. یزک بفتح یاء سالار پاسبانان و مقدمه الجیش، فرهنگ نفیسی، جلد پنجم.

۲. تک: فتح تاء به معنی دویدن و تند راه رفتن و بیکه و تنها و بضم تا «مخ» مغز سر، نوک هر چیز.

۳. لک: به زبان اردو به معنی صد هزار است.

۴. ایشک: ترکی و به معنی خر است.

برد پیش حسام سلطنه‌اش / داشت بر پا که حاضر است اینک  
 شه بصد لند و لند سر بر کرد / گفت ای بیشعور بی مدرک  
 مال و اموال من تلف کردی / همه را دروغ خوردی و لورک<sup>۱</sup>  
 \*در هرج و مرج مذاکرات مجالس بزرگان شیراز بر سبیل طبیعت گفته است:  
 هر کجا مجلس بزرگ شد / گر همه بزم میرآزاده است  
 یا که غوغای جهرم و نیریز / یا که جنگ فسا و آباده است  
 یا که دعوای عمه و خاله / یا که بحث عمو و عمزاده است  
 بینی آن را که در برابر چشم / رقمی یک دو ذرع بگشاده است  
 که فلان شه بعهد دقیانوس / کوزنان را بجد ما داده است  
 آن یکی در فغان که ای یاران / زن من دختر از چه روزاده است  
 آن حکایت هنوز نگذشته / بازیینی که شخص استاده است  
 آورد سر فرود و عرض کند / که فلان... بنده بنهاده است  
 الغرض نیست نوبت شعرا / بس که اسباب دعوی آماده است  
 راستی این سپهر کج رفتار / نیک با شاعران درافتاده است  
 چار حرف است که از نخوت آن / مفلسی خیزد و سر گردانی  
 شین شهزادگی و لام لقب / میم ملائی و خاء خانی  
 \*وقتی شوریده به صورت شعر از حکیم عصر خود میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی پرسید که آیا در  
 دانش و حکمت، سنائی غزنوی برتر است یا مولانا محمد رومی صاحب مثنوی؟ مرحوم جلوه جواب او  
 را با شعر داد و اینک سؤال و جواب مزبور را می‌نویسیم:

#### پرسش شوریده

فیلسوف عصر خویش و نحریر زمانه ابوالحسن / آنکه جان کهنه را دادستی از دانش نوی  
 نام نامی تو در معنی به حکمت جلوه داد / ورنه معنی مختفی بودی و حکمت منزوی  
 شاعر بی دیده گر شوریده‌ای بشنیده‌ای / خود منم کز نظم من بر نثر گردون شد روی  
 دختران بکر طبع من بطرزی می‌چمند / از پس پرده سخن هر یک بقر مانوی  
 یک رهی سوی رهی بنگر که اندر حضرتت / حاجتی دارم ضعیف و حاجتی خواهم قوی  
 ز آنکه اندر خطه شیراز کس امروز نیست / گر تواند کرد حل مشکلات معنوی  
 جز تو در پهنه حکم کس را نشاید صفدری / جز تو در عرصه هنر کس را نزیبید پهلوی  
 هادی ما شو که گمراهیم در تیه ضلال / یاری ما کن که در بحثیم با خصم غوی  
 گوی اندر دانش و حکمت کدامین برترند / زین دو تن ملای رومی یا حکیم غزنوی؟  
 هر دو خواهی گفت در اقلیم معنی خسروند / دانم اما گو کدامین برتر اندر خسروی؟  
 گوی برهانی که برهانی مرا زین دردسر / ورنه از من دردسر یابی بقطعه ثانوی

#### پاسخ جلوه

۱. لورک: بفتح را و ضم لام نام قسمی از لنبیات است که در فارس از دوغ می‌سازند.



ای پژوهنده حقائق دوستدار علم و فضل / بینمت با دل بینا و با رأی قوی  
 گفته‌ای در معرفت بر گو کدامین برترند / زین دو تن ملای رومی و حکیم غزنوی؟  
 ره بجزئیات نتوان برد جز از راه حس / منطقی گفت این و باید منطقی را پیروی  
 پس قدیمی رفتگان را حکم کردن زین نمط / نیست ممکن گر بانصاف و مروت بگروی  
 از کتاب این دو هم این حکم می‌ناید درست / گر مکرر خوانی و هم گر مکرر بشنوی  
 هر دو با الفاظ نیکند و معانی بلند / مرمر مر فرق نبود قهرمان و خسروی  
 هم بود سوء ادب ز امثال ما اینگونه حکم / نی گمانم که باین سوء ادب راضی شوی  
 لیک بستاید حکیم غزنوی را چند جای / مولوی دور از گراف اندر کتاب مثنوی  
 گر چه نبود این دلیل برتری در رتبه لیک / خالی از تایید نبود بشنو از این منزوی  
 تا که معلوم است حال این دو تن دارم امید / که نگردي هیچگه محتاج قطعه ثانوی  
 \* شوریده این ابیات را در رثای مرحوم حاج میرزا علی آقا ذوالریاستین و فاعلی شاه پیشوای سلسله  
 نعمه اللّهی که به سال ۱۳۳۶ قمری فوت شده سروده است:

بگیر شمعی و هان کو بکو پیوی و بگو / و فاعلی شه ما کوکب طریقت کو؟  
 ولیک چشم و چراغی چنین کجا یابی / اگر پیوئی با صد چراغ کوی بکو  
 سزد زمانه اگر مویه سر کند بکسی / که در زمانه کسی را نخست یکسرمو  
 بقطب دائره شاه نعمت اللّهی / گریست منطقه یکسو و محواز یکسو  
 شخود ماه فلک رخ شکست زهره سنا / درید صبح گریبان برید شب گیسو  
 کجاست حاجی کعبه صفا علی آقا / که در منای فنا کس قدم نهشت چنو  
 صهیب سلمان کیش و کمیل بود زه / اویس سفیان سیر و جنید شبلی خو  
 چو در شریعت بد میر و در طریقت پیر / بلند شد لقب ذوالریاستینی از او  
 بکشف سز همه منصور اگر انا الحق گفت / وفا علیشه ما بد همه هوالحق گو  
 ببین بروح لطیفش که شد ز سدره فرا / مبین بجسم شریفش که شد بخاک فرو  
 پدر برفته و مونسعلی شه از غم وی / دو دیده کرده چو جوی و و فاعلی شه جو  
 گل از برفت مصون باد در چمن لاله / دُر از نماند بماناد جاودان لؤلؤ  
 من از جدایی وی ماندم اندر آتش و آب / له بکیت و من نار هجره اشکوا  
 فصیح ملک ز مطلع سرود تاریخش / وفا علی شه ما کوکب طریقت کو؟  
 قطعه ذیل را در هجو مدیر روزنامه زبان آزاد مطبوعه تهران که به شیخ اجل سعدی توهین کرده بود گفته  
 است:

دوشینه بخواب من درآمد / سعدی بدو صد خروش و فریاد  
 گفتم که تو سعدیا بدان فضل / غمگین ز چه‌ای و از چه ناشاد؟  
 باز از پی قتل عام ایران / چنگیز مگر سپه فرستاد؟  
 یا باز به دجله رنگ خون یافت / از سفت هلاکو آب بغداد  
 یا باز ز مالش نمد رفت / مستعصم از این خراب آباد  
 یا اهل ختا و خلق خوارزم / کردند دوباره جنگ بنیاد؟

یا باز اتابک جوان مرد / داغی بدل تو پیر بنهاد؟  
 یا باز ز کار گل بخندق / آمد ز طرابلس تو را یاد؟  
 یا از قلم زبان آزاد / آزاده ای ای خجسته استاد؟  
 تو سعدی آخر زمانی / آخر ز زمان چه میزنی داد؟  
 گفتا من از این کسان ننالم / زین جمله نیم به آه و فریاد  
 لیکن ز وزارت معارف / صد داد که داد بیداد  
 کو بر رقم جرائد سوء / دستوری داد و بر خطا داد  
 صد بسته ز روزنامه‌ها خواند / حکمش گرهی ز کار نگشاد  
 گرفی المثل از جریده ای دید / شرحی که فلان رئیس را گاد  
 توقیف نکرد و بل بنشرش / در فکر ممانعت نیفتاد  
 دانی که عروس بی بکارت / هرگز نخورد بکار داماد  
 یک غر چوپس جریده بنشت / زر بستند و بر تملق استاد  
 هیز دگر از برای شهوت / خاک من و خویش داد بر باد  
 شک نیست که این خلل در ایران / از نشر جریده‌های بد زاد  
 بگرفت دلم از این وزارت / حق داد مرا از او بگیراد  
 این شکوه من از اوست و نه / گور پدر زبان آزاد

\* در سال ۱۳۳۴ قمری که جنگ بین الملل اول به نهایت شدت رسیده بود و انگلسیان بوشهر را تصرف کرده بودند و آزادی خواهان شیراز اعم از جوانان پرشور و پیران حساس - سالکان طریق و مجتهدین گوشه نشین و زهاد بی آزار و رندان باده خوار - برای مبارزه با بیگانگان لباس نظام پوشیده و در صحن مسجد نو به مشق و تمرین سلحشوری و تیراندازی پرداختند، به مرحوم شوریده خبر دادند که در میان آنها شاهدهی شکر لب و دلبری زیبا روی وجود دارد که جست و خیز او از همگان بیش است و شوریده به منظور تشویق او و سایرین، غزل ذیل را سرود و تقدیم انجمن فدائیان کرد:

شد سلاح گردان پوش رخت نازکان پوشی / خون دشمنان خور شد جام دوستان نوشی  
 پر ز جوش مغزی کو پر ز خون قدح نوشد / کی توان زدن با وی زین سپس چو خم جوشی  
 صحن مسجد نور را رشک کهنه میدان کرد / از می وطن مستی در فنای تن کوشی  
 ز اهل عیش پژمان شد سز صف رژیمان شد / شرزه شیر غژمان شد مست خواب خرگوشی  
 گه چو آب شد در خاک گه چو آتش از جا جست / مهرداد بر بادی عهد کرده فرموشی  
 چون شعاع شمس افتاد در درازکش بر خاک / سرو قد سمن روئی سیمگون بنا گوشی  
 هفت تیر میان بر بست آن یل دمکراتی / تیر دومین گردون شد چو صید مدهوشی  
 در دو و سه پویا شد قد چو سرو پا بستنی / در یک و دو گویا گشت لب چو پسته خاموشی  
 ساز چپ نمود از راست جان به فتنه آغالی / قصد راست کرد از چپ دل ز کف بر آغوشی  
 دشمن وطن گشته است چون فراسیاب اکنون / خواهد این پر از خون طشت مرد چون سیاوشی  
 خواهد این وطن چون چنگ از درون کش آهنگی / نی چو طبل خالی دل از برون زن اخروشی

شد سرود ملی خوان در دوم فلک ناهید / کو نظاره گر چشمی کو سخن شنو گوشی  
 شیخ خرقه پوشان<sup>۱</sup> را مزده بر ز شوریده / کز پلاس پوشان شد شوخ پرنیان پوشی  
 \* شوریده چون با سعی و کوشش زندگی به النسبه مرفه‌ی برای خود تهیه دیده بود دو نفر از شعرای  
 معاصرش یعنی شعاع الملک و مضطرب قصاب بر او رشک می‌بردند و مخصوصاً مضطرب او را هجو  
 کرده است.

\* چند بیت از شعر شوریده درباره ماه رمضان:

گفتمش ماه صیام آمد چونی ای ماه / گفت لاحول و لا قوة الا بالله  
 گفتم این فرخ مه این مه من ماه خداست / بایدت داشت نگه حرمت این فرخ ماه  
 گفت این ماه خدا هست ولی قاتل ماست / حرمت قاتل خود را ز چه داریم نگاه؟!  
 بدر بودم شدم از گرسنگی همچو هلال / کوه بودم شدم از تشنگی همچون کاه  
 \* قطعه زیر را در قدح صبوری، شاعر منشی شعاع السلطنه والی فارس فرزند مظفرالدین شاه قاجار به  
 طریق ایهام گفته است:

در زمان خسرو عادل شعاع السلطنه / گر زکس بینم ستم از هجو دوری میکنم  
 باستیز کس سرتیزی ندارم - لاجرم / احتمال باد هر سببت ضروری می‌کنم  
 من بشمشیر ملک مانم که بیخون ریختن / جوهر خود می‌نمایم - گر چه عوری می‌کنم  
 سخت بیرسم است آن کز بنده می‌خواهد رسوم / گر بر خسرو رسم عرض حضوری می‌کنم  
 آنکه پیشش خرمنی شعر است کمتر از شعیر / من شعار ذوق جویم بیشعوری می‌کنم  
 تا سر خامه است در دست کمال السلطنه / هر چه خواهد گو بکن منم صبوری می‌کنم  
 \* قطعه زیر را در هجو کمال السلطنه منشی شعاع السلطنه (ملک منصور میرزا پسر مظفرالدین شاه  
 قاجار) گفته است:

یکی بخنده مرا گفت کای فصیح زمان / شبه میانه درج لال یعنی چه؟  
 بخیل خسرو شیرین سخن ملک منصور / کمال سلطنه بی کمال یعنی چه؟  
 بگفتمش که بهر کار ژرف چون نگری / حقیقتی است در او- این سوال یعنی چه؟  
 درین مسابقه گر علتی است، پس ابلیس / بدرگه ملک ذوالجلال، یعنی چه؟  
 \* شوریده سفری به بوشهر و بندرعباس رفته است و از بدی آب و هوا بوشهر شکایت کرده و می‌گوید:

بوشهر بین که خیر مبدل به شر شده / نزهتگه بهیمه و سجن بشر شده  
 آبش تمام شور و غذایش تمام شور / شوریده شور بود کنون شورتر شده<sup>۲</sup>  
 از آب گند آن مخزن حمام خان او / دیگر ز من نپرس که مغزم پکر شده  
 گویا که با هواش رطوبت سرشته‌اند / شلوار بنده تا به کمر نیز تر شده  
 محمود خادمم که جوانی ادیب بود / چون آمده است بندر بوشهر خر شده

۱. مراد حاج میرزا علی آقا ذوالریاستین ملقب به وفا علیشاه است.

۲. بیت فوق با این شکل هم شنیده شده است:

از آب شور و ماهی شور و هوای شور / شوریده شور بود کنون شورتر شده

مسکین خرم که جفته بگاو فلک زدی / بس آب شور خورده چو بزهای گر شده  
 بوشهری‌ها پس از شنیدن ابیات فوق به مسکین شاعر کازرونی مقیم بوشهر متوسل شدند؛ و او هم  
 اشعاری در جواب شوریده گفت که دوبیت آن نقل می‌شود:

مغزت پکر بود ولی نز آب مخزنست / از تار و طبورهای وقت سحرشده  
 ماهی قباد ز آرزویش مرده کیقباد / بد مزه نیست ذاتقه‌ات بی اثر شده  
 افسوس که از مسکین مذکور که ظاهراً از شعرای باذوق بوده است جز دوبیت فوق و یک بیت که در  
 هجو شیرازیان گفته است و قابل نقل نیست چیزی به دست نیامده است.

\* شوریده به سال ۱۳۲۳ ق ازدواج کرد، نخستین فرزندش که خدا به او داد، پسری بود که نامش را  
 حسین گذاشت پدر از تولد پسر چنان به وجد آمد که ضمن غزلی چنین گفت:

همخواه من دوش برایم پسری زاد / نور بصری، بهر چو من بی بصری زاد  
 این کلبه ویرانه من باغچه ای گشت / ز آن باغچه سروری شد و آن سروبری زاد  
 از گریه او شب همه شب دوش نخفتم / پیداست ز شوریده که شوریده تری زاد  
 ملک الشعراء بهار شادباش نوزاد او را چنین فرمود:

همخواه شوریده برایش پسری زاد / خورشید سرایش ز برایش قمری زاد  
 شک نیست که از شاخه گل، شاخه گلی رست / پیداست که از ناموری، ناموری زاد  
 این برق همایون ز مبارک افقی جست / وین شعله رخشان، ز همایون سحری زاد

#### وفات

شوریده در اواخر عمر خود هر سال برای مرگ خویش ماده تاریخی می‌ساخته است تا اینکه در ماه  
 ربیع الثانی ۱۳۴۵ باز ابیاتی در ماده تاریخ فوت خود گفته و ماه و سال آن را ذکر کرده بود که ناگهان  
 مریض شده و در روز پنجشنبه ششم ماه سال مزبور دنیای فانی را بدرود گفت و همان تاریخی را که  
 سروده بود بر سنگ مزارش نقش و جسدش را در بقعه سعدیه در جوار شیخ اجل دفن کردند.  
 شعرای فارس و سایر نقاط ایران از قبیل شعاع الملک، محمدجواد کمپانی، وحید دستگردی، عباس  
 فرات یزدی و عبرت نایینی و سایرین برای او مرثیه گفتند و در روزنامه‌های آن زمان (از جمله آدمیت  
 شیراز) چاپ شد. در اینجا چند نمونه اشعار را می‌آوریم.

\* عباس فرات یزدی درباره او چنین سروده است:

افسوس که زین جهان پر شور / شوریده ادیب نکته دان رفت  
 زین تنگ مکان گذشت و بگذاشت / تن را و بملک لامکان رفت  
 زین گلخن تیره رخت بریست / خندان سوی گلشن جنان رفت  
 آسوده ز فتنه زمین شد / فارغ ز قضای آسمان شد  
 از بند مصیبت و بلا جست / زین غمکده رفت و شادمان رفت  
 خشکید نهال شعر ز آن رو / کز گلشن فضل باغبان رفت  
 بود ارچه ز دهر خسته خاطر / دلخوش بسرای جاودان رفت  
 شد محفل انس تیره و تار / او شمع صفت چو از میان رفت  
 زین دام بیوستان فردوس / آزاد چو تیر از کمان رفت

از عالم و از علائق تن / دل کند بسوی ملک جان رفت  
 زین مسکن عاریت سفر کرد / زی منزل عافیت دوان رفت  
 ای اهل خرد ز جان خروشید / کز ملک سخن خدایگان رفت  
 زین دام پر از فساد بگذشت / در ملک سلامت و امان رفت  
 از هر غم و غصه بر کران گشت / با عیش و سرور بیکران رفت  
 پژمرده مگر حدائق پارس / کان بلبل پارسی زبان رفت  
 از رفتن آن بدیع گفتار / گوئی که معانی و بیان رفت  
 بگذاشت نشان بعالم و خویش / در خلوت قدس پر زنان رفت  
 در مجمع اهل ذوق پرسش / از فوت سخنور زمان رفت  
 از جمع یکی برون شد و گفت / شوریده بوجد زین جهان رفت  
 \* مرحوم عبرت نایینی درباره او اینگونه سروده است:  
 فصیح الملک شوریده که در نظم / همش سحر مبین بود و هم اعجاز  
 سخنهایش گزیده بود و موزون / چو رخسار و قد خوبان طناز  
 زدی چونان زر از عشق دستان / که گفتی هست طبعش گلشن راز  
 قضا گر بسته بود او را جهان بین / قدر بنموده بودش چشم دل باز  
 بماه مهر از بی مهری چرخ / دم گرمش فسرده کرد آغاز  
 بچنگال اجل افتاد جاننش / چو صعوه کوفتد در چنگل باز  
 ازین انده سرا بگذشت و ما را / ز داغ خود به انده کرد دمساز  
 چو بوی خرمی نشیند ازین باغ / بماند از نغمه آن مرغ خوش آواز  
 قفس بشکست و بال بسته بگشود / بگلزار جنان بنمود پرواز  
 سرفرازش کند ایزد بدانجای / چنان چون بود در اینجا سر افراز  
 بتاریخ وفاتش گشت عبرت / تهی ماند از فصیح الملک شیراز  
 \* وحید دستگردی شاعر، ادیب و مدیر مجله ارمغان در رثای او گفته است:

### بند اول

آه کز جور سپهر کجر و ناراست فال / اختر فضل و هنر افتاد در برج وبال  
 گفت بدرود جهان شوریده استاد سخن / وز غمش شد کشور شعر و سخن شوریده حال  
 بی فصیح الملک شد شیراز و شیرازه گسیخت / از دواوین فصیح نظم دست اختلال  
 فارس ماند از یادگار سعدی و حافظ تهی / ملک جم ز اندوه پر شد و زنجوست مالمال  
 گوشها محروم شد از اصغای گفتار فصیح / خاطر اهل صفا شد تیره از گرد ملال  
 سیل محنت خاست وز کاخ بلاغت کند بُن / برق نکبت تافت وز مرغ فصاحت سوخت بال  
 ماتم شعرست ای چشم هنرور خون گری / سوک گفتارست ای اهل ادب از دل بنال  
 رفت آنمرد سخن پرور که در اقلیم شعر / در چکامه بیقرین بد در تغزل بیهمال  
 رفت آن ناطق که از وصف بیان و نطق او / فکر دانشور کلیل است و زبان نطق لال  
 ای دروغ آن شاعر ماهر که با گفتار وی / ژاژ طیانست اقوال صنا دید مقال

زین نمط بینای کور اینگونه اعمای بصیر / آیت قدرت خدای خلق را جل جلال  
 پنج تن افزون ندیده دیده تاریخ دهر / روز و شب چندان که دیده در فصول و ماه و سال  
 فخر ایران رودکی زینت گر یونان هم / بوالعلاء بر چهره حسن عرب خال و کمال  
 ز انگلستن میلتن شوریده دانا ز فارس / از خرد این پنج آیت را ششم کردم سوال  
 گفت ناینای بینا دل بدین فرهنگ و هوش / نه دگر با چشم کس بیند نه بنیوشد بگوش

#### بند دوم

بر سخن دیدی چه مایه از فلک بیداد کرد / محو شد اسم سخن رسم سخن از یاد رفت  
 رفت شوریده فصیح الملک تا از ملک خاک / دفتر شعر و فصاحت را ورق بر باد رفت  
 مکتب تعلیم بر اطفال دانش بسته شد / کی توان دیگر گشودن کز جهان استاد رفت  
 هیچ میدانید ای یاران چه رفت از دست ما / گنج باد آورد ما از دست این بیداد رفت

#### بند سوم

چون شب یلدا سیاه و تیره شد روز سخن / از غروب آفتاب عالم افروز سخن  
 کسوت شام محرم گر بیوشد اهل فضل / جای دارد در فراق عید نوروز سخن  
 رخت بست از مکتب شعر و سخن استاد پیر / بی پدر گشتند اطفال نوآموز سخن  
 هر که استاد را دیروز دید امروز گفت / وای فردای سخن افسوس دیروز سخن  
 دستیار شعر در چنگ اجل شد پایمال / تخته بند مرگ شد حلال مرموز سخن

#### دیوان شوریده شیرازی

جلد اول دیوان مرحوم شوریده با عنوان کلیات دیوان شوریده شیرازی، فصیح الملک به اهتمام خسرو  
 فصیحی (نوه فصیح الملک)، خط و تحشیه حسن فصیحی شیرازی (احسان) و اعمال نظر مهدی  
 محقق، از سوی مؤسسه مطالعات اسلامی و با همکاری دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل مونترال  
 کانادا در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. در مقدمه آن چنین آمده است:

در سال هزار و سیصد و یازده قمری که شوریده به تهران عزیمت نمود دوستانش که اکثر از درباریان  
 ناصرالدین شاه قاجار بودند هر چه به وی اصرار نمودند که شاه ادب پرور را ملاقات کند مناعت طبعش  
 اجازه نداد که پیش از خواندن شاه به ملاقات او تن در دهد. چندی نگذشت که مرحوم حسینقلی  
 خان مافی نظام السلطنه از رغبت شاه، شوریده را آگاه ساخته و گفته بود که از قصیده حماریه چند  
 شعری در محضر شاه خوانده شده زائد الوصف مورد تمجید و تعریف اتفاق افتاده، شاه هواخواه دیدار  
 است و مایل شنیدن تمام اشعار آن قصیده، ولی چون این قصیده گریز به نام معتمد الدوله دارد بهتر  
 آن است قصیده هم به نام شاه تهیه گردد که در روز ملاقات نخست قصیده به نام شاه و سپس اشعار  
 حماریه خوانده شود. این نظر مورد پسند شوریده واقع و قصیده ای را که مطلع آن این است (بستم ز  
 پارس رخت ایا بخت پر امید / راهی تخت شاه ری شدم از تخت جمشید) سرود.

نظام السلطنه که خود مردی دانشمند بوده پیشنهاد می کند این شعر که جزو قصیده حماریه  
 محسوب می شد و به شاه بر می خورد (خرکی شاه خران باشد و سلطان خران / بر بفرق سرش افسار  
 بود افسرکا) از نسخه مزبور حذف شود غافل از اینکه اتفاقی مضحک و بالاتر از این خواهد افتاد،  
 بالاخره روزی تعیین شد و شوریده به دربار می رود. از درباریان غیر از نظام السلطنه کسی دیگر از تهیه

قصیده‌ای به نام شاه سابقه نداشته و فقط اطلاع پیدا کرده بودند که امروز قصیده حماریه در حضور شاه خوانده می‌شود. یکی از آنها که گویا احتساب الملک بوده موقعی که قصیده مدیحه شاه خوانده می‌شده و هنوز قصیده حماریه شروع نگردیده وارد شده و تعظیمی نموده، یک مرتبه شاه بدو رو کرده می‌گوید احتساب الملک!

اشعار شوریده را شنیده که چه خوب گفته؟ جواب می‌دهد بله قربان هیچکس تعریف خر را به این خوبی نکرده است شاه از این پاسخ متغیر و دشنام‌هایی به او می‌دهد و از درگاه رانده می‌شود و بیچاره دچار حیرت فوق‌العاده می‌گردد که علت تغیر شاه چه بوده! بعد به اشتباه و عدم توجه خود پی می‌برد و پس از چند روز بنا به توضیح و شفاعت صدراعظم مورد عفو شاهی قرار می‌گیرد. به هر حال پس از اتمام قصیده به نام شاه، قصیده حماریه خوانده می‌شود و شاه در خنده شده تکذری که به خاطر او از این جواب نابجا عارض شده بود مرتفع گردید.

### حماریه

نوبهار است الّا دلبر سیمین بَرکا<sup>۱</sup> / مسندک را سوی صحرا بکش از منظرکا  
می بخور و سمه بنه سُرمه بکش غازه بمال / جلوه ده زلف سیاه را برُخ انورکا  
جوی مشاطه اُکی چابککی نازککی / تا بیارایدت از زیب و زر و زبورکا  
بگشا زلف که تا حلقه زند بر رخکت / همچو آن مار که بر گنج زند چنبرکا  
بزن اندر خمک طره اکت شانه / تا شود خانه اکم طبلکک عنبرکا  
گشت چون طره اک و چهره اک و چشمک تو / جلوه سنبلک و لاله اک و عبهرکا  
ختنه سورانی سرو است و عروسی گل است / کن تماشای رسن بازی نیلوفرکا  
بسکه نغز است و لطیفست هوا ترسم از آن / که کند دختر طبعم هوس شوهرکا  
پا گشا کرده عروسان چمن را شمشاد / همه جمع آمده در محضر سیسنبرکا  
چهره لاله درخشد همی از تیره مفاک / همچو سرخ آتشی از توده خاکسترکا  
یاسمن قحبه صفت تاکه رود سوی حریف / کرده زابریشم اسفید بسر معجرکا  
هیچ از خنجرک بید نترسد گوئی / که کشد نغمه همی بلبل خوش حنجرکا

### جلد دوم دیوان<sup>۲</sup>

جلد دوم دیوان شوریده شیرازی (فصیح‌الملک)، به اهتمام خسرو فصیحی (نوه فصیح‌الملک)، خط و تحشیه حسن فصیحی شیرازی (احسان) و اعمال نظر مهدی محقق، از سوی مؤسسه مطالعات اسلامی و با همکاری دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل مونترال کانادا در سال ۱۳۸۹ چاپ افست شد. این مجلد دربرگیرنده مطایبات، هزلیات و ماده تاریخ‌ها است.

فرشته فصیحی، نوه شوریده شیرازی درباره این دیوان‌ها که بعد از ۸۰ سال منتشر شده‌اند، گفت: از این دیوان‌ها دو سه نسخه به جای مانده در کتابخانه مجلس آن زمان موجود بوده که در حال حاضر و

۱. کاف‌هایی که در اشعار این قصیده آورده شده کاف تعظیم، تصغیر، تحقیر، ترحم و غیره و الف قوافی الف زائده است.

۲. خبرگزاری کتاب ایران (ibna.ir)، ۱۷ بهمن ۱۳۸۹.

بعد از گذشت حدود ۸۰ سال چاپ افسست شده‌اند. شوریده در حواشی این اشعار نوشته‌هایی داشت که همه آنها به بخش توضیحات و تعلیقات اضافه شد.

وی افزود: سبک این شاعر، مربوط به دوران بازگشت ادبی است و من او را در دوره دبیرستان معرفی می‌کردم. بیشترین هنر شوریده در قصیده است. قصاید او بیشتر در وصف پادشاهان و البته انتقادی است. دو قصیده از وی با نام «دده سیاها» و «کاکا سیاها» در شیراز معروف است.

فصیحی که مدرس زبان و ادبیات فارسی است، در ادامه به وجوه شخصیتی و هنری این شاعر دوران قاجاریه اشاره کرد و گفت: این دیوان در زمان شوریده به دست منشی او و بعد به خط پدرم به شیوه نستعلیق نوشته شد که برای اولین بار چاپ افسست شده است. شوریده به انواع سازها هم آشنایی داشت و نخستین کسی بود که پیانو کوک کرد.

نوه این شاعر به اثر دیگری از وی اشاره کرد و توضیح داد: تصحیح دیوان سعدی نیز یکی از آثار شوریده شیرازی است که به گفته فرهنگ دوستان از صحیح‌ترین تصحیح‌های کلیات سعدی است.

در مجلد دوم این دیوان تصاویری از این شاعر نابینا با فرزندانش و نیز منزل وی منتشر شده است. در مجلد اول نیز عکس‌هایی از فضل‌الله خان بنان، رییس العلماء، محمدحسین شعاع (معروف به لکلک الشعراء)، نظام السلطنه مافی، ابراهیم خان قوام‌الملک، حاج نصیرالملک، احمد علاءالدوله، و برخی شخصیت‌های دیگر تاریخی در ارتباط با محتوای اشعار به چاپ رسیده است.

خسرو فصیحی در مقدمه‌ای بر دیوان شوریده این‌گونه نوشته است:

«شوریده فصیح‌الملک شاعر نابینا و روشندل شیرازی، یکی از مشهورترین شعرای عصر حاضر است که با وجود نابینایی، به علت نبوغ و استعداد فطری توانست خود را از گمنامی به اشتهار رساند و به القابی چون سعدی دوم، مجدالشعرا و... نائل آید.

...به خاطر آنکه خط زیبای نستعلیق در سراسر کتاب حفظ شده باشد، تحشیات را هم که شامل عنوان‌ها، لغت‌های مشکل و معانی آنها و زیرنویس‌ها می‌باشد به همان سبک به رشته تحریر درآوردم. هرچند که دوگانگی خطی ممکن است بارز به نظر برسد...»

از مرحوم حسن فصیحی نیز مقدمه‌ای در ابتدای این کتاب منتشر شده که در بخشی از آن آمده است:

«... و سخن‌پردازی است یکتا و معروف، مستغنی از تعریف و بی‌نیاز از توصیف...»

موهبتی بزرگ‌تر، قوت خط است که خداوندش عطا کرده و اغلب اشعاری که سروده از بر دارد. در یک شب قصیده‌ئی افزون از پنجاه بیت همه فصیح و متین و بدیع به نظم درآورد و دیگر روزی از پس ایامی، آن را در حضور ممدوح انشا کند بی‌لکنت و سهوی...»

در ابتدای مجلد دوم دیوان شوریده به همراه تصویر وی، این بیت آمده:

من شوریده که شوریده شیرین سخنم / دست هَجُوم به بناگوش فلک چک زده است

دیدگاه‌ها



۱- زندگی‌نامه خودنوشت:<sup>۱</sup> شرح احوال بلبل شیرین گفتار حاج محمدتقی شوریده شیرازی ملقب به فصیح الملک، «شرح احوال شوریده از زبان خودش به نقل از نگارنده فارس‌نامه ناصری» در سال ۱۲۷۴ق زحمت افزای این سرای سپنجی شدم. در هفت سالگی هر دو جهان بینم را آبله پوشید (پوشاند) هر چه کسانم در معالجه کوشیدند بی‌فایده افتاد. از هشت سالگی مشغول تحصیل مراتب کمالیه گشتم. در سال هشتاد و پنج والد ماجدم طومار زندگی را در نوشته در گذشت (احتمالاً شوریده ۱۱ ساله بوده است نه ۹ ساله) و گاهی چند شعری گفته است و به نام خود که عباس بود تخلص می نمود. از او شنیدم که از پدرش می‌گفت: در نسب نامه دیدم که نسبم به اهلی شیرازی منتهی می‌شد و در سال هشتاد و هشت با خال ستوده خصال خودم به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم.

این چند شعر از شوریده توسط نگارنده نوشته می‌شود:

ساقی! می‌پاک ده که پاکم ببرد / وین درد ز جان دردناکم ببرد

برخیز و به آبی آتشم را بنشان / ز آن پیش که باد آید و خاکم ببرد

مرحوم خسروی در جلد دوم کتاب دیبای خسروی که تاریخ مبسوط در ادبیات عرب است و (بشارین برد) را که نابینا و در فنون ادب استاد بوده است با شوریده مقایسه می‌کند و می‌نویسد که: «در سال ۱۳۲۰ق که این بنده را سفر پارس پیش آمد وی را در شیراز دیدم آنچه در حال بشار نگاشته آمد کاملاً با حال او مطابق آید از قد بلند و چهره‌ی مُجَدَّر چشمان عاری از مردمک، زبانی طلیق و جدّ و هزلی متین و شیرین و طبعی مزّاح و نفسی اَبیّ و جسور و اشعاری بلند از هر نوع و فراستی هر چه تمام‌تر، از اغلب علوم با بهره است، مانند: نحو، اشتقاق، لغت تازی و پارسی و تاریخ و عروض، قافیت و نقد شعر از موسیقی و نواختن بعضی از سازها با بهره، دارای صوتی ملیح و دلکش. من خود می‌دیدم که تمییز نیک و بد همه چیز را به قوّه لامسه تواند داد، حتّی جواهرات را بلکه خوبی و زشتی آدمیان را به لمس ادراک کند.

موهبتی بزرگ‌تر قوّت حفظ است که خداوندش عطا کرده، اغلب اشعاری که سروده از بر دارد. در یک شبی قصیده‌ای افزون از پنجاه بیت همه فصیح و متین و بدیع به نظم آرد و دیگر روز یا پس از ایّامی آن را در حضور ممدوح انشاء کند بی‌لکنت و سهوی، در شعر مجرّد امروز بر بیشتر اهل عصر برتری دارد و هر قسم از اقسام شعر را از غزل و قصیده و مدح و هجا و فخریه و مرثیه در نهایت خوبی و استادی می‌گوید بلکه در انشاء نیز شایسته ستایش است، سپس چند شعر از قصیده‌ای که در مدح یکی از بزرگان فارس به نظم درآورده و تقاضای لباس سیاه محرم کرده می‌نگارد تا قدرت طبع او روشن گردد:

گوهر اشک نیم گوهر بحر هنرم / الله ای آصف دوران مفکن از نظرم

گر سلیمان گندم بخت همان مور توام / ور به گردون بردم باد همان خاک دَرَم

باری به طوری که از مآثر و مآخذ برمی‌آید مرحوم خسروی حامل انگشتر الماسی بوده که به همراه فرمان مرحوم مظفرالدین شاه که به خط خوش مرحوم خسروی بوده به شوریده اعطا می‌کند.

وجود معما گونه پدر بزرگ نابینایم از کودکی تاکنون مرا به خودش مشغول داشته است.

۱. گردآوری و نقل توسط فرشته فصیحی، نوه شوریده شیرازی.

هم او که با دانش فراوان و هوش خارق العاده اش مایه‌ی سربلندی بازماندگان بینایش گشته است. از غم جانکاهی که در کودکی به سراغش آمده همیشه دُرم و پریشان و شوریده حال بود و علت انتخاب تخلصش هم همین حال بوده است.

در مقدمه‌ای که پدر بزرگوارم مرحوم استاد حسن فصیحی شیرازی در جلد اول کلیات دیوان اشعار مرحوم پدر بزرگوارشان به خط استادانه خود به رشته تحریر درآورده‌اند به نکات ظریف و حساسی از شخصیت بی‌بدیل مرحوم شوریده شیرازی اشاره کرده است. پدرشان شوریده با شعرا و نویسندگان مشهور معاصر خویش مروده و مکاتبه و ملاقات داشته است. از جمله با ملک الشعرا صبور پدر مرحوم ملک الشعرا بهار هم چنین با خود ایشان، با مرحوم ایرج میرزا، جمال الممالک و عده بسیاری از معاریف و شخصیت‌های علمی و ادبی چه در داخل و چه در خارج ایران.

شوریده یکی از شعرای زنده کننده سبک خراسانی بوده است و قصاید خود را در دوره قاجاریه به شیوه استادان خراسان و فارس می‌سروده است و سهم بسزایی در دوره بازگشت ادبی دارد. زیرا همانطور که آگاه هستید این سبک به مکان خاص خود که خراسان و ماوراءالنهر بوده است تنها بستگی ندارد بلکه مقید به زمان است، مانند همه سبک‌های ادبی ایران. وی در شعر پیرو استادان خراسان و فارس است ولی با وجود بازگشت به سبک خراسانی سعی می‌کند در اشعار خود از اصطلاحات و کلمات و اختراعات جدید زمان خود بهترین بهره‌ها را ببرد مثلاً در ص ۱۶۳ دیوان کلمه فتوگراف در ص ۱۷۴ کلمه تلیفن در ص ۲۰۶ از کلمه دُول (دوئل) در ص ۲۲۳ در هنگام سفر به تهران از کلمه تراموا استفاده کرده، در ص ۳۱۲ و ۳۱۳ از لیاقت مرحوم دکتر محمد مصدق والی وقت فارس تمجید کرده است و از کلمه پرنس افعال التفضیل ساخته که شده است: آپرنس و موارد بی‌شمار دیگر. شوریده با تسلط کامل به زبان و ادبیات عرب دارای اشعار ملمع بسیاری است (ص ۱۹۱).

از کلمات و اصطلاحات محلی شیرازی آن چنان ماهرانه بهره می‌گیرد که شاید کمتر از شعرای به نام آن چنان با ملاحظت و گیرایی و بجایی از عهده این هنر برآمده باشند. اشاره به قصیده دده سیاه‌ها و کاکا سیاه‌های شیراز.

آیات و مفاهیم والای قرآن کریم نیز که باعث تبرک اشعار شوریده شده است (ص ۱۳۵). اشعار مذهبی فراوانی در ستایش ذات باری تعالی و عظمت حضرت ختمی مرتبت و ائمه هدی سروده است.

به اصطلاحات شطرنج در ص ۱۵۵ اشاره دارد و مایه شگفتی است که آشنایی یک فرد نابینا با شطرنج چگونه است؟

شوریده به هنر موسیقی تسلط کامل داشته است و در نواختن تار پیانو - ارگ و کوک کردن پیانو مهارت زیادی داشته است.

یکی از هنرهای دیگرش درست کردن دگمه پیراهن مردانه با ابریشم بوده است. بر سر در عمارت شوریده منقوش بوده است:

(این گداخانه من باد بر احباب مبارک) طبق گفته پدرم شعر از شوریده است.

در روزنامه خبر جنوب مورخ ۱۳۸۹/۴/۷ شماره ۸۴۴۱ در ص ۸ مقاله‌ای با ارزشی چاپ شده است تحت عنوان: نگاهی به گویش شیرین شیرازی از آغاز تا امروز (خوبان پارس‌گوی، بخشندگان عمرند)

در این مقاله پس از تحقیقات وسیع در گویش شیرازی اشاره می‌شود که استاد حسن امداد اشاره‌ای به سرودن شعر به زبان محلی در دوران قاجاریه توسط شوریده شیرازی و توجهی که این شاعر روشندل به حفظ و احیای گویش شیرازی در دوره معاصر داشته است، کرده است.

**۲- علی اکبر دهخدا:** شوریده شیرازی شاعر اواسط قرن حاضر است. نام او حاجی محمدتقی و از طرف ناصرالدین شاه ملقب به فصیح الملک گردیده بود و نام پدر او عباس بوده است، و از قرار مذکور نسبت به اهلی شیرازی صاحب مثنوی سحر حلال می‌رسیده است. در سنه ۱۲۷۴ ق در شیراز متولد گردید و در سن هفت سالگی به مرض آبله از هر دو چشم نابینا شد و در سن نه سالگی پدرش وفات یافت و او در حمایت و تربیت دایی‌اش فرا گرفت. در سنه ۱۲۸۸ ق با دایی‌اش به حج رفت و در سنه ۱۳۱۱ ق در مصاحبت نظام السلطنه حسینقلی خان مافی از شیراز به تهران مسافرت کرد و در نزد اتابک میرزا علی اصغر خان تقریبی تمام حاصل نمود و به ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه معرفی گردید و قصایدی در مدح آن دو پادشاه سروده است و دولت قریه بونجان از فرای کوهمره فارس را به عنوان سیورغال به او واگذار نمود و در سنه ۱۳۱۴ ق به شیراز معاودت نمود و از پرتو عایدات آن قریه برای خود زندگی مرفه منظمی با استغناء و وسعت تشکیل داد. در سنه ۱۳۲۳ ق در شیراز متأهل گردید و بالاخره در روز پنجشنبه ششم ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ ق ۲۱ مهرماه ۱۳۰۵ ش در شیراز وفات یافت و در جوار قبر سعدی مدفون گشت و سن او در وقت وفات هفتاد و یک سال بوده است. در اواخر عمر تولید و تنظیم تکیه سعدی در شیراز افتخاراً به عهده او محول بود.

شوریده هوش و ذکاوت و فراست و حافظه‌ای عجیب داشت و در علوم متداول مانند صرف و نحو و اشتقاق تازی و پارسی و عروض و قافیه و نقدالشعر و موسیقی و نواختن بعضی سازها دست داشت. از آثار اوست: کشف المواد مشتمل بر ماده تاریخ‌های بسیار که شوریده خود گفته و نامه روشندان. دیوان شوریده حاوی متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است. آثار فوق به چاپ نرسیده و فقط قطعاتی از آنها در مجلات و تذکره‌ها منتشر شده. اشعار او غالباً غزل و قصیده و شامل مدح و هجو و مرثیه است. وی در شعر تابع استادان خراسان و فارس بوده است.

مرحوم علامه محمد قزوینی گوید: من از مرحوم حسینقلی خان نواب شیرازی در برلین شنیدم که می‌گفت من با شوریده آشنا بودم و منزل او آمد و رفت داشتم و خادم او با من مأنوس شده بود. یک روز خادم مزبور به من گفت: من نمی‌دانم این ارباب ما آیا علم غیب دارد؟ گفتم چطور؟ گفت او حکم کرده است که هر روز بلااستثناء همه اطاق‌های منزل او جارو کرده شود و همیشه همه آنها پاک و پاکیزه باشد و ما هم همیشه این کار را می‌کنیم ولی گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد که یکی از اطاق‌ها را که روز قبل خوب جارو و پاکیزه کرده‌ایم و هیچ محتاج به جارو کردن جدید نیست آن روز آن را رد می‌دهیم و جارو نمی‌کنیم. رسم آقای ما این است که هر روز که از بیرون به منزل مراجعت می‌کند اول کاری که می‌کند این است که می‌رود و اطاق‌ها را یکی یکی سرکشی می‌کند، اگر اتفاقاً آن روز یکی از اطاق‌ها را به علت مذکور جارو نکرده باشیم او فوری بر می‌گردد و ما را می‌گیرد به باد عتاب و خطاب که فلان و فلان شده‌ها چرا فلان اطاق را امروز جارو نکرده‌اید و من به کلی مبهوت می‌مانم که با وجود کوری هر دو چشمان او و با وجود پاکیزگی ظاهری اطاق‌ها که ما فقط یک روز یکی از آنها را جارو نکرده‌ایم او چگونه ملتفت این مطلب می‌شود و این فقره مکرر از او سر می‌زند و من سز این قضیه را نمی‌توانم درک کنم جز اینکه بگویم

آقای ما دارای علم غیب است. من تبسمی کرده گفتم واقعاً امر عجیبی است ولی چون آقای شما از هر دو چشم کور است و کورها غالباً قوای ظاهری و باطنیشان قوی تر از سایر مردم می شود شاید از یک راهی که ما ملتفت این فقره نمی شویم و ما نمی توانیم حدس بزنیم او ملتفت این فقره می شود. بعد که شوریده را دیدم گفتم رفیق امروز نوکر تو چنین و چنان می گفت، چه شیوه ای می زنی که اطاق فقط یک روز جارو نخورده را ملتفت می شوی که چنین است؟ شوریده خندید و گفت هیچ شیوه ای نیست و کار بسیار سهل و آسانی است. من هر روز در گوشه هر اطاقی که خودم نشان می کنم یک چوب کبریت یا یک نخود یا یک لوبیا یا یک جسم صغیر دیگری شبیه به اینها در جایی از اطاق که اگر جارو بشود حتماً آن جسم صغیر به نوک جارو برطرف خواهد شد می گذارم و اگر جارو نشود آن همان جا باقی خواهد ماند و فردا می روم و همان موضع را دست مالی می کنم اگر دیدم همان چوب کبریت یا نخود یا لوبیا یا غیره بجای خود نیست و برطرف شده می فهمم که اطاق جارو شده است و اگر بر جای خود باقی است که نوکر تقلب و مسامحه کرده است و آن روز آن اطاق را جارو نکرده است. من بسیار خندیدم ولی او به من گفت مبادا که این راز را به خادم کشف کنی که کثافت از سر ما خواهد آمد و از پای ما در خواهد رفت. من قول دادم که از این مقوله چیزی به نوکر او نخواهم گفت و البته ممکن نبود که سِرِّ آقا را پیش نوکرش فاش کنم. (وفیات معاصرین به قلم محمد قزوینی در مجله یادگار سال ۵ شماره ۳) (مقاله علی اصغر حکمت در مجله ارمغان سال ۷ شماره ۶-۷) (فرهنگ فارسی معین). این چند بیت از قصیده معروف او نوشته می شود:

گوهر اشک نیم گوهر کان هنرم / الله ای آصف دوران مفکن از نظرم  
در هوای تو معلق شده ام همچو هوا / گر چه اندر همه آفاق چو خور مشتهرم  
نیستم پسته که گر خندم خوشدل باشم / غنچه ام غنچه که می خندم و خونین جگرم  
راستی گویی سرورم که به بستان کمال / بجز از بار تهی دستی نبود ثمرم  
به درازا چه کشم شعر الا ماه عزاست / نیست از بخت سیه رخت سیه مختصرم  
در سیه جامه شوم تا که بدانند که من / چشمه آب حیاتم که به ظلمات درم  
وه از این گونه پربله مانشاالله / دیده ام نیست که در آینه خود را نگرم  
خلق خندند چو من وصف رخ خویش کنم / خود به گوشم شنوم آخر کورم نه کرم  
گو بخندید که گر زشتم در چشم شما / در بر مادر خود خوب چو قرص قمرم

**۳- رشید یاسمی:** حاجی محمدتقی شوریده شیرازی فرزند عباس از گویندگان (۱۲۷۴-۱۳۴۵ق) شیرین سخن است. دیوانش متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که هنوز به طبع نرسیده، از تألیفاتش کتابی است به نام کشف المواد مشتمل بر ماده تاریخ های بسیار که خود گفته است و نیز کتابی موسوم به نامه روشندان.

خسروی در جلد دوم دیبای خسروی که تاریخی مبسوط از ادبیات عرب است پس از ذکر ترجمه بشار بن برد که با وجود کوری در فنون ادب استاد بوده در حق شوریده شرحی می نویسد که برای معرفی این شاعر سندی است استوار، به علاوه نمونه ای از نثر خسروی و سبک متن دیبای خسروی را نشان می دهد. «در هر دو از اینگونه اشخاص که وجود آنها دلالت بر کمال قدرت خالق آنها تعالی و تقدس کند به ظهور آمده چنانکه در این عصر شاعری در شیراز طلوع کرده شوریده تخلص، ملقب از دولت به فصیح

الملک که او نیز از کودکی نابینا شده و در شش سالگی آبله بینندگان او را از دیدن این جهان فرو بسته لکن خداوند قدیر رؤف به عوض آن نعمت هوش و فراست و حفظ و ذکاوتی او را عطا فرموده که مایه حیرت بینندگان است در سال یکهزار و سیصد و بیست هجری که این بنده را سفر فارس پیش آمد وی را در شیراز بدیدم و مخالفتی در میانه پیدا شد علم الله آنچه در حال بشار نگاشته آمد کاملاً با حال او مطابق آید خلقاً و خلقاً و منطقاً با او مشابه است از قد بلند و چهره مجدر و چشمان عاری از مردمک و زبانی طلیق وجد و هزلی متین و شیرین و طبعی مزاح و نفسی ابی و جسور و اشعاری بلند از هر نوع و فراستی هر چه تمام تر از اغلب علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است، با بهره است مانند نحو و اشتقاق و لغت تازی و پارسی و تاریخ و عروض و قافیت و نقد الشعر از موسیقی و نواختن بعضی سازها با بهره دارای صوتی ملیح و دلکش اگر چه از خاندان غنا و ثروت نبود، لکن به واسطه این هنرها از پرتو بزرگان و حکام فارس و انعام و رسوم سلطانی مالی کافی اندوخته و وضعی نیکو و عیشی رغید و روزگاری قرین رفاهیت دارد با اینکه او را عیال و اولادی نیست.<sup>۱</sup> چنان گفته‌اند و من خود گاه می‌دیدم که تمیز نیک و بد هر چیز را به قوه لامسه تواند داد حتی جواهرات را بلکه خوبی و زشتی آدمیان را به لمس ادراک کند.

موهبتی بزرگ‌تر قوت حفظ است که خداوندش عطا کرده چه اغلب اشعاری که سروده از بردارد و در یک شب قصیده افزون از پنجاه بیت همه فصیح و متین و بدیع به نظم آرد و دیگر روز یا پس از ایامی آن را در حضور ممدوح انشاد کند بی لکننت و سهوی.

خالی از گراف در شعر مجرد امروز بر بیشتر اهل عصر برتری دارد و هر قسم از اقسام شعر را از غزل و قصیده و مدح و هجا و فخریه و مرثیه و مجون و خلاعت در نهایت خوبی و استادی گوید بلکه در انشاء نیز شایسته ستایش است.

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در سال ۱۳۰۵ ریاست تفتیش کل وزارت علوم را داشته‌اند بنا بر تقاضای انجمن ادبی ایران احوال شوریده را در مجلس سوگواری ادبی که برپا شده بود بیان کرده‌اند آن خطابه در شماره ششم سال هفتم مجله ارمان مندرج است و ما مطالب ذیل را از آن اقتباس کرده‌ایم.

«شوریده در خانواده متوسط الحال متولد گردید. پدرش مسمی و متخلص به عباس از اهل کسب و پیشه بوده ولی ذوق و قریحه شاعری داشته و گاهی شعر می‌سروده است و از قراری که او نقل نموده نسبت به اهلی شیرازی صاحب مثنوی «سحر حلال» منتهی می‌گردد شوریده در قصیده‌ای که به مناسبت طبع آن مثنوی سروده و مطلعش این است (حبذا از اهلی شیرازی و سحر حلالش) به این نکته اشاره کرده است در هفت سالگی آبله چشمان او را نابینا کرد در سن نه سالگی پدرش بدرود زندگانی گفت و در کنف حمایت و تربیت دایی اش قرار گرفت طفلی یتیم و کور از خانواده فقیر شروع به کسب کمال نمود و با آنکه طبیعت او را از تمام وسایل و اسباب پیشرفت محروم کرده بود به قوت هوش و قریحه خداداد و علو همت چندان کوشید که از معاریف شعرا و اعیان و متمولین وطن خود شد. در سال ۱۲۸۸ به اتفاق دایی به مکه رفت و در سال ۱۳۰۰ در شعر و ادب به منتهای بلوغ رسید و

۱. در ۱۳۲۳ ق، ۳ سال بعد از مسافرت خسروی به فارس، شوریده در شیراز ازدواج نمود و دارای پنج فرزند شد.

از آن تاریخ به بعد اشعارش دارای استحکام وزات و لطف خاصی است که او را یکی از بزرگان شعرای عصر معرفی می‌کند. در حدود ۱۳۰۹ سفری به بنادر کرده و شرح نشستن خود را در کشتی پرسپلیس و طوفان دریا در قصیده‌ای بدیع آورده است در سال ۱۳۲۳ به طهران مسافرت کرده مورد توجه اتابک و پادشاه شده لقب فصیح الملک یافته است قریحه برونجان که از قراء کوهمره فارس است به رسم سیورغال به او واگذار شد. در سال ۱۳۲۳ در شیراز متأهل گشته و اخیراً دو فرزند از وی به وجود آمد که در آخر عمر پدر پیر را روشنایی دل و جبران فقدان دیده بودند. در این اواخر تولیت و تنظیم تکیه سعدیه را در شیراز افتخاراً تقبل نمود و برای حفظ مقبره استاد بزرگ بسیار زحمت کشید و عاقبت در مقبره که در جوار مرقد سعدی بنا نهاده مدفون شد و وفاتش در روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳۴۵ قمری مطابق ۲۱ مهرماه ۱۳۰۵ واقع گردید. شوریده یکی از نوادر جهان بود و هرگاه از لحاظ مداحی یا هزالی که به حد وفور در اشعار او یافت می‌شود بعضی بر او خرده گیری نکنند می‌توان وی را بعد از شعرای کور عالم مانند رودکی، بخارایی و ابوالعلاء معری و میلتنون انگلیسی ذکر کرد. هزل و هجویی که در کلمات او هست وسیله دفاع و اسلحه زندگانی او بوده تا بتواند از زحمت انبای نوع، مال و جاه خود را محفوظ بدارد اتفاقاً در حیات او این اسلحه بسیار مؤثر واقع گردید». این ابیات از قصیده‌ای است که بر حسب دستور خود آن مرحوم چندی قبل از فوتش بر سنگی که برای مزار خود تهیه دیده بود نقش کردند.

چون بر این در سروکار است بر حمن الرحیم / نه امیدم ببهشت است و نه بیمم ز جحیم  
گر بود رحمتی از حق ز دو صد حشر چه باک / ور بود رافتی از شه ز دو صد شحنه چه بیم  
من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است / وین عجب تر که ز من مانده چه دزهای بیتیم  
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت / شده شوریده بجان جانب منان رحیم

#### مآخذ

- آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، تهران، زوار، چاپ ششم، ۱۳۷۵.  
باقری بیدهدی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.  
برقعی، سید محمدباقر، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، قم، خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳.  
خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تبریز، ۱۳۴۰.  
دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.  
رکن زاده (آدمیت)، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرایان فارسی، تهران، کتابفروشی اسلامیه و خیام، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۳۶۴-۳۲۳.  
شیرازی، میرزا فرصت، آثار عجم، تهران، مطبع نادری، چاپ دوم، ۱۳۵۴.  
کلیات دیوان شوریده شیرازی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۸؛ جلد دوم، ۱۳۸۹.  
مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۲، از آغاز چاپ تا کنون، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۰.  
نظمی تبریزی، دویست سخنور: تذکره الشعرا منظوم و منثور، تهران، تابش، چاپ دوم، ۱۳۶۳.  
یاسمی، رشید، کتاب ادبیات معاصر، تهران، ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

## سید عبدالهادی شیرازی

شرح حوادث پر تلاطم زندگانی مرجع عظمای جهان تشیع آیت الله سید عبدالهادی شیرازی (درگذشت ۱۳۸۲ق) گویای این است که معلولیت مانع پیشرفت و دستیابی به اهداف متعالی نیست. مرجعیت مشاغل فراوان دارد و باید پاسخگوی سؤالات اقشار مختلف مردم بود، ایشان با اینکه از نابینایی رنج می برد وظایف مرجعیتی خود را کنار نگذاشت و این بیماری به تدریس و زعامت ایشان لطمه ای وارد نکرد. بلکه مانند گذشته به تدریس و حل مشکلات مردم مشغول بود. در دوره مرجعیت ایشان، خدمات فراوانی در زمینه فرهنگ شیعه و رسیدگی به شیعیان اجرا شد.

### ولادت

سید عبدالهادی شیرازی در سال ۱۳۰۵ق در شهر سامرای عراق دیده به جهان گشود. او در خاندانی مشهور به علم و فقاهاست به دنیا آمد. پدر بزرگوارش آیت الله سید اسماعیل شیرازی بود. آیت الله سید اسماعیل شیرازی پسر عمو و شاگرد خاص آیت الله میرزا محمدحسن شیرازی (میرزای بزرگ) و یار و مشاور خاص میرزا بود. مدارج کمال و مکارم علمی و اخلاقی او بر همه آشکار بود. ایشان در جمع شاگردان میرزای بزرگ چنان درخشید که شایستگی جانشینی پس از وی را داشت، اما پیک مرگ مهلتش نداد و در زمان حیات میرزای شیرازی به سال ۱۳۰۵ق رحلت نمود.<sup>۱</sup> هنوز یک سال از تولد سید عبدالهادی نگذشته بود که پدر ارجمندش به دیار باقی شتافت. میرزای بزرگ شیرازی که یکی از بستگان سید عبدالهادی بود، خودش سرپرستی این نوزاد یتیم را به عهده گرفت و هفت سال در حق او پدری کرد. اما در سال ۱۳۱۲ق میرزای بزرگ هم رحلت کرد و بار دیگر سید عبدالهادی سرپرستی بزرگوار را از دست داد. بعد از آن، عالم بزرگوار سید میرزای علی آقا، فرزند میرزای شیرازی سرپرستی آقا سید عبدالهادی را به عهده گرفت. او سید عبدالهادی را بسیار دوست می داشت و به او بیش از فرزندان خویش، احسان و محبت می نمود.<sup>۲</sup>

### حیات علمی

آقا سید عبدالهادی، در شهر سامرا تحصیلات مقدماتی خویش را در محضر برخی از فضلاء این حوزه آغاز کرد. پس از آن، سطح فقه و اصول فقه را در محضر میرزا علی آقا (فرزند میرزای شیرازی) و میرزا محمدتقی شیرازی بهره برد. ایشان از هوش و استعداد فوق العاده ای برخوردار بود، با تلاش و پشت کار توانست، در چند سال سطوح عالی حوزه را به اتمام برساند و به درس های خارج راه بیابد. در سال ۱۳۲۶ق رهسپار نجف اشرف شد و از محضر اساتید برجسته ای کسب فیض کرد. فقه و اصول را در محضر بزرگانی چون شیخ محمدکاظم خراسانی (صاحب کفایة) و شیخ الشریعة اصفهانی تحصیل کرد. فلسفه و حکمت را در خدمت حکیم الهی محمدباقر اصطهباناتی شیرازی (شهید انقلاب مشروطیت) بود. و اخلاق را در محضر شیخ آقا رضا تبریزی بهره مند شد.

۱. شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان، ج ۵، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲، ص ۴۳۲.

۲. آقا بزرگ تهرانی، تقیاء البشر فی قرن الرابع عشر، قسم الثانی، الجزء الاول، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۳. همان، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۳۵۱.

آقا سید عبدالهادی چنان درخشید که علمای بزرگی همچون شیخ الشریعة اصفهانی، سید مهدی آل حیدر کاظمی، سید علی آقا شیرازی و مولا علی یزدی نجفی به ایشان اجازه نقل روایت دادند. ایشان در سال ۱۳۳۰ ق از نجف اشرف به زادگاه خویش سامرا بازگشت و در درس آیت الله سید علی آقا شرکت کرد. تا زمانی که آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی، رهبر انقلاب عراق، در رابطه با انقلاب ضد انگلیسی مردم عراق به کربلا مهاجرت نمود آقا سید عبدالهادی نیز برای انجام مسئولیت اساسی و اجتماعی خویش با وی همراه شد و عازم کربلا گردید.

در سال ۱۳۳۷ ق آقا سید عبدالهادی از کربلا دوباره به نجف اشرف رفت. در نجف ملازم درس آیت الله شیخ الشریعة اصفهانی شد تا اینکه استادش در سال ۱۳۳۹ ق دارفانی را وداع گفت. پس از رحلت استاد، خود آقا سید عبدالهادی که شایستگی جانشینی استاد را داشت تدریس طلاب حوزه نجف را به عهده گرفت. و بیش از سی سال از عمر خویش را مشغول تدریس بود.<sup>۱</sup>

محمد حرزالدین او را از فضایی معتمد و محقق و عالم بزرگی می‌داند که در مسائل و مباحث فقهی دارای قدرت تحریر است و همه جانبه بحث می‌کند. از ویژگی‌های او این است که برای حاضران کلاسش فضای باز به وجود آورده و مجال انتقاد داده است و به اشکالات با نرمی و آرامی پاسخ می‌دهد. و دارای رای سائب و قوی است.<sup>۲</sup>

آیت الله سید عبدالهادی شیرازی، در زمان خود، از استوانه‌های استوار فقه بود و بزرگان و علما نسبت به دانش سرشار و فضل بسیار وی اعتراف داشتند و اهل فضل و دانش او را با درس‌ها و بحث‌های عالمانه و پربارش می‌شناختند. او از پیشگامان علم و تحقیق عصر خویش بود و در علوم مختلفی همچون لغت، علوم عربی، منطق، تاریخ، حکمت، تفسیر، رجال، حدیث، فقه و اصول فقه صاحب نظر بود و همچنین ادیب و شاعر هم بود و اشعار زیبایی به دو زبان فارسی و عربی سروده است.<sup>۳</sup> بیدهدنی آیت الله سید عبدالهادی شیرازی را استاد نامور خواند که در فقه و کلام و مظهر تقوا و عدالت و از مراجع بزرگ تقلید در نجف بوده است. وی، مانند پدر بزرگوارش، علاوه بر فقاہت، ادیبی است سخندان که با اشعار نغز خود، از پایه‌گذاران و مفاخر ادبیات شیعه به شمار می‌رود.<sup>۴</sup>

### خصلت‌های اخلاقی

از نظر اخلاقی و بعد معنوی نیز حضرت آیت الله سید عبدالهادی شیرازی از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار و بسیاری از اوصاف اخلاقی را از اجداد خویش به ارث برده‌اند. از همان اوان جوانی به تقوا و پاکی شناخته می‌شد و همین پروا پیشگی و خدا پرستی، او را در اوصاف و محاسن اخلاقی بی‌شماری ضرب‌المثل و درس آموز اهل معرفت کرده بود. او جز درد دین، دردی نداشت و هیچ غمی را جز غم حساب و کتاب روز باز پسین، به خود راه نمی‌داد. حضرت آیت الله عبدالهادی شیرازی مردی بسیار متین و بزرگوار و در دل‌ها عزیز و محترم بود. مواظب بود که در محضرش حرف لغو و سخن نابجا گفته

۱. همان، ص ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲.

۲. محمد حرزالدین، معارف الرجال، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۷۹.

۳. نقباء البشر فی قرن الرابع عشر، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲.

۴. ناصر باقری بیدهدنی، دانشوران روشندان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۵۶، ص ۸۳.



نشود. ویژگی ممتازی که آیت الله سید عبدالهادی شیرازی بدان آراستگی داشت، خدا ترسی و پاکی روح و تقوای ایشان بود. او انسانی متواضع و با اخلاص بود که از ریا و تکبر دوری می کرد و به زر و زیور دنیا بی اعتنا بود و جز درد دین دردی نداشت و اینگونه توانسته بود علم و عمل را با هم جمع نماید و به سعادت ابدی برسد.

این همه فضائل علمی و اخلاقی سبب شد تا او در نظر مردم بسیار گرامی و مورد احترام باشد و دل های مردم مشتاقانه به سوی او روی آورد.<sup>۱</sup>

علامه جعفری درباره ویژگی های اخلاقی استاد خویش می گوید: «یکی از عالی ترین ایام زندگی من همین مدت هفت سال است که خدمت ایشان بودم. مرحوم آقا سید عبدالهادی، مرد علم و عمل و به راستی تجسمی از معرفت و تقوا بود».<sup>۲</sup>

حضرت آیت الله سید عبدالهادی شیرازی مردی روشن بین و موقعیت شناس بود و از نیم قرن پیش تخصصی شدن رشته های علوم اسلامی را یک ضرورت اجتناب ناپذیر می دانست.

علامه جعفری در این باره تأکید می کند: «مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی بسیار مرد روشنی بود. آن زمان در نجف، وقتی در خدمت ایشان مسئله تخصصی شدن ابواب فقه را عرض کردم، ایشان فرمودند: درست است باید دنبال مطلب را گرفت و تعقیب کرد. من خدمت ایشان عرض کردم امر دایر است بین این که شخصی در تمام ابواب فقه مجتهد شود، اما در این اجتهاد فقط به روایت های دم دستی اکتفا کند و بین این که در یک بخش مثلاً مکاسب مجتهد شود. اما پیرامون آن کاملاً فحوص کند و نگذارد چیزی باقی بماند، کدام یک از این دو، أقرب به واقع است؟ ایشان فرمود: مسلم این دومی به واقعیت نزدیک تر است».

«ایشان در نماز چنان بود که بارها دیدم موقع نماز خواندن می لرزید».<sup>۳</sup> همچنین آیت الله فیاض یکی دیگر از شاگردان ایشان می گوید: «آیت الله سید عبدالهادی شیرازی مردی بسیار متین بزرگوار، با وقار و رعایت کننده آداب بود. از جهت اخلاقی ممتاز بود. مواظب بود که در محضر و مجلسش حرف لغو، غیبت و کلام نابجا گفته نشود و الا ناراحت می شد. هرکس که خدمت ایشان می نشست هم کسب علم می کرد و هم کسب اخلاق. در تقوی کامل بود».<sup>۴</sup>

زهد و پارسایی او به گونه ای بود که با آنکه در مقام زعامت و مرجعیت بود تا اواخر عمر در منزل استیجاری زندگی می کرد تا اینکه عده ای از مؤمنین، سه، چهار سال قبل از وفاتش خانه ای برای او خریدند.<sup>۵</sup>

این مرجع عالی قدر و فقیه فرزانه برای مداحان و ذاکرین امام حسین (ع) احترام ویژه ای قائل بود. به دلیل سیر و سلوک صاحب کشف و کرامت بود. از جمله روزی تعریف کرد که شبی صحرائی قیامت را

۱. نباء البشر فی قرن الرابع عشر، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۲۵۲.

۲. مجله حوزه، شماره ۱۹، ص ۲۰.

۳. عبدالله نصری، آفاق مرزبانی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۱.

۴. مجله حوزه، شماره ۱۸، ص ۲۹.

۵. مرکز تحقیق مدرسه ولی عصر (عج)، آموزگار جاوید، مرصاد، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۱.

در خواب دیدم که مراجع تقلید و فقها در صفی طولانی ایستاده‌اند و امام صادق (ع) به حساب آنها رسیدگی می‌کرد. دیدم تا نوبت به من برسد خیلی طول می‌کشد. دری آنجا بود به نام باب الحسین که کسی جلوی آن معطل نمیشد. رفتم که داخل شوم، جلویم را گرفتند و گفتند این در مخصوص اهل منبر و ذاکرین امام حسین (ع) است، شما که منبری نیستی!، از خواب بیدار شدم و تصمیم گرفتم هر شب جمعه برای بچه‌های خودم روضه بخوانم.<sup>۱</sup>

### مرجعیت

مقام بلند علمی، تدین و ورع ایشان باعث شد که بعد از رحلت آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا سید حسین قمی، خواص بر زعامت عامه ایشان متفق شوند. اما او از این مقام اعراض می‌کرد و نمی‌پذیرفت. تا اینکه عده‌ای از مردم عراق و ایران در تقلید به ایشان رجوع کردند و از ایشان رساله عملیه خواستند رساله ایشان چاپ شد و بارها تجدید چاپ گردید. هنگامی که آیت الله بروجردی (ره) در فروردین ۱۳۴۰ ش رحلت کردند، دامنه زعامت ایشان بسیار گسترده‌تر شد. اما این گسترش دامنه مرجعیت او را بسیار غمگین کرده بود و ترس از لغزشگاه‌ها در این مقام او را بارها گریان کرده بود.<sup>۲</sup> با این که بعد از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) مرجعیت عامه پیدا کرد، اما بسیار متواضع و ساده زندگی می‌کرد و هیچ‌گاه به مقام و عنوان، دل خوشی نداشت. او پیشوایی و مرجعیت دینی را با اکراه و فقط برای انجام تکلیف دینی پذیرفته بود.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد او می‌نویسد: «او از استوانه‌های استوار فقه و فردی است که بزرگان و دانشمندان، نسبت به دانش و فضل و کمالات وی اعتراف داشته و اهل فضل و دانش، او را به خاطر درس و بحث‌های عالمانه و پربارش می‌شناسند... او در علم لغت، منطق، تاریخ، حکمت و تفسیر، رجال و حدیث فقه و اصول متخصص گردید. در تمامی دانش‌هایی که برشمردیم فردی قوی، عمیق، خوش ذوق و بلیغ بود، و به دو زبان فارسی و عربی به خوبی شعر می‌سرود.»<sup>۳</sup>

### فتوای ضد کمونیسم

این فقیه بزرگوار از مراجع تقلید و علمای شجاع و مجاهدی بود که با حکومت جائزانه و کمونیست در عراق مخالفت کرد و همراه آیت الله العظمی سید محسن حکیم فتوا به کفر حزب کمونیست عراق داد.

محمدحسین حرزالدین در پاورقی کتاب معارف الرجال درباره فتوای آیت الله سید عبدالهادی شیرازی آورده است: وی از مراجع تقلید و علمای مجاهدی بود که مخالف حکومت و سلطه جائزانه حزب کمونیست عراق بود.

در آن زمان (سال ۱۳۷۸ق) سران و حاکمان عراق مردم بی‌گناه را می‌کشتند و به قدری نسبت به مردم عراق ستم و جنایت می‌کردند که نه هلاکوخان مغول در بغداد، این اندازه مرتکب جنایت شده بود و نه یهود در دیرباسین چنین جنایتی کرد. حاکم ستم پیشه عراق در آن زمان، عبدالکریم قاسم حتی

۱. افلاکیان خاک نشین، انتشارات شمس الشموس، چاپ چهارم، ص ۶۱.

۲. نقباء البشر فی قرن الرابع العشر، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴.

۳. گلشن ابرار، قم، معرفت، چاپ اول، ج ۴، ص ۴۴۰.

دست به تحریف قرآن می‌زد و آیات را کم و زیاد می‌کرد. این بود که آیت الله سید محسن حکیم و آیت الله سید عبدالهادی شیرازی فتوا به کفر حزب کمونیست عراق دادند. فتوای آیت الله شیرازی، در تاریخ هشتم شوال ۱۳۷۹ ق صادر شد. متن فتوا چنین بود: «السُّیُوعِیَّة ضلال و إحاد فلا يجوز الإلتناء إليها». کمونیسم، گمراهی و بی‌دینی است و جایز نیست کسی بدان منسوب باشد.<sup>۱</sup>

### برخی از شاگردان

شماری از بزرگان و فضلا و طلاب نجف، دست پرورده حوزه درس پر برکت ایشان می‌باشند که ما فقط به ذکر اسامی چند تن از مشاهیر آنان اکتفاء می‌کنیم؛ علامه محمدتقی جعفری، آیت الله محمدرضا مظفر، آیت الله شیخ محمود یوسفی غروی، آیت الله ابوالحسن شیرازی،<sup>۲</sup> محمدسعید عاملی، سید باقر احساسی و شیخ محمد طاهر بن عبدالله.<sup>۳</sup>

### آثار علمی

آثار علمی به یادگار مانده از ایشان بیشتر در فقه و اصول فقه بوده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:  
 ۱. داراسلام؛ دارای هزار فرع از فروع اسلامی ۲. رساله‌ای در لباس مشکوک ۳. کتاب الصوم ۴. کتاب الزکاة ۵. رساله‌ای در نجاسات و مطهرات ۶. رساله‌ای در استصحاب، ۷. کتاب حواله ۸. کتاب رضاع ۹. کتابی در اجتماع امر و نهی ۱۰. رساله عملیه فارسی و عربی.<sup>۴</sup>

### نابینایی

آیت الله شیرازی در سال ۱۳۶۹ ق بر اثر بیماری نور هر دو چشم خود را از دست داد. شاگردان ایشان از این پس از درس و بحث ایشان محروم شدند. و چون معالجات در عراق نتیجه‌ای نداشت. قرار شد ایشان را برای معالجه به تهران بیاورند. مردم مسلمان شهرهای مختلف عراق و ایران که در مسیر حرکت ایشان قرار داشتند مشتاقانه به دیدار مرجع خویش می‌شتافتند و به گرمی از او استقبال می‌نمودند. در تهران ایشان را به بیمارستان فیروز آبادی بردند و معروف‌ترین چشم‌پزشکان به معالجه ایشان پرداختند.

امید فراوانی به بهبودی و شفای چشمان ایشان بود اما این امر واقع نشد. بعد از آن، ایشان به زیارت امام رضا(ع) و حضرت معصومه(س) مشرف گردید و همچنین با علما و طلاب حوزه‌های علمیه مشهد و به خصوص قم دیدار داشت و حضرت آیت الله بروجردی را هم در قم ملاقات کرد.

پس از بازگشت به نجف با آنکه از نابینایی رنج می‌برد اما این بیماری به تدریس و زعامت ایشان لطمه‌ای وارد نکرد بلکه مانند سابق به تدریس و حل و فصل مشکلات مشغول شد، ولی هرگز تدریس و امامت را ترک ننمود و در عین نابینایی به امور خود اقدام می‌کرد و به انجام واجبات و وظایف خود ادامه می‌داد هرچه از استفتائات و مسائل شرعی از اطراف و اکناف می‌رسید برایش

۱. حرزالدین، محمد، معارف الرجال، ج ۲، ص ۷۸.

۲. گلشن ابرار، ج ۴، ص ۴۴۱ و ۴۴۲.

۳. معارف الرجال، ج ۲، ص ۸۱.

۴. تقیاء البشر فی قرن الرابع عشر، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۲۵۵.

خوانده می‌شد و او اشراف و توجه کافی به آنها داشت و پاسخ می‌داد مدتی به این منوال امور استمرار داشت.

پس از مدتی برای انجام جراحی چشم بار دیگر ایشان را به ایران آوردند، به امید موفقیت به عمل جراحی و معالجات چشم پرداخت. اما از عمل جراحی هم توفیقی حاصل نشد، دوباره به نجف اشرف بازگشت<sup>۱</sup> و به خدمات دینی و وظایف مرجعیت استمرار بخشید در این مدت تعداد کثیری از مراجع و زعمای دینی یکی پس از دیگری به رحمت خدا نائل می‌شدند بیشتر مقلدین آنان به ایشان مراجعه می‌نمودند.

### احترام متقابل آیات عظام بروجردی و سید عبدالهادی شیرازی

آیت الله محسنی ملایری فرموده است: آیت الله سید عبدالهادی شیرازی برای معالجه چشم به ایران آمده بود و برای زیارت حرم ملکوتی حضرت فاطمه معصومه (س) به قم آمدند. بنای ایشان بر آن بود که بی سر و صدا و بدون دید و بازدید بگذرانند، خواستند که به دیدار آیت الله بروجردی بروند (با آن که آیت الله بروجردی) به خاطر عدم اطلاع از آمدن ایشان، به دیدن ایشان نیامده بودند. در بین راه به مرحوم آیت الله سید علی یتربی فرمودند: از این جا تا منزل آقای بروجردی چقدر راه است؟ جواب داد، بعد ایشان فرمودند پیاده برویم تا فضیلت ببریم. وقتی به خدمت آیت الله بروجردی رسیدیم و از پله که بالا می‌رفتیم دیدیم آیت الله بروجردی عصبانی هستند از این که چرا اطلاع نداده ایم که آیت الله سید عبدالهادی شیرازی به قم تشریف آورده اند.

در بین صحبت‌ها مرحوم سید عبدالهادی به آیت الله بروجردی فرمودند: «من به شیخ نصرالله خلخالی گفتم که برای برکت سفره ما، نان آقای بروجردی را برای ما بیاورند».

با آن که ایشان (سید عبدالهادی) بعد از وفات مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تام بودند، بعد از اتمام مکالمات دیدیم مرحوم آقای بروجردی به زحمت بلند شدند و جلوتر از ما حرکت کردند و رفتند کفش حاج سید عبدالهادی را جفت کردند.

### ارتحال ملکوتی

این عالم ربانی که به حق یکی از مفاخر عالم تشیع بود، پس از یک عمر تلاش خالصانه در راه اسلام و نشر معارف اهل بیت (ع) و تحقیق، تدریس، تألیف و تربیت شاگردان فاضل، زمین گیر و بستری شده بود. علامه جعفری می‌گوید: یک روز خدمت آقا سید عبدالهادی شیرازی رفتم، دیدم در بستر بیماری قرار گرفته و از شدت درد و ناراحتی ناله می‌کند. عرض کردم: آقا چیزی نیست، انشاء الله هرچه زودتر بهبود یافته و سلامتی خویش را به دست می‌آورید، ایشان با یک حالت خاص فرمودند:

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو

گفتا چه کنم، خانه فرود می‌آید<sup>۲</sup>

سرانجام آیت الله سید عبدالهادی شیرازی عصر روز جمعه دهم صفر ۱۳۸۲ ق، در اثر سکته قلبی دعوت حق را لبیک گفت و به رحمت ایزدی پیوست. بعد از غروب خبر وفات این مرجع بزرگ در نجف

۱. نباء البشر فی قرن الرابع العشر، قسم الثالث من الجزء الاول، ص ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴.

۲. گلشن ابرار، ج ۴، ص ۳۱ و ۳۲.

منتشر گردید و سیل جمعیت روانه کوفه شد. پیکر پاک ایشان را در آب فرات غسل دادند و کفن کردند و شب به مسجد یونس پیامبر بردند. اول صبح جنازه را بر روی دوش مردم متدین، ابتدا به مسجد کوفه بردند. لحظه به لحظه بر سیل جمعیت افزون می‌شد و راه از کثرت جمعیت تنگ‌تر می‌شد و شهر تعطیل گردید.

سپس جنازه را برای زیارت به حرم حضرت مسلم بن عقیل (س) بردند و از آنجا بر روی دست تا نجف اشرف تشییع کردند. تمام علماء و بزرگان نجف در مراسم شرکت کردند و شهر نجف تعطیل شد. آیت‌الله خوبی (ره) بر پیکر ایشان نماز گذاردند و جنازه را پس از زیارت حرم حضرت امیر المؤمنین (ع) در جوار بارگاه ملکوتی امیرمؤمنان (ع) و در کنار قبر میرزای شیرازی به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

#### دیدگاه‌ها

مجله مکتب اسلام پس از وفات آیت‌الله شیرازی در شماره هفتم خود نوشت: فوت ناگهانی آیت‌الله شیرازی تأسف عمیقی در عموم طبقات مسلمانان و شیعیان به جای گذارد و جامعه تشیع را غرق ماتم و عزا ساخت. در بسیاری از نقاط تعطیل عمومی شد و در تمام شهرستان‌ها مخصوصاً در قم و نجف اشرف مراسم سوگواری و یاد بود آن عالم عالی قدر برپا گردید و میلیون‌ها نفر در این مراسم شرکت کردند و مراتب تجلیل و احترام را نسبت به مقام شامخ آن بزرگوار ابراز داشتند.<sup>۲</sup>

**کتابشناسی آثار:** خانبابا مشار<sup>۳</sup> از فهرست نگاران و کتاب‌شناسان بزرگ ایران درباره ایشان نکاتی دارد و گزارش او از زندگی و کارنامه علمی ایشان اینگونه است: حاج سید عبدالهادی بن اسماعیل حسینی شیرازی (۱۳۰۰-۱۳۸۲ق)

در سنه ۱۳۰۰ق متولد شده. پس از تکمیل مقدمات و سطوح در سامراء به سال ۱۳۲۶ق به نجف مهاجرت کرده و به تحصیلات خود ادامه داد. بعد از وفات آیت‌الله خراسانی به سامراء مراجعت نموده و در سال ۱۳۳۷ق برای بار دوم به نجف رهسپار و نزد شریعت اصفهانی به استفاده پرداخته و پس از وفات وی به افاده و تدریس فقه و اصول فقه پرداخته است و تا آخر عمر در نجف اقامت داشت و بعد از وفات آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی یکی از مراجع بزرگ تقلید بود. در عصر روز جمعه دهم صفر ۱۳۸۲ق در شهر کوفه وفات یافت و در نجف اشرف مدفون گردید. آثار باقیمانده از ایشان عبارتند از:

۱. تعلیقة علی عروة الوثقی (عربی): چاپ نجف، ۱۳۷۱ق، سربی، وزیری، ۷۹ص.

۲. ذخیره العباد لیوم المعاد، طهران، بی‌تا، سربی، رقعی، ۲۹۸ص.

۳. الرضاع (عربی)، تقریر سید عبدالهادی شیرازی، تحریر میرزا محمدتقی تبریزی، نجف ۱۳۷۲ق، سربی، رقعی، ۱۱۰ص.

۴. مناسک، نجف، بی‌تاریخ، سربی، رقعی، ۹۱ص

۵. وسیلة النجاة (عربی)، نجف، ۱۳۷۴ق، سربی، رقعی، ۱۸۸ص.

۱. همان، ص ۱۲۵۴.

۲. مجله مکتب اسلام، شماره ۷، مرداد ۱۳۴۱، ص ۳۱ و ۳۲.

۳. خانبابا مشار، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۳ش، ص ۳۲ و ۳۳.

### مآخذ

- باقری بیدهندی، ناصر، دانشوران روشندل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۷.
- جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، گلشن ابرار، قم، معروف، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- حرزالدین، محمد، معارف الرجال، جلد دوم، قم، کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۵ هـ ج ۲، ۷۹.
- شریف رازی، محمد، گنجینه دانشمندان تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۵.
- الطهرانی، آقا بزرگ، نقباء البشر فی قرن الرابع عشر، مشهد، دارالمرتضی، قسم الثالث من الجزء الاول، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.
- مجله مکتب اسلام، شماره ۷، مرداد ۱۳۴۱.
- مرکز تحقیق مدرسه ولی عصر (عج)، آموزگار جاوید، مرصاد، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- مشار، خانابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، بی جا، بی نا، ۱۳۴۳ ش.
- مصاحبه با آیت الله فیاض، مجله حوزه، شماره ۱۸.
- مصاحبه با علامه جعفری، مجله حوزه، شماره ۱۹.
- نصری، عبدالله، آفاق مرزبانی (گفتگو با علامه جعفری)، سروش، ۱۳۷۷.
- هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، افلاکیان خاک نشین، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، چاپ چهارم، بی تا.

**فصل دوم:**  
**فعالين و كوشندگان مدني**





## عبدالله معطری

زندگی استاد عبدالله معطری با تاریخ تحولات نابینایی در شیراز گره خورده و این دوران نمی‌توان از هم جدا و منفک نگریست. زیرا استاد معطری از بدو شروع تعلیم و تربیت نابینایان حضور داشته و تاکنون در همه تحولات حضور و مشارکت مستقیم و غیرمستقیم داشته است. حوادث نابینایی از سال ۱۳۴۰ به بعد مستند است و گزارش‌هایی دال بر آن وجود دارد. اما آیا قبل از سال ۱۳۴۰ در این زمینه تلاشی و فعالیتی بوده یا نه فعلاً سند و مدرک یا گزارشی در دست نداریم. شواهد و قراین کلی حاکی است که فعالیت‌هایی پیش از ۱۳۴۰ وجود داشته است. زیرا کریستوفل آلمانی در سال ۱۲۸۸ ش به تبریز آمد و اقداماتی در زمینه آموزش نابینایان، تأسیس مدرسه و نیز جذب این قشر به مسیحیت و اشتغال به تبشیر ترسایبی آغاز کرد. یعنی ۵۲ سال قبل از اینکه واقرشاک میرزاخانینان به معطری آموزش انجیل بریل بدهد، کریستوفل در چند شهر کارش را آغاز کرده بود. طی این سال‌ها بعید است دامنه فعالیت‌های کریستوفل و شاگردان و مکتبش به شیراز نرسیده باشد. دلیل سند و قرینه دوم اینکه میرزاخانینان کشیش و مبشر نابینا قبل از آشنایی با معطری در شیراز حضور داشته و مهم‌تر از او بیمارستان مرسلین سال‌ها قبل کارش را شروع کرده بود. حتماً مبشرین دیگر در این بیمارستان حضور داشته و حتماً با نابیناهای دیگر ارتباط داشته‌اند.

دلیل سوم اینکه کلیسای شمعون در وسط شیراز و چند کلیسای دیگر سال‌ها قبل از ۱۳۴۰ در شیراز فعالیت تبشیری داشته‌اند. نیز یکی از فعالیت‌های این مراکز جذب معلولین و نابیناها و گسترش مسیحیت از طریق آنان بوده است. دلیل چهارم موقعیت سوق الجیشی شیراز است. شیراز در جنوب ایران و جزء مهم‌ترین حدود ایران از طریق شهرهای ساحلی دریا مثل بوشهر و نیز مسیر مواصلاتی ایران به سوی عراق، کویت و عربستان سعودی بوده است. وقتی استعمارگران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ش از مرزهای جنوب به ایران آمدند اولین محلی که اقامت یافتند شیراز بود. بعید است مبشرین همراه استعمارگران در شیراز فعالیت جذب نابینا نداشته باشند.

به هر حال تنها مدرکی که داریم اظهارات آقای معطری است که در سال ۱۳۴۰ او و دو تن دیگر نزد کشیشی نابینا فراگیری خط بریل را شروع کردند. اما نباید به این سند بسنده کرد و لازم است به کاوش پرداخت و تا حدی پیش رفت و تحقیق کرد تا مسلم و قطعی شود که فعالیتی پیش از ۱۳۴۰ در این زمینه نبوده و ۱۳۴۰ مبدأ شروع تعلیم نابینایی در شیراز است یا اسناد دیگری کشف گردد و معلوم شود اقدامات و فعالیت‌های دیگری بوده است.

اما فعالیت‌ها آموزشی و فرهنگی نابینایی شیراز از سال ۱۳۴۰ تاکنون یعنی طی ۵۴ سال دارای این مراحل بوده است:

آموزش انفرادی

تأسیس اولین مرکز آموزشی وابسته به کلیسا

تأسیس مدرسه مستقل نابینایان شیراز

تأسیس مدرسه شوریده در میدان کلبه شیراز

تلاش می‌کنیم هر یک از این مراحل را توضیح دهیم.

## آموزش انفرادی

مسیحیت به ویژه ارامنه از نیمه دوم سده ۱۳ ش در ارمنستان، آذربایجان و ترکیه دچار حوادث هولناکی شده بودند. مهم‌ترین کشتار ارامنه توسط دولت عثمانی بین سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۶ م / ۱۲۷۳-۱۲۷۵ ش بود. نیز مجدداً در ۱۹۱۵ م / ۱۲۹۴ ش ده‌ها هزار ارمنی در سوریه شمالی و کیلیکیا قتل عام شدند.<sup>۱</sup> همچنین از حدود ۱۲۸۰ ش به بعد تنش و درگیری بین ترک‌های آذربایجان و ارامنه در ارمنستان برقرار بوده و هزاران ارمنی و ترک کشته شدند. همه این منازعات موجب شد کلیساهای مرکزی پروتستان و کاتولیک توجهی به منطقه نموده و کشیش‌هایی را جهت رسیدگی اعزام کند. از جمله کشیش‌هایی که از آلمان به ترکیه آمد، کریستوفل بود. شرایط اقامت و کار برایش در ترکیه سخت شد، از این رو در ۱۲۸۸ ش فرار کرد و به ابرین و تبریز آمد. او مأموریت رسیدگی به ایتم و معلولین باقی مانده از جنگ را برعهده داشت. مهارت‌های مثل خواندن و نوشتن خط بریل را می‌دانست، به ویژه نابیناها را به خوبی می‌شناخت. لذا درصدد برآمد مرکزیتی برای مسیحیت در شرق ایجاد کند. به هر حال در تبریز مدرسه‌ای برای نابیناها دایر کرد، سپس به اصفهان رفت و در این شهر هم مدرسه‌ای برای نابیناها دایر کرد. مدرسه کریستوفل در اصفهان در واقع مرکز اقدامات و فعالیت‌های تبشیری و آموزش نابینایان در راستای تبشیر مسیحیت بود.

الگویی که کلیسا در اصفهان اجرا کرد سعی کرد در شهرهای بزرگ دیگر مثل شیراز اجرا کند. ساختار الگو اینگونه بود که دو ساختار عمومی و نخبه مرتبط با هم زیر نظر کلیسا کار می‌کردند. یعنی مرکزی برای جذب افراد مستعد و آموزش آنها به نام خدمت به عامه مردم و رسیدگی به نیازهای انسان‌های نیازمند دایر می‌کردند، همچنین مرکزی هم برای عموم مردم مثل بیمارستان عیسی بن مریم اصفهان دایر می‌کردند. نخبه‌های آموزش دیده در مرکز عمومی به تبلیغ می‌پرداختند و برای مردم انجیل می‌خواندند. همین الگو را در شیراز اجرا کردند. بیمارستان مرسلین را برای کارهای عمومی و مرکز آموزشی برای افراد نخبه دایر کردند. محور این کار کشیشی به نام واقرشاک میرزاخانین بود. او نابینا و ساکن بیمارستان بود.

البته در اصفهان کلیسا عمدتاً دو شعبه داشت آلمانی‌ها مدرسه کریستوفل را دایر کرده بودند و انگلیسی‌ها مدرسه نابینایان دخترانه نور آیین را داشتند. اما میرزاخانین نماینده کلیسای انگلستان بود و با شاخه انگلیسی در اصفهان ارتباط داشت.

استاد معطری سال ۱۳۴۰ باخبر می‌شود کشیشی در شیراز هست که خط بریل می‌داند و آموزش هم می‌دهد. به سراغ او می‌رود و قرار می‌شود هر جلسه پنج تومان بگیرد و بریل را به معطری و غلامعلی حساس و عبدالباقر فاضلی آموزش دهد. آموزش الفبای بریل یک ماه طول می‌کشد. متن درسی آنها انجیل متاع بود و آقای معطری می‌گوید در آن زمان هیچ متن دیگر نبود.<sup>۲</sup> یعنی معلوم می‌شود هنوز قرآن بریل نیامده بود.

نیز لوح و قلم ساخت آلمان برای اینها تهیه می‌کند.

۱. دانش گستر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. مصاحبه با استاد معطری.

این سه نفر که نزد میرزاخانین بریل دیدند اولین نسل نابینایانی هستند که در شیراز نزد کشیش نابینا آموزش دیدند. اما همه وسایل آموزشی و متن آموزشی آنها آلمانی بود. معلوم است کلیسای آلمان در منطقه فعال بوده است.

اگر پیش از این سه نفر در شیراز آموزش بریل و آموزش نابینایی نبوده باشد، معلوم می‌شود آموزش نابینایی حدود پنجاه سال از تبریز و اصفهان تأخیر داشته است.

#### تأسیس مرکز آموزش نابینایان وابسته به کلیسا

دکتر جکوب ویلدن از طرف اتحادیه کلیساهای هلند در سال ۱۳۴۰ به ایران آمد تا در مراکز استان‌ها کلیسا دایر کند. قبل از رفتن به شیراز ویلدن در اصفهان مشغول بود و معلم در مدرسه پسرانه کریستوفر و در مدرسه دخترانه نور آیین بود. اولین اقدام او تأسیس مرکز و جایی برای نابینایان شیراز بود. پس از بررسی‌ها به این نتیجه نابینایان شیراز را از نظر سازمانی به مدرسه شبانه‌روزی وابسته به سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی وابسته کند و این مدرسه حامی و پشتیبان آنها باشد.

مرحوم سید جعفر نجفی مدیر مدرسه شبانه‌روزی آقای غلامعلی حساس را به عنوان معلم و مدیر بخش نابینایان تعیین می‌کند. سه نابینا قبلاً در مدرسه شبانه‌روزی به نام‌های آقایان علی‌زاده، یوسف علی لاری و نعمت ابراهیمی بودند و شاگردان جدیدی مثل آقای مرادی هم جذب شدند. برای محل تشکیل کلاس‌ها، در محله غسلخانه شیراز، در یک کاروانسرا، اتاقی اجاره می‌کنند. اما سطح فرهنگ مردم محله غسلخانه و کاروانسراها بسیار پایین بوده و نابیناها را اذیت و آزار می‌نمودند. از این رو مدیریت تصمیم گرفت محل تشکیل کلاس را تغییر دهد ویلدن با کلیسای شمعون مذاکره می‌کند و اتاقی از کلیسا اجاره می‌کند و کلاس آموزش نابینایان شیراز در سال ۱۳۴۱ در کلیسای شمعون تشکیل می‌شد. آقای معطری هم از همان سال ۱۳۴۱ با کلیسای شمعون و دانش‌آموزان نابینا ارتباط داشت. استاد تا اردیبهشت ۱۳۴۴ در کلیسا قرآن تدریس می‌کرد. تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۴۴ کلیسا نسبت به تدریس قرآن بریل او، اعتراض و در واقع او را از کلیسا بیرون کردند.

وقایع سال ۱۳۴۴ اینگونه بود، محمدرضا شاه در اردیبهشت ۱۳۴۴ مثل هر سال به شیراز رفته بود و به هنگام زیارت از شاه چراغ شیخ سلیمان محسنی شاگرد استاد معطری، اعتراض می‌کند و می‌گوید چرا ما باید وابسته به کلیسا باشیم و در کلیسا درس بخوانیم و شاه دستور می‌دهد، تحصیل نابینایان زیر نظر مؤسسه لاینز برود.

لازم به تذکر است. از سال ۴۱ تا ۴۴، مخارج دانش‌آموزان نابینا توسط دکتر ویلدن پرداخت می‌شد و محل آنها هم ابتدا در کاروانسرا و سپس در کلیسای شمعون بود ولی مدیریت آن را سازمان خدمات شاهنشاهی برعهده داشت.

#### تأسیس مدرسه مستقل نابینایان شیراز

پس از اینکه آموزش نابینایان از کلیسا مستقل و زیر نظر مؤسسه لاینز قرار گرفت، قرار شد موقتاً به یکی از مدارس شاه چراغ بروند تا شهریور برایشان جایی در نظر بگیرند. ابتدا به مدرسه منصوریه رفتند، سپس به مدرسه مهذب که وابسته به منصوریه و کاملاً تخریب شده بود رفتند. مدرسه مهذب توسط مذهب الدوله بنیان نهاده شده است.

اما حادثه مهمی اتفاق افتاد و طلاب مدرسه منصوبه قیام کردند و می گفتند نایب‌نایان می خواهند مدرسه منصوبه را از ما بگیرند. البته به نظر می‌رسد عوامل دیگری در اعتراض طلاب دخیل بود. مثل تحصیل نایب‌نایان در کلیسا و آموختن انجیل و حساسیت منفی مردم به نایب‌نایان در شکل‌گیری قیام و اعتراض بی‌تأثیر نبود. سپس به مدرسه‌ای به نام شاه چراغ رفتند. زیرا تابستان این مدرسه تعطیل بود و طلاب به شهرستان‌ها و دهات رفته بودند و مدرسه خالی از سکنه بود.

چند روز در این مدرسه بودند که سید جعفر نجفی رئیس اداره خدمات اجتماعی شاهنشاهی در شیراز به آقای معطری زنگ می‌زند که آپارتمانی در خیابان وصال برای آنها اجاره کرده است. بنابراین از مهرماه ۱۳۴۴ نخستین مدرسه مستقل نایب‌نایان در شیراز دایر می‌شود. آقای معطری پس از انتقال به این آپارتمان تابلویی برای آن تهیه می‌کند به نام «آموزشگاه نایب‌نایان شوریده شیراز». این آموزشگاه نخستین مدرسه مستقل برای آنان بوده است.

در همین سال سه دانش‌آموز به اداره آموزش و پرورش جهت امتحانات نهایی ششم ابتدایی معرفی شدند. نام آنها عبارت بود از: یوسف علی لاوی، غلامرضا علی‌پور و مهدی مرادی. اینان اولین گروه از دانش‌آموزان نظام جدید آموزشی بودند.

در مقایسه با اصفهان، جریان مستقل و آنتی کلیسا در حوزه نایب‌نایی در سال ۱۳۴۸ در ساختمان قائمیه که آیت‌الله شمس‌آبادی به مدیریت ابابصیر داده بود، شروع به کار کرد و آموزش نایب‌نایان در سال ۱۳۴۸ یعنی چهار سال پس از شیراز آغاز شد. نیز تفاوت‌های دیگر بین جریان آموزشی نایب‌نایان شیراز و اصفهان به چشم می‌خورد. مدیریت و رهبری جریان اصفهان برعهده روحانیت و خیرین بازار بود و امور علمی را معلمین آموزش و پرورش برعهده داشتند. اما جریان شیراز دولت و سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی و در مرحله بعد لاینز مدیریت را برعهده داشتند. و در مقام اجرا هم بعضی از معلمین به اضافه کسانی مثل آقای معطری که آموزش و پرورش نبود کار را برعهده داشتند.

لازم است توضیحی درباره لاینز بدهم، سازمان لاینز جهانی Lions International، سازمان بین‌المللی غیرسیاسی و غیر مذهبی متشکل از ارباب حرف و مشاغل است. بنیانگذار آن ملوین جونز mlvin Jones در ۱۹۱۷م در شیکاگو است. هدفش پیگیری بهبود وضعیت مدنی و آموزشی و بهداشتی و همکاری بین‌المللی جوامع است. حدود دو هزار عضو دارد و پنجاه هزار انجمن زیر مجموعه دارد. از بزرگ‌ترین سازمان‌های خدمات‌رسانی در نوع خود به ویژه در زمینه نایب‌نایان و کم‌بینایان است. مقر آن در شیکاگو است. سال‌های ۱۳۴۰ به بعد آقای دکتر علوی که چشم‌پزشک است نماینده این سازمان در ایران بود و خدمات بسیار انجام داده است. پس از پیروزی انقلاب اموال این سازمان مصادف شد و متهم به فرمایشی‌گری شدند. صحت و سقم این اتهام را نمی‌دانیم. اما در شرایطی که کسی حاضر نبود به نایب‌نایان کمک کند لاینز خدمات خوبی داشت مثلاً در سال ۱۳۴۹، ۱۸ دستگاه مینی‌بوس نو خرید و به مدرسه شوریده و مدارس استثنایی در شهرهای مختلف داد. نیز پس از این سال مجدداً ماشین جهت تردد داد و آلات موسیقی فراوان دادند.

البته پس از سال ۴۹ لاینز مستقیم کمک نمی‌کرد بلکه از طریق غیر استثنایی کمک می‌نمود. آقای معطری در مصاحبه خود به بسیاری از خدمات لاینز اشاره کرده است.

### تأسیس مدرسه شوریده در میدان کلبه

تا سال ۱۳۴۹ که ساختمان مدرسه ناینیایان تثبیت شد، همواره مشکل ساختمان داشتند. ساختمان استیجاری خیابان وصال کلاً یک اتاق داشت و برای اهداف آموزشی ناینیایان کوچک بود. ساختمانی با همکاری دکتر علوی و دانشگاه پهلوی شیراز در خیابان زند برای این منظور ساخته شد اما پس از ساخته شدن در سال ۴۷، دانشگاه مدعی شد به آن ساختمان نیاز دارد و به ناینیایان نداد. مجدداً ساختمانی در کنار حافظیه با کمک مالی لاینز ساخته شد ولی به دانشگاه ادبیات اختصاص یافت. باغ بزرگی در میدان کلبه (ضلع جنوبی میدان) وجود داشت که متعلق به ورثه رئیس العلمای ریاستی است. لاینز این باغ را به مدت ۹۹ سال از آقای ریاستی به مبلغ ۱۲۰/۰۰۰ تومان اجاره کرد. پس از ۹۹ سال زمین و ساختمان‌های بنا شده در آن ملک ریاستی‌ها قرار می‌گیرد. پس از اجاره ساختمان وسیعی برای آموزش و امور فرهنگی ناینیایان ساخته شد و در سال ۱۳۴۹ توسط محمدرضا شاه افتتاح گردید. در واقع آموزشگاه خیابان وصال به اینجا منتقل شد و نامش را مدرسه شوریده شیراز گذاشتند. هنوز این مدرسه پابرجاست و در سفر اخیر به شیراز عکس‌هایی از آنان گرفتیم که در پایان می‌آورم. اما درباره میدان کلبه و ساختمان جدید گفتنی است که بین حافظیه و سعدیه قهوه‌خانه‌ای به نام کلبه قرار داشت. تقریباً در آخر شهر و در جنوب شهر بود و مردم در ایام تعطیلی و جمعه‌ها به کلبه می‌رفتند و غذای کلبه در شیراز معروف بود.

در کنار کلبه باغ مشجر و زیبایی ریاستی قرار داشت. زمین آن حدود یک هکتار بود، حدود سه هزار متر ساختمان شامل کلاس، کارگاه، خوابگاه، قسمت اداری، سرویس بهداشتی در آنجا ساختند. ساختمان‌ها از ضوابط مناسب‌سازی و مهندسی ناینیایان بهره‌مند بود.

در خیابان کشتی جدید، میدان بزرگی جنب مدرسه احداث شده و چند بلوار در سمت‌های میدان ساخته شده است. هنوز در کنار مدرسه باغات و فضاهای سبز دیده می‌شود. در نخستین سال احداث مدرسه شوریده در میدان کلبه، کمبودهای دیگر با رئیس اداره آموزش و پرورش مطرح شد و ایشان درصدد رفع مشکلات برآمد. از جمله معلم کم داشتند و قرار شد معلمین صلاحیت‌دار مثل آقای محمدحسن وجدانی دعوت شوند. ایشان در فیروزکوه مأموریت آموزشی داشت و برای تدریس به شیراز دعوت شد. پس از وجدانی خانم مهرانگیز حسن شاهی در مهرماه ۴۹ از طرف آموزش و پرورش به مدرسه شوریده مأموریت یافت.

یک نکته مهم این است که مدیر و رئیس اصلی آموزشگاه شوریده در خیابان وصال و بعد مدرسه شوریده در میدان کلبه در واقع آقای عبدالله معطری بود. ایشان تجربه و تخصص و دانش فراوان در حدّ دکترا داشت ولی چون بعد از ششم ابتدایی آموزش و پرورش از ادامه تحصیل او ممانعت کرده بود و ایشان مدرک ششم داشت از این‌رو کسان دیگر که مدرک داشتند مثل آقای نجفی، در شرایطی که نیاز بود، به عنوان رئیس مطرح می‌شدند. اولین مدیر رسمی مدرسه که حکم آموزش و پرورش گرفت اصغر سعادت بود. او جزء کادر عادی آموزشی بود و تخصص آموزش ناینیایان را نداشت. بعد از اینکه حکم ریاست دریافت کرد در دوره آموزش کم‌توانیایان ذهنی شرکت کرد و مدرک گرفت.

### ورود به جامعه مدنی

ناینیایان شیراز پس از گذر از چهار مرحله پیشین به سواد، دانش دست یافتند. از این‌رو زمینه‌ها و شرایط اولیه ورود به مناصب و پست‌های اجتماعی را به دست آوردند. پس از سال ۱۳۵۰ هر چه جلوتر

می‌آییم با شخصیت‌های فرهیخته و صاحب فضائل بیشتر از جامعه نابینایان برخورد می‌کنیم. لازم است تاریخ جامعه و فرهنگ نابینایان از سال ۱۳۵۰ تاکنون و تحولات این جامعه تدوین گردد. کتابی درباره تاریخ و فرهنگ نابینایی در شیراز تألیف و آماده نشر است و در آنجا به این مباحث تاریخی پرداخته‌ایم. اما این کتاب چون ویژه استاد معطری است فقط به نقش‌ها و فعالیت‌های ایشان در ارتقا و توسعه جامعه نابینایان شیراز به اجمال می‌پردازیم و امید است دیگر پژوهشگران این اجمالات را به تفصیل تجزیه و تحلیل کنند:

#### ۱- نقش ارتباطی

استاد معطری نقش رابط و پیوند دهنده مراکز و شخصیت‌ها را در طول چند دهه برعهده داشته است. ایشان به دلیل اینکه پدرش از مشاهیر شیراز بود و خانه‌شان محل رفت و آمد مشاهیر بوده لذا از نوجوانی و جوانی با بزرگان ارتباط داشته است. وقتی در جامعه نابینایی سمت و مقام پیدا کرد از ظرفیت و تجارب خود استفاده کرد تا با ایجاد ارتباطات جدید، مشکلات زودتر رفع گردد.

۲- داشتن امکانات و تسهیلات مالی و استفاده از آنها در راستای تأمین معیشت و رفاه نابینایان.

۳- حساب شده با کلیسا مبارزه کرد و نابینایان را از کلیسا جدا و منتقل نمود.

۴- روش آموزشی خاصی داشت به طوری که دانش‌آموزان ایشان سطح عالی نمره را داشتند. این شیوه را آقای وجدانی توضیح داده است.

۵- ایجاد انگیزه‌های مختلف در دانش‌آموزان نابینا برای جذب آنها به تحصیل مثل دادن کرایه رفت و برگشت.

#### مجتمع آموزشی نابینایان شوریده شیرازی<sup>۱</sup>

در اواخر دهه ۱۳۳۰ مدرسه کریستوفل توسط آلمانی‌ها در اصفهان و مدرسه نور آیین توسط آمریکایی‌ها در شهر اصفهان برای آموزش نابینایان تأسیس شده بود.

اتحادیه‌ی انجمن نابینایان هلند زیر نظر دکتر ویلدن در سال ۱۳۴۰ تصمیم به تأسیس مدرسه نابینایان در سه شهر شیراز، کرمان و اهواز گرفت. که در کرمان موفق نشدند. اما در شیراز مدرسه شوریده و در اهواز مدرسه رودکی تأسیس گردید.

در شیراز این مدرسه زیر نظر آقای نجفی که مسئول سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی بود در اتاقی در محله دروازه قصابخانه در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید و آقای حساس که خود نیز نابینا بود آموزش دانش‌آموزان نابینا را به عهده گرفت اما فقر فرهنگی مردم موجب اذیت و آزار دانش‌آموزان نابینا در آن محله بود و بچه‌های نابینا مورد حمله‌ی بچه‌های آن محله واقع می‌شدند و اغلب به آنان سنگ پرتاب می‌کردند. این امر موجب شد تا آقای نجفی با رایزنی‌ها و پیگیری‌های مکرر اتاقی را در کلیسای شهر شیراز که در خیابان خیام در مجاورت بیمارستان مرسلین که متعلق به مسیحیان بود ماهی ۵۰ تومان کرایه کنند که در این امر موفق شدند و دانش‌آموزان نابینا از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ در این مکان برای فراگیری و آموزش حاضر می‌شدند.

۱. این نوشته توسط حسین امید (از شاگردان مجتمع آموزشی شبانه‌روزی شوریده شیراز) نوشته و به تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۸۹

از سوی دیگر آقای عبدالله معطری که خود بر اثر بیماری آبله نابینا شده بود خط بریل را از آقای میرزاده که از مبلغین دین مسیح بود فراگرفت و در کلیسا نیز به آموزش دانش‌آموزش نابینا مشغول شد. در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ محمدرضا پهلوی در سفری که به شیراز داشت هنگامی که از شاه چراغ دیدن می‌کرد یکی از نابینایان به نام شیخ سلیمان که لباس روحانی بر تن داشت در شاه چراغ به شاه اعلام که ما چقدر بدبخت شده‌ایم که برای آموزشمان به کلیسا پناه ببریم در آن شب از طرف مسئولین شهر به آقای معطری تماس گرفته می‌شود و مشکل را جویا می‌شود و ایشان نیز مشکلات دانش‌آموزان را مطرح می‌کند با پیگیری‌های مکرر آقای معطری در مهر ماه ۱۳۴۴ ساختمانی کوچک در طبقه دوم خیابان وصال متشکل از یک اتاق بزرگ جهت کلاس و یک اتاق برای انبار و دفتر به آنان اختصاص دادند. و با پیگیری‌های مکرر آقای معطری قرار می‌شود ماهی بیست تومان جهت ایاب و ذهاب دانش‌آموزان نابینا از طرف آقای نجفی به آنان پرداخت شود.

در اواخر دهه ۱۳۴۰ سه ساختمان برای تأسیس مدرسه شوریده ساخته می‌شود نخست در خیابان زند ساختمان بزرگ توسط بنیاد رضا پهلوی و باشگاه لاینز ساخته می‌شود که توسط دانشگاه پهلوی تصرف شد و دانشگاه مهندسی در آنجا تأسیس گردید سپس در چهار راه ادبیات ساختمانی دیگر ساخته شد که باز هم توسط دانشگاه تصاحب گردید و در سال ۱۳۴۹ ساختمان کنونی مجتمع نابینایان شوریده در میدان کلبه ساخته می‌شود که هزینه ساخت آن توسط بنیاد پهلوی و باشگاه لاینز و سیصد هزار تومان کمک توسط دکتر علویان رییس بنیاد پرداخت شد. و در سیزده آبان ۱۳۴۹ توسط محمد رضا شاه شخصاً افتتاح می‌گردد.

در آن زمان مجتمع با حدود چهل دانش‌آموز شروع به کار کرد مدیریت آموزشگاه در سال ۱۳۴۹ به اصغر سعادت واگذار گردید که تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت، بعد از پیروزی انقلاب مدیریت به آقای اینجو واگذار شد ایشان اعلام نمودند که این فضا برای آموزش نابینایان زیاد است لذا بهترین قسمت مدرسه را برای آموزش دانش‌آموزان عادی در نظر گرفتند و مدرسه راهنمایی شوریده را برای دانش‌آموزان عادی تأسیس کرد سپس عزیز میهن دوست مدیریت مجتمع را به عهده گرفت. وی تمامی آلات موسیقی موجود در انبارها را شکست و باقیمانده را در اختیار امور پرورشی استان قرار داد.

در سال ۱۳۶۰ مدیریت به آقای جمال رسولف انتقال یافت و در سال ۱۳۶۲ مدیریت به محمد کاظم محقق نیا انتقال یافت و در سال ۱۳۶۵ محمدرضا صادقی مسئولیت مدرسه را پذیرفت. در سال ۱۳۶۸ محمد صفری (کارشناس استثنایی استان کردستان) مدیریت مجتمع را تا سال ۱۳۷۳ بر عهده گرفت و در سال ۱۳۷۳ زهرا عربزاده اولین زنی بود که مدیریت مجتمع را برای یک سال بر عهده گرفت و در سال ۱۳۷۴ کامران نیک اقبال تا سال ۱۳۷۸ مدیریت را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۷۸ مجتمع به دو قسمت جداگانه تقسیم شد، مدیریت قسمت پسران را تا سال ۱۳۸۰ قادر گودرزی بر عهده داشت و مدیریت قسمت دختران را تا سال ۱۳۷۸-۷۹ ربابه خواجگانی و در سال ۱۳۷۹-۸۰ اشرف السادات اطهر بر عهده داشت.

از مهر ۱۳۸۰ مجدداً مدرسه به صورت مجتمع در آمد و حسین امیدی مدیریت مجتمع را به عهده گرفت و تا کنون ادامه دارد.

از سال ۱۳۵۷ تا کنون سه ساختمان دیگر در این فضا ساخته شده است. از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ مدرسه فقط دارای مقطع ابتدایی بود و از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مدرسه در مقطع راهنمایی و دبیرستان به صورت تلفیقی اداره می‌شد. در سال ۱۳۶۱ مقطع راهنمایی نیز در شوریده تأسیس گردید و در سال ۱۳۶۹ نیز مقطع دبیرستان در شوریده تأسیس گردید که تا سال ۱۳۷۸ برای مقطع نظام قدیم ادامه داشت اما از سال ۱۳۷۴ آموزش تلفیقی در مقطع دبیرستان در نظام جدید الزامی گردید که تا کنون ادامه دارد.

از فارغ التحصیلان این مدرسه در مقطع دکترا می‌توان خانم مهوش مهربان پور دکترای روانشناسی در امریکا آقای سعید لک قشقایی دکترای ادبیات و استاد دانشگاه آزاد فسا و آقای کاظم حسن‌زاده دکترای جامعه‌شناسی و آقای داود جعفری دکترای موسیقی نام برد. این مجتمع در حال حاضر حدود سیصد دانش‌آموز دارد که در چهار مقطع پیش دبستانی و ابتدایی و راهنمایی و متوسطه مشغول به تحصیل می‌باشند.

#### وقف ۵۰۰ هزار دلار برای نابینایان توسط نابینای شیرازی

خبرگزاری فارس: در اسفندماه ۱۳۹۱ نوشت: یکصد و شانزدهمین وقف سال جاری استان فارس توسط یک نابینا با نیت کمک به نابینایان به ثبت رسید.

به گزارش خبرگزاری فارس از شیراز به نقل از روابط عمومی اداره کل اوقاف و امور خیریه فارس، این وقف توسط یکی از نابینایان شیرازی به نام عبداللّه معطری فرزند حبیب‌الله با حضور در اداره کل اوقاف و امور خیریه فارس با وقف با هدف تأمین نیازهای نابینایان به ثبت رسید.

این وقف یکصد و شانزدهمین وقف استان فارس در سال جاری است که توسط معطری شامل ۵۰۰ هزار دلار پول نقد که به صورت سپرده برابر گواهی دایره ارزی بانک ملی شعبه کوثر شیراز است که سود حاصله از این حساب تا ابد برای نابینایان مستحق و مستمند با اولویت و تقدم افراد اناث مقیم شهر شیراز سپس استان فارس و در مراحل بعدی در صورت موجودی در سطح ایران اسلامی وقف شد.

در نیت این واقف سود حاصله از این سپرده پس از کسر مخارج ضروری حفظ عین و منافع موقوفه و حق التولیه ماهانه برای هر یک از نابینایان مبلغی معادل سه کیلو گوشت گوسفند به افراد نابینا با این اوصاف تعلق می‌گیرد.

شناسایی نابینایان محروم طبق وقف‌نامه به گواهی تشخیص مرکز چشم پزشکی محل است. معطری در وقف‌نامه قید کرده است در صورتی که هدایایی در قرعه‌کشی حساب قرض‌الحسنه شماره حساب وقف شده تعلق گیرد واریز سود سپرده حساب و در راستای اجرای نیت واقف هزینه می‌شود. این واقف نابینا خود نیز تولیت موقوفه را تا زمانی که در قید حیات است متقبل شده و پس از وفات تولیت را به وکیل خود بهرام فاضلی ساکن شیراز در وقف‌نامه سپرده است. این وقف‌نامه در بیست و نهم بهمن ماه سال ۱۳۹۱ در اداره کل اوقاف و امور خیریه فارس به ثبت رسید.<sup>۱</sup>

۱. سایت خبرگزاری فارس ۱۳۹۱/۱۲/۱.



ثبت ۷ وقف جدید به ارزش ۹۱ میلیارد ریال در سومین حرم اهل بیت (ع) با نیت کمک به روشندان توسط روشندان شیرازی

به گزارش راسخون در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۹۲ به نقل از روابط عمومی سازمان اوقاف و امور خیریه، سید اسماعیل حسینی مقدم، مدیر کل اداره اوقاف و امور خیریه فارس با بیان اینکه از ابتدای سال جاری تاکنون نیکوکاران استان فارس ۱۰۰ مورد موقوفه جدید به ثبت رسانده‌اند، گفت: عبدالله معطری روشندان شیرازی، به منظور رفع احتیاجات نایبانیان اقدام به وقف اموال خود کرد. وی ضمن اشاره به نقش وقف در رفع نیاز افراد جامعه اظهار داشت: اموال وقف شده شامل ۶ قطعه زمین به مساحت تقریبی ۱۰۵ هزار متر مربع به ارزش ۸۲ میلیارد ریال واقع در شمال غرب شهر شیراز است.

وی اظهار داشت: همچنین این نیکوکار ۲۷۸۵۰۰ دلار از حساب ارزی خود در بانکی ملی را جهت نایبانیان وقف کرد.

مدیرکل اوقاف و امور خیریه فارس بر ضرورت توجه به وقف تأکید کرد و خاطرنشان ساخت: پیش‌تر این روشندان شیرازی، ۵۰۰ هزار دلار جهت رفع مشکلات نایبانیان وقف نموده بود.<sup>۱</sup>

### گفت‌وگو

#### نشست جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان عبدالله معطری

توضیح

ششم اسفندماه ۱۳۹۴ در سفر به شیراز اولین هدفمان ملاقات با استاد عبدالله معطری بود. وصف ایشان را بسیار شنیده بودیم و با خود می‌گفتیم ایشان چگونه شخصیتی است؟ حدود ساعت ده صبح به منزل استاد رسیدیم، سه نفر بودیم محمد نوری، حسین روحانی صدر و محمدحسن وجدانی در منزل ایشان غیر از خودش، دو تن از شاگردان و دستیارانش نیز حضور داشتند.

پرسش‌ها آغاز شد. ماشاءالله استاد با گذشت بیش از ۹ دهه سن، هنوز صدای پر مایه و جذاب و در دل فرو بُرو دارند، تن و دامنه زیبایی صدا در ثانیه‌های نخست همه را مجذوب کرد و سکوت عجیبی بر سالن حاکم شد. استاد اطلاعات سودمندی بیان کردند، اطلاعاتی که اگر گفته نمی‌شد و منتشر نشود قطعاً مورخین در نگارش تاریخ شیراز، تاریخ نایبانیان و بعضی از موضوعات دیگر به اشتباه می‌افتند.

استاد از حافظه خوبی برخوردار است، نام‌ها و تاریخ‌ها را دقیق بیان می‌کرد. هر جا مشکلی داشت به شاگردش آقای اسدی یا آقای وجدانی رو کرده و خواستار بیان اطلاعات درست می‌شد. این رویه و رفتار برایم بسیار جالب بود. زیرا وقتی برای مصاحبه نزد برخی بزرگان می‌رفتیم، کسی جرأت حرف زدن نداشت، حتی اگر استاد اشتباه می‌گفت، کسی حق تصحیح نداشت. اما استاد معطری در آغاز جلسه به شاگردانش گفت اگر جایی را اشتباه گفتم شما تذکر دهید و هر جا ناقصی و مطلبی کامل بیان نشد، وارد شوید. این روحیه و رویه یعنی احترام استاد به شاگردانش، دموکراسی، آزادی بیان و

نشان‌دهنده بسیاری از نکات است. از همین جا علت احترام همگان به استاد معطری را فهمیدم، از همین رفتار دانستم که وقتی گفته می‌شود استاد معطری شاگرد پرور بود و دانش‌آموزان را با درایت و حوصله رشد می‌داد، یعنی چه؟ و در دلم به او احسنت گفتم.

نکته دیگر که نظرم را جلب کرد محیط و چینش وسایل موجود در سالن یا اتاق مهمانی بود. خانه‌ای قدیمی و گود افتاده بود. این خانه از پدر و احتمالاً پدر بزرگ آقای معطری به او ارث رسیده بود و سطح کوچه بالا آمده و خانه حدود سه پله پایین‌تر از سطح کوچه بود. مثل خانه‌های قدیم، درب چوبی کنگره‌دار کوچک داشت که عرض آن به یک متر نمی‌رسد، دو لنگه است. وقتی یک لنگه باز می‌شود معمولاً وارد یا خارج شونده کج شده و به اصطلاح کنابی یعنی با پهلو وارد یا خارج می‌شود چون عرض آن کم است. اتاقی که پذیرایی شدیم، ۵ در ۷ متر بود و وسایل قدیمی آن به نظم و ترتیب عجیبی چیده شده بود. کتاب و محصولات فرهنگی در این اتاق ندیدم، لذا گویا اتاق یا اتاق کار استاد جای دیگر بود، به هنگام ورود و خروج خیلی چشم انداختم اتاق کار استاد را بینم ولو با یک نظر اما پیدا نکردم چون حدود ۱۶ اتاق بود و اکثر درها بسته بود یا قفل بود. می‌خواستیم از اتاق کار استاد پرسش کنیم و سراغ بگیریم اما با خود گفتم، در جلسه اول زشت است و شاید فکر کنند من فضول هستم.

باید از آشپزخانه رد می‌شدیم. به حیاط خانه می‌رفتیم. حیاطی مشجر با درختان پرتغال، نارنج و گل‌های بسیار و نیز حوض سنگی بزرگ دالبری به شکل گل شش پر داشت. ماهی‌های قرمز و گلی و دورنگه بزرگ در آن شنا کنان خوشحالی عید و سال جدید را نوید می‌دادند.

من هم پرسش می‌کردم، هم فیلم می‌گرفتم، هم عکاس بودم و هم صدابردار. چون دو نفر همراه یکی آقای روحانی صدر بود که به دلیل فقدان بینایی اینکارها را نمی‌توانست فقط در پرسش‌ها کمک می‌کرد و خوب بود. دومی آقای محمدحسن وجدانی بود که آن روز برایمان کشف شد دیدش بیشتر از آقای روحانی نیست. البته خودش اقرار نکرد و وقتی از خیابان می‌خواستیم رد شویم من زودتر از بلوار ارم گذشتم و در طرف دیگر ایستادم، به آقای وجدانی گفتم دست آقای روحانی صدر را بگیر و یواش یواش بیا بید. هر چه منتظر ماندم دیدم آقای وجدانی فقط به اطراف نگاه می‌کند من دوباره فریاد زدم دست روحانی را بگیر و بیا، باز دیدم فقط نگاه می‌کند و گویا روحانی را نمی‌دید و دنبالش می‌گشت در حالی که روحانی نزدیکش بود. یک لحظه گفتم شاید ایشان نمی‌بیند این طرف خیابان آمدم و یکی را با دست چپ و دیگری را با دست راست گرفتم و از خیابان گذشتیم، سه تایی متوجه شدیم که نکته‌ای کشف شده و بسیار خندیدیم و روحانی این شعر را می‌خواند که کوری دست کوری گیرد و هدایت خواهد.

مجدداً برای اینکه او را چک کنم در چند جای پیاده‌رو که پله داشت یا جوی آب داشت می‌دیدم ایشان می‌ایستد و منتظر کسی است.

اینها را نوشتم که این نتیجه‌گیری را داشته باشم آقای وجدانی هم اکنون ۷۳ سال از عمرش گذشته و از بیست سالگی در امور فرهنگی نایبانیان خدمت کرده است یعنی کارنامه حجیمی از فعالیت و خدمت به مدت نیم قرن دارد. تمام انرژی و حتی بینایی‌اش را بر سر آموزش نایبانیان، برای تعلیم قرآن به آنها، برای بریل‌سازی کتب گذاشت. به هر حال یک تنه باید کارهای مختلف را انجام می‌دادم و جالب بود، در حیاط خانه آقای معطری وقتی می‌خواستیم فیلم و عکس بگیریم چهار نفر نایبنا

داشتیم و تنظیم جایگاه آنان به آسانی نبود. اما به استاد معطری هر جا می‌گفتیم بنشین یا بایست یا حرکت کن بدون هیچ اعتراضی انجام می‌داد.

به هر حال گفت‌وگو را گرفتیم و عکس و فیلم هم گرفتیم و ساعت ۲ بعدازظهر با ایشان خداحافظی کردیم و به طرف هتل راه افتادیم. اکنون گفت‌وگو با ایشان ذیلاً تقدیم می‌گردد.

**محمد نوری:** جناب استاد معطری، لطفا خودتان را معرفی نمائید و بیوگرافی خود را بیان بفرمائید.

**عبدالله معطری:** بنده متولد هفت تیر ۱۳۰۸ هستم. در سن چهار سالگی بر اثر بیماری آبله بینایی‌ام را از دست دادم. یکی از پزشکان قدیمی از پدرم پنجاه تومان جهت معالجه‌ی یکی از چشمانم مطالبه می‌نماید. اما متأسفانه پس از دریافت مبلغ مورد نظر چشم چپم را کاملاً از بین می‌برد. سپس دکتر جدیدی به نام دکتر تمدن که به او دکتر عیون یا دکتر چشم‌ها هم می‌گفتند، با برداشتن لکی روی قرنیه‌ی چشم راست من مقداری از بینایی‌ام را برمی‌گرداند. به طوری که من تا کلاس ششم را در مدرسه عادی درس خواندم. در بهار سال ۲۳ که بنده از کلاس ششم فارغ‌التحصیل شدم، دچار سردرد شبانه‌روزی مزمنی شدم. به دکتر مشیری یکی از چشم‌پزشکان شیراز مراجعه کردم. ایشان فکر کردند با توجه به شروع امتحانات به چشمم فشار وارد شده است. لذا بر همین اساس برایم داروهایی تجویز نمود که بر اثر استعمال همین داروها به تشخیص دکتر علوی چشم‌پزشک مشهور سال ۲۵ چشمم دچار آب سیاه گردید. در آن زمان هیچ درمانی برای آب سیاه وجود نداشت. در نتیجه عصب بینایی من کاملاً از بین رفت. دکتر علوی بانی آموزشگاه نابینایان تهران بود. ایشان زمین زیادی واقع در جاده کن خرید و مدرسه را بنا کرد. به هر حال نابینایی من در سال ۲۳ قطعی شد. در مهرماه سال ۲۳ به مدرسه مراجعه کردم و اجازه خواستم تا به عنوان فرد مستمع آزاد سر کلاس بنشینم و شهریه هم بپردازم. و از طریق شنوایی ادامه‌ی تحصیل دهم. آقای اسلامی مدیر مدرسه به من گفت که این برای خانواده‌ات تحمیل است. در ثانی اداره هم به ما این اجازه را نمی‌دهد که یک فرد مستمع آزاد سر کلاس حضور داشته باشد. این مدرسه با نام اسلامی بود که نه کلاس داشت شش کلاس ابتدایی و سه کلاس متوسطه. من دو سال پنجم و ششم ابتدایی را در این مدرسه تحصیل کردم. در نتیجه نتوانستم تحصیلاتم را ادامه دهم. و این مسأله باعث ناراحتی شد تا این که در سال ۴۰ آشنایی در بیمارستان مرسلین وابسته به کلیسای انگلیس در شیراز و اصفهان دوستی داشتیم نامش واقرشاک میرزاخانین بود و در این بیمارستان به عنوان مبشر انجیل و دیگر کتب مسیحیان را برای بیماران و همراهان‌شان می‌خواند. ایشان پذیرفت با جلسه‌ای پنج تومان بریل را به بنده آموزش دهد. حدود یک ماه طول کشید تا حروف الفبای قدیم را به خط بریل آموزش دیدم. این الفبا بیشتر به الفبای آلمانی نزدیک بود. من به همراه آقای غلامعلی حساس و عبدالباقر فاضلی بریل را آموزش دیدیم. آقای میرزاخانین خود نابینا بود و در بیمارستان سکونت داشت. ما هیچ کتابی برای خواندن نداشتیم. ایشان گفت که من باید برای شما یک انجیل متاع از اصفهان درخواست کنم تا برایتان بیاورند. و شما بابت آن باید پنجاه تومان بپردازید. ما هم پذیرفتیم. بعدها که با بچه‌های اصفهان آشنا شدم فهمیدم که انجیل را رایگان به نابینایان می‌دهند. اما او از ما پنجاه تومان گرفته بود. یک لوح که به آن تافل هم می‌گفتند و یک قلم به مبلغ سیصد تومان هم به من داد. این لوح ساخت آلمان بود و فلزی و شانزده سطر و دورو بود. در همان سال ۴۰ دکتر جکوب ویلدن از طرف

اتحادیه‌ی کلیساهای هلند برای تأسیس مدارس نابینایان در استان‌هایی که این مدارس وجود نداشت به ایران می‌آید. مقر او در اصفهان بود. چون در اصفهان یک مدرسه پسرانه به نام کریستوفر بود و یک مدرسه دخترانه به نام نور آیین. مدرسه کریستوفر وابسته به کلیسای آلمان بود و نور آیین وابسته به کلیسای انگلیس بودند. سپس او به شیراز آمد. در شیراز مدرسه‌ای بود که بچه‌های پرورشگاهی را از کلاس اول تا ششم ابتدایی پذیرش می‌کرد. این مدرسه شبانه‌روزی و وابسته به سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی بود. در آن مدرسه سه دانش‌آموز نابینا تحصیل می‌کردند. فلذا دکتر ویلدن با مرحوم سید جعفر نجفی مدیر مدرسه آشنا می‌شود و آقای نجفی هم از تأسیس مدرسه نابینایان استقبال می‌کند. و به طور افتخاری مدیریت این مدرسه را بر عهده می‌گیرد. این سه نابینا آقای یوسفعلی لاوی، آقای علی‌زاده و آقای نعمت ابراهیمی می‌باشند. آنها در محل قصاب‌خانه‌ی شیراز که در آن زمان محلی پرت و عقب‌مانده بود، در یک کاروانسرا اتاقی برای تشکیل کلاس اجاره می‌کنند و آقای حساس را به عنوان معلم استخدام می‌نمایند. کم‌کم شاگردان نابینای دیگری هم به این جمع اضافه می‌شدند. از جمله آقای مرادی همکار بازنشسته بنده، در آن کاروانسرا سطح فرهنگ بسیار پایین بود و لذا بچه‌ها را بسیار اذیت و مسخره می‌نمودند. و همین مسأله دانش‌آموزان و آقای حساس را به سطوح آورد و موجبات اعتراضشان را برانگیخت. فلذا این موضوع به اطلاع دکتر ویلدن می‌رسد. ایشان هم با کلیسای شمعون شیراز وارد مذاکره می‌شود و کلیسا هم یک اتاق در راهروی کلیسا با ماهی پنجاه تومان به دکتر اجاره می‌دهد. و بالاخره نابینایان در سال ۴۱ وارد کلیسا می‌شوند و در همان اتاق اجاره‌ای مشغول به تحصیل می‌شوند. زمانی که نابینایان به کلیسا آمدند، آقای میرزاخانین با من تماس گرفت و گفت که در کلیسا نابینایان کلاس تشکیل داده‌اند. شما هم می‌توانی برای آشنایی با دانش‌آموزان به آنجا بروی. من هم به آنجا رفتم و با بچه‌ها آشنا شدم. آقای نجفی مدیر مدرسه با مادر بنده آشنا بودند. از این رو با من تماس گرفت و گفت که آقای حساس می‌خواهد ادامه تحصیل دهد و می‌خواهد از کارش استعفا دهد. من هم کسی را سراغ ندارم که جایگزین آقای حساس نمایم. از شما تقاضا می‌کنم که این مسئولیت را بر عهده بگیری. من در پاسخ گفتم که خودم شخصاً باید آقای حساس را ببینم. شاید بتوانم ایشان را برای ادامه کار متقاعد نمایم. چون برادرم طی نامه‌ای به خواهرزاده‌ی دکتر علوی که ساکن انگلیس بود درخواست تهیه یک کتاب انگلیسی بریل برای من داده بود. وقتی کتاب برای من آمد، مشغول مطالعه شدم. این کتاب علاوه بر بریل متن بینایی هم داشت که این کتاب را به مدرسه شوریده ارائه کردم. این کتاب هم بلندنویسی بود و هم کوتاه‌نویسی. خواهر و برادرانم هم تحصیل کرده بودند و می‌توانستند به من کمک کنند. من هر چه سعی کردم نتوانستم آقای حساس را متقاعد کنم. بنابراین مأیوس شدم و تصمیم گرفتم مدرسه را اداره نمایم. آقای ویلدن ششصد تومان به این مدرسه بودجه تخصیص داده بود. دوپست تومان به معلم اختصاص می‌یافت. ۲۰۰ تومان در آن زمان قیمت ۴ سکه تمام پهلوی بود. پنجاه تومان هم بابت اجاره اتاق به کلیسا پرداخت می‌نمودیم. ۳۵۰ تومان هم بابت ایاب و ذهاب به دانش‌آموزان می‌دادیم. در آن زمان حدود یک تومان روزانه هزینه رفت و آمدشان می‌شد. این رویه تا سال ۴۴ ادامه داشت تا این که شاه در اردیبهشت سال ۴۴ به شیراز آمد. ما شاگردی داشتیم که هنوز هم در قید حیات است. نامش شیخ سلیمان محسنی می‌باشد. در آن زمان بین سید میر محمد و شاه چراغ بازاری به نام بازار

آقا وجود داشت. شاه ابتدا شاه چراغ را زیارت می کرد، سپس به زیارت سید میرمحمد می آمد. شیخ سلیمان بدون اطلاع ما به بازار می رود و به یکی از دوستانش می سپارد که هر وقت شاه نزدیک من شد با اشاره به من بفهمان. وقتی که شاه نزدیک او شد، شیخ گفت که ما مسلمانییم ولی در حال حاضر در کلیسا تحصیل می کنیم و هزینه تحصیل ما را هم کلیسا پرداخت می نماید. و شرح مواقع را توضیح داد. از استناداری با من و آقای نجفی تماس گرفتند و جریان را جویا شدند. ما هم که اطلاعی نداشتیم ولی از حرکت آن شاگرد خوشحال شدیم. خلاصه همان هفته ی اول ما را از کلیسا بیرون آوردند و گفتند که شما باید زیر نظر باشگاه لاینز قرار بگیرید. لاینز یعنی شیرها. همانطور که شیر صید خود را هم خودش می خورد و هم به جانوران دیگر می دهد؛ اینها هم هر چه به دست می آوردند، هم خودشان می خوردند و هم خیر و خیرات می نمودند. یکی از اعضای لاینز دکتر علوی بود که عضو هیئت امنا و مسئول کمیته حفظ بینایی هم بودند. اردیبهشت بود که به ما گفتند که موقتاً به مدارس شاه چراغ است بروید تا شهریور ما مکانی را برایتان در نظر خواهیم گرفت. یعنی مدرسه ای باید می رفتیم که تعطیل است و فعالیتی نداشته باشد. ما ابتدا زیر نظر مدرسه منصوریه که یک مدرسه دینی بود رفتیم. منصوریه یک مدرسه دیگر هم داشت که مخروبه بود و ما را به آنجا بردند. این مدرسه مهذب نام داشت. این مدرسه را مهذب الدوله ساخته بود. متأسفانه طلاب مدرسه منصوریه قیام کردند و گفتند که اینها می خواهند کم کم مدرسه منصوریه را از ما بگیرند. به هر حال نگذاشتند ما آنجا بمانیم و به مدرسه شاه چراغ منتقل شدیم. این مدرسه شش کلاس داشت ولی در فصل تابستان تعطیل بود. ما چند روز بیشتر در این مدرسه نبودیم. یک روز آقای نجفی با من تماس گرفت و گفت که در خیابان وصال آپارتمانی اجاره کردیم. در آن زمان دادگاه نظام هم در خیابان وصال واقع شده بود. آپارتمان فوق هم کنار دادگاه نظام قرار داشت. این آپارتمان متشکل از یک اتاق بزرگ، یک اتاق کوچک، یک آشپزخانه و یک توالت بود. از اول مهر سال ۴۴ به این ساختمان منتقل شدیم و بنا به پیشنهاد بنده نام آنجا را آموزشگاه نایبانیان شوریده شیراز گذاشتیم. شوریده ی شیراز از محبوبیت خاصی برخوردار بود. او نه تنها شاعر بود؛ بلکه واعظ هم بود. و منبر می رفت. پدر من همیشه پای منبرهایش در شاه چراغ می رفت. به هر حال من در مدرسه جدید شش پایه ابتدایی را درس می دادم. البته تعداد دانش آموزان خیلی کم بود مثلاً ما در سال ۴۴ سه دانش آموز ششم ابتدایی داشتیم که برای امتحانات نهایی معرفی کردیم. قرار شد به آنها منشی اختصاص داده شود و همین هم شد. در پایان این دانش آموزان با معدل عالی قبول شدند. این دانش آموزان عبارتند از: یوسفعلی لاری، غلامرضا علی پور و مهدی مرادی بودند و به این ترتیب اولین نسل تحصیل کرده مدارس جدید به وجود آمد. از طرف دیگر ما شنیدیم که در خیابان زند یک ساختمانی برای نایبانیان ساخته می شود. سیصد هزار تومان آن را دکتر علوی پرداخت کرده و قرار بود بقیه آن را دانشگاه شیراز پهلوی آن زمان پرداخت نماید. ما در سال ۴۶-۴۷ شنیدیم که این ساختمان تمام شده ولی دانشگاه شیراز مدعی است که ما به این ساختمان نیاز داریم. فلذا به دلیل این که مبلغ سیصد هزار تومان آن را دکتر علوی پرداخت کرده و باقی آن به عهده ی دانشگاه شیراز بود گفتند که کنار حافظیه ساختمان دیگری ساخته شود و به این امر اختصاص یابد. باشگاه لاینز هم با این مسأله موافقت نمود. پس از اتمام آن ساختمان هم گفتند که دانشکده ادبیات ساختمان ندارد و بنا به موقعیت خوب این ساختمان آنجا هم به

دانشکده‌ی ادبیات واگذار شد. این ساختمان‌سازی‌ها با سرعت زیاد و در عرض یک تا یک سال و نیم انجام پذیرفت. بین حافظیه و سعدیه قهوه‌خانه‌ای به نام کلبه وجود داشت که غذاهای سنتی شیراز در آنجا سرو می‌شد. این قهوه‌خانه بسیار مشهور بود. کنار قهوه‌خانه باغچه‌ای وجود داشت که متعلق به ورثه رئیس‌العلمای ریاستی بود. لاینز به مدت ۹۹ سال زمین را به مبلغ ۱۲۰۰۰۰ تومان از آقای ریاستی اجاره کرده بودند و پس از ۹۹ سال تمام ساختمان‌هایی که در این زمین ساخته شود به ورثه‌ی آقای ریاستی تعلق می‌گیرد. به هر حال ساختمان‌سازی در آنجا هم به سرعت به اتمام رسید. با پیگیری‌های آقای نجفی ما به آنجا رفتیم و در سیزده آبان سال ۴۹ بود که مدرسه توسط شاه افتتاح شد و به آموزش و پرورش تحویل داده شد. مساحت این زمین حدود یک هکتار بود. ساختمان هم شامل شش کلاس، دفتر، کارگاه و خوابگاه برای پنجاه نفر بود. این ساختمان ۳۰۰۰ متر زیربنا داشت و بسیار مجهز بود و طوری شن‌ریزی کرده بودند که وقتی یک نابینا حرکت می‌کند صدای پایش را بشنود. یعنی برای نابینایان کاملاً مناسب‌سازی شده بود. سال ۴۸ که هنوز ما در خیابان وصال ساکن بودیم مدیر کل آموزش و پرورش استان فارس برای بازدید به مدرسه آمد و می‌خواست به ما کمک کند. من هم چند مشکل اساسی را مطرح نمودم از جمله این که سه‌تا از دانش‌آموزان ما از مقطع ششم ابتدایی فارغ‌التحصیل شده بودند. ولی دبیرستانی برای ادامه تحصیل آنها وجود نداشت. و مشکل دیگر ما ایاب و ذهاب دانش‌آموزان بود. آقای جدلی هم به ما قول همکاری داد. ایشان گفتند که ما معلم برای آموزش نداریم. اگر خودتان کسی را سراغ دارید معرفی نمایید. من هم گفتم که یکی از شاگردان ما برادری دارد که هم به نابینایان علاقه‌مند و هم به خط بریل مسلط است. او ساکن فیروزآباد می‌باشد. و این‌طور بود که آقای محمدحسن وجدانی را معرفی کردم. ایشان هم به شیراز منتقل شدند و به خدمت مشغول گردیدند. آقای جدلی سرویس ایاب و ذهاب دانش‌آموزان را هم ارائه نمود و از ما خواست تا بچه‌ها را ساعت شش برای آوردن به مدرسه آماده نمائیم. یعنی با ماشین مدیر کل به مدرسه می‌آمدند. با خانم مضارعی معاون آموزش و پرورش هم هماهنگ بودیم. تا زمانی که به آموزشگاه شوریده منتقل شویم وضع همین‌طور بود. وقتی به شوریده آمدیم شهربانی یک اتوبوس به نابینایان اختصاص داد و ملکیتش هم به نابینایان واگذار شد. سپس از طرف آموزش و پرورش استثنایی تهران یک مینی‌بوس نو به نابینایان تخصیص داده شد. در سال ۴۹ آموزش و پرورش استثنایی به مدارس عادی اعلام می‌کند که هر کس علاقه‌مند به تدریس به افراد استثنایی اعم از نابینا، ناشنوا و کم‌توان ذهنی می‌باشد می‌تواند ثبت‌نام کند. سه ماه تابستان اینها برای گذراندن دوره به تهران اعزام می‌شوند و از اول مهر هم مشغول به کار خواهند شد. اوایل مهرماه سال ۴۹ خانمی به نام حسن‌شاهی با من تماس گرفت و گفت که من در رشته‌ی نابینایان دوره دیده‌ام و الآن هم حکم برای مدرسه شوریده صادر شده است. آن موقع ما هنوز در وصال بودیم و به شوریده منتقل نشده بودیم. ما از این که یک آقا و یک خانم با ما همکاری می‌کند بسیار خوشحال شدیم. و این‌طور بود که آقای وجدانی و خانم حسن‌شاهی در مدرسه با هم آشنا شدند و تابستان سال ۵۰ ازدواج نمودند. باشگاه لاینز ۱۸ مینی‌بوس خریداری می‌کند و در اختیار مدارس استثنایی سراسر کشور قرار می‌دهد. در سال ۵۲ شهربانی از مدرسه بازدید نمود و همان موقع تعداد زیادی آلات موسیقی به مدرسه تحویل داد و در آذر همان سال یک مینی‌بوس نو برای ما فرستادند. از سال ۴۹ به بعد لاینز

مستقیم وارد عمل نمی‌شد و امکانات مورد نیاز را به آموزش و پرورش استثنایی تحویل می‌داد و آموزش و پرورش به مدارس استثنایی اختصاص می‌داد. تا سال ۵۶ قسمتی از ساختمان شوریده در اختیار لاینز بود که گاهی اوقات مراسم‌ها و فعالیت‌هایی داشتند و از بخش دانش‌آموزی مدرسه بازدید می‌نمودند. حتی یکی دو مرتبه خانم‌ها ایده و پری زنگنه به شیراز آمدند و برای دانش‌آموزان برنامه اجرا کردند. اینها در مدرسه رایگان برنامه اجرا کردند. ولی بعد بیرون از مدرسه هم کنسرت اجرا نمودند و درآمدش را به مدرسه هدیه کردند. در مراسم‌هایی که در مدارس صورت می‌گرفت شخصیت‌های لشکری و کشوری و استانی هم شرکت می‌نمودند. مثلاً تابستان سال ۵۳ پری زنگنه آمد. ما هم به سالن غذا خوری رفتیم. او تعدادی اسباب‌بازی خریده بود و بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد. ایده هم دو مرتبه به مدرسه آمد. یک‌بار بهار ۵۴ و بار دیگر بهار ۵۵. هر دو بار هم از دیدن بچه‌ها خیلی متأثر شده بود. طوری که وقتی می‌خواند گریه می‌کرد. او حدود ۹۰ هزار تومان به مدرسه اهدا نمود. اولین مدیریت مدرسه شوریده از طرف آموزش و پرورش به آقای اصغر سعادت محول گردید. البته ایشان از کادر عادی به مدرسه منتقل شده بود و تخصص نابینایی نداشت. اما بعدها تخصصش را در رشته کم‌توانان ذهنی اخذ نمود. ما که به شوریده رفتیم فقط کلاس‌ها در اختیارمان بود و دفتر مدرسه در اختیار لاینز بود و درش هم قفل بود. با پیگیری‌های آقای سعادت دفتر باز شد تا معلم بتوانند زنگ‌های تفریح برای استراحت به دفتر بروند. سال‌های ۵۱-۵۲ آقای سعادت به همراه راننده به مدت سه ماه برای یافتن نابینایان به دهات و مناطق عشایرنشین رفتند. در واقع آنها برای بازدید از وضعیت خانواده‌های دانش‌آموزانی که در مدرسه تحصیل می‌کردند و هم برای پیدا کردن نابینایان رفته بودند. یکی دیگر از اهداف آنها این بود که به خانواده‌هایی که ژنتیکی فرزندان نابینا به دنیا آورده بودند، روش‌های پیشگیری از نابینایی آموزش‌های لازم می‌دادند. همین امر باعث شد که تعداد زیادتری دانش‌آموز وارد مدرسه شود. به طوری که تعداد دانش‌آموزان به ۵۰-۶۰ نفر رسید. حالا دیگر شبانه‌روزی مخصوص دانش‌آموزان غیرشیرازی تأسیس شده بود. اولین دختری هم که به آنجا آمد لر بود و بسی نام داشت. سال ۴۹ هم که مدرسه افتتاح شد ما ۴ دانش‌آموز دختر به نام‌های افتخار آل‌ابراهیم، عزت مولایی که دارای همسر و فرزند بود، کبری کنارسیا و خانم مهوش مهربان‌پور داشتیم. خانم مهربان‌پور تازه به کلاس اول رفته بود. در سال ۴۸ دفتر کودکان استثنایی سمیناری برای مدارس استثنایی شهرستان‌ها در تهران برگزار نمود. در آن زمان فقط اصفهان، شیراز، تبریز و اهواز مدرسه استثنایی داشتند. ما حدود ۱۵ روز برای کارآموزی به مدرسه نابینایان تهران رفتیم. مدیران برگزاری سمینار هم آقای مینایی و آقای بقایی بودند. در آن زمان اصفهان دو مدرسه برای نابینایان داشت. یکی زیر نظر کلیسای انگلیس و دیگری زیر نظر کلیسای آلمان. و هر دو هم مسیحیت را تبلیغ می‌نمودند. علمای اصفهان هم تصمیم گرفتند که مدرسه‌ای برای نابینایان اصفهان تأسیس نمایند تا دیگر نابینایان به کلیسا نروند. همان سال که ما برای کارآموزی به تهران رفته بودیم، آقای اقارب پرست هم از اصفهان آمده بودند و همین سبب آشنایی ما با ایشان گردید. او سفری هم به انگلیس رفته بود تا مؤسسات نابینایی آنجا را از نزدیک بازدید نماید. سال ۸۱-۸۲ من تصمیم گرفتم برای دانش‌آموزانی که معدل بالای ۱۸ بود جایزه تعیین کنم. البته این جوایز فقط مخصوص دانش‌آموزان شیراز و اصفهان بود. من مبلغی را برای جایزه به بچه‌های اصفهان برای آقای اقارب پرست می‌فرستادم و ایشان هم به

آنها پرداخت می نمود. بعدها این مسأله به انحراف کشیده شد. به طوری که خانواده های دانش آموزان به معلمان التماس می کردند که به فرزندان شان نمره بدهند. من هم جوایز را قطع کردم و اموال را هم وقف نمودم. من حق تقدم را به دختران نابینا دادم و حدود ۷۸۷ دلار سپرده گذاری نمودم و از سود آن سه کیلوگرم گوشت گوسفند با استخوان به آنها بدهند. حدود ۲۵۲ نفر از این طرح بهره می برند و ۳ سال است که اجرا شده است. این طرح زیر نظر اداره اوقاف اجرا می شود.

**حسین روحانی صدر:** شما چند مرتبه دکتر علوی را ملاقات کردید؟

**معطری:** آقای سیدباشی علوی پدر دکتر علوی با پدر بنده رفاقت داشت. هر هفته پدرم با تعدادی از رفقاییش از جمله سیدباشی علوی به باغ می آمدند. پدر من در ابتدا تاجر و سپس زارع شد و سیدباشی هم تاجر بود. همان سال که من می خواستم برای درمان به تهران بروم سیدباشی نامه ای به پسرش دکتر علوی نوشت و سفارش مرا نمود. دکتر که نامه را دید بسیار خوشحال شد و گفت که دکتر برای معالجه ی بیمار نیازی به سفارش ندارد. البته در اغلب سمینارها که اکثراً در رامسر برگزار می شد آقای دکتر علوی به عنوان سخنران حضور داشت و من ایشان را ملاقات می کردم.

**امان الله اسدی:** بنده امان الله اسدی هستم که از سال ۱۳۵۰ تا کنون شاگرد استاد معطری می باشم. سال ۴۹ بر اثر ابتلا به بیماری مننژیت نابینا شدم و سال ۵۰ در مدرسه شوریده مشغول به تحصیل شدم. من اهل شیراز محله سینا در سینما سعدی هستم. بنده تا کلاس پنجم در مدرسه شوریده درس خواندم و راهنمایی و دبیرستان را در مدارس عادی گذراندم. در سال ۶۳ دانشگاه تربیت معلم رشته کودکان استثنایی پذیرفته شدم و مدرک فوق دیپلم را اخذ نمودم. سال ۶۹ در دانشگاه شیراز رشته ی جامعه شناسی پذیرفته شدم و سال ۷۳ هم فارغ التحصیل شدم. در همان حین هم در مدرسه شوریده دبیر بودم. از سال ۸۳ تا ۹۰ که بازنشست شدم معاون آموزشی مقطع راهنمایی و دبیرستان مدرسه شوریده بودم. آقای معطری چند کار مهم و اساسی انجام دادند. از جمله این که در سال ۴۴ ایشان برای دانش آموزان بی بضاعتی که به خط بریل مسلط بودند، هزینه کردند و کتاب غزلیات شوریده و کلیات سعدی را روی برگه های انگلیسی به بریل تبدیل نمودند. هر برگه معادل یک ریال بود که بابت دستمزد پرداخت می نمودند.

**معطری:** زمانی که آقای اسدی بر اثر مننژیت بینایی اش را از دست داد؛ مادر بزرگش او را به مشهد برد و به امام رضا متوسل گردید و به این وسیله ده درصد بینایی نوه را از امام رضا گرفت. ما آشنایی داشتیم که او هم بر اثر بیماری مننژیت نابینا شده بود. او یک خانم بود و برادر این خانم از دوستان پدر آقای اسدی بود و این آشنایی سبب دوستی مادر آقای اسدی با این خانم می شود و منجر به ایجاد ارتباطات تلفنی می گردد. این خانم همواره به مادر آقای اسدی دلداری و امید می داد. و همچنین مدرسه شوریده را به این خانواده معرفی می کند. من در نظام قدیم معلم کلاس ششم و در نظام جدید معلم کلاس پنجم بودم. الان هم با ۳۱ سال سابقه خدمت سال ۷۱ بازنشسته شدم. آقای سعادت تا قبل از انقلاب مدیر بودند و بعد از انقلاب مدیران متعدد آمدند. و در حال حاضر هم آقای امیدی مدیر مدرسه شوریده هستند.

**نوری:** شرایط نابینایان قبل از انقلاب و بعد از انقلاب از لحاظ آموزشی و معیشتی چه تفاوت هایی داشت؟ تحلیل شما در این مورد چیست؟



**معطری:** شرایط بعد از انقلاب برای نایبانیان به دوره قبل از جنگ تحمیلی و بعد از جنگ تحمیلی تقسیم می‌شود. قبل از جنگ تحمیلی را می‌توان به بهار نایبانیان تعبیر نمود. چون به خصوص در زمینه اشتغال کمک‌های زیادی به نایبانیان می‌شد. جنگ تحمیلی بزرگترین لطمه را به نایبانیان زد. چون معلولین جنگی زیاد شدند و باید به آنها رسیدگی می‌شد.

**اسدی:** به نظر بنده اوج رشد نایبانیان دهه پنجاه بود. یعنی سال‌های ۵۰-۵۶ طلایی‌ترین دوره بود چون تکنولوژی پیشرفت کرده بود و توجه دولت به نایبانیان زیاد بود. مثلاً وقتی تازه وارد مدرسه شده بودم هنوز با شرایط نایبانیی مأنوس نشده بودم. اما وقتی در مدرسه رفتم آمد می‌کردم آن قدر محیط به نظرم زیبا و جذاب می‌نمود که انگار به هتل یا پارک آمده بودم. من همیشه از سرویس که پیاده می‌شدم دست بچه‌ها را می‌گرفتم و به سر کلاس می‌بردم تا در حوض نیفتند. چون یک حوض همکف جلوی در راهرو بود تا به این وسیله بچه‌ها جهت‌یابی را یاد بگیرند. این حوض حفاظ هم نداشت. فقط یک لبه‌ی سنگ سی سانتی‌متری جلوی آن تعبیه شده بود تا وقتی بچه‌ها به آن می‌رسند پایشان که به سنگ می‌خورد متوجه وجود حوض بشوند. یک اتفاق خوبی هم که در سال ۵۰ رخ داد این بود که در همان سال چندین نیروی متخصص و کارشناس داخلی و خارجی به سر کار آمدند از جمله خانم مه‌ری غفورزاده، خانم مهین فرخوی، خانم تهران کیا، خانم قیتانچی و خانم بهبود که از اصفهان به شیراز منتقل شده بود. حتی سه کارشناس استثنایی خانم به همراه آقای بقایی و آقای علی‌زاده برای بازدید از آلمان و انگلیس و فرانسه آمدند. آنها تعدادی شکل و اسباب‌بازی به من دادند و از من خواستند تا شکل هندسی آنها را بگویم. وقتی همه را گفتم مرا در آغوش گرفتند و پشت پنجره بردند و خواستند که شکل شیشه‌ها را هم بگویم. وسایل خیلی خوبی مثل ترموفرم در سال ۵۳ به شوریده آورده شد. و بدین وسیله کتاب‌ها مصور گردید.

**نوری:** چرا بعد از انقلاب ترموفرم دیگر به کار نیامد؟

**اسدی:** چون کاغذش بسیار گران بود و فقط کالیفرنیا تولید می‌کرد و به دلیل تحریم دیگر وارد کشور نشد.

**روحانی صدر:** در واقع لاینز ایران قراردادی با باستون داشت. باستون مرکزی هست که آخرین استانداردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری را تولید می‌نماید. این قرارداد برای قبل از جنگ جهانی دوم بود و سال ۳۶ لاینز با این مرکز قرارداد بست. و امکاناتی به ایران ارسال می‌شد. از سال ۵۰ به بعد تعدادی ماشین پرکینز وارد ایران شد. و خرید لوازم و تجهیزات چون ما گمرک نداشتیم به خاطر لاینز و خیلی امتیازات دیگر. با هر پروازی که از آمریکا می‌آمد، لیست اقلامی که آقای بقایی به لاینز تحویل می‌داد؛ تأمین می‌شد. حتی آقای علوی لیستی برای شهربانو فرستاده بود که اینها نیاز به لوازم موسیقی دارند. یک لیست خرید دیگر هم سفیر وقت ایران از روم برای ایران انجام داد. برای هر شهری چند آلات موسیقی فرستاده شد. این آلات شامل ویولن، پیانوهای دوطبقه و غیره می‌شدند.

**اسدی:** آسیب‌هایی که از بعدش شروع شد؛ این بود که مدیریت‌ها کنار رفت و از مدیریت‌های عادی استفاده نمودند و آنها هم هیچ شناختی نسبت به مسائل نداشتند. اولین مدیری که سال ۵۷ روی کار آمد این موضوع را مطرح کرد که مدرسه‌ای به این بزرگی برای نایبانیان زیاد است. و بهترین قسمت مدرسه را به مدت بیست سال به آموزش و پرورش عادی واگذار نمودند. و تمام سیستم مناسب‌سازی

ساختمان‌ها به هم ریخت. در آنجا چندین اتاقک ساختند و حدود ۶۰۰-۷۰۰ دانش‌آموز عادی را در آن جای دادند. حتی نامش را برای مدتی امام علی گذاشتند که پس از دوندگی‌های زیاد مجدداً بازگردانده شد. آسیب دیگری که بعد از انقلاب دامن نابینایان را گرفت و بیشتر ظلم به دختران شد؛ این بود افرادی که در شیراز شرایط آموزش برایشان مهیا نبود، یا آواره شهرهای دیگر شدند؛ و یا ترک تحصیل نمودند. آسیب دیگری که باز هم ظلم به دختران نابینا بود، در روند ازدواج‌شان بود چون دختران و پسران می‌توانستند به سبب آشنایی‌هایی که بینشان صورت می‌گرفت می‌توانستند با هم ازدواج نمایند. ولی همه‌ی این ارتباطات از بین رفت.

**روحانی صدر:** اتفاق تلخ‌تری که در حوزه نابینایان رخ داد این بود که دکتر علوی یک ردیف بودجه برای نابینایان از سازمان برنامه و بودجه شاهنشاهی گرفته بود و این بودجه فقط باید در امور نابینایان صرف می‌شد و لا غیر. چون نابینایان نیاز به آموزش‌های تخصصی داشتند؛ لذا سیاست دکتر علوی و تیمش بر این مبنا بود که معلمین و آموزگاران باید تأمین باشند تا بتوانند با افراد نابینا خوب کار کنند. یک سری امکانات مالی را دولت در بودجه گذاشته بود و یک مقداری هم بر اساس نوع روابطی که با دربار داشتند سعی کردند برخی نابینایان نخبه را به دیدن فرح ببرند. همین رفت و آمدها به دربار این امکان را به نابینایان می‌داد تا رفتارهای دیپلماتیک را خوب یاد بگیرند و بتوانند با شخصیت‌ها رفتار مناسبی داشته باشند. یعنی اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین نسل قبل و نسل امروز داشته باشیم می‌بینیم که نسل قبل ادبیات گفتاری و رفتاری‌شان بسیار مناسب‌تر و شیک‌تر است.

**اسدی:** برخوردی که من در دهه شصت در آموزش نابینایان دیدم این بود که شوریده در دهه شصت یک دوره‌ی قرون وسطایی را گذراند. مثلاً یک مدیریتی آمد و در رأس قرار گرفت که تمام بشقاب‌ها و چنگال‌ها را از سالن غذاخوری جمع کرد و ظروف پلاستیکی را جایگزین نمود و می‌گفت که اگر نابینایان در این ظروف غذا بخورند؛ غذا از کنار ظرف‌ها نمی‌ریزد و نابینایان نمی‌توانند با چنگال غذا بخورند. اگر بچه‌ها هم اعتراض می‌کردند با تنبیه‌های قرون وسطایی مثل تنبیه با کابل مواجه می‌شدند. سال ۶۵ تا ۶۸ ما خیلی نامه‌نگاری به تهران کردیم که ببینند و وضعیت شوریده را از نزدیک ببینند. زمان ریاست آقای نیکانی، آقایان مشفق و صادقی نژاد برای بازدید آمدند و دیدند که سقف مدرسه در حال ریزش است و گفتند در کردستان که در جنگ به سر می‌برد چنین وضعیت رقت‌باری مشاهده نکردیم. این موضوع باعث شد که دکتر خدادوست مبلغی بابت تعمیر مدرسه پرداخت نمود. حتی فردی ساختمان دیگری برای بچه‌ها ساخت. و یک سرویس جدیدی به سیستم‌مان اضافه گردید. اما در سال ۶۹ اعلام کردند که مقطع دبیرستان باید به سیستم عادی واگذار گردد و سیستم تلفیقی را پیاده نمودند. اما دوباره این سیستم هم جمع شد. سال ۷۶ یعنی زمان ریاست آقای معافیان این بحث مطرح شد. وقتی برای بازدید به شوریده آمد به او گوشزد کردیم که هنوز در ایران بستر برای سیستم تلفیقی آماده نیست. ایشان هم گفت که اگر او نمی‌تواند کار کند کنارش بگذارید. و آن سیستم را اجرا نمودند.

**روحانی صدر:** از سال ۶۹ که آموزش تلفیقی در ایران اجرا شد ضریب قبولی‌های کنکور و سطح سواد دانش‌آموزان بسیار پایین آمد. طوری که امروز هم تاوانش را در سراسر کشور پس می‌دهیم.

**نوری:** آیا شما شواهدی از ضرب و شتم دانش‌آموزان را مشاهده نموده‌اید؟

**اسدی:** بله آقای روان بخش شریف زاده اهل قائمیه است که بارها مورد تنبیه و ضرب و شتم قرار گرفته است.

**روحانی صدر:** زدن در دهه شصت حالت آیین نامه‌ای داشت. و بیشتر بچه‌هایی را می‌زدند که خانواده‌هایشان در تهران یا شیراز نبودند. ما به این موضوع اعتراض کردیم چون در تهران وسیع‌تر بود. مثلاً اگر از دانش‌آموزی نوار هاید را می‌گرفتند تنبیه شدیدی برایش در نظر می‌گرفتند. من سال ۶۱ به دلیل این که پدرم مسئول توزیع شیر سراسر کشور بود و به دلیل قطع شیر مدرسه به مدرسه رفتم و با آنجا آشنا شدم و از سال ۶۵ رسماً دانش‌آموز مدرسه شهید محبی شدم. این ماجرا در مقدمه یکی از کتاب‌هایم مندرج است. اما اتفاق دردناک دیگر جمع شدن آموزش به کم‌بینایان بود. لاینز ماژیک‌ها و لنزهای ویژه و امکانات منحصر به فرد دیگری برای افراد کم‌بینا قرار داده بود. یکی از خیانت‌های بزرگی که به جامعه‌ی کم‌بینایان شد این بود که به طور کلی آموزش کم‌بینایان را از چرخه‌ی آموزش و پرورش استثنایی حذف نمودند. ما سه چهار نفر بودیم که خانواده‌ها التماس می‌کردند که معلمی در اختیار ما قرار دهند تا به طور خصوصی و ساعتی به ما آموزش دهد. حتی ما حامی مالی هم پیدا کردیم. اما استدلالی مبنی بر این که اگر اینها بخواهند ذهن‌شان را معطوف به نوشتن و آموزش با حرف شود، دیگر نمی‌توانند حافظه‌یشان را در امور دیگر مصرف نمایند. به این ترتیب بخش اعظمی از پتانسیل قبل از انقلاب این گونه تباه شد.

**نوری:** چرا تا کنون این مطالب را جایی ثبت نکردید؟

**روحانی صدر:** ما در ایران اجازه‌ی چنین کاری را نداشتیم مشکل ما این بود که اگر می‌خواستیم دیپلم بگیریم جایی غیر از این مؤسسات نمی‌توانستیم برویم. اگر هم اعتراض می‌کردیم به ما بر حسب کمونیست بودن و ضد انقلاب می‌زدند. طوری که تا ابد نمی‌توانستیم وارد دانشگاه شویم. یکی از دلایلی که معلولین بینایی ما نتوانستند وارد حوزه‌ی اشتغال شوند این بود که در گزارش‌ها نوشتند که اینها آدم‌های شروری هستند. هفتاد درصد نابینایان با این گفتمان‌ها از اشتغال محروم شدند.

**نوری:** مؤسسه لاینز (که در ایران به باشگاه لاینز معروف است) تا چه سالی دوام داشت؟

**روحانی صدر:** این باشگاه تا اردیبهشت سال ۵۸ دایر بود. اما در اردیبهشت سال ۵۸ اعلام کردند که این باشگاه یکی از شعب فراماسونری بین‌المللی است و تا ابد از بین رفت.

**استاد معطری:** نحوه آشنایی من با قرآن مجید این طور بود که یک نابینای عربی از کویت به شیراز آمد و برای من دو جلد قرآن آورد. این قرآن‌ها هشت جلدی بود که او دو جلد آن را برایم آورده بود. و از آنجا که دانش‌آموزان خیلی به سوره یاسین علاقه داشتند، من هم حرف به حرف به همراه اعراب دیکته می‌کردم و آنها هم می‌نوشتند. اما بزرگترین خدمت را آقای وجدانی به ما نمودند. ایشان جزء ۳۰ قرآن را برای ما نوشتند. و ما افتخار می‌کردیم که یک جزء قرآن را در اختیار داریم. بعد قرآن‌های با ترجمه الهی قمشه‌ای چاپ شد که دارای اغلاط بسیار زیادی بود.

**اسدی:** در سال ۵۵ قرآن‌هایی روی زینک‌های فلزی چاپ شد که روی جلد آن نوشته شده بود هزینه‌ی چاپ این قرآن بر عهده‌ی شهبانو فرح دیبا می‌باشد. این قرآن‌ها بدون ترجمه و هشت جلدی بودند. و به تعداد زیادی منتشر شده بود. از کارهای ابتکاری آقای معطری تبدیل غزلیات شوریده به خط بریل بود که ایشان بابت این کار به آقای یوسف‌علی لاوی دستمزد پرداخت کردند. همچنین

حدود صد غزل حافظ را به همراه درج تاریخ حدود ۱۰-۱۲ روز با لوح و قلم به بریل تبدیل کرده بود و خواسته بود که اگر غلطی مشاهده شد تذکر داده شود. و کتاب کلیات سعدی هم به بریل تبدیل نمودند که در کتابخانه شوریده موجود می‌باشد.

**معطری:** زمانی که بنده انجیل می‌خواندم جرقه‌ای در ذهنم زده شد که بدانم در قرآن کریم چه دستوراتی آمده است. از همین رو مرحوم پدرم روزی یک ساعت عصرها ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای را برایم دیکته می‌نمود و من هم می‌نوشتم. این کار را به دو دلیل انجام می‌دادم. یکی این که ترجمه قرآن را داشته باشم و دیگر این که آثار خواندن انجیل از من زوده شود. و مقایسه‌ای بین قرآن و انجیل داشته باشم. من انجیل را در سال ۴۰ دریافت نمودم و سال ۴۱ مشغول نوشتن ترجمه قرآن الهی قمشه‌ای شدم.

**نوری:** لطفاً نام نخبگان و فعالان جامعه‌ی نابینایان شیراز را از نسل اول تا کنون بیان فرمائید.  
**معطری:** از سال ۴۰ تا مهرماه ۴۲ آقای غلامعلی حساس بود. از مهر ۴۲ تا مهر ۴۸ بنده و مهر ۴۸ هم آقای وجدانی به کمک من آمد. و از مهر ۴۹ هم خانم حسن‌شاهی وارد صحنه شدند. سپس خانم مهری غفورزاده سال ۵۰ آمدند. سال ۵۲ خانم مهین فرخوی آمدند. بعد از او هم ماهوش قیتانچی آمد. سپس خانم تهران کیا آمدند و سال ۶۴-۶۵ هم تعدادی از تربیت معلم آمدند. چون اولین دوره‌ای بود که تربیت معلم دانشجوی پذیرفته بود. سال ۶۱ بود که سه نفر آقا وارد مدرسه شدند. این سه نفر آقایان پسندیده کار، آقای رضا غلامپور و آقای صیاد میرزایی بودند.

**نوری:** جناب معطری شما چه نوآوری و ابداعاتی در زمان خدمت‌تان ارائه دادید؟

**اسدی:** در واقع ایشان مؤسس مدرسه نابینایان در شیراز بود و آنجا را پرورش داد تا این که به یک مدرسه یک هکتاری رسید. و شاگردانی هم که درس می‌داد همیشه جزء نفرات اول در ناحیه بودند. سال ۸۳ که بنده معاون شدم آقای معطری برای دانش‌آموزانی که معدل‌شان ۱۷ به بالا می‌شد جایزه‌ی نقدی تعیین کرده بودند. مثلاً نمره ۱۷ تا ۱۸، ۲۵۰۰۰۰ تومان؛ نمره ۱۸ تا ۱۹، ۳۵۰۰۰۰ تومان و نمره ۱۹ تا ۲۰، ۵۰۰۰۰۰ تومان تعیین شده بود. زمانی هم که بنده معاون تالیفی شدم بچه‌ها را تقسیم‌بندی نمودم و از پراکندگی نجات‌شان دادم. گفتم اگر قرار باشد که بچه‌ها در مدارس عادی تحصیل نمایند؛ بهتر است که هر کس به یک مدرسه نرود. چون نمی‌شد به آنها سرویس‌دهی کرد. به این ترتیب آنها را چندتا چندتا در مدارس ثبت‌نام کردیم تا معلم رابط بهتر بتواند به آنها رسیدگی نماید.

**محمدحسن وجدانی:** روش تدریس استاد معطری این‌گونه بود: ایشان صبر و بردباری فوق‌العاده زیادی داشتند. ایشان دروسی مثل بوستان و گلستان و حساب و هندسه را علاوه بر این که به دانش‌آموزان نابینا تدریس می‌کردند؛ این دروس را با صبوری تمام دیکته می‌نمودند و دانش‌آموزان می‌نوشتند و تا طرز نوشتن صحیح لغات را یاد نمی‌گرفتند آقای معطری سراغ لغات دیگر نمی‌رفت. من در مصاحبه خودم گفتم که فعالیت آقای معطری در نبرد با کلیسا باعث شد که دیگر کشیش اجازه ماندن ایشان در کلیسای شمعون را به ایشان نداد.

**معطری:** بنده خود دانش‌آموزان را در به وجود آمدن آموزشگاه نابینایان در شیراز بسیار مؤثر می‌دانم. چرا که اگر آنها سختی‌های زیادی را تحمل نمی‌نمودند هیچ‌گاه این آموزشگاه تأسیس نمی‌شد. من

معلم هیچ نقشی در این امر مهم نداشتیم. مثلاً ما در آن زمان کاغذ برای نوشتن نداشتیم. بچه‌ها به داروخانه‌ها می‌رفتند و بروشور داروها را می‌گرفتند و روی آن می‌نوشتند. همین خودش همت بالایی می‌خواهد.

اسدی: آقای محمد بهزادی یکی از دانش‌آموزان آقای معطری نقل می‌کرد که وقتی من به مدرسه می‌رفتم آقای معطری روزانه ۶ ریال به من کرایه رفت و آمد می‌داد. دو عامل باعث شده بود که من به مدرسه بیایم. یکی این که من از این پول نمی‌توانستم بگذرم و دیگر اینکه از آقای معطری خجالت می‌کشیدم که به مدرسه نیایم. وقتی به خیابان وصال می‌رفتم به دلیل دید کمی که داشتم یک طرف را پیاده برمی‌گشتم تا بتوانم از این پول پس‌انداز نمایم یا اگر چیزی نیاز داشتم بخرم. اگر این پول نبود من ترک تحصیل می‌کردم. این توانایی معلم را نشان می‌دهد که چه انگیزه‌ای باعث جذب دانش‌آموز به درس و تحصیل می‌شود. من خودم صبح‌ها که سوار سرویس می‌شدم از در عقب اتوبوس سوار می‌شدم و روی صندلی شاگرد راننده می‌نشستم. و مشق‌هایم را در می‌آوردم و به آقای معطری می‌دادم. ایشان هم همان‌جا تصحیح می‌نمود و جلوی در مدرسه اغلاطم را به من گوشزد می‌کرد تا دفعات دیگر درست بنویسم. اگر هم می‌خواستم از نوشتن تکلیف کاهلی کنم به این فکر می‌کردم که فردا صبح که آقای معطری مرا در ماشین صدا می‌کند اگر تکلیف ننویسم بسیار زشت است. من صبح‌ها وقتی به مدرسه می‌رفتم، ایشان عصایی داشت که وقتی می‌خواست از دفتر به سر کلاس برود کنار ساختمان مدرسه یک متر بتن بود که این بتن‌ها از وسط باغچه‌ها کشیده بود و مسیرها را مشخص می‌نمود. وقتی ایشان می‌خواست حرکت کند عصایش را در دست چپش می‌گرفت و نوک عصا را کنار بتن قرار می‌داد و می‌رفت. و صدایی تولید می‌کرد که ما که نمی‌دیدیم از روی آن صدا تشخیص می‌دادیم که ایشان هستند. سال ۸۹-۹۰ معاون راهنمایی و دبیرستان بودم. و صبح‌ها مجبور بودم ساعت شش از خانه بیرون بیایم تا ساعت شش و نیم در مدرسه حاضر باشم. هر روز صبح که سوار اتوبوس می‌شدم و می‌آمدم به آقای معطری دعا می‌کردم که ما را به مدرسه آورد که هم به استقلال مالی رسیدیم و هم می‌توانیم یک مدرسه با ۷۰ پرسنل و ۲۳۰ دانش‌آموز را اداره کنیم و ما این عزت را مدیون آقای معطری هستیم.

**معطری:** من خدا را شاکرم که به من این توانایی را عطا نمود. شکرانه بازوی توانا، گرفتن دست ناتوان است. خدا اگر می‌خواست من هم مثل دیگران محتاج می‌شدم پس این لطف خدا است. نابینایان افراد منبع الطبعی هستند. یعنی اگر نابینایی بخواهد جلوی کسی دست دراز نماید، بسیار برایش گران است و عرق شرم در صورتش نمایان می‌گردد. یعنی نابینایان مناعت عجیبی دارند. و من به این مسأله پی برده بودم. و نمی‌خواستم که نابینایان مناعتشان را از دست بدهند.

**نوری:** لازم است از استاد معطری تشکر کنم که مباحث مهمی بیان فرمودند. این مباحث قطعاً رفرنس و مرجع پژوهشگران خواهد شد و تاریخ حوادث شیراز؛ همچنین تاریخ تقابل نخبگان مسلمان نابینا با کلیسا؛ تاریخ قرآن پژوهی در ایران؛ تاریخ خط بریل در ایران؛ تاریخ تعلیم و تربیت نابینایان صحیح تدوین خواهد شد. نکاتی در این نشست مطرح شد که در هیچ کتابی ثبت و ضبط نشده است. خداوند به عزت و سلامت و موفقیت استاد معطری بیافزاید.

### محمدحسن وجدانی نژاد

بنده محمدحسن وجدانی نژاد شیرازی متولد ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۲ در شیراز هستم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان های شیراز گذراندم و زیر نظر معلم هایی با کرامت، دانشمند، علاقه مند به اسلام و عاشق طریق اهل بیت (ع) تربیت یافتم. از زلال معرفت آنان به خصوص آقای سید اسدالله حسامزاده حجازی بهره بردم و هم اکنون که این اتوبیوگرافی را می نویسم، ایشان در قید حیات است. حدوداً ده ساله بودم که در کلاس چهارم ابتدایی در سال ۱۳۳۲ افتخار داشتم از مکتب پر فیضش بهره بردم و به این تلمذ افتخار می کنم. بعد از دوره ابتدایی، در دبیرستان های شیراز به تحصیل اشتغال داشتم و موفق به دریافت دیپلم ریاضی شدم. در سال ۱۳۴۱ وارد مرکز تربیت معلم شیراز شدم و از سال ۱۳۴۲ لباس معلمی بر تن نموده و مصمم به خدمت به کودکان این آب و خاک شدم. الگوهای بسیار خوبی از دوران دبستان و دبیرستان در پیش رو داشتم. رویه و روش آقای حجازی را می خواستم تقلید کنم هر چند بسیار دشوار بود. چون ایشان با محاسن اخلاقی و صفات حسنه مثل تقوا و محبت به شاگردان، گذشت و کظم غیظ، ایجاد الفت عملاً به بچه ها و ما یاد می داد، چگونه رفتار کنیم. هر چند آموزش روش های عملی معصومین (ع) به خصوص مولا علی ابن ابیطالب (ع) را نتوانستم به شاگردانم بیاموزم، ولی در عوض روش دیگری را به کار بستم و بیشتر به جنبه های پرورش ذهنی و افزایش مطالب علمی مثل علوم تجربی، ریاضی و ادبیات اهتمام ورزیدم. به طوری که دانش آموزانم بین بقیه دانش آموزان از شاگردان کوشا و موفق بودند و بنا به گزارش های واصله، مدارج علمی را گذرانده و به تحصیلات عالی به دست یازیده اند. در سال ۱۳۴۲ که نهضت حضرت امام خمینی (ره) آغاز شد بنده در کنار شخصی به نام جناب آقای علی اکبر مکارم که از طرفداران بسیار سخت کوش و بی ترس و از مبلغان گمنام امام بود، قرار گرفتم و عملاً به یک جریان سیاسی پیوستم. پس از چند سال یعنی در سال ۱۳۴۴ مورد ضرب و شتم عوامل ساواک و شهربانی قرار گرفتم و همراه آقای مکارم از فیروزآباد فارس به صورت تبعید به شیراز انتقال یافتیم. بنابر تقاضای خودم و صلاح دید ساواک و شهربانی به مدرسه ای در شیراز که در آن زمان دو یا سه دانش آموز نابینا داشت انتقال یافتیم. نظر به اینکه بنده دارای برادری به نام محمود وجدانی بودم که تا سن ۱۲ سالگی درس رسمی آموزش و پرورش نخوانده بود. قبل از ورود به این دبستان برای کمک به برادر نابینایم حروف الفبای بریل را از تنها معلم این مدرسه به نام آقای عبدالله معطری<sup>۱</sup> که هم اکنون در قید حیات اند فرا گرفتم. به همین واسطه اولین کلاس تلفیقی کشور را با این دانش آموز نابینا در فیروزآباد در دبستان بابک تأسیس کردم و برادرم را در این کلاس شرکت دادم و به صورت دانش آموز بزرگسال که به نام داوطلب نامیده می شد در داوطلبین ششم ابتدایی شرکت دادم و او موفق به دریافت گواهینامه ششم ابتدایی ظرف مدت یک سال شد. یعنی تمام دوره ابتدایی خود را ظرف مدت یک سال به پایان رسانید. من چون در این کار موفقیت چشم گیری به دست آورده بودم تقاضای ورود به آموزشگاه نابینایان کردم. ساواک و شهربانی

۱. آقای معطری بر اثر آبله نابینای مطلق شده است.

هم به خاطر اینکه نابینایان به خصوص دو یا سه نابینای کلاس ابتدایی را لایق انجام کارهای تبلیغاتی و معرفی امام نمی‌دیدند، از این‌رو با انتقال من چندان موافق نبودند. لازم به ذکر است، در آن زمان هم کسی نسبت به امام شناخت چندانی نداشت در صورتی که ساواک نسبت به ایشان حساسیت فوق‌العاده داشت و طرفداران ایشان را سخت مورد حمله‌های ناجوانمردانه قرار می‌داد آقای علی‌اکبر مکارم که در آن زمان و مکان مبارزی تنها بود و همواره مورد آزار ساواک بود.

بنده با توجه به فعالیت‌های انقلابی و مخفیانه‌ای که داشتم در مدت زمان کوتاهی که حدود دو سال شد تسلط کامل به حروف الفبای بریل پیدا کردم که از آن جمله الفبای فارسی، الفبای انگلیسی، الفبای عربی؛ و الفبای علوم و ریاضی بود و ظرف این مدت که تقریباً دو سال بود موفق به نوشتن اولین جلد قرآن کریم در کشور شدم. چون قبل از آن چند قرآنی که مورد نیاز نابینایان بود از کشور اردن وارد ایران می‌شد. طولی نکشید که بنده توانستم تعدادی نابینا که دوره ابتدایی را به اتمام رسانیده بودند در مدرسه که به نام مدرسه شوریده شیرازی بود از جمله برادر نابینای خودم را با آموزش علوم و زبان انگلیسی و ریاضی و ادبیات آشنا نمودم که مدت کوتاهی طول کشید که آن دانش‌آموزان از جمله برادرم دوره دبیرستان را به اتمام رسانیدند. بنده هم ظرف مدت دو سال حدود ۱۶۰ جلد کتاب با خط بریل اعم از کتب ریاضی، جغرافیا، زبان انگلیسی، ادبیات، قرآن، عربی نوشتم. گزارش آن را آقای اصغر سعادت که در آن زمان رئیس مدرسه بود به مدیر کل آموزش و پرورش استان داد و مدیر کل آن زمان مراتب را به نظر وزیر آموزش و پرورش وقت رسانید و مراتب از طرف وزیر آموزش و پرورش به دفتر تازه تأسیس کودکان و دانش‌آموزان استثنایی ابلاغ گردید و بنابر دستور وزیر آموزش و پرورش عده‌ای از معلمین استثنایی شهرهای مختلف از جمله شیراز جهت فراگیری روش‌های آموزشی بورس‌هایی اعطا شد و از آن جمله از شیراز بنده در رشته نابینایان و آقای جمشید پیلتن در رشته ناشنوایان و مرحوم آقای علیرضا صفاییان در رشته کودکان عقب مانده ذهنی بودیم و دیگران از شهرهای دیگر که از این گروه دوست دانشمندم آقای دکتر سید مهدی صادقی‌نژاد را می‌توان نام برد که در قید حیات اند. در رشته نابینایان کلاً در سطح کشور پنج نفر انتخاب شده بودند که به جز بنده آقای سید مهدی صادقی‌نژاد و مرحوم آقای محمدرضا نامنی (نابینا) آقای احمد دانش (نابینا) و خانم مریم یوسفی که همگی به آمریکا مأموریت یافتیم و در Millersville state college برای مدت شش ماه در آن کالج به مشاهده روش‌های آموزشی و پرورشی نابینایان آمریکا و زیر نظر اساتید این رشته دوره‌ای گذرانیدیم و بنده در این اثناء به کسب لیسانس ریاضی از دانشگاه شیراز نائل گشتم پس از بازگشت از آمریکا و اتمام تحصیلاتم از دانشگاه شیراز به اصفهان و آموزشگاه نابینایان ابابصیر انتقال یافتیم و این دوره یک فصل جدید از دوران معلمی مرا تشکیل می‌دهد.

ابابصیر مؤسسه‌ای صد درصد مذهبی با رعایت کلیه اصول اسلامی بود؛ به خصوص برای نابینایان و نجات نابینایان از دست تبلیغات میسیونرهای آلمانی تأسیس شده بود. روش آنها اینگونه بود که کودکان نابینا را از سطح استان اصفهان و حتی کشور جمع‌آوری و در مدرسه اسکان و امکانات می‌دادند. عکس‌های این کودکان را به هنگام گدایی یا لباس‌های مندرس، سپس با وضع خوب و لباس‌های شیک در اروپا منتشر می‌کردند و به این روش کسب درآمد می‌نمودند. نیز خردسال‌ها را به جرگه میسیونری مسیحیت می‌بردند و با آموزش از آنان مبلغ مسیحی می‌ساختند. سازمانی به نام

مدرسه نابینایان کریستوفل (پسرانه) و مدرسه نور آیین (دخترانه) داشتند حتی بچه‌ها را به آلمان ارسال می‌کردند و از قبل آنها کسب درآمد می‌کردند و مقداری را هم صرف نابینایان می‌کردند. در مقابل آیین مسیحیت و کتبی مانند کتاب عهد جدید و عهد عتیق را با داستان‌های اناجیل از داستان ساختگی کشتی گرفتن خدا با حضرت یعقوب و زمین خوردن خدا گرفته و داستان اهانت‌آمیز به ساحت مقدس حضرت عیسی ابن مریم (س) و یوسف نجار را به بچه‌ها به عنوان شریعت مسیحیت تلقین می‌کردند در این زمینه جمعی از متدینین اصفهان با اتکاء به حضرت آیت الله شمس آبادی اقدام به این مؤسسه نموده بودند. بنده به خاطر تحصیل همسر مهرانگیز حسن شاهی در دانشگاه اصفهان خود را از شیراز به اصفهان انتقال دادم و در ابابصیر مشغول شدم.

### مصاحبه با آقای محمدحسن وجدانی نژاد<sup>۱</sup>

مصاحبه کننده: محمد نوری

اشاره

در سال‌هایی که در امور پژوهشی و آموزشی معلولان مشغول بودم چند بار نام آقای وجدانی را شنیده بودم ولی هرگز او را ندیدم. زمانی که برای مصاحبه به خانه آقای مهدی اقرارپرست رفته بودیم، ایشان گفت حتماً از تجربه و دانش آقای وجدانی استفاده کنید و شماره تلفن ایشان را مرحمت کرد. چند روز بعد زنگ زدم و پس از احوالپرسی از ایشان دعوت کردم به قم تشریف بیاورند و مهمان دفتر فرهنگ معلولین باشند. قبول کرد ولی زمانی تصویب نشد. نزدیک ظهر روز چهارم بهمن ماه موبایل زنگ خورد و متوجه شدم آقای وجدانی، گفت نزدیک قم هستیم. رفته و ایشان و همسرشان را به خانه بردم و فصل جدیدی آغاز شد.

در واقع آقای وجدانی نقطه عطفی در بسیاری از فعالیت‌های معلولان بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۰ است و عدم حضور او موجب شده بود که برخی سرنخ‌ها را از دست بدهیم یا برخی از مقطع‌ها وضوح نداشت. اما با توضیحات ایشان بسیاری از حوادث این سال‌ها روشن شد. اطلاعات ایشان در مورد ابتکارات و ابداعات خودش توضیحاتش درباره وصل فعالیت‌های سه نقطه نقل یعنی شیراز و اصفهان و شیراز؛ و به ویژه نکاتش درباره همسرش مهرانگیز حسن شاهی قابل توجه و مهم است. چند گفت‌وگو با ایشان داشتیم که اولین مصاحبه هم اکنون تقدیم می‌گردد. حیث اینکه اگر دستگاه فیلم‌برداری و امکانات لازم را داشتیم و اینها به صورت فیلم به نسل‌های آینده عرضه می‌شد بسیار کارآمدتر و سودمندتر بود.

**نوری:** لطفاً خودتان را معرفی کنید و فعالیت‌های خود را تشریح نمایید.

**وجدانی نژاد:** محمدحسن وجدانی نژاد شیرازی، اهل شیراز خیابان سیبویه، متولد ۱۳۲۲ ش هستیم. دوران دبستان را در مدرسه سعادت شیراز به اتمام رساندم این مدرسه داخل صحن علاءالدین حسین

۱. این مصاحبه پنجم بهمن ۹۴ در دفتر فرهنگ معلولین (قم) اجرا شده و در مجله توان‌نامه شماره ۳ و ۲ پاییز و زمستان ۹۴ هم منتشر شده است.



موسی الکاظم واقع گردیده است. در حال حاضر این مدرسه به حوزه علمیه تبدیل شده است. البته این مدرسه قبل از اینکه به دبستان تبدیل گردد حوزه علمیه بود. در این مدرسه افراد دانشمندی تربیت شده‌اند؛ از جمله: سید حسام‌الدین حجازی شیرازی ایشان هنوز در قید حیات هستند و من از محضرشان کسب فیض نموده‌ام وی از آموزگاران و عاشقان اهل بیت بود و ما را از بچگی با تعلیمات اسلام آشنا می‌کرده است. در آن زمان بچه‌ها را به حفظ قرآن تشویق می‌کرد. البته در آن زمان حفظ قرآن بدین صورت که الآن است مرسوم نبود ولی من سوره واقعه را به طور کامل حفظ کردم آقای حجازی ما را به جلسات دینی دعوت می‌کرد و به خواندن قرآن ترغیب می‌نمود. در این جلسات به مطالبی راجع امیرالمؤمنین و داستان‌ها و مضامین عالی درباره معصومین (ع) پرداخته می‌شد ایشان همچنین جلساتی بین دانش‌آموزان تشکیل می‌داد و طرح بحث می‌کرد تا قدرت گفت‌وگو و تسامح را بین بچه‌ها گسترش دهد. دوران دبیرستان را نیز در مدارس شیراز با اخذ مدرک دیپلم ریاضی به پایان رسانیدم پس از اخذ دیپلم در رشته ریاضی دانشگاه شیراز پذیرفته شدم و لیسانس گرفتم. در مقطع کارشناسی ارشد هم پذیرفته شدم و برخی دروس فوق لیسانس را هم خواندم ولی موفق به اخذ مدرک نشدم. چون آموزگار هم بودم و از سال ۱۳۴۱ وارد تربیت معلم شیراز شدم و از سال ۱۳۴۲ آموزگار رسمی آموزش و پرورش شدم. محلی که برای تدریس بنده در نظر گرفته شده بود شهرستان فیروزآباد بود چون هم خیلی به شیراز نزدیک بود و هم اینکه من جزء افراد برجسته آن تربیت معلم بودم در آن زمان برحسب معدل محل تدریس را انتخاب می‌کردند بنده یک برادر نابینای مادرزاد دارم که تا دوازده سالگی تحصیلات رسمی نداشت البته عمه بنده که از افراد حوزوی و با اطلاع و باسواد محسوب می‌شد به برادرم تعلیمات دینی و اسلامی را طوری آموزش داده بود که به پایان سطح برسد. یعنی دروس سطح‌اش را در سن دوازده سالگی به اتمام رسانده بود همچنین با راهنمایی عمه‌ام به یکی از مدارس علمی شیراز رفته بود ولی دروسش را به عمه پس می‌داد من وقتی دیدم که اگر این روش ادامه پیدا کند ممکن است نتواند زندگیش را تأمین کند و ادامه تحصیل دهد تصمیم گرفتم برای او کاری انجام دهم ایشان به این دلیل که کسی نمی‌توانست به او آموزش دهد تحصیلات حوزه را ادامه نداد نام او محمود وجدانی است که هم اکنون در قید حیات بوده و بازنشسته آموزش و پرورش است. در آن زمان مدارس تلفیقی وجود نداشت اما با توجه به اینکه خودم معلّم بودم برادرم را به عنوان دانش‌آموز به کلاس بردم. البته مجوزی از رئیس آموزش و پرورش و مدیر آن دبستان گرفته بودم. به این ترتیب اولین کلاس تلفیقی در ایران تشکیل شد تلفیقی یعنی دانش‌آموز استثنایی وارد مدارس عادی می‌شود و در کنار افراد عادی آموزش می‌بینند. یک معلّم هم به عنوان رابط در کنار او قرار می‌گیرد و مطالب کمک آموزشی را به او ارائه می‌دهد و اشکالاتش را برطرف می‌دهد. در عرض یکسال تمام دوران ابتدایی را به برادرم تدریس کردم و او توانست مدرک ششم ابتدایی را اخذ کند من که احساس کردم این کار بسیار موفقیت‌آمیز بوده به این نتیجه رسیدم که او حتماً باید ادامه تحصیل بدهد. زیرا احساس کردم هم خودم توانمندی لازم را دارم و هم او دانش‌آموز توانمندی است سپس ایشان را در دبیرستان ثبت‌نام نمودم و در عرض سه سال توانست دیپلم بگیرد یعنی هر دو کلاس به صورت جهشی می‌خواند بدین صورت بود که در عرض چهار سال توانست دوران ابتدایی و دبیرستان را به اتمام برساند. ایشان با راهنمایی و همراهی خودم در کنکور شرکت کرد و رتبه دوم کنکور را کسب

کرد و در رشته ادبیات عرب دانشگاه اصفهان مشغول به تحصیل شد. وقتی لیسانس گرفت به استخدام آموزش و پرورش درآمد. من آن زمان کارشناس آموزش و پرورش بودم. آموزش و پرورش از دفتر استثنایی خواست تا از ایشان تست بگیرند و اگر مهارت و لیاقتش محرز شد به آموزش و پرورش اعلام کند. البته بنده خودم ایشان را قبلاً به تدریس در جایی گماشته بودم چون از همه توانایی‌های ایشان اطلاع داشتم و در گزارشم نوشتم که ایشان به خط بریل و متون درسی تسلط کافی دارد. بدین ترتیب ایشان به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در مدرسه ابابصیر مشغول به تدریس عربی شد. اما پس از مدتی ایشان به بیماری صرع مبتلا شد و امکان ادامه تحصیل برایش میسر نبود. او همچنین حافظ یک سوم قرآن کریم می‌باشد.

**نوری:** آیا ایشان روش خاصی برای تدریس در ابابصیر داشتند؟

**وجدانی‌نژاد:** خیر، ایشان به دلیل بیماری نتوانست روش‌هایش را پیدا و به طور مستمر ادامه دهد زیرا صرع باعث اختلال در حافظه‌اش شده است؛ به طوری که حتی شناسایی افراد به راحتی برایش مقدور نیست. در حال حاضر ایشان تشکیل خانواده داده و در اصفهان سکونت دارد. او سه پسر و یک دختر دارد که همه آنها تحصیلات عالی دارند. دختر و دامادش فوق لیسانس معماری دارند و پسر بزرگش فوق لیسانس کامپیوتر و جزء پرسنل حوزه‌ی علمیه اصفهان، و همچنین مسئول برگزاری امتحانات حوزه‌ی علمیه استان اصفهان است. همچنین سطح یک و دو حوزه را نیز گذرانده است. پسر دومش مهندس متالوژی است و پسر آخرش هم در بازار طلافروشان به همراه همسرش معیار طلا را تعیین کننده و محاسبه‌گر هستند. اولین تدریس من در سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵ بود. در زمانی که برادرم شاگردم بود، جزء مبلغین حضرت امام بودم در آن زمان امام را کسی نمی‌شناخت ولی من ارادت خاصی به ایشان داشتم و رساله عملیه ایشان را منتشر می‌کردم. در آن زمان ایشان اعلامیه نداشتند؛ اگر اعلامیه هم بود، منتشر می‌کردیم. در نتیجه مورد سوءظن ساواک بودیم؛ ولی مدرکی نتوانستند پیدا کنند. چون تمامی کتب و اطلاعات را مخفی کرده بودم و به همین دلیل بسیار مورد ضرب و شتم ساواک و شهربانی قرار گرفتیم. در آن زمان با آقای علی اکبر مکارم کار می‌کردم. ایشان آموزش و پرورش بود. او به اندازه‌ای شیفته امام بود که عکس امام را خودش ترسیم می‌کرد. فشارهای ساواک باعث شد که نتوانم در فیروزآباد بمانم چون ما را سر تراشیده در کوچه و محل‌های شهر چرخاندند. بدین روش شخصیت ما را خواستند خورد کنند. ولی مردم آگاه بودند و ما را خوب می‌شناختند به هر حال ما سال ۴۴ یا ۴۵ از فیروزآباد بیرون آمدیم و به شیراز نقل مکان کردیم. در شیراز با آقای معطری آشنا شدیم البته این آشنایی قبل از ورود ما به شیراز است ایشان به مسائل نایبانیان بسیار علاقه‌مند بود طوری که در یک کلیسا به نایبانیان درس می‌داد. شنیده بودم که یک نایبانیان نوت‌ها را از روی خط بریل روی ارگ پیدا می‌کند، کنجکاو شدم و به کلیسا رفتم و به این ترتیب با آقای معطری آشنا شدم ایشان در کلیسا قرآن درس می‌داد ولی وقتی آسقف متوجه شد او را از این کار منع کرد ولی ایشان همچنان به تدریس قرآن ادامه می‌داد در نتیجه آقای عبداللّه معطری را از کلیسا اخراج کردند ایشان حدود نود سال سن دارد ولی هنوز در قید حیات و ساکن شیراز است. تحصیلاتش در حد ابتدایی ولی معلومات و مطالعاتش در حد دکتری است. ایشان یک خانه مخروبه

اجاره کردند و در این خانه مدرسه‌ای بنا نمودند بنده از آموزش و پرورش تقاضا کردم که مرا جهت تدریس به مدرسه ایشان معرفی کنند. آقای معطری دو یا سه دانش‌آموز بیشتر نداشت بنده خط بریل را از ایشان آموخته بوده و در آنجا مشغول به خدمت شدم ایشان از تدریس من در آنجا استقبال کرد. همین آموختن خط بریل بود که باعث شد بتوانم برادرم را به صورت تلفیقی آموزش دهم. وقتی هم به شیراز آمدم، به آموزش و پرورش پرداختم. چون اولاً خودم تقاضای انتقالی کرده بودم، ثانیاً در آنجا کسی نبود که بتوانم تبلیغات امام را در کنار او انجام دهم در آن زمان دانش‌آموز خیلی سخت پیدا می‌شد و کسی حاضر نبود فرزند نابینایش را به مدرسه بفرستد. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که فرزندان نابینایشان را مخفی می‌کنند من بیش از چهار سال در مدرسه آقای معطری تدریس کردم. اما پس از رفتن آقای معطری مدرسه به شوریده شیراز تغییر نام یافت. بنابراین، این مدرسه نخستین آموزشگاه نابینایان است. پسران شوریده هنوز هم در قید حیات هستند البته نامشان دیگر شوریده نیست و فصیحی می‌باشد. چون خود شوریده هم فصیح و خوش سخن بود. در مدرسه شوریده هم دو سال خدمت کردم و حدود ۱۶۰ جلد کتاب نابینایی تألیف کردم. در آن زمان کاغذ هم نداشتیم؛ بعد از ظهرها که بیکار می‌شدم یک گونی برمی‌داشتم و به داروخانه‌ها می‌رفتم بروشورهای داروها را که مورد نیاز نبود می‌گرفتم و به مدرسه می‌بردم و روی آن به خط بریل می‌نوشتیم و به دست دانش‌آموزان می‌رساندم همه این ۱۶۰ جلد کتاب روی بروشور داروها نوشته شده است که احتمالاً تاکنون همه نابود شده‌اند. مدرسه شوریده مجدداً بازسازی شد ولی دیگر آن مدرسه قدیم نیست این مدرسه در میدان کلبه واقع شده است.

**نوری:** آیا ۱۶۰ جلد کتاب را که به بریل تبدیل کرده‌اید، مشخصاتش را دارید؟

**وجدانی نژاد:** این کتاب‌ها اکثراً در موضوعات علوم، ریاضی، انگلیسی و جغرافی بود. این کتب را در عرض دو سال با لوح و قلم نوشتم. البته بعدها در مدرسه شوریده دستگامی پیدا کردم که آقای معطری هم کار با آن را بلد نبود. این دستگاه یک ماشین هلندی بود و نحوه کار با این دستگاه را بالاخره پیدا کردم ما از هر عنوان کتاب یک نسخه بیشتر نمی‌توانستیم بنویسیم. یکی از این کتاب‌ها قرآن کریم است و این اولین قرآنی است که در سال ۴۸ در کشور ما نوشته شده. این قرآن در اختیار آقای فهندژ بود البته بنده اولین قرآن را از اردن گرفتم و از روی همان این قرآن را نوشتم. قرآن‌های فعلی متأسفانه اغلاط بسیار زیادی دارند. خوشبختانه، گزارش دادند قرآنی که من نوشتم هیچ غلطی نداشت. این قرآن فقط شامل جز سی قرآن بود. غیر از این ۱۶۰ کتاب، آثار دیگر دارم که بریل نیستند یکی از اینها علائم بریل ریاضی و علوم است. این کتاب بر مبنای ترجمه‌ای است که یکی از بریل‌دانان انگلیسی تألیف کرده است، نویسنده این کتاب بنهام است. این کتاب برای استفاده روی سایت قرار داده شده و عکس دکتر خزائلی پشت جلد آن قرار داده شده است. کتاب دیگر من روش‌های کاربردی چرتکه‌زایی و حساب افزارها است. این کتاب چاپ وزارت آموزش و پرورش است کتاب دیگری که برای اولین بار در ایران نوشته شده و بعد از من هم افراد پیگیر شدند و نتوانستند به نتیجه برسند. این کتاب با هیئت مؤلفین که خودم در رأس آن بودم نوشته شده است. آنها هم بزرگواری کردند و بنده را به عنوان نویسنده معرفی کردند نام این کتاب روش کوتاه‌نویسی بریل فارسی می‌باشد

این کتاب تنها کتابی است که تا کنون در این زمینه به چاپ رسیده است. در این کتاب حروف الفبای کشورهای اروپایی و حروف ژاپنی آورده شده است و این اولین کتابی است حروف ژاپنی در آن درج گردیده است. حدود سال ۶۲ یا ۶۳ من برای مأموریت با هزینه شخصی و جهت تحقیق در مسائل نابینایان به همراه همسر مرحومم به ژاپن رفتم. این کتاب توسط سازمان بهزیستی منتشر شد که البته حق التألیف به من پرداخت شد و پول خوبی هم دادند این کتاب به بریل در ابابصیر چاپ شده که البته جزء ۱۶۰ جلد کتاب بریل من نیست. چاپ این کتاب ترموفرم است. ترموفرم یعنی یک نسخه اصلی از کاغذ درست می کنند این نسخه اصلی را با بریل رویش می نویسند وقتی می خواهند اشکال را بشکنند با کاغذ و نخ روی کاغذ ترموفرم می چسبانند و به آن مستریس می گویند بسیاری از کتاب های دبیرستان را مستریس را بنده تهیه کردم و آن را با ترموفرم انجام می دادم. دستگاه ترموفرم یک دستگاه حرارتی است مستریس را در دستگاه حرارتی می گذارند و یک کاغذ روی آن می گذارند در دستگاه را می بندند حرارت و مکش باعث می شود که روی مستریس حرارت داده شود و نرم شود بعد دستگاه مکش که زیر این دستگاه است می مکد و این ورق پلاستیکی شکل مستریس را می گیرد و اینها به تعداد زیاد تکثیر می شود. ولی در حاضر این دستگاه مورد استفاده نیست. به همین دلیل شکل ها از کتب علوم حذف شده اند البته من در ژاپن دستگاهی پیدا کردم که به آسانی این کار را انجام می دهد تقاضای خرید آن را هم دادم. نام این دستگاه فتوکپی است و سازنده ی آن شرکت مینولتا است زمانی که بنده به ژاپن رفته بودم این دستگاه را دیدم و تقاضای خریدش را برای تمام استان ها دادم. چون کارشناس مسئول وزارتخانه بودم. من حدود ۱۱ میلیون تومان به ژاپن رفتم من پیشنهاد خرید دستگاه به همراه پنج کامپیوتر با مدیر کل آموزش و پرورش وقت آقای جلالی دادم. او بسیار انسان خوبی است؛ با او صحبت کردم و از او خواستم که اینها را تهیه کند، ولی امتناع می کرد. می گفت شاید این دستگاه ها سودمند نباشد؛ به او گفتم قرآن تکلیف شما را روشن کرده چون می فرماید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» گفت: چه کسی اهل ذکر است. گفتم من اهل ذکرم از من پیرس ولی ایشان به ما اعتماد نکرد و آن یازده میلیون از دست رفت. آن زمان رسم بر این بود که اگر پولی وارد آموزش و پرورش می شد چنانچه این پول زیاد می آمد به خزانه بازگردانده می شد. من اطلاع پیدا کردم که اداره کل آموزش و پرورش تهران یازده میلیون تومان پول زیاد آورده است از مدیر کل خواستم تا این پول را به من بدهد تا بتوانم برای نابینایان کشور این دستگاه ها را تهیه کنم. مدیر کل وقت موافقت کرد وقتی برگشتم لیست دستگاه ها را به بانک مرکزی ارائه کردم تا برای ما خرید کنن چون برای خرید از خارج باید از طریق بانک مرکزی اقدام می کردیم ولی پس از مدتی آقای جلالی اجازه تهیه را نداد و امضاء هم نشد و پول هم به دست من نرسید. بنده سال ۶۱ یا ۶۲ از اصفهان به تهران منتقل شدم و سال ۷۴ بازنشسته شدم. بعد از بازنشستگی در آموزش و پرورش کامپیوتر تدریس می کردم و ۱۵ سال در آموزش و پرورش شیراز درس دادم بیشتر تدریس در تربیت معلم ها و دبیرستان های طراز اول شیراز بود. در تهران هم کارشناس مسئول آموزش و پرورش استثنایی بودم و تمام مدارس نابینایان تحت پوشش ما بود چون دفتر کودکان استثنایی کار اجرایی به دستش نبود. من حدود هفت کار عمده و مهم در آموزش و پرورش انجام دادم که جزء اولین کارها در آموزش و پرورش محسوب می شد. این کارها بدین شرح می باشد:

۱- خرید دستگاه چاپ از آلمان، من در آن زمان با شرکت تولیدکننده این محصول در آلمان تماس گرفتم و آنها این دستگاه را به همراه دو کارشناس برای ما فرستادند و پول هم نگرفتند وقتی به ایران آمدند پول را پرداخت کردیم دو کارشناس همراه دستگاه آمده بودند و حدود پانزده روز نحوه کار با آن را آموزش دادند این دو کارشناس هم مهندس کامپیوتر بودند و هم مهندس بریل، من پانزده نفر از سراسر کشور انتخاب کردم تا نحوه کار با دستگاه را آموزش ببینند. البته اولین دستگاه را سازمان بهزیستی آورده بود و در اختیار مجتمع خزائلی قرار داشت الآن هم این دستگاه کار می‌کند و در اختیار مرکز رودکی قرار دارد. اما دستگاهی که من با قیمت ارزان‌تر از قیمتی که بهزیستی خریده بود خریداری کردم و این دستگاه هم اکنون در مجتمع شهید محبی مستقر است و اولین دستگاهی است که در وزارت آموزش و پرورش شروع به کار کرد. اولین دستگاه کشور توسط بهزیستی خریداری شد که حتی کتاب‌های آموزش و پرورش را هم چاپ می‌کرد. البته من این کار را اشتباه می‌دانستم چون وزارت آموزش و پرورش کارش بسیار مختل بود. به این دلیل که کتاب‌ها اول مهر به دست دانش‌آموزان عادی می‌رسید ولی تا زمانی که به چاپ بینایی نمی‌رسید سازمان بهزیستی این کتاب‌ها را چاپ نمی‌کرد سازمان بهزیستی هم تا مسترپیس دستگاه را انجام می‌داد ۳ الی ۴ سال طول می‌کشید. به همین دلیل آموزش و پرورش نابینایان عقب‌تر بود. وقتی بنده کارشناس شدم تلاش کردم تا به این موضوع رسیدگی کنم و به همین جهت این دستگاه را خریداری کردم. خرید این دستگاه باعث شد که اول مهر به دست دانش‌آموزان می‌رسید من با آقای غلامعلی حدادعادل رئیس مرکز پژوهش و تألیف کتب درسی در این مورد مذاکره کردم و به ایشان توضیح دادم که جهت چاپ کتب برای نابینایان قبل از چاپ کتب به بینایی این کتاب‌ها به دست ما برسد ایشان هم موافقت کردند و یک نسخه مسترپیس کتاب‌ها را به ما می‌دادند و ما هم چاپ می‌کردیم. از این‌رو همزمان کتاب‌ها به دست دانش‌آموز عادی و دانش‌آموز نابینا هم می‌رسید. به تعداد کل دانش‌آموزان آن زمان کتاب چاپ می‌کردیم و به سراسر کشور می‌فرستادیم. وقتی این کار را انجام می‌دادیم سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور وجود نداشت. چون این سازمان در سال ۱۳۶۴ مصوب و تشکیل گردید؛ قبلاً دفتر کودکان استثنایی کار این سازمان را انجام می‌داد و من کارشناس این دفتر بودم. بنابراین دومین ابتکارم، چاپ و نشر کتاب‌های نابینایان همزمان با پخش کتب دانش‌آموزان عادی بود.

**نوری:** الآن تمام فرهنگ و سواد و مدنیت معلولین به دست این سازمان اداره می‌شود، اما دو نظر نسبت به سازمان آموزش و پرورش استثنایی وجود دارد: یک نظر اینکه این سازمان هیچ تحولی ایجاد نکرده و کارش را به خوبی انجام نداده است. و نظر دیگر اینکه کارهای این سازمان موفقیت‌آمیز است. **وجدانی‌نژاد:** البته حمل بر خودستایی نباشد که بگوییم من که از سازمان بیرون رفتم، کارهای آن سازمان هم نظم اولیه را از دست داد. آقای دکتر غلامعلی افروز سازمان آموزش و پرورش استثنایی را تأسیس کرد. ایشان نسبت به مسائل آموزشی آگاهی داشت ولی نسبت به گزایشات و رشته‌های مرتبط به معلولین آگاهی کافی نداشت. ایشان چند کتاب هم نوشت ولی از نظر بنده اصلاً قوی نبودند. ایشان دکترای خود را از انگلیس اخذ کرده بودند و یک انقلابی به تمام معنا بود و همین باعث شکوفایی ایشان گردید. ایشان در ابتدا رئیس دانشکده علوم تربیتی بود چون رشته‌اش هم علوم

تربیتی بود و سپس رئیس سازمان آموزش و پرورش استثنایی گردید. او وقتی وارد سازمان استثنایی شد کارهای انقلابی زیادی انجام داد و معلمین هم از او خیلی راضی بودند. من دو عدد ساعت از ایشان گرفته‌ام. این طور کارها باعث می‌شد تا معلمین بیشتر عاشق کارشان شوند ولی برای دانش‌آموزان کارهای فرهنگی صورت نمی‌گرفت ایشان سنگ‌های بزرگی هم جلوی پای من انداخت از جمله اینکه ما به همراه ایشان یک مؤسسه استثنایی تشکیل دادیم که همسر من هم عضو این مؤسسه بود. من پیشنهاد دادم یک رادیو مخصوص نابینایان تأسیس شود و اخبار علمی و فرهنگی و تفاسیر از طریق این رادیو پخش گردد تا نابینایان به اطلاعات ضروری و مورد نیاز خود دست پیدا کنند. اما ایشان حرفی به من زد که تأثیر بدی بر ذهن و فکر گذاشت. طوری که مؤسسه را رها کردم. ایشان رادیو را طوری نامگذاری کرد که بوی کمونیستی می‌داد. سیستم فکری دکتر افروز بر حسب نیاز کودکان استثنایی نبود در نتیجه بنیانگذاری این سازمان بسیار ضعیف صورت گرفت به خصوص اینکه معاونین قوی هم نداشت یکی از معاونینش شاگرد خود من بود و خط بریل را در آموزش‌های ضمن خدمت آن هم به صورت ناقص فرا گرفت او معاون نابینایان دکتر افروز در بخش نابینایان شد. از این رو دانش و تجربه کافی نداشتند.

**نوری:** کودکان استثنایی به خصوص ناشنوایان با بحران بسیار جدی مواجه‌اند و معتقدند که ما در نظام جمهوری اسلامی دچار اُفت شدیم. معلولین در آلمان و کشورهای دیگر سرمایه ملی محسوب می‌شوند و روی اینها کار می‌شود ولی در اینجا امور معلولین به دست افراد نادان و غیرمتخصص اداره می‌شود که نه طرح دارند و نه دلسوزاند. جبار باغچه‌بان یک زندگی نامه خودنوشت دارد و در آن درد دل زیاد کرده می‌گوید: مدیران دولتی پدر مرا درآورده‌اند طوری که هر کاری می‌خواهم انجام دهم سنگ جلوی پایم می‌انداختند؛ خودشان که مطالعه نداشتند به حرف ما هم توجه نمی‌کردند. چرا تا کنون آموزش و پرورش استثنایی را کسی نقد نکرده است؟

**وجدانی‌نژاد:** برادر نابینای من این کار را انجام داده، ایشان در یکی از شعرهایش با نام «ای سازمان بی‌خرد کور و کر شناس» به نقد سازمان استثنایی پرداخته است. مشکل دیگر سازمان بی‌توجهی به تکنولوژی جهان مدرن و عدم تخصص است، البته جریانی که در بین سازمان آموزش و پرورش استثنایی رخ داد و باعث خرد شدن ناشنوایان شد این است که این سازمان روی آموزش عمومی و Total Communication تأکید ندارد. در آمریکا و انگلیس روش آموزش عمومی مورد استفاده است. بدین معنی که ناشنوا به هر طریقی که ممکن و روشی که مورد علاقه خود فرد است باید ارتباط برقرار کند؛ حالا با دست یا چشم یا لب یا هر چیز دیگر که امکان ارتباط وجود داشته باشد. اما آموزش و پرورش استثنایی با این روش مخالف است و معتقد است باید Leap Reading را ارائه کنیم در Total Communication هم Leap Reading هست. ولی آموزش و پرورش استثنایی فقط بر Leap Reading یعنی لب‌خوانی تأکید دارد. ارتباط با لب اشکالات زیادی پیش خواهد آورد یعنی زمانی که من با شما صحبت می‌کنم اگر صدا نباشد شما چیزی متوجه نمی‌شوید و مشکل بزرگ‌تر اینکه اگر سبیل هم داشته باشد ناشنوا اصلاً چیزی متوجه نمی‌شود؛ اگر چهره فرد برای ناشنوا قابل پذیرش نباشد اصلاً با او ارتباط برقرار نمی‌کند. در نتیجه طبق نظر جهانی باید روش Total Communication

اجرا شود. یعنی هم Leap Reading داشته باشیم و هم Bon Communication یعنی ارتباط به وسیله استخوان در کشورهای دنیا هم با استخوان با ناشنوا ارتباط برقرار می‌کنند البته در ایران آقای باغچه‌بان اینکار را انجام می‌داد ولی آقای گلپیدی با آن مخالف بود در ژاپن اتاکی به نام Loop وجود دارد این اتاکی یک حلقه الکترومغناطیسی به وجود می‌آورد یک گوشی هم در گوش ناشنوا قرار می‌گیرد هر چه که گوینده بگوید به صورت الکترونیک در Loop انتقال پیدا می‌کند وقتی ناشنوا روی زمین نشسته باشد زمین بر اثر لرزش مفاهیم را به ناشنوا انتقال می‌دهد گوشی که بر گوش ناشنوا است بر اثر لرزشی که به استخوان گوش وارد می‌سازد باعث انتقال مفاهیم به ناشنوا می‌گردد. امام علی (ع) می‌فرماید: «خداوند شنوایی را با چند استخوان به انسان آموخت و با چند چربی بینایی را به انسان آموخت. آن وقت این استخوان‌ها را به فراموشی سپرده‌اند» این استخوان‌ها باید مورد استفاده قرار گیرد. Total Communication هم Leap Reading و هم بر Bon Reading و هم بر زبان اشاره تأکید دارد. اگر زمانی اختلافات دو سازمان بهزیستی و استثنایی از بین برود و سازمانی تشکیل شود که بتواند این دو روش فوق را با هم تلفیق کند ناشنوایان پیشرفت خواهند کرد. البته نایب‌نایان هم چنین مشکلاتی دارند از جمله اینکه افرادی که یا سودجو هستند یا غیر متخصص به این دلیل که فلان شخص در رأس یک سازمان قرار گرفته یک مؤسسه و یا مرکز خیریه برای نایب‌نایان تشکیل می‌دهد و از امکانات سازمان فوق استفاده می‌کنند و باعث جمع‌آوری پول می‌شوند یعنی افرادی که رئیس سازمان یا کارشناس و یا رئیس این مراکز می‌شوند معمولاً غیر متخصص هستند و اطلاعات کافی ندارند.

**نوری:** راه کار چیست؟ یعنی به چه روشی می‌توان مدیریت مراکز معلولین را اصلاح کرد و آدم‌های خبیره و فرهیخته و در ضمن مؤمن و متعهد را روی کار آورد؟  
**وجدانی‌نژاد:** مدیریت یک رکن و اصل مهم و زیربنایی است. اگر مدیر کارآمد و لایق باشد، خاک را تبدیل به طلا می‌کند و با امکانات اندک، بهترین کارها را انجام می‌دهد. اما برعکس اگر مدیر نالایق باشد، بهترین امکانات و بهترین فرصت‌ها را از دست می‌دهد، استعدادها را تخریب می‌کند. هم اکنون قشر وسیعی از معلمین، کارمندان و دانش‌آموزان از وضع سازمان استثنایی دلخور و ناراضی هستند. حتماً مشکلی هست که همه اینگونه فکر می‌کنند. در کشورهای پیشرفته دانش‌آموزان و والدین آنها یا نخبگان جامعه، مدیریت را تعیین می‌کنند. این روش که وقتی رئیس جدید آمد همه عوض می‌شوند و هر وزیری، آدم‌های هم خط خود را سر کار می‌آورد، غلط است. متأسفانه هم در تشکلهای و هم در مدیریت‌های دولتی روبه و شیوه درستی در زمینه‌گزینش مدیران وجود ندارد. البته نسبت به این دفتر نمی‌دانم واقعیت چیست؟

**نوری:** در سال ۱۳۹۰ وقتی حاج آقا شهرستانی می‌خواست دفتر فرهنگ معلولین را تأسیس کند، با چند نفر جلسات و مذاکرات مفصل داشتند. از هر کس هم طرح و برنامه و نیز کارنامه کاری می‌گرفتند. بعد از چند ماه بررسی، طرح بنده و نیز کارنامه بنده بهتر تشخیص داده شد و قرعه به نام افتاد. چون از سال ۱۳۷۰ در امور معلولین کار می‌کردم، ابتکاراتی مثل تألیف و چاپ نخستین

دائرة المعارف برای ناشنوایان و راه اندازی چند سایت و مرکز معلولیتی داشتم. البته اگر همین الان کسی بهتر از بنده باشد و جلو بیاید، حاضر هستم تحویل دهم و کنار بروم.  
**وجدانی نژاد:** معلوم است تعیین مدیریت در اینجا درست بوده، اگر همه جا همین روش اجرا گردد خوب است.

**نوری:** لطفاً در مورد ازدواج و نحوه‌ی آشنای شما با خانم حسن شاهی توضیحی دهید؟  
 - بنده سال ۱۳۵۰ با خانم مهرانگیز حسن شاهی ازدواج کردم. حسن شاهی‌ها معمولاً اهل ارسنجان هستند، بنا به دستور وزیر وقت آموزش و پرورش آقای علی اکبر پرورش بنده به تهران منتقل شدم و کارشناس مسئول نایب‌نایان کشور در دفتر کودکان استثنایی شدم در آن زمان دفتر کوکان استثنایی پنج بخش داشت، بخش نایب‌نایان، ناشنوایان، کم‌توانان ذهنی، بخش معلولین جسمی و حرکتی و بخش تیزهوشان. هرکدام از این بخش‌ها یک کارشناس مسئول داشت یک کارشناس هم تحت پوشش «کارشناس مسئول» کار می‌کرد. من با آقای پرورش دوستی دیرینه داشتیم زمانی که من در اصفهان بودم جامعه‌ی معلمین اصفهان حدوداً چهارصد نفر عضو داشت از این چهارصد نفر پنجاه نفر مرکزیت داشتند و از بین این پنجاه نفر، چند نفر به عنوان، عضو هیئت مدیره بودند. من و آقای پرورش و آقای زهتاب ریاست مرکز جامعه معلمین اصفهان را برعهده داشتیم و تمام راهپیمایی‌ها و تشکیلاتی که در زمان شاه انجام می‌شد را هماهنگ می‌کردیم زمانی که آقای پرورش به تهران رفت بنده رئیس آموزش و پرورش منطقه بُر خوار بودم. این منطقه بسیار وسیع است با رفتن ایشان من هم پستم را تحویل دادم و برای خودم جانشین انتخاب کردم و به تهران منتقل شدم. همسر من را هم با خودم بردم یعنی ایشان را به عنوان مأموریت از اصفهان بردم. ایشان در ابابصیر مربی بود و هم در یکی از دبیرستان‌های عادی ریاست آن را برعهده داشت. البته ایشان در ابابصیر علاوه بر تدریس مدیر بخش دخترانه هم بود. بخش دخترانه واقع در خیابان طالقانی کنار مسجد حکیم بود اگر بخواهم از بدو آشنایی‌ام با ایشان بگویم سخن بسیار است من در مدرسه شوریده شیراز به عنوان معلم کار می‌کردم. خانم حسن شاهی طی یک دوره‌ای که در رشته نایب‌نایان گذرانده بودند، مستقیم وارد مدرسه نایب‌نایان شد. من معلم آن مدرسه بودم و مشاهده کردم که ایشان با بچه‌ها بسیار مهربان هستند طوری که حتی بچه‌ها را نظافت هم می‌کرد و به سرکلاس می‌آوردند. همچنین به خط بریل نیز بسیار مسلط بود طوری که بریل را برعکس و از بالا به پایین هم می‌خواند یعنی حتی می‌توانست از راست به چپ هم بخواند این رفتار ایشان مرا بسیار تحت‌تأثیر قرار داد و از ایشان تقاضای ازدواج کردم. ابتدا ایشان نمی‌پذیرفت ولی بالاخره موافقتش را جلب کردم و با ایشان ازدواج کردم. همچنین دیدم که ایشان عاشق بچه‌های نابینا هستند و من هم عاشق نایب‌نایان بودم. بعد از ازدوایمان هم توجه ما به بچه‌های نابینا روز به روز بیشتر می‌شد ایشان خدماتش را بیشتر در دبستان انجام می‌داد و من هم در دبیرستان انجام وظیفه می‌کردم در آن زمان دوره و سمینار زیاد برگزار می‌شد چرا که دولت اهتمام ویژه‌ای نسبت به معلولین به خرج می‌داد چند دوره‌ای هم در رامسر برگزار شد و بنده از طرف اداره کل آموزش و پرورش فارس مأمور شدم که در این دوره‌ها شرکت کنم. وقتی شرکت می‌کردیم، تمام حقوق و مزایا در همان رامسر به ما پرداخت می‌شد؛ یعنی تمام امکانات در تهران متمرکز نمی‌شد و



بیشتر دوره‌ها در شهرستان‌ها برگزار می‌شد. من به همراه همسر در دوره‌های مختلف شرکت کردیم در آن زمان مدرسه شهید محبی به نام مدرسه رضا پهلوی بود، همچنین مدرسه ناشنوایان در حدود دو هزار متر زمین توسط شمس و فرح و به مدیریت مرحوم باغچه‌بان تأسیس شد. ولی الآن دولت، چنین کمک‌هایی به این نهادهای ویژه معلولین ندارد. من و همسر، خیلی از کارها را مشترک انجام می‌دادیم؛ البته بنده فعال‌تر بودم چون علاوه بر کتاب‌هایی که من در مدرسه شوریده نوشتم نقشه‌های جغرافیایی را هم با گچ درست کرده بودم. میزهای مختلفی تهیه کرده بودم و نقشه‌ی ایران و جهان را با گچ روی صفحه میز تعبیه کرده بودم این نقشه‌ها شامل نقشه‌های سیاسی مثل اروپا، آسیا، آمریکا، ایران و نقشه‌های تقسیمات کشوری و برای ایران تقسیمات استانی بود. همسر و بچه‌ها روی این نقشه‌ها کار می‌کردند یعنی همسر کوه‌ها و رودها و مناظر طبیعی را از روی نقشه به وسیله حس لامسه به بچه‌ها آموزش می‌داد. سپس طی ابلاغی آقای ساعات پس از همسر رئیس مدرسه شوریده شد. آقای سعادت‌فرد بسیار خدمتی است. و هم اکنون در قید حیات است. خوب است آقای معطری را هم بشناسید. زمانی که می‌خواستند ایشان را استخدام کنند چون فقط تحصیلات ابتدایی داشت به عنوان مستخدم به کار گماردند و من خیلی متأثر شدم چون ایشان بنیانگذار مدرسه نابینایان شیراز بود. ولی به اسم مستخدم بود ولی در مدرسه به کار آموزش و پرورش اشتغال داشت. دانش‌آموزان خوبی تربیت کرد و با هم همکاری‌های خوبی داشتم. الآن هم خادم به حق نابینایان است. ایشان سالیانه میلیون‌ها تومان به افراد نابینایی که در دانشگاه‌ها حائز رتبه می‌شوند؛ به عنوان جایزه می‌دهد. همه این مبالغ از سرمایه شخصی و گاه از حقوق بازنشستگی او است ولی نمی‌خواهد کسی مطلع شود. خانم حسن شاهی بعد از انتقال به اصفهان در دانشگاه اصفهان رشته ادبیات فارسی قبول شد. به خاطر قبولی ایشان در دانشگاه من هم تقاضای انتقال به اصفهان نمودم. او یکی از مدافعین انقلاب امام خمینی بود. کارهای انقلابی که ایشان در دانشگاه انجام می‌داد مورد تأیید من بود و با او همراهی می‌نمودم طوری که چندین مرتبه دانشگاه اصفهان را به تعطیلی کشاند. برادرم محمود نیز در همین دانشگاه دانشجو بود و در این امور، همکاری داشت. در نتیجه خانم حسن شاهی در اصفهان شهرت پیدا کرد؛ طوری که افراد انقلابی ایشان را خوب می‌شناختند او در حین دانشگاه به دختران ابابصیر نیز تدریس می‌کرد چون دختران زیاد در آن زمان وارد دبیرستان نمی‌شدند اما زمانی که ایشان در ابابصیر کار می‌کرد با مهربانی و مهرورزی، دختران نابینا را جذب کرد. روزهای تعطیل با ماشین به دهات اصفهان می‌رفتیم و نابینایان را پیدا می‌کردیم و برای تحصیل به ابابصیر می‌آوردیم. اینها کارهای خارج از اداره بود و کارهای اداریمان تدریس بود. کار مشترک دیگری که من و همسر با هم انجام دادیم، تألیف کتاب علائم بریل ریاضی بود. که خانم حسن شاهی زیر نظر بنده انجام داد ایشان در ابابصیر خدمات زیادی ارائه داد که خدماتش را، «خدمات مهرانگیز» می‌نامند. قبل از اینکه به تهران منتقل شویم ایشان رئیس دبیرستان صفورای اصفهان بود این دبیرستان در چهارراه نظر واقع شده بود او در این دبیرستان هم خدمات ارزنده‌ای ارائه نمود چون مدرسه صفورا در آن زمان محل فعالیت‌های گروه‌های الحادی و ضد مردمی بود که با رئیس دبیرستان مقابله می‌کردند. ایشان برای سرکوب آنها تمهیدات بسیار عجیبی اندیشیده بود. و تمام گروه‌ها را به شیوه منطقی کنترل می‌کرد. ایشان یک صندوق انتقادات و پیشنهادات برای دانش‌آموزان ایجاد کرده

بود ولی چون دانش‌آموزان نمی‌دانستند که چطور باید انتقاد کنند ایشان گزارشات را از بچه‌ها شفاهاً می‌گرفت و مکتوب می‌کرد و داخل صندوق می‌گذاشت و به معلمان انتقال می‌داد اینجا هم سعی کرد شخصیت معلم را خُرد نکند و همواره معلم را نصیحت می‌کرد و معلمان هم می‌دانستند که اگر حرفی سرکلاس بزنند به خانم حسن شاهی گزارش می‌شود. به هر حال چون تجربه و اطلاعات سودمندی در دبیرستان صفورا و در ابابصیر و قبل از اینها در شیراز کسب کرده بود، وزارت آموزش و پرورش را به تهران منتقل کردند. در تهران من کارشناس مسئول بودم و خانم حسن شاهی به ریاست مجتمع آموزشی دخترانه تهران توسط رئیس آموزش و پرورش ناحیه چهار منصوب شد. چون منطقه چهار تهران و مجتمع دخترانه تهران حساس بود و خانم حسن شاهی بهترین کسی بود که هم او را می‌شناختند و هم می‌توانستند به او اعتماد کنند. خانم حسن شاهی در تهران برای ازدواج نایب‌نایان تمهیدات بسیار خوبی اندیشیده بود ایشان دختران نایب‌نایان را با پسران بینا و نایب‌نایان در حد شأن و شخصیت‌شان با هم مزدوج می‌کرد حتی اگر دو نفر نایب‌نایان می‌خواستند با هم ازدواج کنند به شرط اینکه هر دو مشکل ژنتیک نداشته باشند، اقدام می‌کرد. برای اینکار هم مجتمعی برای ازدواج نایب‌نایان راه‌اندازی نمود حاصل این ازدواج‌ها بسیار موفقیت‌آمیز بوده و فرزندان بسیار خوبی به جامعه تحویل شده است تمام مخارج ازدواج اعم از جهیزیه و عروسی را خودشان پرداخت می‌کرد اما با انتقال ایشان به شیراز این مجتمع نیز تعطیل شد. در شیراز ایشان مدیر نبود و یک کارمند جزء مدرسه شوریده شیراز بود در آن زمان افراد بسیار نالایقی در مدرسه مدیر شده بودند. البته ما جزء سران آموزش و پرورش بودیم ولی این مدیران به راهنمایی‌های ما توجهی نمی‌کردند، طوری شده بود که مدرسه پر از زباله شده بود ولی حاضر نبودند، زباله‌ها را به بیرون ببرند یکی از این ازدواج‌ها، ازدواج غلام‌حسین شارعی با خانم قیمت بلاغی است، اینها هر دو نایب‌نایان هستند و حاصل این ازدواج پنج فرزند می‌باشد. این خانواده در تهران زندگی می‌کنند. خانم بلاغی خانه‌دار است و آقای شارعی در یکی از بیمارستان‌ها کار می‌کند البته ما به سازمان بهزیستی هم پیشنهاد همکاری در این زمینه دادیم ولی سازمان با ما همکاری نکرد. خانم حسن شاهی در تهران چندین سمت داشت، هم مدیر مجتمع بود و هم مدیر خوابگاه و همچنین احکام هم تدریس می‌کرد. بنده هم به دختران قرآن تدریس می‌کردم. و این کارها را خارج از وقت اداری انجام می‌دادیم. خانم حسن شاهی چند سال بیماری لاعلاجی داشت و بالاخره در سال ۱۳۹۳ به رحمت خدا رفت.

**نوری:** راجع به سفرهای خود به خارج از کشور بفرمایید.

**وجدانی‌نژاد:** وقتی کارشناس مسئول نایب‌نایان در وزارت آموزش و پرورش شدم به فکر رفتم بینم تجارب جهان و کشورهای مختلف در پیشرفت آموزشی و پژوهشی و نیز مسائل اجتماعی نایب‌نایان چگونه است. از این‌رو به چند سفر رفتم ژاپن، آمریکا و اروپا.

اگر می‌خواهید در تهران کار تحقیقاتی انجام دهید با دکتر سید مهدی صادق‌نژاد ارتباط برقرار کنید ایشان استاد دانشگاه و کم‌بینا هستند و جزء پنج نفری بودند که به اتفاق بنده شش ماه در آمریکا بودیم من در سال ۱۹۷۴ به آمریکا رفتم بعد به انگلیس و سپس به ژاپن رفتم و حدود یک ماه در انگلیس بودم چون می‌خواستم دوره‌های جدیدی در آموزش و پرورش تأسیس کنم پانزده نفر از

سراسر کشور از طریق کنکور انتخاب شدند من هم یکی از آنها بودم ما بورسیه از طرف وزارت آموزش و پرورش بودیم من در زمان مسئولیتم یعنی سال ۶۱ یا ۶۲ به ژاپن رفتم ما از اروپا خیلی اطلاعات داشتیم ولی از آسیا و خاور دور هیچ اطلاعاتی نداشتیم.

ما مجدداً از تهران به اصفهان منتقل شدیم خانم حسن شاهی مسئول دختران شد و من هم عازم آمریکا شدم مدت شش ماه در میلرزوین آمریکا بودم و دوره‌های مختلف نابینایان را در تعلیم و تربیت طی کردم در آنجا اساتیدی بودند که در مدارس نابینایان کار می‌کردند و هم دانشگاه تدریس می‌کردند در آمریکا اولاً بنده بسیاری از مدارس نابینایی را حضوراً بازدید کردم و روش‌های آموزشی آنها را مشاهده کردم که البته به بعضی از آنها انتقاد نیز داشتم و از بعضی دیگر استفاده می‌کردم. زمانی که خانم حسن شاهی بالاجبار مدرسه دخترانه تهران را ترک کرد اکثر بچه‌ها گریه می‌کردند ایشان نزد دختران نابینای تهران جایگاه ویژه‌ای داشت طوری که بعضی از دختران به خاطر حمایت خانم حسن شاهی شدیداً مورد آزار و اذیت دستگاه استثنایی قرار می‌گرفتند. آنها می‌گفتند که خانم حسن شاهی با اینکه رفته ولی شما را تحریک می‌کند تا مدرسه را بهم بریزید در صورتی که اینطور نبود روزی ما به دیدار رئیس آموزش و پرورش ناحیه چهار تهران رفتیم ایشان شدیداً ابراز تأسف کردند از اینکه چرا ما را دیر شناختند.

**نوری:** این سفرها و آموزش‌هایی که دریافت می‌کردید چه تأثیری در روند آموزش نابینایان در ایران داشت؟

**وجدانی‌نژاد:** از نظر من تأثیر این سفرها خیلی زیاد بود، پس از بازگشت از آمریکا مرکزی به نام «اتاق لمس نابینایان» در مرکز ابابصیر تأسیس کردم. یکی از مشکلات اساسی نابینایان این است که هنوز بسیاری از اشیاء برایشان ملموس نیست. مثل هواپیما، گل، خورشید و... که باید اینها را از طریق حس لامسه به آنها نشان داد. مثلاً ما نابینایی داشتیم که لیسانس زبان انگلیسی و مسیحی بود روزی تاکسیدرمی یک مرغابی را به او نشان دادم از او پرسیدم این چیست او گفت: زرافه است. چون که من شنیده‌ام گردن زرافه بسیار بلند و سرش کوچک است. این تاکسیدرمی هر دو خصوصیات زرافه را دارد. من در برگشت از آمریکا مصمم شدم اتاق لمس نابینایان را تأسیس کنم و بعدها این اتاق لمس را جزء تدریس‌هایم قرار دادم. نیز در مدرسه رضا پهلوی (شهید محبی) هم یک مرکز لمس درست کردم و آن را برای معلمین تدریس کردم. یکی از چیزهایی که جزء اتاق لمس بود، نقش‌های جغرافیایی و منظومه شمسی بود. البته تاکسیدرمی یکی از کارهایی بود که من در مرکز لمس انجام دادم؛ یعنی پوست حیوان را می‌گندیم و یک عروسک شکل از آن حیوان می‌ساختیم پوست را روی عروسک می‌کشیدیم و می‌دوختیم و مثل یک حیوان زنده نگهداری می‌کردیم برای جلوگیری از ورود حشرات و موریانه‌ها به آن دارو تزریق می‌کردیم. برای ساخت تاکسیدرمی یک پرنده، وقت زیادی می‌گذاشتیم. زمانی که در ابابصیر بودم حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ حیوان تاکسیدرمی کردم. مجموعه‌ای از چیزهایی است که نابینا به آن دسترسی ندارد مثل گردش زمین به دور خورشید می‌توان با حرفه تاکسیدرمی نمونه و ماکت آن را تهیه کرد. ضوابطی دارد و دانش و حرفه خاصی است.

**نوری:** ظاهراً برای آموزش نابینایان وسایلی و موجوداتی مثل مار، زرافه، کره زمین، منظومه شمسی و ده‌ها چیز دیگر اهمیت دارد. چون نابینا تا لمس نکند نمی‌تواند تصور و مفهومی از این اشیاء داشته باشد.

حال پرسش این است که اولاً آیا غیر از شیوه تاکسیدرمی آیا روش دیگری برای ساخت اشیاء هست یا این تنها فناوری است؟ دوم اینکه میراث و فرهنگ و تجارب در این زمینه آیا ضبط و ثبت شده است؟  
**وجدانی نژاد:** متأسفانه وقتی سازمان استثنایی پا گرفت و مسلط شد به تدریج فرهنگ شفاهی طرفدار پیدا کرد چون سازمان طرفدار این شیوه بود. هم در ناشنوایان لب‌خوانی و روش شفاهی و گفتاری تصویب شد و در نابینایان کارهایی که برای افزایش قدرت لامسه و مفهوم سازی بود جایز را به فرهنگ شفاهی و بیان و توصیف داد. به جای لمس زرافه، زرافه را چند کلمه و چند جمله معرفی می‌کنند.

شیوه بیان و توصیف اگر مکمل شیوه واقع‌گرایی باشد سودمند است ولی اگر جانشین و بدیل آن شود خیلی مخرب است. تصور کنید اگر به جای نشان دادن گربه یا سگ یا کتاب یا هر چیز دیگر به بچه‌های عادی، یا به جای نشان دادن تصاویر آنها، در یک جمله بگوییم گربه حیوانی است که چهار دست و پا راه می‌رود دم بلند دارد، اهلی است رنگش مثلاً خاکستری است و مو دارد. بچه‌ای که حیوان، رنگ، خاکستری، دم، اهلی و... را نمی‌داند، آیا شناختی راجع به گربه پیدا خواهد کرد، قطعاً نه. نابینایان هم در این نظام مشکل‌تصوری و مفهوم‌سازی و در نهایت شناخت پیدا کردند. چون با واقعیت‌ها ارتباط نداشتند.

اما در مورد حفظ و ثبت این میراث. هم رهبران ناشنوایان مثل باغچه‌بان و هم مربی‌های نابینایان تجارب بسیار خوبی طی چند دهه پیدا کرده بودند ولی حتی مقاله درباره این شیوه پیدا نمی‌کنید. یعنی تجارب ثبت و ضبط نشد. چون مشوق نداشتند بعداً هم تاکسیدرمی را کنار گذاشتند و همه دستاوردها از بین رفت.

**نوری:** حداقل اینها را در موزه‌ای نگهداری می‌کردند. در دنیا ابتکارات را حداقل به موزه می‌برند.  
**وجدانی نژاد:** موزه حیات وحش است و از ما بهتر حیوانات را خشک یا تخلیه کرده‌اند اما در زمینه نابینایان، این وسایل که زیاد هم بود نگهداری نشده است. شاید افرادی در انبار خانه یا انبار مدرسه داشته باشند.

**نوری:** اگر کسانی را سراغ دارید که اینگونه آثار دارند ما خریدار هستیم و با ما تماس بگیرند.  
**وجدانی نژاد:** حتماً پیگیری می‌کنم.

**نوری:** من از زندگی نامه آقای باغچه‌بان دیدم که ایشان در مورد چرتکه برای ناشنوایان بسیار حساس بود ولی من نمی‌دانستم که چرتکه برای نابینایان هم حائز اهمیت بوده است. ایشان می‌گوید: من در سال ۱۳۰۲ یک چرتکه به رئیس آموزش و پرورش آذربایجان نشان دادم و گفتم این را برای آموزش ناشنوایان تهیه کرده‌ام.

**وجدانی نژاد:** البته احتمالاً چرتکه ژاپنی نبوده است. چون چرتکه‌ای که من نوشتم، چرتکه‌ی ژاپنی است و اینها با هم فرق می‌کنند نایبانیان باید ریاضیات را به وسیله انگشتانشان یاد بگیرند برای نایبانیان دو وسیله دیگر غیر از چرتکه جهت محاسبات ریاضی وجود دارد. یک حساب افزار و جبر و یکی هم لوح حساب مکعبی این لوح مکعبی تا دست به آن می‌خورد جابه‌جا می‌شد و به هم می‌ریخت با لوح مکعبی به کندی می‌توانستند کار کنند و با حساب افزارهای میخی که مهره‌های آن از جنس سُرَب بود هم به سختی می‌توانستند مهره‌ها در درون لوح جا بدهند علاوه بر این به دلیل سُرَبی بودن جنس مهره‌ها مشکلات تنفسی برای دانش‌آموزان ایجاد می‌کرد که حتماً باید بعد از کار شیر می‌خوردند. کاری که چرتکه ژاپنی انجام می‌دهد این است که با بالا و پایین کردن مهره‌ها می‌توانند کار کنند و عملیات ضرب، تقسیم، جمع، تفریق و جذر را انجام دهند. من علاوه بر نوشتن کتاب چرتکه، کتاب چرتکه و حساب افزارها را هم نوشتم و کار با هر یک را توضیح دادم در زمان مسئولیت‌م قرار بود ما چرتکه را از آمریکا بخریم هر چرتکه معادل ۱۵ دلار هزینه در برداشت. ولی به جای خرید چرتکه قالبش را پیدا کردیم و خودمان درست کردیم و چرتکه را هم روی خط تولید آوردیم در آن زمان فقط چرتکه را بلد بودم که در تربیت معلم تدریس می‌کردم این وسیله به مراتب بهتر از کامپیوتر است. در رابطه با کتاب‌های درشت خط هم باید بگویم که تا زمانی که بنده وارد سیستم مدیریت آموزش و پرورش نشده بودم کتاب‌های درشت خط اصلاً وجود نداشت وقتی وارد سازمان شدم این ضرورت را احساس کردم چون اکثر بچه‌ها کم‌بینا بودند و باید کمک می‌کردیم تا آنها هم بتوانند کتاب بخوانند ما سعی کردیم کتاب‌های ابتدایی را درشت خط کنیم با آقای حداد عادل هم در این مورد مذاکره کردیم ایشان هم پذیرفتند و ما را به یکی از مدیرانشان ارجاع دادند. که البته این کار هزینه سنگینی در برداشت با آن مدیر هم به توافق رسیدیم تا اینکه کتاب‌ها را چاپ کنند و در سراسر کشور پخش نمایند ولی وقتی به مدارس رسید، مدارس نمی‌توانستند از آنها استفاده کنند چون قدرت تشخیص و نیازسنجی نداشتند با اینکه ما در تربیت معلم نحوه استفاده از این کتب را آموزش می‌دادیم.

**نوری:** پس شما حدود بیست ابتکار داشتید، مرحوم باغچه‌بان هم می‌گوید که من برای اولین بار گچ و تخته سیاه را اختراع کردم.

- کار مهم دیگر من برگزاری کنکور نایبانیان بود در آن زمان دکتر شمس رئیس گزارش و انتخاب دانشجو بود من حدود یک ماه با ایشان جلسه داشتم در این جلسه توافق کردیم که وقت دانش‌آموزان نایبنا در کنکور یک و نیم برابر افزایش یابد چون نایبانیان از منشی استفاده می‌کنند کار دیگری که من قبل از مسئولیت‌م با توافق کارشناس مسئول وقت انجام دادم معافیت نایبانیان از هندسه ترسیمی و رقومی بود. این هندسه از دروس ریاضی دانش‌آموزان دبیرستان حذف شد. در رابطه با کوتاه‌نویسی هم باید گفت که ما در بسیاری از زبان‌ها مثل زبان انگلیسی، فرانسه و ژاپنی کوتاه‌نویسی داریم ولی در زبان فارسی کوتاه‌نویسی نداریم. بنده با سه نفر از نایبانیان نخبه در زمینه بریل از جمله مرحوم محمود رضایی این کوتاه‌نویسی را طراحی کردیم آقای رضایی یکی از هنرمندان و موزیسین‌های معروف و برجسته می‌باشد. اما متأسفانه این شیوه در کشور اجرایی نشد زمانی این روش اجرایی می‌شود که

اولاً در مراکز تربیت معلم و مراکز نابینایان تدریس شود و ثانیاً به چاپخانه‌ها ابلاغ شود که تمامی کتب به خط بریل باید به این روش چاپ گردند و به این ترتیب کوتاه‌نویسی به عنوان یک قانون مصوب درآید. کوتاه‌نویسی که بنده انجام دادم یکی از محاسنش این است که شصت درصد از حجم کتب را کاهش می‌دهد چون بعضی از پسوندها و پیشوندها که بیش از یک حرف دارند مثل مند و سان که خیلی استعمال می‌شوند به جای اینکه از سه خانه استفاده کنیم از یک یا دو خانه استفاده می‌گردند ما در فارسی سی و دو حرف الفبا و شصت و سه علامت بریل داریم، ما علائم دیگر را نیز وارد کوتاه‌نویسی کردیم مثل اینکه در انگلیسی از شش نقطه به جای for استفاده می‌کنیم و نقاط ۱، ۲، ۳، ۴، ۶ را به جای and استفاده می‌کنیم اینکه کتاب در عرض دو سال تألیف گردید ولی متأسفانه اجرایی نشد چرا که این شیوه در بین نابینایان باید به صورت فرهنگ پیاده و ترویج گردد در انگلیسی دو خط یک یعنی بلند و دو یعنی کوتاه وجود دارد البته کوتاه‌نویسی آمریکا با کوتاه‌نویسی بریتانیا متفاوت است بنده مسلط‌ترین فرد در زمینه خط بریل هستم حتی خود نابینایان نیز به اندازه‌ی من اطلاعات ندارند.

**نوری:** خوب است که شما به عنوان پدر خط بریل معرفی کنیم.

**وجدانی نژاد:** خیر، بنده پدر خط بریل نیستم ولی متخصص در خط بریل هستم چون خط بریل قبل از من به ایران وارد شد. من کسی هستم که بیشترین خدمات را در زمینه بریل ارائه نموده‌ام من در زبان انگلیسی هم زیاد کار کردم در بریل نمد گد متمتیکس آند ساینس هم کار کردم در این زمینه می‌توانید به آقای دکتر رحیمی مراجعه کنید چون ایشان شاگرد آقای نمدگد در آمریکا بودند و تنها دکترای رشته‌ی ریاضی ایشان هستند که در دانشگاه‌های تهران تدریس می‌کنند البته در بین نابینایان در رشته ریاضی تحصیل کرده خیلی کم داریم اکثر نابینایان در رشته ادبیات و علوم انسانی تحصیل کرده‌اند البته آقای نیکزاد شاگرد من بود که دو سال در دانشگاه اصفهان رشته ریاضی خواند ولی با شروع انقلاب دانشگاه‌ها تعطیل شد بنده هم در دانشگاه تهران تدریس داشتم و هم در دانشگاه اصفهان به دانشجویان نابینا ریاضیات درس می‌دادم علاوه بر این به تمام دانشجویان علوم تربیتی گرایش کودکان استثنایی روش‌های آموزشی نابینایان را هم تدریس می‌کردم در دانشگاه تهران هم روش‌های آموزش ریاضیات به کودکان عقب‌مانده‌ی ذهنی را به دانشجویان علوم تربیتی گرایش کودکان استثنایی تدریس می‌کردم.

**نوری:** آیا شما در زمینه کتاب گویا هم سابقه‌ی کاری دارید؟

**وجدانی نژاد:** خیلی زیاد، اولین کاری که در زمینه کتاب گویا انجام دادم در دانشگاه اصفهان بود و قبل از آقای هادیان مسئول دفتر مشاوره دانشجویان نابینای دانشگاه اصفهان بودم و همچنین مؤسس این مرکز. در آن زمان هیچ کتابی برای دانشجویان نابینا وجود نداشت ما با رئیس دانشگاه و معاونت دانشجویی وارد مذاکره شدیم پیشنهاد دادم که به عنوان کار دانشجویی به صورت آزاد از دانشجویان بی‌نا در خواست کنیم که برای نابینایان کتاب ضبط کنند پس از دو ماه بالاخره موافقت کردند در آن زمان اتاق آکوستیک و استودیو وجود نداشت ما یک ضبط صوت و یک اتاق در اختیار

دانشجویان بینا می‌گذاشتیم تا برای ضبط به آنجا بیایند آخر ماه هم ساعات را تخمین می‌زدیم و به دانشگاه اعلام می‌کردیم و دانشگاه حقوق آنها را پرداخت می‌کرد در کنار من دوستان و شاگردانم از جمله آقای مرتضی نیکزاد و محمدعلی سمیعی هم کار می‌کردند این مرکز بزرگترین مرکز تولید کتب درسی گویا برای نابینایان است و تاکنون پنج، شش مرکز تولید کتاب گویا را با هم مرتبط ساخته‌اند تا بتوانند تبادل اطلاعات بکنند.

**نوری:** با این تفاسیر شما از سرمایه‌های ملی و بزرگ محسوب می‌شوید چرا در مراکز نابینایان از شما استفاده نمی‌شود؟

**وجدانی‌نژاد:** این را از خود آنها بپرسید؛ اگر بخواهند از ما استفاده کنند باید از خود من استفاده کنند نه از نام من، نام اشخاص اصلاً ارزش را مشخص نمی‌کند از افرادی مثل آقای گلیدی هم تا زمانی که در قید حیات بود باید استفاده می‌شد در حال حاضر سازمان بهزیستی و آموزش و پرورش نباید ما را رها کنند زیرا خداوند دانشش را به ما عطا فرموده و تمام کسانی که در عرصه‌ی نابینایان فعالیت می‌کنند معترف‌اند که اطلاعات من از همه آنها بیشتر است. بنده خودم شخصاً به آموزش و پرورش مراجعه کردم و پیشنهاد دادم که دانشگاه تربیت معلم را مجدداً راه‌اندازی کنند تا من اطلاعاتم را در اختیارشان قرار دهم چرا که در دانشگاه‌ها در گرایش‌های استثنایی باید از ما سرکلاس‌ها استفاده کنند بنده علاقه‌ای به خودنمایی ندارم ولی دوست دارم از دانشم استفاده شود. زمانی که در تهران بودم در تربیت معلم بلال حبشی تدریس می‌کردم اما همان وقت، قدرم را ندانستند کتاب‌هایی را هم که تألیف کردم که بسیار منحصر به فرد است ولی همه در حال خاک خوردن هستند و شاید هم نابود شدند.

**نوری:** در پایان قرار شد همایشی یک روزه با حضور نخبگان شیراز در زمینه امور نابینایان به همت دفتر فرهنگ معلولین و با حمایت‌ها و دبیری آقای وجدانی‌نژاد برگزار گردد، آیا شما نظری دارید؟

**وجدانی‌نژاد:** بسیار خوب است، تقدیر از این عزیزان گمنام، در واقع ارزش نهادن بر دانش و خرد و فرهنگ یک مملکت است. تکریم آنان، عزت و سربلندی سرمایه‌های ملی را در پی دارد.

**نوری:** با تشکر از اینکه وقت شریف خود را در اختیار ما گذاشتید و مطالب سودمند فرمودید.

## محمود وجدانی نژاد

### تولد و تحصیلات

محمود وجدانی اصالتاً شیرازی است و در سال ۱۳۲۸ در شیراز متولد شد. در کودکی بر اثر ویروس خاص نابینا شده است. اکنون ۶۷ سال از عمرش می‌گذرد. از کودکی قرآن کریم را نزد عمه‌اش آموخت. وقتی به سن و سال رفتن به دبستان رسید هیچ مدرسه‌ای او را نپذیرفت و گفتند امکانات برای آموزش نابینایان نداریم. محمود وقتی بچه‌های هم سن و سال و همبازی‌های خود را می‌دید که به مدرسه می‌روند و جنب و جوش دارند ولی او مجبور است در خانه بماند ناراحت و غمگین می‌شد. چند سال بعد او را به حوزه علمیه شیراز بردند و شروع به فراگیری دروس طلاب از ابتدا کرد. ابتدا امثله و شرح امثله، بعد صرف میر و هدایه را خواند. بالاخره کتاب جامع‌المقدمات و پس از آن کتاب مشکل سیوطی را خواند. سپس فقه و اصول فقه را شروع کرد. ولی چون کتب طلاب نه بریل داشت و نه گویایی، از این‌رو برایش مشکل بود و نتوانست ادامه دهد. اما ادبیات عرب را در حدّ عالی آموخته بود. تا اینکه برادرش محمدحسن که از او بزرگ‌تر بود و در کسوت معلمی در شیراز مشغول بود. شروع کرد به او درس دادن و چون هوش خوبی داشت، سریع یاد می‌گرفت و ظرف یک سال تا ششم ابتدایی را نزد برادرش یاد گرفت. آنگاه کلاس ششم را به روش جهشی امتحان داد و قبول شد. پس از دریافت مدرک ششم ابتدایی، متوسطه را در شش سال طی کرد در ادامه در کنکور شرکت کرد و نفر دوم کنکور در رشته ادبیات شد. پنج سال هم دانشگاه را گذراند و در سال ۱۳۵۸ لیسانس زبان و ادبیات عرب را دریافت کرد.

در واقع هجده ساله بود که کلاس اول ابتدایی را شروع کرد، نوزده ساله بود که ششم ابتدایی دریافت نمود و وارد دوره متوسطه شد و از شروع ابتدایی تا اتمام دانشگاه و دریافت لیسانس دوازده سال طول کشید و سی ساله بود که لیسانس دریافت کرد. البته در جریان انقلاب یک یا دو سال دانشگاه‌ها تعطیل بودند. لذا باید گفت حدود ده سال از اول ابتدایی تا دریافت فوق لیسانس را طی کرده است. با توجه به اینکه چند سال از عمرش را در حوزه گذراند، از این‌رو نسبت به همسالان خودش خیلی عقب نیفتاد.

### آموزش و پرورش

محمود وجدانی در سال ۱۳۵۲ در کنکور سراسری شرکت کرد و حایز رتبه دوم در کنکور سراسری شد. پس از اخذ لیسانس ادبیات عرب از دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۵۸، درخواست اشتغال در اداره آموزش و پرورش اصفهان داد و سال ۱۳۵۹ پذیرفته شد. چون نابینا بود پرونده‌اش باید در گزینش وزارت آموزش و پرورش مطرح می‌شد. از این‌رو مدتی طول کشید تا جواب آمد و دایره گزینش هم حکم پذیرش دادند و او به عنوان معلم از سال ۱۳۵۹ کارش را آغاز کرد.



لازم به ذکر است در دوره دانشجویی یعنی سال ۵۷ ازدواج کرد و سال ۵۹ یعنی همزمان با استخدام بچه‌دار شد. نیز قبلاً خط بریل را در مدرسه شوریده شیراز نزد استاد عبدالله معطری یاد گرفته بود. و می‌توانست از منابع استفاده کند.

ایشان از سال ۵۸ تدریس را آغاز کرد و اکثراً در مؤسسه آموزشی ابابصیر اصفهان تدریس می‌کرده است؛ کارش تا سال ۸۶ ادامه یافت و در این سال، بازنشسته شد. یعنی سی سال به شغل شریف معلمی مشغول بوده است.

### دیگر فعالیت‌ها و موفقیت‌ها

آقای محمود وجدانی صدای پرمایه خوبی دارد و حافظه‌اش هم خوب است لذا از جوانی پیش منبری داشته و با بیان احادیث و حکایات آموزنده یا اشعار مؤثر دینی و نیز ذکر مصیبت و روضه اهل (ع) بیت به ارشاد خلق خدا مشغول بوده است. روضه خوانی‌ها و صحبت‌هایش متأسفانه ضبط نشده و به دست ما نرسیده است. ولی نقل قول‌ها حاکی است که جذابیت داشته و مردم استقبال می‌کرده‌اند. اما وقتی به کسوت معلمی وارد شد و شروع به تدریس نمود همه وقت و توانایی خود را مصروف تعلیم و تربیت نابینایان نمود. به همین دلیل کلاس‌داری او گرم و جذاب بوده و کسی در کلاس احساس کسالت و خستگی نمی‌کرده است. ایشان برای دانش‌آموزان خاطره، حکایت، فکاهیات می‌گفته و گاه با صدای خوش برایشان شعر می‌خوانده است. شاگردان مؤثری تربیت کرده به طوری که هر کدام در سمت و در جایی مشغول به کار هستند.

### گفت‌وگو

#### توضیح

این مصاحبه در ششم فروردین ۱۳۹۵ در منزل آقای محمود وجدانی در اصفهان انجام شده است. محمد نوری و علی نوری از طرف مجله توان‌نامه و دفتر فرهنگ معلولین برای این مصاحبه با هماهنگی قبلی به سراغ آقای وجدانی رفته و به گفتگو با ایشان پرداخته‌اند. خانه ایشان در شمال اصفهان نزدیک پارک مشهور قلمستان است. پس از تعارفات معمول مصاحبه ساعت ۱۰ آغاز و تا ساعت ۳۰:۱۱ طول کشید.

لازم است نخست دفتر فرهنگ معلولین بدهم. این دفتر در قم و وابسته به مؤسسه آل‌البیت (ع) است. هزینه‌های دفتر از طریق حاج آقا شهرستانی پرداخت می‌شود. از این‌رو دولتی نیست. دفتر فرهنگ معلولین سایتی با همین نام دارد، کتاب گويا و مجله توان‌نامه هم منتشر می‌کند. کار دیگر این دفتر، معرفی نخبگان نابینا و ناشنوا از طریق مصاحبه با آنها و برجسته کردن زندگی‌نامه و خدمات آنها است. مصاحبه‌ها در مجله و هم بر روی سایت و بعضاً هم به صورت کتاب منتشر می‌شود. قبلاً زندگی و خدمات برادر شما آقای محمدحسن وجدانی و همسر مرحوم ایشان حسن شاهی به صورت کتاب و گزارش آن در مجله آمده است. گزارش زندگی و خدمات شما و انتشار آنها هم قطعاً سودمند است. آقای محمود وجدانی متولد ۱۳۲۸ از خردسالی نابینا بوده است و اکنون از جوانب زندگی ایشان می‌پرسیم.

**توان نامه:** از چند سالگی نابینا شدید؟  
**وجدانی:** یادم نیست و از سال های اول بعد از تولد نابینا شده ام. اما یادم هست که بچه بودم و برای یادگیری قرآن به خانم عمه خودم معروف به عمه جان می رفتم.  
**توان نامه:** نام عمه تان را آیا به خاطر دارید؟  
**وجدانی:** نامش عالیه خانم بود و از زنان فرهیخته شیراز محسوب می شد.  
**توان نامه:** ایشان مدرس قرآن بود؟  
**وجدانی:** عمه جان در خانه اش به بچه ها درس قرآن یاد می داد. همچنین رساله و احکام یادشان می داد. و خانه اش در واقع مدرسه بچه ها بود.  
**توان نامه:** در کدام محله شیراز اقامت داشت؟  
**وجدانی:** در شیراز، محله آستانه سید علاءالدین حسین بود که الان خراب شده است.  
**توان نامه:** بچه ها را تجوید و تفسیر هم یاد می داد؟  
**وجدانی:** نه، فقط قرائت قرآن و رساله و مقداری تجوید هم یاد می دادند.  
**توان نامه:** اولین آموزش ها را نزد عمه تان یاد گرفتید؟  
**وجدانی:** بله، هنوز شیرینی آموزش های قرآن در یادم هست. قرآن را به روش قدیمی و شعرگونه یاد می داد. بطوری که در خاطرات می ماند.  
**توان نامه:** فامیلی عمه تان چه بود؟  
**وجدانی:** متأسفانه نمی دانم.  
**توان نامه:** ما در شیراز خانه آقای معطری هم که بودیم، آقای معطری هم گفتند که عمه ی آقای وجدانی خانم فاضله ای بوده و تدریس می کرده است. مثل اینکه آقای معطری هم پیش ایشان درس خوانده بود.  
**وجدانی:** پس از یاد گرفتن قرآن و قرائت و روخوانی قرآن، متوجه شدم ذاتاً علاقه به دانش عربی دارم و خانواده ام هم متوجه شد، از این رو تلاش کردم به حوزه علمیه بروم و حداقل عربی یاد بگیرم نیز فکر می کردم که آدم بی سواد، کور است. من که کور هستم، لذا به حوزه علمیه رفتم تا درس صرف و نحو یاد بگیرم. تا پایان سیوطی را در حوزه خواندم.  
**توان نامه:** چند سال در حوزه علمیه شیراز بودید؟  
**وجدانی:** متأسفانه دقیقاً به خاطر ندارم ولی شاید ۲ تا ۳ سال. بعد فقه را شروع کردم. ولی پیش خودم گفتم فقه احتیاج به مطالعه دارد. منم چشم ندارم می ترسم مدیون امام زمان شوم، از این رو مجدداً به سراغ درس و بحث در نظام آموزشی جدید رفتم و نزد برادرم کتب درسی کلاس اول تا ششم را در طول یک سال خواندم و ششم ابتدایی را جهشی امتحان دادم و قبول شدم. پس از آن شش سال هم دبیرستان، پنج سال هم دانشگاه طول کشید و جمعاً ۱۲ سال همه مراحل تمام شد. خدا را شکر بدون مشکل لیسانس دریافت کردم و به سرکار رفتم.  
**توان نامه:** آیا با آموزشگاه شوریده در شیراز هم ارتباط داشتید؟  
**وجدانی:** فقط به شوریده رفتم تا پیش آقای معطری خط بریل را یاد بگیرم.  
**توان نامه:** شما که حوزه درس خواندید، پذیرش شدید، حوزه مخالفتی نداشت؟

**وجدانی:** نخیر، چون درسم خیلی خوب بود. و استادان از نظم و درس خواندن من راضی بودند.

**توان نامه:** سال چند کنکور دادید؟

**وجدانی:** فکر کنم سال ۱۳۵۲ و شاید ۱۳۵۳.

**توان نامه:** یعنی در علوم انسانی رتبه دوم را آوردید؟

**وجدانی:** در رشته ادبیات عرب رتبه دوم کنکور سراسری را آوردم.

**توان نامه:** با همسر خود چه زمانی ازدواج کردید؟

**وجدانی:** وقتی دانشجوی بودم یعنی در سال ۵۷ ازدواج کردم و در سال ۵۹ بچه دار شدیم. یعنی همان

سال که استخدام شدم، بچه دار شدم. به همین دلیل می گویند بچه روزی خود را می آورد.

**توان نامه:** آموزش و پرورش چی تدریس می کردید؟

**وجدانی:** عربی، قرآن، دینی هم یک مقدار برای نابینایان تدریس می کردم.

**توان نامه:** برای دبیرستانی ها؟

**وجدانی:** سال اول دبیرستان در مدرسه دخترانه فریدون شهر در دبیرستان بینایی بودم. هنوز

استخدام نشده بودم. سال ۵۹ از طرف آموزش و پرورش استخدام شدم.

**توان نامه:** آقای وجدانی حالا شما می خواستید آموزش و پرورش بروید. مخالفتی نداشتند؟ یعنی

ریاست و مدیران ارشد آموزش و پرورش مانع نشدند؟

**وجدانی:** نه، بعد از اینکه بازنشسته شدم و کارم تمام شد. یه روز یک دختری از داروخانه آمد بیرون

سلام کرد و گفت: من را می شناسید؟ گفتم: نه، معلم ما بودید کلاست خیلی خوب بود ولی یک

بدی داشت، وقتی سرکلاس شما می آمدیم به جای تکالیف شما، تکالیف معلم های دیگر را انجام

می دادیم. گفتم: به ضرر خودتان کار می کردید. چون من حرفم را می زدم، درس را هم می دادم

خودتان ضرر می کردید.

**توان نامه:** بعد در عربی و تدریس قرآن ابتکار خاصی داشتید مثلاً: نوآوری، یا یک روش جدیدی ابداع

کردید؟

**وجدانی:** متأسفانه نه، چون من در حوزه تحصیل کرده بودم و صرف و نحو را خوب کار کرده بودم و

عربی حفظ بودم دیگه احتیاج به کتاب نداشتم صرف و نحو را بلد بودم دیگه به کتاب احتیاج نداشتم.

و نوشته های عربی را برایشان ترجمه می کردم.

**توان نامه:** بچه ها کلاً کلاس را دوست داشتند؟ و استقبال می کردند؟

**وجدانی:** بله، در ابابصیر همه نابینا بودند، من هم آنجا معلم بچه های نابینا بودم.

**توان نامه:** غیر از ابابصیر کجا بودید؟

**وجدانی:** در اصفهان بیشتر ابابصیر بودم. یک سال فقط غیر رسمی در مدرسه دبیرستان دخترانه

فریدون شهر از شهرهای اطراف اصفهان بودم.

**توان نامه:** با مدرسه کریستوفل آشنایی داشتید؟ یعنی با تلاش های آلمانی ها در اصفهان آشنا

هستید؟

**وجدانی:** چیزهایی شنیده ام و می دانم آنها مدرسه هایی برای پسران و دختران به راه انداخته بودند.

**توان نامه:** چند تا نوه دارید؟

**وجدانی:** دو تا نوه دختری و سه تا هم پسری دارم.  
**توان نامه:** ما راجع به نظام آموزشی جدید و قدیم نابینایان می خواهیم کاری انجام دهیم، در ارتباط با تفاوت های این دو نظام، به نظر شما این وضعیتی که الان در مدارس استثنایی هست. با توجه به تجربه ایی که دارید، مطلوب است؟

**وجدانی:** در مدارس استثنایی دوره جدید یعنی نظام جدید، کار نکردم. چون سال ۸۶ بازنشسته شدم. اما دیدگاه های متفاوت از بچه ها و معلمان به گوش می رسد، بعضی به شدت منتقد هستند و تا حدی قبول دارند. اما راجع به گذشته، از طرف بچه ها مخالفتی ندیدیم.  
**توان نامه:** با خودشان که صحبت می کنیم می گویند اُفت کردیم قبل از انقلاب رشد داشتیم ولی در نظام بچه ها ظاهراً اُفت کرده اند.

**وجدانی:** من از سال ۸۶ بازنشسته شده ام و ارتباط با نظام ندارم.  
**توان نامه:** مدیران اصلاً سراغ شما نیامدند تا از تجارب شما استفاده بکنند؟  
**وجدانی:** نه، فقط دوستان به عنوان دیدار می آیند تا همدیگر را ببینیم.

**توان نامه:** یعنی معلمین؟  
**وجدانی:** نخیر شاگردها می آیند من چند تا از آنها را به عنوان دوست هنوز دارم و با هم رفت و آمد داریم.

**توان نامه:** اگر شاگردهای نخبه را معرفی کنید، با آنها گفتگویی خواهیم داشت. خیلی خوب و سودمند است.

**وجدانی:** آقای کبیری حافظ کل قرآن، آقای محمد قاسمی روحانی و منبری و واعظ، آقای جباری مدیر مدرسه شهید سامانی، آقای حمید شریعتی، آقای حسین ابوالفضلی، آقای محمد رضوان، نیز یک نفر که الان تلفنچی جانبازان به نام مهدی ایهامی است، یک نفر دیگر هم آقای اکبر ناظمی و تلفنچی سیمان اصفهان است.

**توان نامه:** با برادران هم صحبت کردیم با معلمین نخبه، یک نشست داشته باشیم. چون تجارب شما جایی منعکس نشده، حتی زندگی نامه، عکس، فیلم شما هیچ جا نیست و حیف است که این تجارب منتقل نشود. بالاخره شما از سرمایه های کشور هستید. شما اگر افرادی دیگر را سراغ داشتید که معلم و شاگرد یا مثل همان آقای ناظمی جایی مشغول است اینها را شناسایی کنید که مثلاً در ماه های آینده دعوت کنیم و یک هدیه ایی هم به آنها بدهیم و بالاخره تقدیر و تشکر بکنیم و بعد روی سایتها معرفی شان کنیم که در تاریخ نامشان بماند.

**وجدانی:** چون من یک بیماری دیگری هم به جز نابینایی داشتم، حافظه ام مقداری ضعیف شده و متأسفانه یادم می رود. مثلاً قرآن را جزء اولش را حفظ بودم، جزء ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ هم حفظ بودم. یس، مؤمنین، توبه اینها را همه حفظ بودم. حالا اگر آیه ها را بشنوم می فهمم بعدش چی است ولی اینکه خودم بخوانم متأسفانه ممکن است اشتباه بکنم. به خاطر اینکه یادم رفته است. فقط دوستی دارم حافظه اش خیلی خوب است. یک نفر دیگه را هم باز سراغ دارم آقای هادیان او هم خیلی مرد پخته و خوبی است.

**توان نامه:** گویا آقای هادیان مدیر مؤسسه بخش نابینایان دانشگاه اصفهان است.

**وجدانی:** در کتابخانه کار می‌کند. همین ۲، ۳ نفر را در خاطر ام است که با آنها رفت و آمد می‌کنم.  
**توان‌نامه:** یعنی شما با افراد دیگری در ارتباط نیستید؟  
**وجدانی:** یک معلم خیلی خوب که نامش آقای فرمند بود ولی متأسفانه الان نمی‌دانم کجاست. که قبلاً در همان ابابصیر بود. با او هم روابط دوستانه داشتم.  
**توان‌نامه:** شما راجع به ابابصیر خاطره‌ایی، نکته‌ایی دارید. ما داریم کتابی در مورد ابابصیر تألیف می‌کنیم. که یک بخش آن درباره معلمین ابابصیر است.  
**وجدانی:** ابابصیر خیلی جالب و سودمند بود ولیکن بسیاری از این کاری که اخیراً انجام دادند و ابابصیر را تبدیل به دانشگاه غیرانتفاعی کردند و نایبانیان را به جای دیگر بردند از این مسئله ناراحت هستند. یکی از شاعرها، شعری در این باره گفته است: با نام ابابصیر تکدی کنی ز خلق / بیرون کنی ز مدرسه ابنا مدرسه

**توان‌نامه:** برادرتان گفتند شما یک شعر خوبی راجع به ابابصیر دارید.  
**وجدانی:** یک شعر گفتم ریا نباشد. راجع به کم‌کاران اداری. قرار شد بعد از چند سال که کار بکنم ۲۴ ساعت کاری من، به ۲۰ ساعت در هفته کاهش پیدا بکند، ولی عملاً این کار نشد. به اداره استثنایی تلفن زدم و گفتم آقای فلانی (نامش در خاطر نیست) حکم برایم نیامده است. بعداً گفتم آقای فلان، آموزش و پرورش گفته شما این مسئله را می‌دانید چرا برای ما این حکم را نزدیید. از این‌رو از مدرسه دلخور شدم و شعری راجع به انتقاد از کم‌کاران اداری سرودم، اولش هم نام اداره استثنایی را آوردم. بعد هم سایر اداراتی که در کارشان کوتاهی می‌کنند.

**توان‌نامه:** الان خود شعر را حفظ نیستید؟

**وجدانی:** تقریباً چرا.

ای سازمان کم‌خرد کور و کر شناس / کز جهل توست کور و کر نخبه در هراس  
 جمعی به نام خادم کور و کر و فقیر / گویا به نزدتان بود یک کاروان اسیر  
 این جمع با شرافت و زحمتکش دبیر / خود را حساب کرده بر آن کاروان؛ امیر  
 بلعید حق خاک نشینان آس و پاس / ای سازمان کم‌خرد کور و کر شناس  
 بهر خدا تو کم‌نما این آز خویش را / تأمین کنی تو پرسنل دل‌پریش را  
 پر می‌کنی دخل و پس انداز خویش را / ای سازمان کم‌خرد و کور و کر شناس  
**توان‌نامه:** این شعرهایتان چاپ هم شده؟

**وجدانی:** نه، به نظر اینها چاپ نشود بهتر است.

**توان‌نامه:** به ما اجازه بدهید ما چاپ کنیم. حداقل مردم می‌فهمند یک نابینا شعر خوب هم می‌تواند بگوید. ما چند تا کتاب برای شما آورده‌ایم. همچنین انگشتی ناقابلی است که خدمت شما تقدیم می‌کنیم. آثار تولید شده در دفتر فرهنگ را به خدمت شما می‌دهم. همچنین یک کتاب هم دفتر معلولین درباره فیلم‌های معلولین است که چاپ شده و تقدیم می‌کند.  
**وجدانی:** من این کتاب‌ها را نمی‌توانم بخوانم و می‌گذارم در کمد می‌ماند.

**توان نامه:** ما با برادر شما هم ۲۰ ساعت صحبت کردیم، و صحبت‌ها را پیاده کردیم و یک کتاب ۲۰۰، ۳۰۰ صفحه‌ای شده است. شما هم این حرفایی را که امروز زدید را پیاده می‌کنیم. به علاوه آوردن مدارک و اسناد شما را هم در کتاب می‌آوریم.

**وجدانی:** از دانشگاه یک کارتی به من دادند یعنی پایان درسات است. ولی آن مدارک اصلی را به من ندادند گفتند شماره دانشجویی تو چند است؟ گفتیم یادم نیست. گفت بدرد نمی‌خورد. آقای هادیان گفت نمی‌خواهد تو درسات را دادی و بازنشسته هم شدی. می‌خواهی برای چی. هر چی فکر کردم شماره دانشجوییم چند است یادم نیامد.

**توان نامه:** سال چند بازنشسته شدید؟

**وجدانی:** سال ۸۶ بازنشسته شدم.

**توان نامه:** شما در دانشگاه تحقیقی به صورت جزوه یا کتاب نداشتید؟

**وجدانی:** نه، یک کارت کوچک بهم دادند گفتند این گواهی پایان دانشگاهت است. بعداً بیا کارنامه را بگیر راستش من هم یادم رفت بروم کارنامه را بگیرم.

**توان نامه:** کسانی مثل شما که خدماتی داشتند، لازم است ضبط و ثبت شود. بالاخره ناینهایی که وکیل یا مدرس دانشگاه شده‌اند، به خاطر زحمات شماها بوده این زحمات شما آنها را به اینجا رسانده است. لذا لازم است از شما تقدیر شود؟

**وجدانی:** من فقط می‌دانم از سال ۵۸، که مشغول شدم تا پایان سال ۸۵ یعنی سی سال فکرم و وجدانم راحت بود. اما بعد ۸۶ که بازنشسته شدم، هر شب خیلی خواب می‌دیدم، مثلاً سرکلاسم دارم تدریس می‌کنم.

**توان نامه:** هیچ جلسه بزرگداشتی از طرف آموزش و پرورش یا ابابصیر برای شما گذاشته نشده، مثلاً به شما هدیه‌ای بدهند؟

**وجدانی:** نه، یک دفعه آقای ملاباشی که مسئول کتابخانه آنجا بود یکسری نوار به من داد که ۳۰ جزء قرآن داخل آن بود.

**توان نامه:** ما هدفمان جز اینکه شماها در تاریخ بمانید چیز دیگری نیست. زندگی نامه، خدماتتان، کتاب شود. سی دی بشود. در تاریخ گم نشود. اما آیا زندگی نامه‌ای از شما در جایی مثلاً در، مجله‌ای چاپ شده است؟

**وجدانی:** متأسفانه خیر.

**توان نامه:** چرا نخواستید؟

**وجدانی:** چون از من نخواستند. طول ایام چند ساله که الان ۶۷ سالم است. چنین درخواستی از من نشده است.

**توان نامه:** شما در اقوامتان ناینهایی دیگر هم داشتید؟

**وجدانی:** خیر

**توان نامه:** برادر شما یک نکته‌ی خوبی می‌گوید نکته‌ی عجیبی است. می‌گوید: ناینهایی برادرم باعث شد من کار آموزشی با ناینیایان را یاد بگیرم و وارد خدمات شوم.

**وجدانی:** این که فهمید من احتیاج دارم و رفت خط بریل را یاد گرفت که بیاید به من کمک کند و همین مسئله کمک به سایر نابینا هم شد.

**توان نامه:** یعنی یک حجم وسیعی از خدمات در اصفهان، شیراز، تهران به خاطر شما بوده، حالا ما این را نوشتیم سعی می‌کنیم تفسیرش را هم بیاوریم. و عکس شما را هم بیاوریم نشان بدهیم. شما تهران هم بودید یا فقط اصفهان؟

**وجدانی:** برای درس فقط اصفهان بودم.

**توان نامه:** شیراز تدریس نداشتید؟

**وجدانی:** نخیر در شیراز رفتم پیش آقای معطری بریل را یاد گرفتم. رفتم حوزه علمیه شیراز صرف و نحو را یاد گرفتم. به حدی که استاد گفت صرف و نحو تو کامل شده است. بایستی وارد حقوق و درس‌های دیگر بشوی. دیدم سخت است و چشم که ندارم مطالعه هم نمی‌توانم بکنم و دیگر نرفتم. قبل از اینکه بروم درس بخوانم. کار من روضه‌خوانی و مداحی بود. برادرم دستم را می‌گرفت می‌برد مجالسی که برای پیش منبری بود. مسائل و شکایات نماز را می‌گفتم بعدش هم روضه می‌خواندم.

**توان نامه:** شما یک خاطره از ازدواجتان هم بگویید، چه جوری آشنا شدید؟

**وجدانی:** برادرم دید من ازدواج نکردم. آقای مقدس (پدر خانم) دوست داداشم بود. بعداً صحبت کردند و ما را با هم آشنا کردند.

یک عیبی است که نابینا را از نظر روحی کوچک می‌شمارند. مثلاً یک بنده خدایی می‌خواست چیزی را به من یاد بدهد. می‌گفت: تو که نابینا هستی بیا اینها را یاد بگیر و برو سر قبرها روضه بخوان و یک دعایی هم برای من بکن، یک چیز هم گیر خودت بیاید. تحقیر نابیناها بسیار تأثیر منفی دارد. امیدوارم با فرهنگ‌سازی شما این مشکل رفع شود.

**توان نامه:** با تشکر از اینکه در این گفت‌وگو شرکت فرمودید.

## مهرانگیز حسن شاهی

### تولد و خانواده

بهار شیراز، هوای دلنشین دارد ولی تابستان آن بسیار گرم است. در ۹ مردادماه سال ۱۳۲۵ فرزندان دو قلوئی دختر در یکی از محله‌های جنوب شیراز متولد شدند. پدرشان غلامحسین حسن شاهی از طایفه حسن شاهی‌های ارسنجان بود که دست تقدیر روزگار او را به شیراز آورده و در جنوب شیراز ساکن کرده بود.

ارسنجان در ۸۵ کیلومتری شمال شرقی شیراز و سر راه سعادت شهر به سروستان و در سمت مرودشت قرار دارد. دارای اقلیمی معتدل و از نظر بارش باران خشک است. مردمی سخت‌کوش و خون‌گرم دارد. همین ویژگی‌ها را در کودک نو رسیده که بعداً شخصیت خودجوش خواهد شد می‌بینیم.

پدر این دوقلو غلامحسین حسن شاهی با یکی از دختران حسن شاهی به نام رحمة حسن شاهی ازدواج کرده بود. شاید طایفه حسن شاهی‌ها ازدواج با غیر خودی را ناپسند می‌دانستند یا به هر حال ازدواج درون طایفه را به دلیل داشتن شناخت بیشتر موفقیت‌آمیزتر می‌دانستند.

رحمة و غلامحسین در مردادماه صاحب دوقلوئی دختری شده و بر سر نام آنها تأملات و گفت‌وگوهایی داشتند تا بالاخره تصمیم می‌گیرند یکی را شورانگیز و دیگری را مهرانگیز بنامند. شورانگیز را شوربختانه مثل بسیاری از چندقلوها که فقط یک قل می‌ماند، چندی زنده نبود و فوت کرد. مهرانگیز در بین چند خواهر و برادر، دنیای شیرین کودکی را تجربه می‌کرد و وقتی به چهار سالگی رسید، فراگیری قرآن و متون دینی را برایش تجویز کردند. پدرش فردی مؤمن و معتقد و مادرش شغل معلمی داشت و رسماً کارمند آموزش و پرورش بود. از این‌رو تجاربی که سال‌ها اندوخته بود در مورد بچه‌های خودش به کار گرفت و در پرورش فکری و اخلاقی و آموزش خواندن و نوشتن و به ویژه مهارت‌های زندگی به کار بست.

خانواده حسن شاهی در محله قوام در جنوب شیراز اقامت داشتند و این محله دارای جوهره مذهبی بود. مهرانگیز در کودکی با مسجد و نهاد دین آشنا شد. او در همین محله به دبستان پا گذاشت.

### تحصیلات ابتدایی تا دانشگاه

خوشبختانه در دبستان معلم‌های خوبی داشت و مادرش هم فوق برنامه و در خانه به او رسیدگی می‌کرد. تا اینکه دوره دبستان را با موفقیت طی کرد و به دوره متوسط قدم نهاد. دوره دبیرستان هم به نحو مطلوب و با پشتکار گذراند. پس از دریافت دیپلم به دلیل فرهنگی بودن مادرش، گویا تدریس و معلمی در ذات این خانواده رسوخ یافته بود. و مهرانگیز هم تصمیم گرفت شغل مادرش را ادامه دهد. از این‌رو در مرکز تربیت معلم شیراز ثبت‌نام کرد و در امتحان ورودی آن قبول شد. حدود دو سال دوره تربیت معلم را پشت سر گذاشت و رسماً استخدام اداره آموزش و پرورش شیراز شد و از مهرماه ۱۳۴۵ در دبستان‌های عادی تدریس را آغاز کرد. سپس به تدریس نابینایان علاقه‌مند شد و در مدرسه



شوریده شیرازی به نابینایان درس می‌داد. در همین مدرسه با همکاری محمدحسن وجدانی نژاد آشنا شد و در سال ۱۳۵۰ به ازدواج آنها منجر شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۲ در کنکور شرکت کرد و در دانشگاه اصفهان رشته ادبیات قبول شد و مجبور شد با همسرش به اصفهان کوچ کند. هر یک از این مراحل زندگی اش شامل حوادثی است که لازم است به تفصیل گزارش شود. در فصل‌های بعد این مراحل و دیگر مراحل زندگی اش به تفصیل بیان می‌شود.

### تشکیل خانواده

سکوی پرش انسان‌های بزرگ خانواده است و با تجربه‌آموزی در خانواده، منشأ نیکوکاری و مبرات در عرصه جامعه می‌شوند. در واقع خانواده یک جامعه کوچک است و راحت‌تر می‌توان با آزمون و خطا به نتایج دلخواه رسید. کسانی که جامعه کوچک خانواده را با بی‌مبالاتی و عدم اهتمام پشت سر می‌گذارند و پشت سر می‌نهند، در عرصه جامعه بزرگ هم ناتوان و فاقد کارآمدی هستند. خانواده مرحوم حسن شاهی از چند جهت عامل ترقی و موجب رشد او شد و لازم است در یک فراز مستقل به آن بپردازیم.

مهرانگیز حسن شاهی و محمدحسن وجدانی نژاد در سال ۱۳۵۰ ازدواج نمودند و تشکیل خانواده دادند. استاد عبدالله معطری بزرگ آموزش و پرورش نابینایان در شیراز در ایجاد این پیوند مؤثر بود. زیرا خانم حسن شاهی قبول نمی‌کرد. و آقای وجدانی هم اصرار می‌کرد. اولین فرزند آنان دختر به نام لیلا در خرداد ۱۳۵۱ متولد شد. فرزند دوم آنها پسر و در سال ۱۳۵۹ متولد شد. این خانواده چهار نفری در اصفهان، تهران و شیراز منشأ خیرات فراوان گردید که در این فصل به آنها می‌پردازیم.

### همسر خدمتگزار

مرحومه مهرانگیز حسن شاهی حدود پنج سال بود که در مدرسه شوریده ویژه نابینایان در سمت معلمی مشغول بود، چندی پیش از ایشان آقای محمدحسن وجدانی نژاد در همین مدرسه مشغول به تدریس و معلمی شده بود. همکاری مهرانگیز و محمدحسن آن هم چند سال موجب شده بود از یکدیگر شناخت کامل به دست آورند و در سال ۱۳۵۲ ازدواج آنان عملی گردد. برای شناخت بهتر زندگی مشترک آنان، اکنون به اختصار همسرش را معرفی می‌کنیم.

محمدحسن در ۱۳۲۲ در شیراز متولد شد. دوره ابتدایی و متوسطه را در شیراز گذراند و پس از دریافت دیپلم ریاضی در سال ۱۳۴۱ به تربیت معلم راه یافت. در سال ۱۳۴۲ به کسوت معلمی وارد شد و تدریس را آغاز نمود. محل خدمت او ابتدا در فیروزآباد بود ولی به دلیل فعالیت‌های سیاسی و حمایت از نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۴ به شیراز منتقل شد و چندی بعد کارش را در مدرسه شوریده آغاز کرد.

محمدحسن و مهرانگیز در مدرسه شوریده راهی را آغاز کردند که چند دهه ادامه یافت. و توانستند فعالیت‌های گسترده‌ای برای نابینایان در شیراز، اصفهان و تهران داشته باشند. محمدحسن وجدانی در کنار تدریس در مدرسه شوریده، کار آماده‌سازی کتب بریل را هم انجام می‌داد و در کارنامه‌اش آمده که ۱۶۰ جلد بریل آماده‌سازی کرده است. پس از آن در اصفهان در کنار تدریس در مدرسه نابینایان ابابصیر، اقدامات دیگر هم برای این قشر داشت. در اصفهان به ریاست آموزش و پرورش شهرهای بخارا و بعداً فریدن شهر هم رسید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به دستور وزیر آموزش و

پرورش به تهران منتقل شد و به عنوان کارشناس امور نابینایی در وزارت آموزش و پرورش مشغول گردید، همزمان تدریس و کارهای آموزشی هم داشت. پس از بازنشستگی به شیراز کوچ کرد و فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی را تاکنون ادامه داده است. آقای وجدانی یکی از فعالین مبتکر و دارای چندین طرح و پروژه ابتکاری برای نابینایان ایران است. زندگی او جداگانه در حال تألیف و انتشار است.<sup>۱</sup>

### زندگی ساده ولی پرنشاط

محمدحسن وجدانی نژاد شیرازی که امروز به استاد و پیشکسوت و محقق و نویسنده در زمینه امور نابینایان شهرت دارد، در اوج جوانی در آموزشگاه نابینایان شوریده شیرازی با خانم مهرانگیز حسن شاهی آشنا شد و زندگی عاشقانه‌ای را با او آغاز کرد. زندگی آنان تا پایان عمر ساده و بی‌آلایش ولی پر برکت بود. ثمره این عشق الهی دو فرزند به نام‌های لیلا متولد دوم خرداد ۱۳۵۱ کارشناس ارشد امور تربیتی و دانشجوی دکترای امور تربیتی و روح‌الله متولد پنجم فروردین ۱۳۵۹ مهندس عمران و عضو سازمان مهندسی کشور بزرگ ایران و کشور استرالیا است. زندگی نامه آنها آنقدر زیبا است که همه دوست دارند درباره این دو و نحوه آشنایی آقای وجدانی و خانم حسن شاهی جویا شوند. چون چنین زندگی‌هایی خالی از لطف نیست و از شاگردان آن مرحومه تا بقیه شیفته شنیدن خاطرات این زندگی نمونه‌اند.

وقتی خبرنگار مجله توان نامه از استاد وجدانی پرسید: دوست داریم خاطره آشنایی خود را با مرحومه سرکار حاجیه خانم مهرانگیز حسن شاهی بشنویم ممکن است هرچه در دل دارید بر زبان آورید؟ استاد اینگونه جواب گفت: بنده خود را قابل نمی‌دانم که وقت مجله توان‌نامه و سایت دفتر فرهنگ معلولین را با خاطراتی که ممکن است خوانندگان را خسته کند تصدیق نمایم ولی خاطره‌ای در ذهن دارم که بیانش کم لطف نیست. بنده با عنوان معلم ریاضی و علوم در آموزشگاه نابینایان شوریده شیرازی کار می‌کردم و مست می‌خدمت به نابینایان بودم به طوری که شب‌ها تا دیر وقت، روی کاغذهای بروشور داروخانه‌ها، کتاب بریل برای فردای مدرسه می‌نوشتیم. توضیح اینکه در آن زمان بودجه‌ای برای خرید و تهیه کاغذ مخصوص نابینایان وجود نداشت و بهترین کاغذها، بروشور داروخانه‌ها بود چون ضخیم بود و نوشته‌های انگلیسی روی آن را نابینایان نمی‌دیدند ولی می‌توانستیم با خط برجسته بریل روی آن علامت‌های بریل را حک کنیم. این بروشورها کاغذهای باطله و رایگان بود که داروخانه‌ها آنها را در اختیار ما می‌گذاشتند. خانه ما برق نداشت؛ چون خانواده فقیری داشتیم توان نداشت مخارج برق کشی و کنتور برق را تهیه کند شب‌ها با نور چراغ نفتی به نوشتن کتاب‌های بریل تا پاسی از شب مشغول بودم و روز خسته و کوفته از کار شبانه و نوشتن کتب بریل وارد مدرسه می‌شدم و امید داشتم که کارم مثمر ثمر واقع شود و دانش‌آموزان نابینا که در پایه دبیرستان در آموزشگاه درس می‌خواندند از مطالب درسی من استفاده شایان ببرند و تنها امیدم همین بود. امیدم به درگاه پروردگار بود و هیچ امید دیگری از آموزش و پرورش و مدرسه نداشتم. وقتی به مدرسه می‌آمدم تنها چیزی که مرا تسلی و آرامش می‌داد رفتارهای خانم حسن شاهی بود. وقتی

۱. این بخش توسط محمد نوری مدیر دفتر فرهنگ معلولین تدوین شد.

محبت و ایثار او را نسبت به بچه‌های نابینا می‌دیدم آرامش پیدا می‌کردم. این خانم جوان با شور و اشتیاق به راهنمایی کودکان نابینا از نظر لباس پوشیدن؛ غذا خوردن؛ کارهای شخصی؛ کفش پوشیدن؛ نظافت کردن و حتی رفتن دستشویی و راهنمایی برای نظافت می‌پرداخت. همه این کارها را بدون کوچکترین ناراحتی و با علاقه انجام می‌داد. بعضی اوقات به تعویض لباس‌های کودکان و تهیه لباس‌های نو به جای لباس‌های مندرس و پاره و وصله پینه با مخارج شخصی می‌پرداخت. دست و پا و صورت آنها را می‌شست؛ و همه این کارها را به آنان آموزش می‌داد؛ کودکانی که هم اکنون استاد دانشگاه و دکترا در رشته‌های مورد علاقه‌شان هستند، می‌دانند که او وقت خود را با عشق و علاقه صرف می‌کرد. من با خود می‌گفتم ای حسن آقا اگر می‌خواهی خدمت یاد بگیر از این خانم یاد بگیر تا هیچ وقت خستگی‌های کار شبانه و عدم همکاری و عدم تقدیر مسئولین و عدم دید نابینایان که حتی از دیدن خدمات تو هم محروم‌اند تو را خسته نکند و همیشه سر زنده مثل این خانم باشی. این مشاهدات و این عشق به من می‌گفت، اگر عشق می‌خواهی کدام عشق برتر و بالاتر از عشق به کودکان وطن به خصوص کودکان بی‌پناه نابینا. بالاخره با این افکار از خانم حسن شاهی خواستگاری و تقاضای ازدواج کردم. البته با سختی موافقت او را جذب کردم یادش به خیر و راهش پر آوازه باد.<sup>۱</sup>

به هر حال زندگی ما خیلی بی‌آلایش بود، حتی حقوقی که می‌گرفتیم بیشتر به فکر مصرف آن برای بچه‌های نابینا بودیم یعنی آنان را جزء خانواده خود می‌دانستیم. به همین دلیل با اینکه هر دو در بیشتر سال‌ها عالی‌ترین سمت‌ها را داشتیم و به اصطلاح ریاست داشتیم ولی از دنیا چیزی جز یک خانه محقر چیزی نداریم. البته فراوان اموالی مثل تربیت یافتگان خانم حسن شاهی و آثار علمی و ابتکاراتی که به میراث تاریخ گذاشته‌اند داریم.<sup>۲</sup>

مرحومه حسن شاهی در سخت‌ترین شرایط کارش را شروع کرد یعنی اوج کارهایش در دوره انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی علیه ایران بود. این دو رخداد بسیار مهم از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ یعنی یک دهه از مهم‌ترین و پرتنهاب‌ترین دوره‌های تاریخ ایران است. کسانی که واقعاً از خود گذشته بودند و به فکر زندگی شخصی خود نبودند در این دوره خوب درخشیدند. البته معدود افراد فرصت طلب هم بودند که از این شرایط سوءاستفاده کردند و به پر کردن جیب و افزایش دارایی‌های خود پرداختند.

خانم حسن شاهی در شرایط سخت کمبودها، مدیریت مدرسی را بر عهده داشت. ایشان با قناعت زندگی می‌کرد و مدیریت او هم با قناعت بوده است. وقتی به تهران منتقل شد و در واقع آموزش و پرورش به او مأموریت داد و مدیریت آموزشگاه دخترانه نابینایان را عهده‌دار شد. حقوقش در اصفهان پرداخت می‌شد، هیچ حق مأموریت و اضافه کار یا حق سفر برای او در نظر نگرفته بودند ولی او بدون اعتراض در تهران کارش را ادامه داد و شبانه‌روز کار می‌کرد.

مهرانگیز حسن شاهی متولد ۱۳۲۵ و درگذشت ۱۳۹۳، ۶۸ سال زندگی کرد. بیست سال نخست را مشغول تحصیل بود و در واقع ۴۸ سال از عمرش به کار و فعالیت مشغول بود. یعنی از سال ۱۳۴۵

۱. در این هنگام اشک از گونه‌های آقای وجدانی سرازیر و بغض او را می‌فشرد.

۲. این سخنان را آقای وجدانی به هنگام مسافرت به قم و در دفتر فرهنگ معلولین در بهمن‌ماه ۹۴ بیان کرد.

وارد عرصه فعالیت‌های فرهنگی و سپس اجتماعی شد و تا سال ۱۳۹۰ یعنی ۴۵ سال مدام مشغول بود و نهایتاً سه سال آخر عمرش به دلیل درگیر شدن با بیماری و مسائل شخصی از فعالیت باز ایستاد. دوره کاری خانم حسن شاهی مصادف با بزرگترین حوادث تاریخ معاصر ایران است. یعنی بازسازی اجتماعی و فرهنگی ایران یا انقلاب سفید، نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی، سازندگی جمهوری اسلامی و تعطیلی دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی در این دوره بوده است. یعنی حداقل حوادثی در این دوره اتفاق افتاد که سه انقلاب را در پشت خود دارد.

از سوی دیگر جوانان در مقطع متوسطه و دانشگاه به عنوان اصلی‌ترین طبقه اجتماعی، حاملان این حوادث بودند. و بدنه آموزش و پرورش به ویژه معلمان و دبیران و استادان نقش مهمی در این زمینه برعهده داشتند.

خانم حسن شاهی یکی از این معلمان و مدیران آموزشی بود که در ارتباط با جوانان قرار داشت و رسالت عظیمی بر دوش این گروه بود. این فصل به حوادث مهم این دوره و تعهداتی که بر دوش خانم حسن شاهی بود و چگونگی اجرای این تعهدات توسط خانم حسن شاهی می‌پردازد.

#### ورود به جرگه نایبانی

نظر به اینکه مادرش مرحومه رحمة حسن شاهی در اداره فرهنگ سابق (آموزش و پرورش کنونی) خدمت می‌کرد، و مهرانگیز حسن شاهی شغل مادرش را دوست داشت، از این‌رو همین شغل را انتخاب کرد. بعد از دوران دبیرستان وارد تربیت معلم شیراز گردید و پس از طی دوران تربیت معلم به استخدام آموزش و پرورش در مهر ۱۳۴۵ در آمد و در دبستان‌های عادی تدریس را شروع کرد. بعد از چند سالی که خدمت به کودکان عادی را گذراند به فکر خدمت به قشر محروم و نایبانیان افتاد و پیوسته به فکر تأمین زندگی نایبانیان که در آن روز اکثراً در فقر و تنگدستی و عده‌ای در تکدی به سر می‌بردند و این مسئله روح حساس و مهربان این بانوی بزرگ را پیوسته جریحه‌دار می‌کرد تا آنها را از این زندگی فلاکت‌بار نجات دهد و به شاهره‌های سعادت رهنمود نماید و این مسئله باعث شد که تقاضای شرکت در دوره آموزشی نایبانیان که برای اولین مرتبه در کشور و در تهران از طرف دفتر کودکان و دانش‌آموزان استثنایی وزارت آموزش و پرورش برگزار می‌شد، را نمود<sup>۱</sup> و با توجه به اینکه کسی از معلمان آن زمان مسئله نایبانیان را درک نمی‌کرد و تقاضای شرکت در چنین دوره‌هایی را نداشت به تقاضای ایشان موافقت شد و خانم حسن شاهی پس از طی دوره آموزشی و سمینار گونه‌ای از طرف آموزش و پرورش آن زمان به مدرسه تازه تأسیس نایبانیان شوریده شیرازی واقع در فلکه کلبه شیراز اعزام شد. در آنجا با محمد حسن وجدانی نژاد شیرازی و عبداللّه معطری که هر دو از معلمان آموزش و پرورش و معلمان نایبانیان هستند همکاری شد. وی از شروع همکاری چنان سفره مهر و محبت به کودکان نایبانیان را گسترانید که با اندک زمانی صداهای تحسین‌آمیز پدر و مادران نومید

۱. لازم به تذکر است وزارت آموزش و پرورش هر سال تابستان دوره‌ای برای معلمان داوطلب تدریس نایبانیان می‌گذاشت البته با همکاری استثنایی و در دوره سال ۴۹ خانم حسن شاهی شرکت کرد. لذا مجبور بود سه ماه در تهران بماند و به سختی زندگی کند ولی علاقه‌اش به آموزش نایبانیان همه سختی‌ها را برایش آسان کرد. معمولاً معلمان شهرهای دور از تهران در این دوره شرکت نمی‌کردند.

نابینایان را بلند کرد و شیفتگان فراوانی از کودکان و پدر و مادران نابینایان به دست آورد که آوازه آن روز تجلی گاه پیشرفت و ترقی و تعالی نابینایان خردسال آن روزها شد و هم اکنون در تارک نابینایان امروز درخشش دارد که نمونه‌هایی از آن روزها جناب آقای محمدعلی ذاکری قاری پرآوازه و نابینای بین‌المللی قرآن و جناب آقای دکتر سعید قشقایی استاد تمام وقت دانشگاه آزاد فسای فارس است که تا کنون اساتید گرانمایه‌ای را به کشور اعطا نموده‌اند و هم اکنون هم دانشجویان دوره‌های دکتری را تحت راهنمایی و تدریس خود دارند. و حاج مهدی منصوری مداح مشهور اهل بیت (ع) و بسیاری از این بزرگان نابینای علم و ادب که مجال ذکر نام همه آنها امکان‌پذیر نیست. اصولاً هنر معلمین مانند تابلوهای راهنمایی جاده‌هاست که در جای خود ثابت ایستاده‌اند ولی سرگردانان جاده‌ها را به مقصدهای آنان هدایت می‌نمایند ولی پس از رسیدن مسافران هنوز آنان در جاده‌ها با تحمل تمام سختی‌های سرما و گرما و طوفان‌های جاده هنوز مقاوم و مصمم در جای خود ایستاده و منتظر مسافران بعدی هستند. تا بالاخره آن تابلو در اثر طوفان‌ها و باد و باران منهدم شود. بله خانم حسن شاهی مثالی بارز از این ایثار و مقاومت است.

### تجارب آموزشی

آموزشگری موفق است که تجربه‌های علمی، دانش لازم، پشتکار و خلاقیت داشته باشد. خانم حسن شاهی همه اینها را در حد اعلا داشت. او در خانه از مادرش درس‌های مهمی از کودکی آموخته و تجربیات آموزشی مادرش را اخذ کرده بود. سپس در کلاس درس عملاً حضور یافته و روش آموزش را دریافته نیز در چند دوره آموزشی شرکت کرده و تجارب بزرگان را جذب کرده بود.

او دوره‌های آموزشی مختلف که در دفتر کودکان و دانش‌آموزان استثنایی، با حضور معلمان ورزیده‌ای مانند مرحوم آقای دکتر دهقان که خود نابینا و مسلط به دوزبان انگلیسی و فرانسوی بود و آقای عبدالرحیم بقایی که آموزش یافته کشور انگلیس بود و در شهرستان‌های تهران؛ رامسر؛ ارومیه برگزار می‌شد، شرکت کرده بود. نیز در جلسات برنامه‌ریزی دفتر کودکان استثنایی که با حضور استادان که از کشور انگلیس به ایران دعوت شده بودند شرکت کرد. با اینکه خود مرحومه از استادان بود ولی از یادگیری مطالب جدید امتناع نداشت.

نیز خانم حسن شاهی مأموریت‌های متفاوتی در داخل و خارج کشور داشت و بر تجارب خود افزود. در این مأموریت‌ها کلاً دختران نابینا و بعد هم پسران نابینا را مدنظر داشت و نابینایان جامعه هدف ایشان بود. بزرگ‌ترین و برترین مأموریت او، مأموریت در آموزشگاه نابینایان دخترانه تهران است. ایشان از اصفهان مأمور شد و مدیریت مجتمع آموزشی دخترانه تهران را برعهده گرفت. حقوق ایشان هم تا مدتی از استان اصفهان پرداخت می‌شد، بدون حق مأموریت و اضافه کار. این مأموریت که حدوداً سه سال از اوقات ذی‌قیمت مرحومه حسن شاهی را به خود اختصاص داد دارای ابعاد مختلفی است. دیگر مأموریت‌های او را در مبحث مسافرت‌ها می‌آوریم.

اما از نظر شایستگی از عهده فعالیت‌های روزانه به خوبی بر می‌آید. در تهران فعالیت‌های آموزشی او در هر روز عبارت بود از: انتخاب دبیر، تدوین برنامه درسی برای هر کلاس، انتخاب متون درسی و کمک درسی، برگزاری برنامه‌های فوق برنامه برای دانش‌آموزان ضعیف، برنامه‌های جنبی آموزشی مثل کتاب‌خوانی در خوابگاه‌ها.

خانم حسن شاهی به توجیه معلمان می‌پرداخت، ضعف‌های آنان را تذکر می‌داد. یعنی فقط به دانش‌آموزان توجه نداشت بلکه به معلمان هم اهتمام و توجه داشت. مهم‌تر اینکه تجارب و دستاوردهای آموزشی در عرصه آموزش نابینایان را برای خودش خواست بلکه با ایشار و گذشت این دستاوردها را به دیگران انتقال می‌داد. برای اینکه این انتقال درست انجام شود، دوره‌های آموزش ضمن خدمت برگزار کرد.

در مدتی که مدیریت آموزشگاه دخترانه نابینایان تهران را برعهده داشت، چندین دوره آموزش ضمن خدمت برگزار نمود. برنامه‌ریزی هرکدام از این دوره‌ها نیاز به کارشناسانی فراوان داشت. چون رده‌های آموزش ضمن خدمت مدت ۱۵ الی ۲۰ روز به طول می‌انجامید. و همه برنامه‌ریزی متون و جزوات درسی و انتخاب استاد و تهیه غذا و برنامه تفریحی برای کارآموزان، راننده؛ راهنما، سلف سرویس، خوابگاه، نظم کلاس‌ها و کلیه مسائل سمیناری مورد نظر جزئی از این آموزش ضمن خدمت محسوب می‌شد و همه این برنامه‌ریزی‌ها به عهده خانم حسن شاهی بود.

البته فقط به آموزش بچه‌ها توجه نداشت و بعد پرورشی آنها هم برایش مهم بود. در این بعد شخصاً دانش‌آموزان نابینا را به عنوان دریافت‌کننده مدنظر داشت و شخصاً آموزش می‌داد. به خصوص در زمانی که کشور پهناور و غیور ایران در تب و تاب فعالیت‌های گروهک‌ها و ضد انقلاب می‌سوخت و شعله‌های دردناکی هم از این آتش دامن نابینایان دختر و پسر را گرفته بود. خانم حسن شاهی درصدد بود با لطایف‌الحیل دامن نابینایان معصوم را از دست گروه‌های منحرف نجات دهد. برای این منظور، آموزش احکام و تفسیر قرآن کریم و آموزش سیاسی گذاشت. کلاً مطالب از این قرار بود: آموزش احکام، آموزش مسائل خانوادگی، آموزش شوهرداری و خانه‌داری، آموزش آشپزی عملی، آموزش رفتاری و همزیستی اجتماعی به خصوص درون مجتمع‌های آموزشی و خوابگاه‌های عمومی، آموزش مسائل انقلاب و شناخت اصول انقلاب، آموزش نظم و رعایت حقوق دیگران و حقوق اجتماعی و آموزش بهداشت شخصی و آموزش ایدئولوژی انحرافی گروهک‌های الحادی و التقاطی و مسائل دیگری از این قبیل.

#### تأمین کتاب

وقتی مرحومه حسن شاهی مدیریت آموزشگاه نابینایان دخترانه تهران را برعهده گرفت، اصلی‌ترین نیازش کتب بریل بود. اما وزارت آموزش و پرورش مطلقاً دستگاه چاپ بریل نداشت. سازمان بهزیستی آن زمان بعضی از کتب درسی را با تأخیر چند ساله تهیه و به صورت ناقص بین آموزشگاه‌های نابینایان کشور توزیع می‌کرد و از آن جمله تعدادی به آموزشگاه نابینایان دخترانه تهران می‌داد. خانم حسن شاهی که بنیانگذار مدرسه نابینایان دخترانه محسوب می‌شد (یعنی ایشان اولین مدیر مجتمع شبانه‌روزی دخترانه کشور است). با کمک آقای وجدانی پروژه تأمین کتب درسی را در داخل آموزشگاه به اجرا در آورد. این پروژه از این قرار بود که کمبود کتب درسی را در داخل آموزشگاه با تهیه نسخه اصلی کتاب (مستر پیس) و تکثیر با دستگاه تکثیر حرارتی و فشار هوا (ترموفر) روی کاغذهای پلاستیکی (کاغذ ترموفر) با سختی‌های زیادی و توسط همکار خود سرکار خانم اختر ذبیحی که الان در قید حیات‌اند و مسئولیت کمک سرپرست شب را هم به عهده داشت در شیفیت روز و بدون اضافه کار انجام می‌داد و دانش‌آموزان را از کتب درسی بریل محروم نمی‌کرد و به خاطر این

تلاش خارج از توان او، خداوند مهربان او را به وسیله ایادی مخفی خود و امدادهای غیبی خود از وجود یک خانم که شرح او را خواهیم داد مدد کرد و کار تکثیر کتب که کار طاقت فرسایی بود را انجام داد. این خانم پرتلاش و هنرمند خانمی جوان و پر انرژی، هنرمند، با کفایتی بود به نام سرکار خانم زهره اعتضاد السلطنه که به وسیله آقای وجدانی کشف شد و در اختیار مدرسه گذاشته شد. خانم اعتضاد السلطنه دوشیزه‌ای بود که به دنبال کار به دفتر کودکان استثنایی آمده بود. ایشان هم از سرآمدهای معلولین بود که امید دارم دفتر فرهنگ معلولین با مصاحبه‌ای، او را به جامعه معرفی کند. ایشان یکپارچه هنر و توانایی بود از هنرمندی ایشان، زبان قاصر است. او به طور مادرزاد از داشتن دو دست از شانه به پایین محروم بود و با شیوه‌های خود کفایتی به جای دست از پا استفاده می‌کرد. کارهای شخصی خود را با مهارت انجام می‌داد. نظر به اهمیت موضوع اندکی از این کارها را توضیح می‌دهم. استفاده از پا برای خوراک خوردن با قاشق و چنگال؛ استفاده از پا برای نظافت‌های شخصی؛ استفاده از پا برای باز و بسته کردن درب تاکسی؛ استفاده از پا برای ریختن چای در استکان و خوردن چای با پا؛ استفاده از پا برای پول از جیب در آوردن و خرید روزانه؛ با پا گوشی تلفن را بر می‌داشت و مصاحبه‌های تلفنی خود را انجام می‌داد و با پا از کل مصاحبه یادداشت بر می‌داشت و با پا لباس‌های خود را مرتب می‌کرد نسبت به تنظیم چادر بسیار زیبای خود که امروز نظیر آن را دانشجویان کشور به عنوان چادر مدل دانشجویی مورد استفاده قرار می‌دهند مرتب می‌کرد و این نمونه چادر از اختراعات او محسوب می‌شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. او علاوه بر انجام کلیه امور شخصی خطاط بسیار خوش خطی بود که نوشتن خط را با پا انجام می‌داد. نسخ و نستعلیق و شکسته. ماشین نویسی که در آن روز متداول بود را با پا انجام می‌داد و نقاشی با سیاه قلم و رنگ و رسم تصاویر چهره و طبیعت و گل‌دوزی و رانندگی و... از خلاقیت‌های خارج از وصف این بانوی بسیار هنرمند بود. ایشان با اندک زمانی مثلاً یک روز با کار کردن با دستگاه ترموفرم آشنا شد و کار تکثیر آموزشگاه را با هنرمندی زایدالوصفی به عهده گرفت. ایشان بخشی از تاریخ فرهنگ نابینایان و معلولین است و لازم است با معرفی خود در برنامه‌های معرفی خانم حسن شاهی شناسانده شود. از این‌رو از ایشان تمنا می‌کنیم با دفتر فرهنگ معلولین تماس بگیرند. ایشان به طرز شگفت‌انگیزی نسبت به مشکلات تهیه کتب درسی آموزشگاه و کمک‌های بسیار مؤثر با خانم حسن شاهی همکاری داشت و تا آخرین روز حضور ایشان در تهران با ایشان همکاری داشت. شاید بعضی فکر کنند آنچه عرض شد یک داستان تخیلی و شاعرانه است ولی عین واقعیتی است که همه این کارها از جوانی برآید که از شانه به پایین فاقد دست، بازو، ساعد و انگشت باشد.

### نظام تلفیقی و نظارت بر امور و معلمین تلفیقی

اصولاً دانش‌آموزانی تلفیقی به حساب می‌آمدند که دوران دبستان را طی کرده بودند و جهت به دست آوردن مهارت بیشتر و زندگی اجتماعی برتر در مدارس عادی نزدیک منزلشان ثبت نام می‌شدند و برای برطرف کردن اشکالات آموزشی مانند کمبودها و تهیه کتاب درسی و برگرداندن اوراق امتحانی از بریل به بینایی و نوشتن سؤالات امتحانی از بینایی به بریل و رفع اشکالات درسی خصوصاً در آموزش ریاضی و فیزیک و شیمی و زبان انگلیسی علائم موجود در خط بریل و بعضی از مسائل که دانش‌آموز با درس معلم آن را خوب یاد نگرفته است، با برنامه هفتگی معلمین آشنا به خط و کتابت و روش‌های

تدریس نابینایی به مدارس آنها اعزام می‌شوند تا اشکالات آنها را جویا شوند و برطرف نمایند البته در این زمینه معلمان همه فن حریف و عاشق به نابینایان و آشنا به همه مشکلات نابینا مورد نیاز است برنامه این معلمان با توجه به آدرس معلم تلفیقی و آدرس گروهی از نابینایان که تحت پوشش او قرار می‌گیرند کاری دشوار و نظارت بر عملکرد معلمان تلفیقی که تا چه اندازه مسئولیت خود را انجام می‌دهند کار بسیار دشوارتری است که چه بسا معلمان تلفیقی با طفره رفتن از انجام کار سخت و طاقت فرسای خود خوب انجام وظیفه نمی‌کنند و دانش‌آموز هم توان انعکاس آن را به مدرسه ندارد و نحوه نظارت و پیگیری این مسئله کاری بس دشوارتر و خارج از توان است که مرحوم حسن شاهی به طرز بسیار شگفت‌انگیزی مسئله را پیگیری می‌کرد و با طرز شگفت‌انگیزتر به معلمان تلفیقی اشاره می‌کرد. و این مسئله زمانی قابل لمس و درک است که انسان خود در مرحله عمل قرار گیرد و با معضلات آن آشنا شود و علت اساسی شکست این روش در کشور مشکلات آن است و تا کنون طرح تلفیقی به نظر نویسنده با شکست روبرو شده است و خانم حسن شاهی در اجرای این طرح در زمان مدیریت خود فردی نسبتاً موفق بود و نظارت مستمر بر کار دانش‌آموز و معلم باعث شده بود که طرح با موفقیت صورت پذیرد و نشانه موفقیت این طرح در زمان مدیریت او همین پیشرفت‌هایی است که ثمره آن افرادی است که امروز نابینایان صاحب نام و نشان را مشاهده می‌کنیم. امید است موفقیت‌های آن ساماندهی را از زبان نابینایانی بشنویم که امروز خود در رأس کارهای اجرایی هستند و خود هم اکنون به عنوان رئیس و یا معلم مدارس و یا استاد دانشگاه و یا در پست‌های اجرایی فعالیت دارند. لازم است اینان، با گزارش‌های خود راه را برای آیندگان بگشایند.

### وسایل کمک آموزشی

نابینایان نیاز بیشتری نسبت به بینایان به وسایل کمک آموزشی دارند. و آموزش بدون وسایل کمک آموزشی بعضی اوقات و در بعضی از دروس اطلاعات معلم به طریقی به دانش‌آموز منتقل می‌شود که مورد نظر معلم نیست و معلم لازم است با وسایل کمک آموزشی به هدف خود دسترسی پیدا کند. خانم حسن شاهی از افرادی بود که به جز با وسایل کمک آموزشی هیچ درسی را تدریس نمی‌کرد به خصوص برای کودکان خردسال و آموزش‌های دبستانی و کودکستانی. ایشان آنچنان به وسایل کمک آموزشی پای بند بود که شاگرد خصوصی ایشان خانم داماد زاده در ساختن وسایل کمک آموزشی که از استاد خود آموخته بود و کاربرد وسایل کمک آموزشی را فرا گرفته بود سرآمد معلمان استان قرار گرفت و به عنوان معلم نمونه استان انتخاب شد یعنی واقعاً کاربرد وسایل کمک آموزشی را از استاد به خوبی فرا گرفته بود. برای نمونه یک ماکت از منظومه شمسی ساخته بود و آن را به دانش‌آموزان عرضه می‌کرد. نابینایان اصولاً از دریافت بسیاری از مفاهیم بدون اشکال نیستند. یکی از این مسائل درک ابتدایی منظومه شمسی و حالات اهله قمر و گردش کرات منظومه و مسئله شب و روز است و تعمیم آن به منظومه‌های دیگر موجود در فضا و تعمیم به کهکشان‌ها. که اگر درک ابتدایی منظومه دچار بدی دریافت مفاهیم قرار بگیرد همه منظومه‌ها و تعمیم آنها مورد بد ادراکی قرار می‌گیرد و مسائل بسیاری در این زمینه هستند که نیازهای شدید به وسایل کمک آموزشی دارد مثل مسئله نور و شکست نور و بالتبع مسئله عدسی‌ها و آینه‌ها و امواج و تداخل امواج و قس علی هذا. در این مسائل مرحوم حسن شاهی سرآمد بود که بیان نحوه کار ایشان بسیار سخت و ناممکن به نظر می‌آید. ایشان حتماً از اتاق



لمس ابابصیر استفاده می‌کردند و استفاده از اتاق لمس را به طوری مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند که اتاق لمس برای سایر معلمین یک روتین شده بود و بعضی اوقات دو یا چند معلم همزمان وارد اتاق لمس می‌شدند و هر کدام از آنها به یک گوشه مورد نظر خود می‌رفتند تا از آن گوشه استفاده نمایند و دانش‌آموزان خود را از آن گوشه اتاق با اطلاع نمایند و معمول این بود که در هر ساعتی فقط یک کلاس توان ورود به اتاق لمس را پیدا می‌کرد ولی معلمین نمی‌توانستند یک یا دو روز در انتظار بمانند تا اتاق لمس خالی شود. منظور از گوشه در اتاق لمس این است که اتاق لمس دارای بخش‌های متفاوتی بود و معلمین بر مبنای مسائل درسی کتاب دانش‌آموزان خود را فقط به بخش مورد نظر خود از اتاق لمس می‌بردند مثلاً یک بخش مخصوص پرندگان و جانوران تاکسیدرمی شده بود یک بخش مخصوص حشرات خشک شده بود یک بخش مخصوص اسباب‌بازی‌ها بود یک بخش مخصوص درس جغرافیا و نقشه‌های جغرافیا بود و یک بخش مخصوص وسایل فیزیک مثل وسایل صوتی و یا نوری و یا ادوات مختلف مورد استعمال مردم در کارگاه‌ها و منازل مثل وسایل آشپزی، وسایل سفره، هفت سین، آچار، پیچ گوشتی، انبر دست، آچار لوله‌گیر و... یک بخش مخصوص وسایل بویایی مثل بوی رنگ، بوی شیرینی، بوی روغن ترمز ماشین و... و یک بخش وسایل چشایی مثل شیرین، ترش، تلخ، تند، گس، شور، فلفل، و... که معلمین بر طبق مسائل مطرح شده در کلاس درس لازم می‌دانستند از یکی از بخش‌های اتاق لمس استفاده نمایند. استفاده چند معلم به صورت همزمان از اتاق لمس از ابتکارات خانم حسن شاهی بود.

نتیجه اینکه مرحوم مهرانگیز حسن شاهی علاوه بر جذب تجارب گذشته از ابتکارات جدید هم غافل نبود و درصدد بود تا برای نابینایان یک نظام آموزشی پویا و خلاق ایجاد کند بطوری که نابینایان ظرف سال‌های محدود به انسان‌های مؤثر در جامعه تبدیل شوند. متأسفانه میراث او مکتوب نشده تا در اختیار دیگران قرار گیرد. از این‌رو در حدّ نقل قول‌های شفاهی مانده است.

### سعید قشقایی

سعید قشقایی در ۲۰ خرداد سال ۱۳۴۳، در فرح آباد (ایستگاه ۳) در آبادان متولد شد. پدرش کارگر شرکت ملی نفت بود. پدر در سال ۴۷ بازنشسته شد، و چون آب و هوا و امکانات شیراز برای زندگی بهتر بود خانواده را به شیراز منتقل کرد. سال ۴۹ به کلاس اول ابتدایی در دبستان خاقانی رفت. آن موقع بینا بود و هیچ مشکل در بینایی احساس نمی کرده است. اما پس از شروع کلاس اول در دبستان خاقانی، آثار کم بینایی مشاهده شد. مثلاً به هنگام رفتن پایش به ظرفی یا مانعی می خورد و خانواده متوجه شده بودند، قدرت دیدش کم شده است. آن موقع پدرش در دانشگاه شیراز مشغول به کار شده و کارمند امور مالی دانشگاه شیراز بود. وقتی پدرش بلافاصله متوجه این مسئله شد او را به مرکز چشم پزشکی بیمارستان خلیلی شیراز برد.

بالاخره کلاس اول ابتدایی را بینایی خواند. تابستان همان سال بود مسئله حادث تر شد و رفته رفته دیدش کمتر شد. بدون اینکه خودش متوجه شود ولی خانواده اش می دانستند. دکتر خدا دوست در بیمارستان خلیلی مرا عمل جراحی چشم کرد. پس از عمل، چشمم خونریزی کرد و بینایی اش کاملاً از دست رفت. یکی، دو سال درگیر درمان و کنترل دردهای بعد از عمل بود چون دردهای بسیار شدید و غیر قابل تحمل داشت و باعث شد، چندین بار او را در بیمارستان بستری کنند تا این دردها کنترل شود. یک روز که به بیمارستان برای ادامه درمان رفته بود در آنجا به آقای سعادت به عنوان مدیر مدرسه نابینایان شوریده با پدرش شروع به صحبت کرده و درباره این کودک گرفتار گفت و گو می کنند. آقای سعادت خودش را مدیر مدرسه نابینایان شیراز که خیلی هم نقش در راه اندازی مراکز نابینایی شیراز داشته معرفی کرد. با پدرش قرار می گذارند که پس از رفع مشکلات درمانی سعید، او را به مدرسه شوریده ببرد.

لازم است این نکته بیان شود که مدیران مدارس در گذشته تعهد و وظیفه شناسی خاصی داشتند. مثلاً آقای سعادت به عنوان رئیس مدرسه شوریده به بیمارستان پوستچی که ویژه چشم پزشکی بود می آمد و افراد نابینا که صلاحیت و شرایط تحصیل داشتند شناسایی می کرد، سپس با آنان شروع به گفت و گو می کرد و آنان را دعوت به مدرسه می کرد. همین اتفاق برای آقای قشقایی بوده است. بالاخره آقای قشقایی سال ۵۲ به مدرسه شوریده می رود و تحصیلات در مقطع ابتدایی را ادامه می دهد.

آقای محمد حسن وجدانی در سال ۱۳۵۲ در آن مدرسه معلم سال های بالاتر بود. ولی ایشان صبح ها مراسم خواندن قرآن را شروع کرد و قرآن را به نابینایان آموزش می داد. صبح ها یک کلاس نیم ساعته آموزش قرآن توسط آقای وجدانی برگزار می شد و قبل از کلاس هایشان این کلاس را انجام می داد. قرآن هایی را به بریل چاپ کرده بود. و خودش هم به بچه ها عموماً درس می داد در واقع آموزش قرآن برنامه فوق کلاس ها بود. همسر آقای وجدانی، خانم حسن شاهی هم معاون بود. به هر حال تحصیلات ابتدایی را در شوریده به پایان رساند و تا اول راهنمایی در این مدرسه (شوریده شیراز) درس خواند.

اول راهنمایی که تمام شد به مدارس بینایی رفت. البته در آن موقع زیاد در مدارس شیراز رسم نبود که نابینایان در مدارس بینایی درس بخوانند. مشکلات زیادی بود، اولین مشکل این بود که خود مدارس قبول نمی‌کردند؛ دوم اینکه آموزش و پرورش هم قبول نمی‌کرد. اما به‌رغم همه این سختی‌ها و درگیری‌ها، شروع به تحصیل در مدرسه عادی کرد. دوم و سوم راهنمایی را در مدارس بینایی خواند. دبیرستان را هم تا سال دوم خواند. ولی به علت بروز مشکلاتی، مدتی از درس جدا شد و در بیمارستان نمازی در قسمت رادیولوژی مشغول به کار شد. مشخصاً در قسمت تاریک‌خانه کار می‌کرد. زیرا تاریک‌خانه بینایی نمی‌خواست. البته درسش را هم به صورت متفرقه ادامه داد. دو سال بعد دیپلم گرفت. این زمان مصادف بود با تعطیلی دانشگاه‌ها و ادارات فرهنگی. علاقه به موسیقی داشت و می‌خواست رشته موسیقی را ادامه دهد. اما رشته موسیقی در آن دوره تعطیل شد. دانشگاه‌ها پس از بازگشایی، چون پذیرش دانشجو کم بود و نتوانست در دانشگاه مشغول شود. زیرا نیاز به کار و درآمد داشت و می‌خواست از نظر مالی مستقل باشد، پدرش فوت شده و خانواده‌اش هم شرایط خاصی داشت و از نظر مالی نیاز به کار کردن داشت. در سال ۶۴، دانشگاه آزاد در شهرها افتتاح شد. این دانشگاه را مطابق شرایط خودش دید، کنکور داد. و در دانشگاه آزاد فضا قبول شد. چون شیراز هنوز دانشگاه آزاد نداشت و راه‌اندازی نشده بود. فضا اولین شهری بود که دانشگاه آزاد ایجاد شد. در رشته ادبیات قبول و شروع به تحصیل کرد. تا سال ۶۸ هم کار می‌کرد و هم درس می‌خواند. شنبه تا چهارشنبه سرکار بود و شیفتهای بیمارستانی داشت. چهارشنبه تا جمعه هم درس می‌خواند. سال ۶۸ که درسش تمام شد. کنکور کارشناسی ارشد در تهران برگزار می‌شد و متأسفانه به خاطر اینکه منشی‌اش را یک نگهبان گذاشتند اعتراض کرد و با رئیس جلسه نزاع کرد. آن سال او را تصحیح نکردند و کنارش زدند.

سال ۶۹ فوق لیسانس را از دانشگاه فضا گرفت. در کنکور شرکت کرد و در کنکور آن سال نفر دوم شد. سال ۷۰ در کارشناسی قبول شد و تا واحدهای درسی‌اش تمام شد کارشناسی ارشد را شروع کرد. دو هفته بعد از کنکور و قبولی در دانشگاه ازدواج کرد. خانمش لیسانس همکلاس او بود. البته آن ازدواج مشکلات خاص خودش را داشت، خانواده خانمش موافقت نمی‌کردند. یک مدت بعد از بحث و گفتگو پدرشان موافقت کردند بالاخره سال ۷۰ ازدواج کردند. در سال ۷۲ خدا به ما دختری را عنایت کرد و همان موقع مصادف شد با موافقت بورسیه در دانشگاه آزاد بوشهر. وقتی بورس شد واحدهایش تمام شده بود و مشغول پایان‌نامه‌اش بود. وقتی با بورس‌اش موافقت شد، از بیمارستان نمازی خودش را باز خرید کرد و از بیمارستان نمازی جدا شد. از سال ۶۱ تا ۷۲ در این بیمارستان مشغول به کار بود و خاطرات خوشی از آنجا داشت و در سرنوشت و امور مالی‌اش خیلی مؤثر بود.

آقای قشقایی سال ۷۲ بورسیه شد و چون به او نیاز داشتند به او تدریس دادند. به بوشهر رفت و شروع به تدریس ادبیات در دانشگاه آزاد بوشهر کرد. البته آن موقع هنوز فارغ‌التحصیل نشده بود. سال بعد یعنی در ۷۳ فارغ‌التحصیل شد. و در دانشگاه آزاد به عنوان هیئت علمی استخدام رسمی شد. البته خانه و زندگی او شیراز بود. و سه روز آخر هفته را برای تدریس به بوشهر می‌رفت و برمی‌گشت. بقیه هفته را هم در شیراز مطالعه و کار علمی می‌کرد و مقاله می‌نوشت. به هر حال این روند ادامه داشت، تا در سال ۷۶ بود که خدا فرزند دوم را به آنها داد. البته فرزند دوم آنها سه قلو شد و ۳ تا پسر متولد شدند.

سال ۷۶ محل کارش را از دانشگاه بوشهر به دانشگاه آزاد فسا منتقل کرد همانجا که درس خوانده بود. چون به آن دانشگاه علاقه داشت. البته شاید فکر کنید اصالتاً فسایی است. ولی خاندان و پدربزرگشان از قشقایای های فارس بودند. ولی پدرش از کودکی به خوزستان رفته بود، حتی تحصیلش در بصره و بغداد بوده سپس آبادان برگشته و مشغول به کار شد.

پدرش درس قدیم خوانده بود. رشته خاصی نبود آن موقع تحصیلشان در بصره بود یک بخشی از آن در بغداد بوده است. به هر حال سال ۷۶ به فسا منتقل شد. و دغدغه‌ای او بیشتر این بود که شغل تدریس در دانشگاه داشته باشد لذا تلاش کرد تا دکترا قبول شد. اما هم به علت مشکلاتی که در زندگی داشت. نمی توانست به شهرهای دیگر برود. با چهار تا بچه‌ها دیگر امکان این نبود که به شهر دیگر برود.

دانشگاه دولتی شیراز امتحان داد و سال ۷۹ موفق شد وارد دکترای ادبیات دانشگاه شیراز شود. و از سال ۷۹ تا ۸۴ در دانشگاه شیراز تحصیل کرد. و تیرماه ۸۴ پایان نامه‌اش تحت عنوان بررسی نکات تاریخی و جغرافیایی کلیات سعدی با نمره ۵۰:۱۹ دفاع کرد.

خیلی از دوستان اصرار می کنند، پایان نامه‌اش را ویرایش کند تا چاپ شود چون خیلی از نکات تاریخی و کلیات سعدی را آنجا واکاوی کرده. و حجم زیادی دارد نکات جغرافیایی مثلاً سعدی می گوید من رفتم فلان جا، آیا رفته یا نرفته. این مکان کجا هست. می تواند اصلاً رفته باشد. نمی تواند رفته باشد. اینها را با سند و به هر حال منابع جغرافیایی و تاریخی اینها و استخراج و بررسی کرده است.

به هر حال سال ۸۴ در دانشگاه فسا از مربی به استادیار تغییر وضعیت پیدا کرد. پست‌های اجرایی مختلف هم در دانشگاه فسا داشته است اعم از اینکه مدیر گروه بود. مسئول گسترش رشته در واحد بود. مسئول کارگزینی هیئت علمی بود. و الآن هم به خاطر اینکه به بیماری دیابت و نارسایی کلیه دچار شده، دکتر پیشنهاد داد که کارهای استرس‌زا را کنار بگذارد. از این‌رو تمام پست‌های اجرایی را در دانشگاه کنار گذاشته است. و الآن فقط مدیر مسئول مجله ادبیات فارسی دانشگاه است. که رتبه علمی و پژوهشی دارد. و شوراهایی که در دانشگاه هست مانند: شورای پژوهشی و شورای دیگری که هیئت علمی‌ها معمولاً مشغول هستند. تا حالا نزدیک به صد پایان‌نامه لیسانس و فوق لیسانس راهنمایی و مشاوره داده است. نزدیک ۶۰ تا ۷۰ راهنمایی داشته و الآن که دوره دکترا در دانشگاه باز شده و مدرّس دوره کارشناسی ارشد و دکترای دانشگاه فسا است.

### محمدقاسم شایسته‌نیا

محمدقاسم شایسته‌نیا، در ششم مردادماه ۱۳۳۷ در شیراز، در دامان پاک خانواده‌ای متوسط، به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۴، متأسفانه در اثر بروز یک حادثه، بینایی خود را از دست داد؛ اما همت بلند وی و همراهی و یاری خانواده، به دشمنانی چون افسردگی، انزوا و رکود، اجازه نداد تا جریان عادی زندگی او را دچار اختلال نماید.

در سال ۱۳۵۵، به سازمان رفاه نابینایان معرفی شد. در این سازمان، کارگاه‌های حصیربافی و ساخت چوبلباسی برای آقایان و کارگاه کانوابافی با ماشین‌های خانگی، برای خانم‌ها راه‌اندازی شده بود و ایشان نیز در کارگاه حصیربافی آن مجموعه، مشغول به کار شد. آقای شایسته‌نیا، این دوران را یکی از سازنده‌ترین دوره‌های زندگی خود ارزیابی می‌کند؛ چراکه شیوه کنار آمدن با شرایط دنیای نابینایان و نحوه زندگی در این دنیا را به ایشان آموخت.

در همین زمان، در مدرسه شوریده شیرازی، الفبای بریل را تحت نظر آقای محمدرحیم فرخ‌منش از معلم‌ان نابینا آموخت. در سال ۱۳۵۷ به منظور استخدام در واحد رادیولوژی بیمارستان شهید بهشتی (شیراز سابق) که به تازگی راه‌اندازی شده بود، آموزش‌های لازم را فرا گرفت و از تیرماه همان سال، مشغول به کار شد و تا هنگام فرا رسیدن دوران بازنشستگی یعنی مهرماه ۱۳۸۷، فعالیت خود را در آن واحد ادامه داد.

در دوران خدمت در بیمارستان، افزون بر انجام وظایف شغلی، در جریان فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی نیز، نقشی عمده را بر عهده داشت که از آن جمله می‌توان به تأسیس و راه‌اندازی انجمن اسلامی نابینایان در آموزشگاه شوریده با همکاری آقای میهن‌دوست، مدیر وقت آموزشگاه و همراهی دوستان نابینایی چون آقایان مجتبی اختری، علی نعمتی، رحمان بیاتی و محمدحسین حسن‌پور، اشاره کرد. برگزاری برنامه‌ها و اردوهای فرهنگی و مذهبی و ارائه خدمات کتابخانه‌ای به نابینایان، از جمله فعالیت‌هایی بود که به منظور ارائه خدمت‌های صحیح و ارزشی، در این انجمن انجام می‌گرفت. در این دوران، همکاری صمیمانه شماری از مدیران آموزشگاه مانند آقای رسولف، شایان ذکر و تقدیر است. جلوگیری از اختصاص بخشی از فضای آموزشگاه به معلولیت‌های دیگر، یکی از مهمترین فعالیت‌های این انجمن به شمار می‌رفت؛ چراکه زمین و ساختمان این مرکز، به منظور ارائه خدمات به نابینایان وقف شده بود نه دیگر معلولیت‌ها. با این وجود در سال ۱۳۶۸، با تصدی مدیر جدید آموزشگاه، فعالیت‌های انجمن، به دلیل عدم اختصاص فضا به آن، عملاً راکد و متوقف گردید. با این حال، انگیزه ارائه خدمت به نابینایان، در وجود و اندیشه آقای شایسته‌نیا و همراهانش باقی ماند؛ چراکه هیچ سازمان و نهادی را متولی خدمت‌رسانی به نابینایان، به‌ویژه در زمینه ایجاد اشتغال، نیافتند.

این انگیزه ارزشمند، سرانجام در سال ۱۳۸۳ به تأسیس مؤسسه نابینایان وصال انجامید. در سال ۱۳۸۶ با همت، تلاش و مدیریت ایشان شرکت تعاونی توانگران کارآفرین با هدف فراهم‌سازی زمینه

ایجاد اشتغال برای نابینایان، در حرفه بافت حصیر به دور از هرگونه وابستگی مالی به نهادهای دولتی، ایجاد شد.

رشته‌های بافندگی با ماشین‌های دستباف خانگی، فلا‌بافی، هویه‌کاری و گبه‌بافی از جمله رشته‌هایی به شمار می‌رفت که در آموزشگاه وصال، همراه با ارائه مدرک رسمی سازمان فنی حرفه‌ای، به علاقه‌مندان نابینا و کم‌بینا، آموزش داده می‌شد.

در سال ۱۳۸۹، ساختمان مستقل مؤسسه در خیابان صاحب‌الامر غربی شیراز، به بهره‌برداری رسید و فعالیت‌های پیشین، در این مکان جدید، تحت عنوان بنیاد توانگران کارآفرین نور، به شکلی تخصصی‌تر پی گرفته شد. این مجموعه به صورت هیأت امنایی به ریاست جناب آیت الله سید علی اصغر دستغیب و با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر آقای محمدقاسم شایسته‌نیا، به عنوان مدیرعامل مؤسسه، اداره می‌شد و خدمت‌رسانی خود را به نابینایان در بخش‌های حرفه‌آموزی (شامل کارگاه حصیربافی و آموزشگاه بافندگی با ماشین‌های خانگی)، علمی-آموزشی (شامل کتابخانه گویا و بریل، کارگاه‌های آموزش تحرک و جهت‌یابی، خط بریل، زبان انگلیسی و...)، مشاوره و درمان (شامل واحدهای دندانپزشکی و مشاوره)، فرهنگی و مذهبی، معیشتی (شامل کارگاه خیاطی برای خانواده‌های اعضای نابینا) و... ادامه می‌داد.

برگزاری ۷ دوره مسابقات قرآن کریم، اذان و خطابه ویژه نابینایان، در سطوح استانی، منطقه‌ای و کشوری، فراهم‌سازی زمینه اشتغال برای نابینایان در بخش‌های غیردولتی مانند تصدی واحدهای تکثیر (کی) و برگزاری نمایشگاه‌های کتاب در نهادهای گوناگون، برپایی نمایشگاه‌های متعدد برای عرضه و فروش محصولات تولیدی نابینایان، ارائه خدمات رایگان و نیمه‌رایگان درمانی و مشاوره‌ای به نابینایان، از جمله فعالیت‌هایی بود که تا سال ۱۳۹۱ در قالب بنیاد توانگران کارآفرین نور، پی گرفته شد.

فعالیت‌های مجموعه، از سال ۱۳۹۲، همزمان با تغییر عنوان آن به مؤسسه نابینایان توانگران کارآفرین شیراز، با تمرکز بیشتری بر ارائه خدمات علمی، پژوهشی، فن‌آوری، آموزشی و با تأکید بر شناسایی، پرورش و معرفی توانمندی‌های بالقوه فراوان قشر نوجوان و جوان نابینا و کم‌بینا پی گرفته شد؛ به گونه‌ای که واحدهای جدیدی چون، واحد علمی-پژوهشی-فن‌آوری، واحد چاپ و نشر بریل و واحد آموزشگاه کامپیوتر به سایر بخش‌ها افزوده شد و فعالیت‌های واحد کتابخانه نیز بیش از پیش در جهت تأمین منابع مورد نیاز دانش‌آموزان و دانشجویان نابینا و کم‌بینا قرار گرفت.

در همین راستا، اقداماتی چون برگزاری دو همایش سراسری «توانمندی‌های علمی-پژوهشی نابینایان و کم‌بینایان» در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۴ و «همایش ملی چالش‌های نابینایان و کم‌بینایان» در سال ۱۳۹۴، طرح حمایت مادی از مقالات علمی-پژوهشی نابینایان و کم‌بینایان در سال ۱۳۹۳، پشتیبانی مادی و معنوی از پروژه بومی‌سازی عصای هوشمند نابینایان در سال ۱۳۹۴، تأمین رایگان و نیمه‌رایگان نسخ بریل منابع علمی-آموزشی مورد نیاز نابینایان استان‌های جنوبی، برگزاری متمرکز و تخصصی آزمون‌های کانون قلمچی برای نابینایان، تشکیل دوره‌های آموزشی در شاخه‌های مختلف رشته کامپیوتر برای نابینایان اعم از ICDL، سخت‌افزار، برنامه‌نویسی، طراحی وب‌سایت و... از سال ۱۳۹۴، به انجام رسید.

همگام با انجام این فعالیت‌ها، ایجاد زمینه اشتغال برای نابینایان نیز در حوزه‌های نوینی استمرار یافت که از آن جمله می‌توان به فراهم‌سازی بسترهای پرورش، معرفی و به‌کارگیری توان نابینایان در بخش‌های غیردولتی، تحت عناوین مدرس علوم رایانه، مشاور تحصیلی، گوینده متن و ویرایشگر حرفه‌ای کتاب‌های صوتی، نیروی اداری و... اشاره کرد. ارتقاء سطح آگاهی عموم افراد جامعه در خصوص مسائل مرتبط با زندگی نابینایان نیز از جمله اهدافی است که با انجام اقداماتی چون راه‌اندازی سایت مؤسسه، انتشار فصل‌نامه تخصصی مجموعه با عنوان سپیدنامه وصال، حضور در سمینارها و نمایشگاه‌های گوناگون، توزیع بسته‌های فرهنگی و...، توسط این مؤسسه، به تحقق خواهد پیوست.

باید افزود که هزینه ارائه خدمات این مجموعه، از محل انجام فعالیت‌های اقتصادی تولیدی و خدماتی در کنار حمایت‌های مالی نیک‌اندیشان و بدون تکیه بر شیوه‌های کم‌منزلفتی چون جمع‌آوری اعانه، تأمین می‌گردد.

امید است که روشنایی نوپای این فانوس، با همراهی صمیمانه نیک‌اندیشان و همکاری فکری یاران دلسوز و اندیشمند، همچنان فروزان بماند.

### عبدالحمید کشاورز

یکی از دوره‌های طلایی و مطلوب بهزیستی فارس در زمان مدیرکلی عبدالحمید کشاورز بود. در این دوره بهزیستی توانست، گام‌های بلندی در رفع مشکلات معلولان استان فارس بردارد و کارنامه مثبتی از خود به یادگار گذارد. همه اینها مدیون مدیریت خوب آقای کشاورز است.

فرماندار شیراز جواد زرین کلاه به هنگام دیدار مدیرکل و معاونین بهزیستی استان فارس با تقدیر از عملکرد و همراهی بهزیستی استان در اجرای طرح‌ها و برنامه‌های مرتبط در فرمانداری شیراز، اظهار داشت: دستگاه‌های اجرایی و خدمات رسان شهرستان شیراز عملکرد موفقی داشته‌اند هر چند در بخشی از کارها شاهد کندی برنامه‌ها یا نواقصی هستیم که این امر با توجه به کلان‌شهر بودن شیراز و جمعیت و وسعت آن امری طبیعی است؛ اما تعدادی از ادارات با تمام توان و جدیت در کارها عملکرد قابل قبولی از خود نشان داده‌اند که اداره بهزیستی شیراز یکی از این ادارات می‌باشد.

فرماندار شیراز با بیان این که در بحث آسیب‌های اجتماعی تا رسیدن به ایده آل‌ها هنوز فاصله داریم؛ خاطر نشان کرد: برنامه ریزی در فرمانداری شیراز به سمتی است که در آینده‌ای بسیار نزدیک هیچ دستگاه اجرایی و خدمات‌رسانی را بدون هدف و طرح با دورنمای روشن نخواهیم داشت؛ اما در بخشی از حوزه‌ها خصوصاً آسیب‌های اجتماعی و حل مشکل ابتدا مشارکت طلبی دستگاه‌ها در اولویت قرار دادیم که علاوه بر بهزیستی، دستگاه‌های محترم قضایی، شهرداری شیراز، نیروی انتظامی و... مشارکت مطلوبی داشتند و اعتقاد داریم هر موفقیت حاصل یک کار گروهی است.

عبدالحمید کشاورز نیز در این جلسه با تقدیر از عملکرد و حمایت‌های فرماندار شیراز از اجرای قانون جامع حمایت از معلولین، اظهار داشت: ۲۵ تا ۳۱ تیرماه هر سال به نام هفته بهزیستی نامگذاری شده است و یکی از برنامه‌های این هفته تجلیل از مدیران موفق و حامی برنامه‌های بهزیستی می‌باشد.

مدیرکل بهزیستی استان فارس گفت: در مدت زمان ۲۰ سال حضورم در شیراز و استان فارس با فرمانداران متعددی افتخار همکاری و آشنایی داشتم؛ اما پشتیبانی، سرعت بخشی، اجرای طرح‌های موفق و پیگیری مشکلات جامعه معلولین و افراد تحت پوشش این اداره از سوی فرماندار شیراز بی‌سابقه است.

اداره بهزیستی با تنوع خدمات خود بر اساس قانون به دنبال کاهش فقر و نابرابری‌ها که می‌تواند زمینه‌ساز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی باشد، عدالت اجتماعی و گسترش آن، بهبود وضعیت معیشت افراد دارای مشکل و دیگر موارد مربوطه است که این امر زمانی محقق می‌شود که حمایت و همراهی مدیران را با تعاملات بین دستگاهی همراه داشته باشد؛ امر مهمی که امروز در شیراز شاهد آن هستیم.

کشاورز با اشاره به مصوبه شورای توانبخشی مبتنی بر جامعه شهرستان شیراز در خصوص ارزیابی دستگاه‌های اجرایی و خدمات‌رسان از ۱۵ تا ۳۱ شهریورماه سال جاری در امر مناسب‌سازی ادارات ویژه معلولین از حمایت اداره کل بهزیستی استان و همراهی با اجرای این طرح خبرداد.



در پایان این دیدار مدیرکل بهزیستی استان فارس و اهدای لوح از فرماندار شیراز به پاس همراهی و حمایت از جامعه معلولین شیراز خصوصا در امر مناسب سازی معابر و اجرای قانون جامع حمایت از معلولین تقدیر کرد.<sup>۱</sup>

## دیگر شخصیت‌ها

بر اساس اطلاعات اجمالی که در دست است افراد زیر در توسعه جامعه مدنی معلولان استان فارس و شهر شیراز مؤثر بوده‌اند. اینان در تأسیس و توسعه نهادهای آموزشی، تربیتی، توانبخشی، ورزشی و اجتماعی معلولان قدم‌ها و تلاش‌هایی داشته‌اند. اما متأسفانه اطلاعات قابل قبول و مطلوبی از آنها به دست نیامد. از همه پژوهشگران و فرهیختگان استدعا داریم اگر اطلاعاتی درباره این شخصیت‌ها سراغ دارند، دفتر فرهنگ معلولین را با خبر سازند. راه‌های ارتباطی در ابتدای این کتاب موجود است.

فهندژ

شیخ سلیمان محسن

پسران شوریده

نوادگان شوریده

اصغر سعادت

مهین فرخوی

آقای پسندیده کار

رضا غلامپور

ماهوش قیطانچی

صیاد میرزایی

آقای اسدی

آقای فاضلی

آقای مرادی

غلامعلی حساس

مهری غفورزاده

واقرخان میرزاخان

عبدالحمید کشاورز

آقای قانع

**فصل سوم:**  
**مراكز و نهادها**



## مدرسه نابینایان شوریده شیرازی

حسین امیدی

در اواخر دهه ۱۳۳۰ مدرسه کریستوفل توسط آلمانی‌ها در اصفهان و مدرسه نور آیین توسط آمریکایی‌ها در شهر اصفهان برای آموزش نابینایان تأسیس شده بود. اتحادیه انجمن نابینایان هلند زیر نظر دکتر ویلدن در سال ۱۳۴۰ تصمیم به تأسیس مدرسه نابینایان در سه شهر شیراز، کرمان و اهواز گرفت. که در کرمان موفق نشدند. اما در شیراز مدرسه شوریده و در اهواز مدرسه رودکی تأسیس گردید.

در شیراز این مدرسه زیر نظر آقای نجفی که مسئول سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی بود در اتاقی در محله دروازه قصابخانه در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید و آقای حساس که خود نیز نابینا بود آموزش دانش آموزان نابینا را به عهده گرفت، اما فقر فرهنگی مردم موجب اذیت و آزار دانش آموزان نابینا در آن محله بود و بچه‌های نابینا مورد حمله بچه‌های آن محله واقع می‌شدند و اغلب به آنان سنگ پرتاب می‌کردند. این امر موجب شد تا آقای نجفی با رایزنی‌ها و پیگیری‌های مکرر اتاقی را در کلیسای شهر شیراز که در خیابان خیام در مجاورت بیمارستان مرسلین که متعلق به مسیحیان بود ماهی ۵۰ تومان کرایه کنند که در این امر موفق شدند و دانش آموزان نابینا از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ در این مکان برای فراگیری و آموزش حاضر می‌شدند.

از سوی دیگر آقای عبدالله معطری که خود بر اثر بیماری ابله نابینا شده بود خط بریل را از آقای میرزاده که از مبلغین دین مسیح بود فراگرفت و در کلیسا نیز به آموزش دانش آموزان نابینا مشغول شد. در اردیبهشت سال ۱۳۴۴ محمدرضا پهلوی در سفری که به شیراز داشت هنگامی که از شاهچراغ دیدن می‌کرد یکی از نابینایان به نام شیخ سلیمان که لباس روحانی بر تن داشت در شاهچراغ به شاه اعلام که ما چقدر بدبخت شده‌ایم که برای آموزشمان به کلیسا پناه ببریم در آن شب از طرف مسئولین شهر به آقای معطری تماس گرفته می‌شود و مشکل را جویا می‌شود و ایشان نیز مشکلات دانش آموزان را مطرح می‌کنند. با پیگیری‌های مکرر آقای معطری در مهر ماه ۱۳۴۴ ساختمانی کوچک در طبقه‌ی دوم خیابان وصال متشکل از یک اتاق بزرگ جهت کلاس و یک اتاق برای انبار و دفتر به آنان اختصاص دادند. و با پیگیری‌های مکرر آقای معطری قرار می‌شود ماهی بیست تومان جهت ایاب و ذهاب دانش آموزان نابینا از طرف آقای نجفی به آنان پرداخت شود.

در اواخر دهه ۱۳۴۰ سه ساختمان برای تأسیس مدرسه شوریده ساخته می‌شود نخست در خیابان زند ساختمان بزرگ توسط بنیاد رضا پهلوی و باشگاه لاینز ساخته می‌شود که توسط دانشگاه پهلوی تصرف شد و دانشگاه مهندسی در آنجا تأسیس گردید، سپس در چهارراه ادبیات ساختمانی دیگر ساخته شد که باز هم توسط دانشگاه تصاحب گردید و در سال ۱۳۴۹ ساختمان کنونی مجتمع نابینایان شوریده در میدان کلبه ساخته می‌شود که هزینه ساخت آن توسط بنیاد پهلوی و باشگاه لاینز

و سیصد هزار تومان کمک توسط دکتر علویان رئیس بنیاد پرداخت شد. و در سیزده آبان ۱۳۴۹ توسط محمدرضا شاه شخصاً افتتاح می‌گردد.

در آن زمان مجتمع با حدود چهل دانش‌آموز شروع به کار کرد. مدیریت آموزشگاه در سال ۱۳۴۹ به اصغر سعادت واگذار گردید که تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت، بعد از پیروزی انقلاب مدیریت به آقای اینجو واگذار شد. ایشان اعلام نمودند که این فضا برای آموزش نابینایان زیاد است لذا بهترین قسمت مدرسه را برای آموزش دانش‌آموزان عادی در نظر گرفتند و مدرسه راهنمایی شوریده را برای دانش‌آموزان عادی تأسیس کرد سپس عزیز میهن دوست مدیریت مجتمع را به عهده گرفت. وی تمامی آلات موسیقی موجود در انبارها را شکست و باقیمانده را در اختیار امور پرورشی استان قرار داد.

در سال ۱۳۶۰ مدیریت به آقای جمال رسولف انتقال یافت و در سال ۱۳۶۲ مدیریت به محمد کاظم محقق نیا انتقال یافت و در سال ۱۳۶۵ محمدرضا صادقی مسئولیت مدرسه را پذیرفت. در سال ۱۳۶۸ محمد صفری (کارشناس استثنایی استان کردستان) مدیریت مجتمع را تا سال ۱۳۷۳ بر عهده گرفت و در سال ۱۳۷۳ زهرا عربزاده اولین زنی بود که مدیریت مجتمع را برای یک سال بر عهده گرفت و در سال ۱۳۷۴ کامران نیک اقبال تا سال ۱۳۷۸ مدیریت را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۷۸ مجتمع به دو قسمت جداگانه تقسیم شد، مدیریت قسمت پسران را تا سال ۱۳۸۰ قادر گودرزی بر عهده داشت و مدیریت قسمت دختران را تا سال ۷۹-۱۳۷۸ ربابه خواجگانی و در سال ۸۰-۱۳۷۹ اشرف السادات اطهر بر عهده داشت.

از مهر ۱۳۸۰ مجدداً مدرسه به صورت مجتمع در آمد و حسین امیدی مدیریت مجتمع را گرفت و تا کنون ادامه دارد.

از سال ۱۳۵۷ تا کنون سه ساختمان دیگر در این فضا ساخته شده است.

از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ مدرسه فقط دارای مقطع ابتدایی بود و از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مدرسه در مقطع راهنمایی و دبیرستان به صورت تلفیقی اداره می‌شد. در سال ۱۳۶۱ مقطع راهنمایی نیز در شوریده تأسیس گردید و در سال ۱۳۶۹ نیز مقطع دبیرستان در شوریده تأسیس گردید که تا سال ۱۳۷۸ برای مقطع نظام قدیم ادامه داشت اما از سال ۱۳۷۴ آموزش تلفیقی در مقطع دبیرستان در نظام جدید الزامی گردید که تا کنون ادامه دارد.

از فارغ التحصیلان این مدرسه در مقطع دکترا می‌توان خانم مهوش مهربان‌پور دکترای روانشناسی در امریکا، آقای سعید لک قشقایی دکترای ادبیات و استاد دانشگاه آزاد فسا و آقای کاظم حسن زاده دکترای جامعه‌شناسی و آقای داود جعفری دکترای موسیقی نام برد. این مجتمع در حال حاضر حدود سیصد دانش‌آموز دارد که در چهار مقطع پیش دبستانی و ابتدایی و راهنمایی و متوسطه مشغول به تحصیل می‌باشند.<sup>۱</sup>

## جامعه معلولین استان فارس

### نوبت دوم مجمع عمومی عادی سالیانه جامعه معلولین استان فارس

نوبت دوم مجمع عمومی عادی سالیانه جامعه معلولین استان فارس به منظور انتخاب اعضاء هیئت مدیره و بازرسان در تاریخ ۳۰ تیرماه ساعت ۱۸:۳۰ باحضور ۶۵ نفر از اعضاء جامعه معلولین استان فارس و باحضور نمایندگان محترم جامعه معلولین ایران آقایان کامران عاروان و علی عسکری در سالن اجتماعات مجتمع بهزیستی شهدای فتح المبین برگزار گردید. در ابتدا بعد از معین کردن هیئت نظار، سعید فانی رئیس هیئت مدیره جامعه معلولین استان فارس بعد از خوشامدگویی، به تشریح عملکرد هیئت مدیره و دفاتر در سال گذشته پرداخت. پس از معرفی کاندیداهای هیئت مدیره و بازرسان برگه‌های رأی توسط هیئت نظار بین شرکت کنندگان توزیع گردید و رأی‌گیری آغاز گردید و اعضاء شرکت کننده برگ رأی خود را در صندوق انداختند. بعد از آن شمارش آرا توسط هیئت نظار آغاز گردید. بعد از شمارش آرا اعضاء اصلی و علی البدل هیئت مدیره و بازرسان به ترتیب آرا انتخاب و اعلام گردید:

#### اعضای اصلی هیئت مدیره

۱- آقای سعید عطارد

۲- خانم صدیقه خاکسار

۳- خانم نرگس خانی

۴- آقای سعید فانی

۵- آقای مهبودی

#### اعضای علی البدل هیئت مدیره

۱- خانم مریم امینی

۲- آقای امرالله دهقانی

#### اعضای اصلی هیئت بازرسان

۱- خانم اقدس زالی پور

۲- خانم شیلا تشکر

۳- آقای مهدی شجاعی

#### اعضای علی البدل بازرسان

۱- خانم مهری جوانمردی

در پایان مجمع رأس ساعت ۲۲ به اتمام رسید.

### گزارش عملکرد دو ساله کانون ناشنوایان فارس در سال ۸۶-۱۳۸۸:

- ۱- آموزش گلدوزی و کامپیوتر و نقاشی و... جهت بالا بردن توانمندی‌های اعضای کانون ناشنوایان در راستای اهداف کارایی معلولان ناشنوا.
- ۲- کمک به معلولان ناشنوا جهت شرکت در کلاس‌های آموزش راهنمایی و رانندگی آنها تا اخذ گواهینامه رانندگی.
- ۳- جهت پر کردن اوقات فراغت ناشنوایان هر نوبت حداقل ۳۰۰ نفر از ناشنوایان به اردوهای تفریحی تنگ تیز آب و آبشار مارگون و چله گاه و بهشت گمشده اعزام گردید.
- ۴- اعزام تعداد ۴۲ نفر و ۱۱۷ نفر از ناشنوایان در تابستان سال ۸۷ و ۸۸ به سفر زیارتی مشهد مقدس مسابقات و سرگرمی در آن سفر با حضور عزیزان ناشنوا برگزار گردید.
- ۵- اعزام تعداد ۳۰ نفر از ناشنوایان در زمستان به سفر تفریحی سیاحتی جزیره کیش و نیز مسابقات و سرگرمی برای ناشنوایان در سفر و جوایزی نیز به آنان اهداء گردید.
- ۶- جهت بالا بردن سطح آگاهی ناشنوایان از استان فارس و پر کردن اوقات فراغت آنان اردوهای تفریحی به مکان‌های باستانی استان برگزار گردید از جمله این اماکن نقش رستم و پاسارگاد و تخت جمشید و...
- ۷- جهت هماهنگی تمام ناشنوایان و وحدت همکاری بیشتر این عزیزان با یکدیگر هر سه ماه یک بار جلسه‌ای با حضور هیئت مذهبی ماه بنی‌هاشم (ع) ناشنوایان شیراز و هیئت ورزشی ناشنوایان و تعاونی مسکن کانون ناشنوایان فارس و شورای جوانان کانون و همچنین با نظارت کانون ناشنوایان برگزار کردند.
- ۸- حمایت کانون ناشنوایان از گروه تئاتر ناشنوایان و اعزام آنان برای مسابقات کشوری که به یاری خداوند مقام اول را نیز کسب کردند.
- ۹- کمک‌های غیر نقدی کانون ناشنوایان به اعضای ناشنوا به مشکلات مالی داشتند از جمله این کمک‌های می‌توان برنج و روغن را نام برد و بیش از ۳۰۰ نفر پوشاک داده شد.
- ۱۰- جهت افطاری در ماه مبارک رمضان بیش از ۸۵۰ نفر از عزیزان ناشنوا به یکی از سالن‌های دعوت شدند و همچنین از مسئولان شورای شهر و شهرداری شیراز و مدیر کل اوقاف و امور خیریه فارس و نماینده امام جمعه و چند نفر از معاونت استانداری و چند مسئولان دیگر دعوت به عمل آمد با هدف آشنایی مسئولان با معلولین ناشنوا.
- ۱۱- در روز جهانی ناشنوایان حدود ۶۰۰ نفر از ناشنوایان به یکی از مجهزترین تالارهای شیراز دعوت شدند از آنان پذیرایی شد و برنامه‌های متنوع نیز برای آنان اجرا گردید.
- ۱۲- فرهنگ سازی ورزشی: هر هفته روز جمعه ناشنوایان به صورت دسته جمعی در بلوار چمران پیاده‌روی کرده و برنامه صبحگاهی اجرا می‌کنند.
- ۱۳- جمع‌آوری کتاب‌های و سی‌دی آموزش اشاره به زبان انگلیسی و عربی جهت توانمندسازی ناشنوایان استان فارس.



- ۱۴- هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه به وسیله آموزشی سی دی‌های آموزشی به ناشنوایان موضوعات مذهبی و علمی آموزش داده می‌شود از جمله آموزش درباره جهان و آخرت و برزخ و زندگی پیامبران و زندگی حضرت شاهچراغ (ع) و سید میر محمد (ع).
- ۱۵- جهت تشویق ناشنوایان برای شرکت در گروه و جمع و جلوگیری از خانه نشینی معلولین ناشنوا کانون ناشنوایان هر یک سال یکبار به اعضاء فعال که کارت کانون را دارند به قید قرعه سکه اهداء می‌شود.
- ۱۶- پیشرفت چشمگیری تعاونی مسکن کانون ناشنوایان و شروع به ساخت آپارتمان که ان‌شاءالله حدود ۱۲۵ نفر از ناشنوایان با تخفیف ویژه صاحب خانه شوید.
- ۱۷- جهت تأمین لباس و پوشاک ناشنوایان نیازمند با فروشگاه مهرگان قرارداد بسته شد و با دادن حواله ناشنوایان از این فروشگاه پوشاک دریافت کردند.
- ۱۸- کانون ناشنوایان جهت سلامت ناشنوایان هفته یک بار در روزهای پنجشنبه با حضور پزشک عمومی به صورت رایگان ناشنوایان را معاینه می‌کند.
- ۱۹- آموزش سرود ملی با حضور یکی از بهترین مربی فارس که مقام کشوری در آموزش سرود به ناشنوایان را دارد جهت مراسم ادارات و سازمانها ارگان‌های دولتی و...
- ۲۰- مسابقه دوره‌ای کوشش ویژه ناشنوایان که دور اول آن ویژه خانواده بود در سالن ورزشی بهزیستی برگزار گردید به برگزیدگان جوایز اهدا شد در ضمن مرحله دوم نیز در اردوگاه تنگ تیز آب برگزار شد.
- ۲۱- بررسی مشکلات ناشنوایان در دانشگاه‌ها و همچنین صحبت با مسئولان جهت رفع مشکلات دانشجویان ناشنوا.
- ۲۲- بررسی مشکلات ناشنوایان در زمینه ازدواج و همفکری با مسئولان و انتقال به مشکلات این عزیزان به مسئولان کشور.
- ۲۳- آموزش بهتر زبان اشاره و لب خوانی به ناشنوایان و بررسی چگونگی حل مشکل ارتباط ناشنوا با بقیه افراد جامعه.
- ۲۴- صحبت با مؤسسات کاریابی و دادن لیست ناشنوایان جویای کار به این مؤسسات که خدا را شکر چند نفر از ناشنوایان شاغل شدند.
- منبع: سایت کانون ناشنوایان استان فارس

## مؤسسه خیریه توانبخشی و نگهداری معلولین ذهنی تلاش شیراز

مرکز توانبخشی و نگهداری معلولان ذهنی تلاش شیراز، طبق قوانین و مقررات سازمان بهزیستی کشور در سال ۱۳۷۳ در زمینی به مساحت ۵۰۰۰ متر مربع، به صورت هیئت امنای خیریه‌ای فعالیت خود را آغاز کرد.

مهم‌ترین اهداف تأسیس مرکز، حفظ کرامت انسانی در جهت تحکیم کيان خانواده با توجه به وضعیت سخت و دشوار خانواده‌های معلولان ذهنی و همچنین فراهم کردن بهداشت روانی خانواده‌ها و جامعه از طریق نگهداری و توانبخشی این معلولان می‌باشد.

### شرایط اقلیمی:

این مرکز از لحاظ موقعیت جغرافیایی، در شمال غربی شیراز در شهرک رکن آباد (اکبرآباد) واقع شده است. بنابراین با توجه به دور بودن از شهر شیراز و بعد مسافت، توانسته فضایی تقریباً جالب برای مددجویان معلول فراهم آورد.

### سن مددجویان:

میانگین سنی معلولان این مرکز از ۷ سال تا ۴۵ سال است که کودکان، نوجوانان و بزرگسالان را شامل می‌شود و از لحاظ آماری، شامل ۸۰ کودک ۷ تا ۱۴ ساله، ۵۰ نوجوان ۱۴ تا ۲۵ ساله و ۵۰ بزرگسال ۲۵ تا ۴۵ ساله می‌باشد.

### فعالیت‌ها:

عمده‌ترین فعالیت‌های مرکز توانبخشی معلولان ذهنی تلاش عبارت‌اند از:

الف: خدمات حمایتی و توانبخشی (خدمات پزشکی، روانپزشکی، توانبخشی: ۱- روان‌شناسی، ۲- کاردرمانی، ۳- گفتاردرمانی)

ب: آموزش حرفه‌ای (عروسک‌سازی، کوبلن‌دوزی، گلدوزی، تی بافی، قلاب بافی، پولک‌دوزی، هوبه‌کاری)

ج: آموزش ویژه کم‌توانان ذهنی

د: آموزش ویژه کم‌توانان ذهنی (استثنایی پنجم ابتدایی، استثنایی اول ابتدایی)

### پرسنل شاغل در مرکز:

این مرکز در حال حاضر دارای ۴۰ پرسنل اعم از روانپزشک، پزشک عمومی، پرستار، روانشناس، کادر اداری، کادر آموزشی و مادریار و پدربیار می‌باشد که این عزیزان خدمات توانبخشی و نگهداری از یکصد و هشتاد معلول ذهنی را در سه شیفت به صورت شبانه‌روزی ارائه می‌نمایند.

### سرپرستی مددجویان:

مرکز توانبخشی معلولان ذهنی تلاش در حال حاضر از یکصد و هشتاد معلول ذهنی نگهداری و حمایت می‌کند که ۱۳۵ نفر از آنها پسر و ۴۵ نفر دختر می‌باشند. همچنین از این تعداد، ۶۳ نفر

دارای هویت و ۱۱۷ نفر بی سرپرست و مجهول الهویه می‌باشند. نیکوکار محترم، خواهشمند است سخاوت و اکرام خود را در تأمین نیازهای ذکر شده ذیل به آدرس مؤسسه ارسال نمایید.

### درباره مدیرعامل مرکز

بهزاد حاجات‌نیا به مدت دوازده سال است که به عنوان مدیریت مؤسسات خیریه تلاش - فاطمه الزهراء، مدیرعامل خانه کودک و نوجوان سرای عاطفه‌ها و نائب رئیس هیئت امناء مؤسسات فوق الذکر می‌باشند.

سوابق اجرایی نامبرده به شرح زیر می‌باشد:

بخشدار کوار (توابع شهرستان شیراز)

نماینده مردم شریف شیراز در دوره دوم شورای اسلامی شهر شیراز

چهار سال عضو هیئت رئیسه شورای اسلامی شهر شیراز

نائب رئیس شورای اسلامی شهر شیراز

نائب رئیس کمیسیون عمران شورای اسلامی شهر شیراز

عضو کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری شیراز

عضو کمیسیون فرهنگی - اجتماعی شورای اسلامی شهر شیراز

نائب رئیس کمیسیون ترفیق و هماهنگی دستگاه‌های شهری

عضو کمیسیون برنامه و بودجه شورای اسلامی شهر شیراز

عضو کمیسیون اختلافات مالیاتی شهرستان شیراز

عضو کمیسیون امور اجتماعی استانداری فارس

نماینده و ناظر شورا در مناطق مختلف شهرداری شیراز

نماینده و عضو هیئت مدیره سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهرداری شیراز

مشاور مدیر کل کار و امور اجتماعی استان فارس

نماینده استاندار در کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری کوار

کارشناس و مشاور سازمان نظام مهندسی منابع طبیعی جهاد کشاورزی استان فارس

گذراندن دوره‌های متعدد آموزشی اقتصاد - مسکن و ..

علاوه بر سوابق اجرایی فوق الذکر، حاجات‌نیا تحقیقات گسترده‌ای را در زمینه علوم روانشناسی و گرایش‌های متعدد آن انجام داده‌اند.

شیراز: شهرک رکن آباد قرآن (اکبرآباد)، آخر سی متری تلاش، روبروی درب شمالی سیلو، مرکز خیریه تلاش

واحد روابط عمومی: ۰۷۱-۳۲۴۲۶۱۸۰

تلفن: ۰۷۱-۳۲۴۲۳۳۹۱-۲

فاکس: ۰۷۱-۳۲۴۲۳۵۸۹

همراه: ۰۹۱۷۷۱۵۰۳۷۵

پست الکترونیک: info@talashfatima.com

## مؤسسه خیریه نگهداری و توانبخشی معلولین ذهنی و جسمی نرجس شیراز

این مؤسسه باهدف انجام وظایف الهی و انسانی که هر یک از ما موظف به اجابت آن هستیم در تیرماه ۱۳۷۴ تأسیس و به شماره ۲۸۶ ثبت گردید.

### اهداف مؤسسه

هدف از تأسیس این خیریه، نگهداری و توانبخشی معلولین ذهنی و جسمی به منظور حفظ و صیانت از کيان خانواده آنان می‌باشد. بدیهی است خانواده‌های این معلولین غالباً نیز از اقشار کم درآمد بوده و به تبع داشتن یک یا چند عضو معلول دست به گریبان مشکلات بسیار سخت و طاقت فرسا می‌باشند تا جایی که ضایعات تبعی افراد مذکور گاه منجر به مخاطره افتادن کانون خانواده‌های آنان گردیده است.

این خیریه کاملاً مردمی و اساساً با کمک همه نیکوکاران به خصوص هموطنان نوع دوست اداره می‌شود. هم اکنون حدود ۲۵۰ نفر معلول ذهنی و جسمی در این مرکز نگهداری می‌شوند و به صورت شبانه‌روزی از آنها مراقبت به عمل می‌آید. نیازهای غذایی، بهداشتی، پزشکی، توانبخشی، روان شناسی و روان پزشکی همه روزه برای آنها به بهترین نوع ممکن با همت خیرین سبز اندیش، فراهم گردیده است.

علاوه بر موارد فوق در حال حاضر سیصد خانوار با جمعیت حدود ۱۴۰۰ نفر اعم از خانواده‌های معلولین، بی سرپرستان، ایتم و... تحت حمایت مادی و معنوی مؤسسه بوده و از کمک‌های ماهیانه مؤسسه بهره‌مند می‌شوند.

آدرس: شیراز، بلوار امیرکبیر، شهرک والفجر، بلوار فجر جنوبی

تلفن: ۸۴۲۴۴۵۵-۸۴۲۳۶۳۶-۸۲۳۱۲۳۵ (۰۷۱۱)

کدپستی: ۷۱۷۹۸-۴۴۷۳۹

ایمیل: info@shiraznarjes.ir

### مؤسسه خیریه مردمی نرجس شیراز

گفتگو: عبدالرضا حیدری

از جمله مراکز نمونه و ممتاز کشوری در امر نگهداری و توانبخشی کودکان معلول ذهنی و جسمی، مؤسسه خیریه مردمی نرجس شیراز است. این مؤسسه با بیش از ۱۸ سال سابقه فعالیت در شهر شیراز بخش عظیمی از معضلات جامعه را بر دوش می‌کشد. برنامه‌ریزی منسجم، ارتباط صحیح با خیرین و مردم، کادری متعهد و دلسوز، صداقت و شفافیت در کار نتیجه مدیریت کارآمد و عملگرایی است که ریشه در تجربه ۲۵ ساله مدیریتی در حوزه بهزیستی دارد.

هدایت بهاءالدینی رئیس سابق اداره بهزیستی شهرستان‌های سپیدان و شیراز امروز با عشق و ایثار مشغول خدمت به این جمع آسمانی است. مدیرعامل مؤسسه نرجس شیراز با بنیاد گذاشتن این خیریه به خانواده‌های معلولین آرامش را هدیه کرده است.

به همین بهانه پای گفتگوی مدیرعامل مؤسسه خیریه نرجس شیراز نشستیم.

### از مؤسسه خیریه نرجس و چگونگی شکل گیری آن بگویید؟

با توجه به سال‌ها خدمت و فعالیت در سازمان بهزیستی و بررسی وضعیت خانواده‌های تحت پوشش به خصوص معلولین، خدمات ارائه شده به این قشر از جامعه بعضاً موجب ناراحتی و دلسردی از سیستم و وضعیت موجود شده بود. همیشه به دنبال راهی بودم تا خدمتی در خور و شان معلولین ارائه شود. تا این که با اجرایی شدن اصل ۴۴ قانون اساسی و اصلاح بعضی از قوانین و مقررات، شرایط واگذاری برخی از امور به بخش خصوصی، تعاونی و به طور کلی مردم فراهم شد. این حرکت روزنه امیدی شد تا بعد از اعلام و ابلاغ بخش نامه از سوی سازمان بهزیستی مبنی بر واگذاری مراکز نگهداری معلولین به بخش خصوصی و مردم به این فکر افتادیم که چنین مرکزی را راه اندازی کنیم.

### آغاز فعالیت رسمی مؤسسه در چه تاریخی بود؟

در آغاز کار با چند تن از دوستان مشورت کرده و با مساعدت مدیرکل وقت سازمان بهزیستی استان فارس نسبت به اخذ مجوز، تهیه اساس نامه اقدام و در سال ۱۳۷۴ آن را ثبت کردیم و کار شروع شد. جا دارد همین جا از مساعدت‌ها و همکاری‌های جناب آقای دکتر انقیاد و خانم امید بخش تشکر ویژه کنم.

### با چه هدفی این مرکز نگهداری و توانبخشی را راه اندازی کردید؟

همانگونه که اشاره شد با توجه به شاغل بودن در سازمان بهزیستی و آشنایی کامل با معلولین، خانواده‌های آنان و مشکلات موجود تصمیم گرفتیم در زمینه نگهداری و توانبخشی معلولین ذهنی و جسمی فعالیت کنیم و با اهداف زیر این خدمت‌رسانی را آغاز کردیم.

۱- تکریم مقام انسانی معلولین ۲- حفظ کیان خانواده‌ها ۳- جلوگیری از معضلات اجتماعی

### از کجا شروع کردید و در ابتدا با چه مشکلاتی روبرو بودید؟

در ابتدا برای راه اندازی این مؤسسه به یک مکان نیاز داشتیم که با مساعدت مدیرکل وقت بهزیستی مکانی در مجتمع توانبخشی نرجس خاتون واقع در چهارراه هواپرد به صورت موقت در اختیار این مؤسسه قرار گرفت، بعد از گذشت مدتی کوتاه سکونت، در این محل، ساختمانی در کوی خلبانان واقع در معالی آباد اجاره کردیم که چند سالی را هم در آن مکان گذرانیدیم.

با پیگیری‌های انجام شده، با همت و همکاری فرماندار وقت شیراز آقای عرفان منش و شهردار وقت آقای رجبی و شورای شهر قطعه زمینی به متراژ ۵۰۰۰ متر در شهرک والفجر آماده ساخت و ساز گردید که با لطف خداوند و همکاری و مساعدت مردم نیک اندیش شهرمان شیراز در سال ۱۳۸۰ بخش نگهداری مجموعه با ظرفیت ۴۰ کودک آماده گردید. خدا را شاکریم امروز با خرید قطعاتی زمین در همجواری این مرکز و ساخت و سازهای بیشتر با عرصه‌ای حدود ۵۵۰۰ متر و زیربنایی در حدود ۶۲۵۰ متر و ظرفیتی حدود ۳۰۰ نفر آماده ارائه خدمت به معلولین هستیم.

شایان ذکر است این مؤسسه در حال حاضر ۳۰۰ خانواده نیازمند با جمعیت حدود ۱۵۰۰ نفر را نیز تحت حمایت خود دارد.

### وجود یک معلول در خانواده چه مسایلی و معضلاتی را در پی دارد؟

حضور یک یا دو معلول در خانواده معضلات زیادی را در پی خواهد داشت که از آن جمله می‌توان به مساله بهداشت روح و روان خانواده، متارکه زوجین به علت مشکلات روحی و روانی، انزوا طلبی سایر اعضای خانواده در بین فامیل و اجتماع، ترک تحصیل، ناسازگاری و عدم ازدواج موفق دیگر فرزندان سالم خانواده و همچنین به مخاطره افتادن اقتصاد خانواده اشاره کرد.

#### چرا مؤسسه نرجس یک خیریه مردمی شد؟

از آن جا که اعتقاد قلبی حقیر این است که باید همیشه به منبع اصلی وصل شد و از آن جایی که بعد از خداوند می‌توانیم به بندگان و انسان‌های شایسته و در یک جمله به مردم متکی باشیم که منبعی بی پایان از کرم و عاطفه‌اند و همچنین اعتقاد داشتیم که وقتی کار به خود مردم واگذار شود مردم قادر خواهند بود که حماسه بسازند و موفقیت‌ها خلق کنند، این خیریه را به صورت مردمی شکل دادیم. در بخش دولتی به دلیل محدودیت و ضوابط دست و پا گیر، نگرش‌ها و سلاقی مختلف اصولاً در رسیدن به اهداف توفیق کمتر است و این شرایط خود علت دیگری شد تا این مرکز را به صوت هیئت امنایی و خیریه راه‌اندازی کردیم تا با همت مردم خدماتی در شان معلولین ارائه گردد.

#### ساختار تشکیلاتی مؤسسه چگونه تعریف شده است؟

برابر اساس نامه تنظیمی، مؤسسه دارای یک مجمع عمومی یا هیئت امن است که از طریق همین هیئت، هیئت مدیره انتخاب می‌شود و از طریق هیئت مدیره، مدیرعامل را انتخاب می‌کند که در واقع مسئولیت کلیه کارهای اجرایی و روزمره به عهده مدیرعامل می‌باشد.

**هم اکنون چه تعداد پرسنل در این مؤسسه مشغول به کارند و از چند کودک معلول نگهداری می‌شوند؟**

با لطف خداوند در ابتدای کار با توجه به تجربه و تحصیلات مدیریتی. نسبت به تهیه چارت تشکیلات اداری مؤسسه بر اساس نیازهای موجود که در سایت مؤسسه نیز به آن اشاره و نمودار آن ترسیم گردیده است، اقدام کردیم و هم اکنون با دویست و دوازده نفر معلول و یکصد و چهل پرسنل در سه شیفت کاری مشغول ارائه خدمت هستیم.

#### چه عواملی باعث شده است مؤسسه نرجس به جایگاه فعلی و ممتازش برسد؟

از مهم ترین عوامل موفقیت مؤسسه را مردمی بودن آن می‌دانم که پشتوانه مردمی باعث شده است که کلیه کارکنان مؤسسه به صورت شفاف کار کنند و با مردم که حامیان واقعی مجموعه‌اند مسایل و مشکلات را صادقانه مطرح کنند. از عوامل دیگر می‌توان به فضای صفا و صمیمیت ایجاد شده بین کارکنان اشاره کرد. همچنین تلاش کرده‌ایم از نظرات کارشناسی و آخرین دستاوردهای علمی در راستای خدمت به معلولین بهره بگیریم. در پیوند با مراکز دانشگاهی از جمله دانشگاه علوم پزشکی شیراز، دانشگاه پیام نور و دانشکده‌های پیراپزشکی و توانبخشی آخرین دستاوردهای علمی را به صورت مستمر در اختیار معلولین بگذاریم.

**از جمله برنامه‌های فرهنگی مؤسسه، همایش خیرین در ماه مبارک رمضان است، این مراسم با چه هدفی انجام می‌شود؟**

از آن جایی که بقای این مرکز و ادامه فعالیت آن بستگی به حضور مردم دارد، تلاش شده است این همایش هر ساله در ماه مبارک رمضان و با حضور خیرین و نیک اندیشان برگزار شود، هدف از این

گردهمایی ارائه گزارش عملکرد مؤسسه، بازدید مجدد خیرین از پیشرفت‌های صورت گرفته، تبادل نظر پیرامون پیشبرد اهداف و خدمات هر چه بهتر به معلولین می‌باشد.

### شفاف سازی و گفتن واقعیت‌ها در این همایش چه تأثیراتی در رویکرد خیرین دارد؟

اعتقاد قلبی ما این است که اگر مردم نتیجه کار و در واقع نتیجه حمایت‌های خود را ببینند موجب جلب اعتماد خیرین می‌شود که برای ما سرمایه بزرگی است. اعتماد خیرین به مؤسسه باعث می‌شود در جهت رفع نیازها و مشکلات آن حمایت‌های خود را بیشتر و بیشتر کنند.

### خاطرات تلخ و شیرینی از روزها و سال‌های گذشته برایمان نقل کنید.

هر روز که در این مؤسسه کار شروع می‌شود لحظه ثبت خاطره‌ها هم کلید می‌خورد. خاطراتی از جنس عاطفه‌ها، عشق‌ها، احساسات، عواطف و انسانیت. خاطراتی که انسانها را بر بال فرشتگان آسمانی تا خدا می‌برد. خاطراتی است که برای خودمان بسیار سازنده است و اشاره کردن به خاطره‌ای خاص بسیار دشوار و سخت است. به عنوان مدیرعامل بعضاً چند روزی را به علت کمبود بودجه و مشکلات مالی تحت فشار روحی بودم که چگونه باید حقوق کارکنان زحمتکش مؤسسه را که زینب گونه به معلولان خدمت می‌کنند پرداخت کنم. ولی هیچ‌گاه امیدم به خالق رزاق قطع نشده است و معتقدم که او روزی دهنده و تأمین کننده معیشت بندگانی است که مایه عبرت ابنای بشر گردیدند، و زیباترین لحظه‌ها هم این است که بعد از تحمل فشارهای روحی، مشکل توسط فرستاده‌ای از طرف خداوند که ما آن را در چهره و قالب نیک اندیش می‌بینیم حل می‌کرد.

از جمله اقدامات اساسی انجام شده در مؤسسه نرجس، ساخت در مانگاه تخصصی معلولین است. این حرکت با چه هدفی آغاز شد؟

از آن جایی که در طول عمر مؤسسه کمرآرا با مشکلات مالی و تأمین منابع رو به رو می‌شدیم و چه روزهایی که چشم به درب ورودی خیریه داشتیم تا نیک اندیشی وارد شود و مشکلات ما را حل کند. به این نتیجه رسیدیم با توجه به وضعیت اقتصادی در زمان‌های گوناگون و نگرانی نسبت به آینده مؤسسه، باید به دنبال درآمدی ثابت و پایدار جهت تأمین نیازهای روزمره توان خواهان بستری می‌رفتیم. تلاش کردیم راه کاری پیدا شود که با اهداف سازمانی مؤسسه سازگاری داشته باشد که از جهت دیگر منشأ خدمات به دیگر اعضای جامعه شود و در مجموع بخشی از نیازهای مالی مؤسسه را تأمین کند.

با توجه به داشتن تجربه و کادر مجرب پیراپزشکی، توانبخشی و پزشکان متعهد و همکار فکر راه اندازی در مانگاه در مدخل ورودی مؤسسه افتادیم که ارائه طرح آن به سازمان‌های ذی ربط و توافق با آنان، جلب حمایت‌های مردمی و الطاف خداوندی امروز در مانگاهی در ۶ طبقه با زیربنای ۱۸۸۵ مترمربع آماده ارائه خدمت به عموم مردم به خصوص معلولین می‌باشد.

### چه توصیه یا درخواستی از نیکوکاران شهر شیراز دارید؟

با گذشت قریب به ۱۸ سال از فعالیت مؤسسه نرجس و کسب تجربه از حضور نیک اندیشان شهرمان توصیه خاصی به آنها ندارم، زیرا که مردم و شهروندان فهیم، خیر نیک اندیش هستند و در تمامی مراحل کودکان این سرا را تنها نگذاشتند. اما مطلبی که باید عنوان کنم این است که جهت رسیدن به اهداف متعالی و خدمات مطلوب نیاز به مساعدت و کمک‌های مستمر عموم هم وطنان به خصوص

شهروندان استان فارس هستیم. زیرا که تعداد زیادی از معلولین متقاضی نگهداری در این مرکز پشت نوبت هستند که به دلیل محدودیت فضا قادر به پذیرش آنها نیستیم. از همین جا از عموم نیک اندیشان درخواست می شود جهت رفع این مشکل ما را راری فرمایند تا نسبت به توسعه مرکز و فضای نگهداری مشکل سایر معلولین حل شود. در پایان از کمک های خداپسندانه تمامی نیکوکاران تقدیر و تشکر می کنم.



## چند خبر درباره وضعیت معلولین در شیراز

### ۱۲۰ هزار معلول در استان فارس

به گزارش خبرنگار گروه استان‌های باشگاه خبرنگاران جوان از شیراز؛ مدیرکل بهزیستی استان فارس در این نشست گفت: ۱۲۰ هزار معلول در استان فارس شناسایی شده که ۹۰ هزار نفر آنها از خدمات بهزیستی استفاده می‌کنند و اداره بهزیستی استان فارس با همکاری ۳۲۰ مؤسسه خیریه و ۳ هزار خیر پیشگام در ارائه خدمات به معلولین است. ارائه خدمات مشاوره‌ای و روانشناختی، خدمات آموزشی و فرهنگی و مذهبی از جمله برنامه‌های این مؤسسه برای معلولان استان فارس است. مؤسسه فرهنگی مذهبی الصابرین که از سال ۱۳۶۰ با همکاری سازمان بهزیستی و خیرین در استان فارس شکل گرفته است خدمات‌رسانی به معلولان استان فارس را در دستور کار دارد. منبع: باشگاه خبرنگاران جوان / ۲۴ تیر ۱۳۹۴

### شناسایی ۱۲۰ هزار معلول در فارس

مدیرکل بهزیستی فارس گفت: تاکنون ۱۲۰ هزار معلول توسط سازمان بهزیستی در فارس شناسایی شده که ۹۰ هزار نفر از آنها با تأیید کمیته پزشکی و تعیین درصد معلولیت تحت پوشش این اداره کل قرار گرفته و از خدمات آن بهره‌مند شده‌اند. به گزارش پسین جهرم، سیدمرتضی موسوی در آئین ضیافت مهر که به منظور تجلیل از خیران مؤسسه توانبخشی معلولان ذهنی فاطمه الزهرا (س) برگزار شد، از خیران به عنوان ستون‌های پایدار و استوار نظام اسلامی یاد کرد و گفت: ماه رمضان فرصتی است تا نیازمندان را درک کرده و آنها را دریابیم. وی با اشاره به مشکلات موجود کشور، ایران را کشوری در حال توسعه دانست و افزود: با وجود کمبودهای موجود حرکتی که ناشی از نارضایتی مردم از نظام باشد شکل نگرفت و مردم با تمام مشکلات برگرفته از دنیای استکبار و تنش‌های بین‌الملل همچنان مقاومت و ایستادگی می‌کنند. مدیرکل بهزیستی فارس بیان کرد: تاکنون ۱۲۰ هزار معلول توسط سازمان بهزیستی در فارس شناسایی شده که ۹۰ هزار نفر از آنها با تأیید کمیته پزشکی و تعیین درصد معلولیت تحت پوشش این اداره کل قرار گرفته و از خدمات آن بهره‌مند شده‌اند. وی از نگهداری ۴ هزار معلول در ۹۴ مرکز نگهداری معلولان در فارس خبر داد و خاطر نشان کرد: تعداد ۲۵ مرکز نگهداری کودکان بی سرپرست در سطح استان فارس فعالیت دارند و ۳۰ هزار خانواده بی‌سرپرست و بدسرپرست زیر نظر مجموعه بهزیستی هستند. موسوی به ارائه خدمات بهزیستی فارس در سال گذشته به ۲۷ هزار آسیب دیده اجتماعی اشاره کرد و گفت: این سازمان ۱۵۰ فعالیت و خدمات به مخاطبان و سایر افراد جامعه ارائه می‌کند.

وی با بیان اینکه دولت به تنهایی پاسخگوی مطالبات به حق مردم نیست، گفت: به یقین خیران به عنوان بازوان سازمان بهزیستی نقش خود را در ارائه خدمت به محرومان به خوبی ایفا کرده‌اند. مدیرکل بهزیستی فارس با بیان اینکه سال گذشته اعتباری افزون بر ۱۷ میلیارد ریال به عنوان یارانه معلولان در سطح استان توزیع شده است، بیان کرد: دو برابر این یارانه توسط مردم به مراکز زیرپوشش بهزیستی اهدا شده است.

وی با اشاره به وجود ۳۱۰ مؤسسه خیریه همکار و زیرمجموعه سازمان بهزیستی گفت: تعداد ۳ هزار خیر با این مراکز همکاری دارند و آماری معادل افراد زیر پوشش بهزیستی ارائه خدمات‌رسانی می‌کنند. موسوی گفت: بهزیستی این آمادگی را دارد که در راستای توسعه سمن‌ها و اخذ مجوز سازمان‌های مردم نهاد همکاری داشته باشد.

نماینده مردم جهرم در مجلس شورای اسلامی نیز در این جلسه گفت: مؤسسه توانبخشی فاطمه الزهرا (س) به عنوان یک مرکز نمونه در استان و کشور مطرح است و این امر نشان از همت والای مردم خیراندیش و مسئولان آن دارد.

وی با بیان اینکه سرانه نگهداری هر معلول ذهنی مراکز توانبخشی سه برابر یک انسان سالم است، گفت: با توجه به امکانات و منابع محدود دولتی، حمایت و پشتیبانی خیران سبب شده تا مؤسسه‌های توانبخشی در ارائه خدمات به معلولان با مشکل روبه‌رو نشوند.

### کمپین جمع‌آوری درهای پلاستیکی بطری برای خرید ویلچر معلولان در شیراز

شیراز- ایرنا- رئیس هیئت مدیره مؤسسه فرهنگی مذهبی الصابرین (معلولان شیراز) گفت: برای تأمین صندلی چرخدار برای کودکان معلول، کمپینی برای جمع‌آوری درهای پلاستیکی بطری‌های نوشابه در شیراز راه‌اندازی شده است.

عباس عباسی، شنبه در گفت‌وگو با خبرنگار ایرنا افزود: کمپین جمع‌آوری درهای پلاستیکی بطری نوشابه، دوغ و سایر نوشیدنی‌ها با هدف حفظ محیط زیست و جمع‌آوری پسماند و بازگشت مواد ضایعاتی به چرخه تولید و انجام کاری خیرخواهانه و تأمین هزینه ساخت ویلچر برای کودکان معلول و نیازمند راه‌اندازی شده است.

وی اظهار داشت: این اقدام به طور خودجوش و مردمی و با استفاده از تمام ظرفیت‌های اجتماعی انجام شده و همشهریان شیرازی می‌توانند با جمع‌آوری درهای بطری‌ها و تحویل آن به ما و یا با اطلاع‌رسانی به دوستان و آشنایان خود در این امر خدایپسندانه شرکت کنند.

نایب رئیس شورای هماهنگی تشکل‌های مردم نهاد معلولان فارس اضافه کرد: با توجه به اینکه درهای پلاستیکی بطری‌ها حجم کمی دارد و نقل و انتقال آن ساده‌تر از سایر مواد بازیافتی است تمام مردم حتی کودکان و نوجوانان نیز می‌توانند در این مورد ما را یاری دهند.

وی ادامه داد: جنس درها از پلی اتیلن است که کارایی زیادی در صنعت پلاستیک دارد و کارخانه‌ها استقبال خوبی برای خرید این نوع مواد دارند.

عباسی گفت: مبالغ حاصله از فروش این درها صرف خرید صندلی چرخدار برای کودکانی که دچار معلولیت هستند و از طریق بهزیستی به این مؤسسه معرفی خواهند شد، می‌شود.

رئیس هیئت مدیره مؤسسه فرهنگی مذهبی الصابرين (معلولان شیراز) اظهار کرد: اولین ویلچر خریداری شده از محل فروش درهای بطری های نوشابه همزمان با میلاد حضرت رسول اکرم (ص) در مراسمی که در این هیئت برگزار می شود به یک کودک معلول اهدا می شود.

وی افزود: به زودی و با تشکیل گروه هایی در سایر شهرستان های استان فارس این طرح در سایر شهرستانها نیز اجرا خواهد شد.

او گفت: تمام شهروندانی که مایل به شرکت در این طرح هستند می توانند برای اطلاع از مراکز تحویل گیرنده درهای پلاستیکی بطری به نشانی شیراز خیابان احمدی جنوبی نبش کوچه ۱۱ هیئت فرهنگی مذهبی الصابرين (معلولان شیراز) مراجعه کنند و یا با شماره تلفن ۳۷۳۹۷۳۹۶-۰۷۱ تماس بگیرند.

عباسی، همچنین از تمام رسانه های جمعی درخواست کرد برای اطلاع رسانی لازم برای اجرای این طرح همکاری کنند.

منبع: ایرنا/ ۵ دی ۱۳۹۴

### ۹۳ درصد از معلولان روستایی فارس شناسایی شدند

معاون توانبخشی بهزیستی فارس گفت: در قالب طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه ۹۳ درصد از معلولان روستایی استان شناسایی شده اند.

فیروزه نامجویان در گفتگو با خبرنگار مهر اظهار داشت: توانبخشی مبتنی بر جامعه باهدف شناسایی معلولان مناطق روستایی و دورافتاده، که کمتر به خدمات توانبخشی دسترسی دارند و توانمندسازی آنان اجرا می شود. وی ادامه داد: در این طرح افراد شناسایی شده، خدمات مورد نیاز را از طریق امکانات جامعه محلی و سازمان بهزیستی دریافت می کنند.

معاون توانبخشی بهزیستی فارس با بیان اینکه با اجرای طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه ارائه خدمات توانبخشی در جامعه توسعه خواهد یافت، گفت: علاوه بر آن، این امر موجب برقراری عدالت اجتماعی، تحت پوشش قرار گرفتن تمام افراد ناتوان و خانواده های آنها خواهد شد و از سوی دیگر با عملیاتی شدن این طرح، سطح خدمات متناسب با نیازهای ویژه بهداشتی، توانبخشی، آموزشی، حرفه ای و اجتماعی ارتقا می یابد.

نامجویان یادآور شد: در این طرح دهیاران، شوراهای اسلامی روستاها و تسهیل گران با کمک سازمان بهزیستی اقدام به شناسایی و خدمات رسانی به معلولان روستایی می کنند.

### شناسایی ۸۰۰ معلول از جامعه عشایری استان

وی با اشاره به آغاز طرح در استان از سال ۸۷، بیان کرد: در حال حاضر ۳۰ هزار نفر از معلولان روستایی و ۸۰۰ نفر از معلولین عشایر استان تحت پوشش طرح قرار گرفته اند.

معاون توانبخشی بهزیستی فارس اظهار داشت: در طرح ابتدا آموزش در خانواده با کمک کتابچه های ۳۵ جلدی متناسب با نوع معلولیت مورد تأکید قرار می گیرد. نامجویان با بیان اینکه با انجام اقدامات بهداشتی، آموزشی، تأمین معاش و حمایت های اجتماعی سعی بر توانمندسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معلولان قرار گرفته، عنوان کرد: در راستای برنامه های توانمندسازی

اقتصادی، تاکنون ۹۷۳ نفر از معلولان روستایی استان از طریق برنامه استاد شاگردی در حرفه‌های مختلف از جمله کشاورزی، دامداری، زنبورداری، خیاطی، کافی نت، نجاری، جوشکاری و مکانیک، مشغول به کار شده‌اند.

وی افزود: در راستای توانمندسازی اجتماعی و مشارکت معلولان در برنامه‌های مختلف اجتماعی تاکنون ۱۵ هزار نفر از معلولان و خانواده‌های آنان در اردوهای زیارتی - سیاحتی، برنامه‌های افطاری، برنامه‌های ورزشی و تفریحی، و برنامه‌های آموزش پیشگیری و توانبخشی شرکت کرده‌اند.

### تشکیل ۱۳ انجمن غیردولتی به منظور توانمندسازی سیاسی معلولان

معاون توانبخشی بهزیستی فارس گفت: به منظور توانمندسازی سیاسی معلولان و شرکت آنان در برنامه‌های مربوط به قشر خود، ۱۳ انجمن غیردولتی تسهیل‌گران و ۷۴ گروه خودیار محلی در سطح استان شکل گرفته‌اند که ضمن ارائه خدمات گسترده به معلولان تحت پوشش، به دفاع از حق و حقوق معلولان عضو برنامه نیز می‌پردازند.

نامجویان گفت: تا نیمه اول سال ۹۳ حدود ۶۵ درصد از معلولان روستایی در طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه شناسایی شده بودند که با تلاش گسترده در نیمه دوم سال ۹۳ درصد از معلولان روستایی استان شناسایی شدند.

وی ارائه آموزش در خانواده به ۹ هزار و ۵۶۸ نفر، آموزش خارج از خانواده به ۵۳ هزار و ۸۸۸ نفر، تأمین وسایل کمک توانبخشی برای ۹ هزار و ۶۷۷ نفر و ارجاع شش هزار و ۷۰۱ نفر به مراکز تحصیلی درمانی و توانبخشی را از مهم‌ترین فعالیت‌های انجام شده در قالب طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه عنوان کرد.

منبع: خبرگزاری مهر، ۱۳ تیر ماه ۱۳۹۴

### مدیرکل بهزیستی فارس: فقط ۲۰ درصد اماکن شیراز برای معلولان مناسب‌سازی شده است

شیراز - مدیرکل بهزیستی فارس گفت: فقط ۲۰ درصد از اماکن شیراز برای معلولان مناسب‌سازی شده است.

به گزارش خبرنگار مهر، مرتضی موسوی ظهر سه شنبه در مراسم روز جهانی معلولان گفت: نقشه‌های شهرهای ما برای دسترسی آسان معلولان به خدمات اجتماعی مناسب‌سازی نشده به طوری که در شهر شیراز فقط ۲۰ درصد از اماکن متناسب با وضعیت معلولان طراحی شده است. وی تأکید کرد: نباید معلولان را به عنوان افراد ناتوان تصور کرد چرا که این قشر دارای توانمندی‌های زیادی هستند و وظیفه ماست که این توانمندی‌ها را بشناسیم و مسیر را برای حرکت آنها فراهم کنیم. مدیرکل بهزیستی فارس افزود: معلولان به ترحم و دلسوزی نیاز ندارند بلکه فقط سیاستگذاران و مجریان باید سعی کنند که راه برای آنها هموار کنند و در مسیر دستیابی آنان به حقوق اجتماعی خود سنگ اندازی نکنند.

موسوی با اشاره به اینکه هفت درصد از استخدام‌های دولتی مطابق قانون به معلولان اختصاص یافته، بیان کرد: متأسفانه هیچ دستگاهی این قانون را اجرایی نکرده است که می‌طلبد استاندار فارس در شورای اشتغال استان این موضوع را مطرح کند تا ضمانت اجرایی این قانون باشد. وی گفت: در استان فارس ۲۵۰ هزار معلول وجود دارد که ۱۰۳ هزار نفر از آنها تشکیل پرونده داده و از خدمات بهزیستی استفاده می‌کنند.

مدیرکل بهزیستی فارس تأکید کرد: اگر می‌خواهیم به توسعه پایدار، متوازن و فراگیر دست یابیم باید قشر معلولان را نیز در برنامه توسعه لحاظ کنیم.

رئیس جامعه معلولان فارس نیز در این برنامه بیان کرد: سازمان‌های متولی امور معلولان باید با تعاون سازنده گام‌های موثری به منظور ارتقا وضعیت معلولان بردارند.

سعید فانی گفت: یکی از اتفاقات خوب در سال گذشته مشارکت هر چه بیشتر سازمان‌های غیر دولتی در ایجاد وحدت رویه در فعالیتهای مشترک خود بود که این هماهنگی و پرهیز از تقابل‌ها راه‌های جدیدی را برای پیشرفت در حوزه معلولان فراهم می‌کند.

وی اجرای دقیق توأم با نظارت قانون ۲۸ گانه معلولان، تصویب لایحه حقوق افراد دارای معلولیت، ارتقا جایگاه معلولان در برنامه ششم توسعه، تأکید ویژه بر مناسب‌سازی یک پارچه معابر شهری، توجه به امر اشتغال معلولان و توجه جدی به معلولان کودک و حل مسائل پیش روی آنها را از مهم‌ترین خواسته‌های قشر معلولان ذکر کرد.

منبع: خبرگزاری مهر، ۱۰ مرداد ۱۳۹۴

### نخستین حضور یک فرماندار در مدرسه نابینایان شیراز

شیراز- ایرنا- حیدر عالی‌شوندی فرماندار شیراز و رئیس شورای آموزش و پرورش شهرستان شیراز از مدرسه نابینایان شوریده شیرازی تنها مرکز ویژه نابینایان جنوب کشور بازدید کرد؛ بازدیدی که به گفته مدیر این مدرسه نخستین حضور یک فرماندار شهرستان در سال‌های پس از انقلاب اسلامی در این واحد آموزشی است.

به گزارش دریافتی سه شنبه ایرنا از روابط عمومی فرمانداری شهرستان شیراز، عالی‌شوندی گفت: آموزش و پرورش پایه توسعه هر کشوری است و خدمتگزاری، مدیریت و خدمات کادر آموزشی کارکنان مراکز استثنایی با توجه به سختی کار آنها دارای اجر، پاداش و عاقبت بخیری ویژه‌ای نزد پروردگار است.

فرماندار شیراز با اشاره به ساختمان در حال ساخت مدرسه نابینایان شوریده شیرازی از همه خیران و نیکوکاران برای مشارکت در تکمیل این واحد آموزشی دعوت کرد و گفت: کمک به بچه‌های آسمانی ذخیره آخرت را به دنبال خواهد داشت.

### خیرین برای تکمیل مدرسه نابینایان وارد عرصه شوند

مدیر مدرسه نابینایان شوریده شیرازی گفت: این مرکز با تحت پوشش قرار دادن ۲۵۰ دانش‌آموز نابینا و کم‌بینا در استان و ۱۲۰ دانش‌آموز در این مجتمع در مساحتی افزون بر ۱۰ هزار متر مربع زیربنا و

شامل ۱۴ کلاس آموزشی است که از این میان در حدود ۵۰ دانش آموز به صورت شبانه‌روزی مشغول فعالیت هستند.

حسین امیدی با اشاره به مجتمع آموزشی و خوابگاه دخترانه و پسرانه در حال ساخت در زمینی به مساحت پنج هزار متر مربع زیربنا که دارای ۸۰ درصد پیشرفت فیزیکی است گفت: حضور مسئولان باعث دلگرمی دانش آموزان نابینا می‌شود و از طرفی، اختصاص اعتبارات آموزشی و جذب کمک‌های خیرین در تکمیل این مجتمع، می‌تواند نقش بسزایی در رفع مشکلات پیش رو داشته باشد.

### مشکلات مدرسه و دانش‌آموزان نابینا

عبدالله کمالی از نابینایان بازنشسته و فعال این مرکز، عدم وجود پل هوایی، عدم وجود سرویس ایاب و ذهاب دانش‌آموزان و پرسنل، عدم روشنایی مناسب معابر و خیابان‌ها، نداشتن سیستم گویا در سرویس‌های حمل و نقل عمومی، عدم متناسب سازی پارک‌ها، فرهنگسراها و کتابخانه‌های ویژه نابینایان، اختصاص کانون فرهنگی ویژه معلولان و نابینایان را از جمله مشکلات عمده این طیف از دانش‌آموزان ذکر کرد.

عبدالله کهنه زاد از دانش‌آموزان نابینای این مدرسه نیز با خواندن داستانی با عنوان فرمانروایی که خیلی دوست داشت از حال همه مردم باخبر باشد گوشه‌ای از توانایی‌های آن مرکز آموزشی را در جهت پرورش استعدادهای دانش‌آموزان نابینا و کم بینا نشان داد.

بر اساس این گزارش، مدرسه نابینایان شوریده شیرازی موفق به تربیت دانش‌آموزانی شده است که مقام‌های برتر کشوری و بین‌المللی در رقابت‌های ورزشی نابینایان را کسب کرده‌اند. کسب عنوان دوم رقابت‌های جهانی نابینایان سال جاری، مقام اول آسیا، مقام دوم رقابت‌های جهانی دو و میدانی فرانسه و کسب رتبه‌های تک رقمی در کنکور سراسری و ۹ مقام برتر کشوری و ۱۰ مقام برتر مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم از جمله این موفقیت‌ها است.

### استفاده از کاشی‌های مخصوص نابینایان در متروی شیراز

مدیرعامل سازمان قطار شهری شیراز و حومه گفت: همه ایستگاه‌های مترو برای تردد معلولان و سالمندان مناسب‌سازی شده است.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، منطقه فارس، اسدالله حاج زمانی در حاشیه بازدید اعضای شورای ترافیک استان فارس از وضعیت قطار شهری و فعالیت‌های انجام شده و در دست اقدام این بخش در جمع خبرنگاران اظهار کرد: خرید و نصب آسانسور و پله برقی و استفاده از خط بریل برای روشن‌دلان در فضاهایی نظیر آسانسورها، از جمله پیش‌بینی‌های انجام شده در این رابطه است.

وی ادامه داد: در تونل‌های دسترسی دهنده به قطار شهری، کاشی‌های مخصوص استفاده کنندگان عصای سفید، استفاده شده است. سیستم‌های اعلام و اطفاء حریق در تمام ایستگاه‌ها به فاصله هر ۳۰ متر، تعبیه و نصب شده است.

حاج زمانی تأکید کرد: مترو، شبکه‌ای یارانه بگیر محسوب می‌شود و درآمدهای حاصل از آن، کفاف هزینه‌های راه‌اندازی و نگهداری را نمی‌دهد. از سوی دیگر مترو با توجه به نوع و مطلوبیت خدمت‌رسانی، ارزان‌ترین سیستم حمل و نقل درون‌شهری برای استفاده‌کنندگان محسوب می‌شود. میرزایی، دبیر شورای ترافیک استان فارس نیز گفت: نمی‌توان به بهانه امکان بروز ترافیک، فعالیت‌های عمرانی را متوقف کرد. بی‌تردید اقداماتی که طی یک سال اخیر در بحث مترو انجام شده، فعالیت‌های تأثیرگذار و مهمی بوده است.

وی، ارتقای فرهنگ ترافیک و شهرنشینی را اولویتی مهم برای کاهش آثار ترافیک و جلوگیری از تبعات منفی آن، عنوان و اضافه کرد: باید فرهنگ استفاده از ناوگان حمل و نقل عمومی درون شهری، خصوصاً مترو تقویت شود و مردم از خودروهای شخصی و تک‌سرنشین کمتر استفاده کنند. میرزایی با یادآوری اینکه در شیراز شاهد ترافیک سنگین در نقاط مختلف هستیم، گفت: جز در محدوده میدان امام حسین (ع)، فعالیت‌های عمرانی پروژه قطار شهری در نقطه دیگری انجام نمی‌شود، اما در بسیاری از نقاط شاهد حجم زیاد تردد خودروها هستیم. اکثر قریب به اتفاق خودروهایی که در ساعات مختلف شبانه‌روز در شیراز تردد می‌کنند، تک‌سرنشین هستند. این امر نشان می‌دهد که هنوز مردم فرهنگ استفاده از خودروهای شخصی و بهره‌بردن از وسایل نقلیه عمومی برای تردهای ضروری را به درستی فرانگرفته یا اجرا نمی‌کنند.

وی، لزوم اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی در خصوص مزایای استفاده از ناوگان حمل و نقل عمومی را یادآور و متذکر شد: استفاده مناسب و صحیح از وسایل حمل و نقل عمومی می‌تواند در کاهش بار ترافیک بسیار مؤثر باشد. مترو یکی از ایمن‌ترین و مناسب‌ترین وسایل حمل و نقل درون‌شهری و میزان آلاینده‌های کم، سرعت مناسب و کم‌هزینه بودن از مزایای استفاده از این شیوه سفر است.

میرزایی، متروی شیراز را در بخش بهره‌برداری رسیده فاقد نقص ارزیابی و غیراقتصادی بودن این بخش برای بهره‌بردار (شهرداری و سازمان قطار شهری) را یادآور شد و گفت: درآمدهای حاصل از فروش بلیت به هیچ‌عنوان پاسخگوی هزینه‌های سنگین این سیستم حمل و نقلی نیست، لذا شهرداری همواره اعتبارات قابل توجهی را به این بخش اختصاص داده و می‌دهد.

دبیر شورای ترافیک استان فارس البته اعتقاد دارد که مترو، یکی از شاخص‌های توسعه یافتگی در کلان‌شهرها محسوب می‌شود و استفاده از آن توسط شهروندان نیز نشانه‌ای از وجود و بروز فرهنگ والای شهروندی و زیست شهری است.

منبع: خبرگزاری ایسنا، ۱۱ مرداد ۱۳۹۴





## اطلاعیه

طرح اول برای تدوین این کتاب علاوه بر سه فصل کنونی، شامل فصل‌های زیر هم بود:

- نشریات معلولان شیراز و استان فارس
- پژوهش و تألیف و چاپ و نشر کتاب درباره معلولان
- نقش و جایگاه نهادهای غیر بومی مثل کلیسا در توسعه جامعه مدنی معلولان
- عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری نهادهای مدنی معلولیتی
- ارتباط و داد و ستد بین نهادهای معلولیتی شیراز و دیگر مناطق ایران

اما تألیف این فصول نیاز به اطلاعات فراوان و جستجوی بسیاری دارد. زیرا اطلاعات درباره این موضوعات اندک و بسیار پراکنده است. از این رو تصمیم گرفتیم، پژوهشگران خواهان این کتاب را معطل نگذاریم و سه فصلی که تا اندازه زیاد آماده است، عرضه کنیم. البته مشغول هستیم و پژوهش ادامه می‌یابد؛ تا اینکه پس از کامل شدن مجدداً کتاب به صورت کامل و جامع عرضه خواهد شد. اما از همه علاقه‌مندان و محققین استدعا می‌نماییم، هرگونه راهنمایی یا اطلاعاتی دارند ما را بی‌نصیب نگذارند و از طریق آدرس‌های مندرج در ابتدای کتاب ما را در جریان بگذارند.

با تشکر

دفتر فرهنگ معلولین